



# تاریخ اجتماعی ایران

در عهد قاجاریه

نویسنده : چارلز جیمز ویلس

بکوشش : جمشید دودانگه ، مهرداد نیکنام

# تاریخ معاصر ایران

تاریخ اجتماعی ایران  
در عهد قاجاریه

از این مجموعه منتشر شد :

## ۱- تاریخ روابط ایران و ناپلئون

# تاریخ اجتماعی ایران

## در عهد قاجاریه

نویسنده: چارلز جیمز ویلس

مترجم: سید عبدالله

بکوشش: جمشید دودانکه، مهرداد نیکنام

تهران: ۱۳۶۳



تهران: خیابان جمهوری اسلامی، کوچه ممتاز، تلفن: ۳۰۵۲۴۶

چارلز جیمز ویلس

تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه

چاپ اول: ۱۳۶۳

حروفچینی سلطانی

تیراژ ۳۰۰۰ نسخه در چاپخانه ارزنگ بچاپ رسید

***PERSIA AS IT IS:***

***Being Sketches of  
Modern Persian Life and Character***

***By***

***Charles James Wills***

ایران آنطور که هست

## «فهرست مطالب»

۱۵

پیشگفتار

۲۳

فصل اول:

در ذکر مقصود مصنف و طریقه مسافرت به ایران و گفتگو از مناظر تهران و ارزانی اشیاء و حبوبات و مأكولات و انواع مسافرت در آن سرزمین.

۳۵

فصل دوم:

در بیان احوال اعلیحضرت شاهنشاه ایران و چگونگی اجتناب آن شهریار از دشمن یعنی بابی‌ها و تنبیه شدن مقصرین دولتی و بیان بیرون آمدن اعلیحضرت همایون از عمارات و اسب‌های مخصوص دُم قرمز و کالسکه‌های خاصه است، و نیز در این فصل از عادات و تفریح اعلیحضرت پادشاه ایران و نهار سلطنتی و رجال دولت و معتکفین و حرم و سایر مطالب گفتگومی شود.

۵۳

فصل سوم:

در بیان احوال نواب اشرف والا ظل السلطان که شخص بسیار توانائی است در ایران و نیز در این فصل از القاب و عمارات و اخلاق و عادات شاهزاده معظم و مورد غضب موقتی بودن ایشان گفتگومی شود.

۶۷

فصل چهارم:

در بیان سیر رونالد طامسن وزیر مختار ملکه انگلستان مقیم دربار ایران و سایر احوال پلیتیک آن و نیز در این فصل از وضع داخلی و خارجی سفارتخانه



انگلیس و خیابان سفرا گفتگو می‌شود.

### فصل پنجم:

۷۹

در بیان تسلط محاکمات و جوشانیدن انسان و احوال پلیس و اقرار مردمان به اعمال شنیعه و تنبیه شدن آنها و سایر تنبیهات بسیار سخت و بدار کشیدن مقصرین است.

### فصل ششم:

۹۱

در بیان مرافعات بلدیه و قانون ایران و نفرت اهالی از وضع مرافعات و دعاوی تجار و اخذ رشوه که عمومیت دارد و نیز از وضع انجام مرافعات گفتگو می‌شود.

### فصل هفتم:

۱۰۱

در بیان لباس زنان در خارج خانه، چادر، عشوه‌گری ایرانیان، دلاله‌های ازدواج، عقد و مراسم و شرایط مورد توافق گفتگو می‌شود.

### فصل هشتم:

۱۱۱

در بیان تدارک عروسی، تزئین آن، انواع شربت، انواع خوراکی‌ها برای تغییر ذائقه، موسیقی، آواز و بردن عروس گفتگو می‌شود.

### فصل نهم:

۱۱۹

در بیان طلاق و وضع زندگانی عروس و داماد و تعداد ازدواج و طریقه زندگانی و انواع مشاغل زنهای ایران در خانه خود و نیز در این فصل از وضع تدفین زنهای آنجا گفتگو می‌شود.

### فصل دهم:

۱۲۹

در خصوص مقابر زنهای فاحشه ایران و تأدیب و مجازات آنان و چاه مشهور شیراز و کیفیت کیفر دیدن زنهای ایران زمین است.

### ۱۳۷ فصل یازدهم:

در بیان بهشت سیاهان (یعنی ایران) و علم به آنکه آنها را از کجا نقل می‌دهند و انواع هیاکل ایشان و احوال خواجهگان و چگونگی تأهل آنها و وضع احترام نمودن اهالی ایران آنها را.

### ۱۴۷ فصل دوازدهم:

در بیان خانه‌های ایرانیان و علم طب آن مملکت و ادویه قدیمه و حالیه که اطبای آن سرزمین تجویز می‌نمایند و نیز از بزرگ و آرایش زنهای ایران و دعوت شدن مؤلف به محلی برای طبابت گفتگو می‌شود.

### ۱۶۱ فصل سیزدهم:

در بیان حالات و حرکات درویشان و لباس و صورت ظاهر آنها و عادات دائمی و یاحق گفتن آنها و نیز در این فصل قصه کوچکی در احوال شاهزاده و درویشی مذکور می‌شود.

### ۱۸۳ فصل چهاردهم:

در بیان صنعت نقاشی و پرده‌های مصور و ترسیم تمائیل و کارهای بنائی شده ایران زمین و در این فصل از دکان نقاشی و حالت نقاشان گفتگو می‌شود.

### ۱۹۷ فصل پانزدهم:

در بیان دکان دلاکی و مشهدی‌حسن سلمانی و اصلاح ریش و عرقچین‌های ایران که از چیت ساخته شده است و نیز از وضع تراشیدن سر و غیره گفتگو می‌شود.

### ۲۰۹ فصل شانزدهم:

در بیان بست و میدان توپخانه و قیمت خون انسان است.

### ۲۱۷ فصل هفدهم:

در این فصل از آشپزخانه‌های ایران و فواکه و اغذیه ادانی آن مملکت و کباب و غذای متمولین و نهار و شام میهمانان و شربت معمول و شراب ایرانی و

اقسام آن و طریقه عمل آوردن و حفظ شراب و مستی و عربده گفتگومی شود.

### فصل هیجدهم:

۲۳۱

در بیان حالت و وقار ایرانیان و ضیافت نمودن به نهار و دعوت شدن من به یکی از خانه‌های آنها و استماع موزیک و آواز و نیز در این فصل از جراح ایرانی و موش او و مقلدان و بازی‌های آنجا گفتگومی شود.

### فصل نوزدهم:

۲۴۳

در بیان پلتیک دولت متبوعه ما در ایران و شرح مقالات چیرل و حصول نفوذ دولت روس بواسطه ادای رشوه و امتیازات و نیز از وضع تسلط و اقتدار انگلیس و عساکر دولت علیه ایران گفتگومی شود.

### فصل بیستم:

۲۵۵

در بیان ماه مبارک رمضان و روزه گرفتن ایرانیان و طریقه نگاهداشتن احترام این ماه.

### فصل بیست و یکم:

۲۶۳

در بیان ماه محرم الحرام و وضع تکیه، تعزیه خوانی و چگونگی تعزیه خواندن، تعزیه خوانها و بیان حسن و حسین (ع) گفتن ایشان و نیز از علی اکبر و روز قتل گفتگومی شود.

### فصل بیست و دوم:

۲۷۵

در بیان مجلس مضحک عمرکشان و شغل شاهزاده فقیر و چگونگی سایر وقایع.

### فصل بیست و سوم:

۲۸۳

در بیان تماشای مجلس ایران زمین و چگونگی اوضاع داخله آن و وضع فرار نمودن فراریان و حالت مقتولین.

### فصل بیست و چهارم:

۲۹۱

در بیان تشبیهات و محاکمات، و عقیده عمومی بزرگ اعلیحضرت شاه و

طریق تنبیه چوب و وضع اخذ جریمه و سایر مجازات دادن ایشان است.

- فصل بیست و پنجم:**  
 ۳۰۱ در بیان بازارهای ایران و صاحبان دکاکین و سگ‌های بازار و چگونگی بستن دکانها است.
- فصل بیست و ششم:**  
 ۳۱۱ در بیان گبرها و مسیحیان و یهودی‌های ایران و چگونگی ساکنین ایران نسبت به آنها و انواع صنایع ایشان، قبرِ اِشْتِر [و قبرستان‌های ایشان].
- فصل بیست و هفتم:**  
 ۳۱۹ در بیان خشخاش و عمل آوردن آن و چگونگی ساختن تریاک و وضع استعمال آن و انواع مداخل است [و تأثیرات فرهنگ تریاک].
- فصل بیست و هشتم:**  
 ۳۲۷ در بیان اسبان ایران و چگونگی دلالی‌های ایرانی‌ها و اقسام اسب فروشی است.
- فصل بیست و نهم:**  
 ۳۳۳ در بیان فوت و کفن و دفن ایرانیان و وضع گریه نمودن اقوام و اقارب و نزدیکان و چگونگی فاتحه خوانی ایشان است.
- فصل سی ام:**  
 ۳۴۳ در بیان جلفا که یکی از دهات رعایای عیسوی است و بیان تاریخ و ساکنین آنجا است.
- فصل سی و یکم:**  
 ۳۵۱ در بیان کاروانسراهای ایران و وضع مسافرت و چگونگی پذیرائی اهالی خارجه است.
- فصل سی و دوم:**  
 ۳۵۷ در بیان حمل مرسولات پستی در ایران. نرخ سفر با اسب‌های چاپار،

تدارک سفر، راهنما، مستخدم، شروع سفر، طول سفر، پستخانه.

۳۶۵

### فصل سی و سوم:

در بیان وضع انگلیسی‌ها و طریقه زندگانی ایشان در ایران و چگونگی احوال تلگرافچیان انگلیسی و صحبت کردن با مفتول.

۳۷۳

### فصل سی و چهارم:

در بیان ترقیاتی که در سنه ۱۸۸۰م. در ایران حاصل شد و احوال دسته کشتی دولت علیه ایران و چگونگی احداث تیاتر و احوالات دیولافوا و همراهان او است.

۳۸۵

### اعلام و تصاویر

## بیشگفتار

این کتاب در باب اوضاع اجتماعی و اداری ایران در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است و نویسنده کوشیده است نکاتی مهم و خواندنی از آن عصر را در کتاب خود بگنجانند. استاد بزرگوار سیدعبدالله انوار در جلد چهارم فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران ذیل شماره‌های ۱۵۴۵/ف و ۱۷۰۷/ف چنین می‌نویسد:

دکتر اوایلس به زمان ناصرالدین شاه سفری به ایران می‌کند و سفرنامه‌ای مفصل در باره ایران و اوضاع اجتماعی این مملکت به رشته تحریر درمی‌آورد و در لندن منتشر می‌کند. این کتاب بعد از انگلیسی به روسی بوسیله مسیو کرسستوسف ترجمه می‌گردد و بعد بوسیله سیدعبدالله [مترجم زبان روسی] بدستور ناصرالدین شاه [از زبان روسی] به فارسی ترجمه می‌شود. این کتاب در دو مجلد: ج. اول هیجده فصل و ج. دوم حاوی مطالب زیر است:

طریق روزه نگاهداشتن، ادب صوم ایرانیان، روضه خوانی در ایران، زندان و وضع زندانیان ایران، ملاقات نویسنده با افراد ایل بختاری و یهود و وضع یهودیان ایران، سم تریاک و تریاک کشی، معاملات در ایران، اسبان ایرانی، وضع انگلیسی‌های مقیم ایران، شهر بوشهر و وضع آن.

با چنین نگارش از استاد انوار نظر ما به نسخه موجود در کتابخانه ملی جلب

و پس از رؤیت نسخه و آگاهی بیشتر از مطالب کتاب تصمیم به احیاء و انتشار آن گرفتیم که امید است مورد پسند دانش پژوهان و محققین و مشتاقان تاریخ قرار گیرد.

### شرح حال نویسنده

نویسنده کتاب یعنی دکتر چارلز جیمز ویلس در سیزدهم اکتبر ۱۸۴۲ م. در چیچستر انگلستان بدنیا آمده و تحصیلاتش را تا حد دکترای طب در دانشگاه لندن به پایان برده است. وی در سال ۱۸۸۶ م. به استخدام اداره تلگراف سلطنتی انگلستان درآمد و در زمستان همان سال عازم ایران گشته است. تاریخ دقیق حرکت او از انگلیس و ورودش به ایران دقیقاً معلوم نیست، ولی بگونه ای که از کتاب اول نویسنده تحت عنوان «ایران سرزمین شیر و خورشید» برمی آید، اوایل بهار ۱۸۶۷ م. قدم به خاک ایران گذاشته است. دکتر ویلس قریب پانزده سال در ایران به کار طبابت اشتغال داشته و بسال ۱۸۸۱ م. ایران را ترک گفته است. سال ۱۸۸۲ م. آغاز کار نویسندگی او است و نخستین اثرش یعنی سرزمین شیر و خورشید *The Land of Lion and sun* بسال ۱۸۸۳ م. انتشار یافته است. کتاب حاضر دومین کار او است که بسال ۱۸۸۶ م. پس از پنج سال ترک ایران به طبع رسانیده است و در طول دوران نویسندگیش (۱۸۸۲ - ۱۸۹۹ م.) بیست و دو کتاب منتشر کرده است که از آن جمله اند:

سرزمین شیر و خورشید، ایران آن طور که هست، در پس پرده، در مشرق زمین، حاجی بابا (بصورت مصور) همراه باحواشی و شرح و... .

دکتر چارلز جیمز ویلس در بیست و چهارم ماه مارس سال ۱۹۱۲ م. درگذشت.

## نگرشی بر کتاب

کتاب حاضر حاوی جالب‌ترین جنبه‌های زندگی ایرانیان در عصر ناصری است. نویسنده به سبب توقف طولانی خود در ایران و بنابر اقتضای شغل خود (طبابت) توانسته است به نکاتی دست یابد که شاید دیگر نویسندگان اروپائی (اعم از رجال سیاسی، سیاحان و...) چنین امکانی برایشان فراهم نبوده است. وی خود را در بسیاری موارد صاحب نظر دانسته و حکم قطعی صادر کرده است، بطوری که به دفعات ایرانیان را دروغگو و دغل دانسته است. حکم قطعی دیگر او و قضاوتش نسبت به ایرانیان این است که ایرانیان می‌گویند «کاری را که می‌توان به فردا موکول کرد نباید امروز انجام داد» و یا اینکه اکثر ایرانیان را رشوه‌خوار می‌داند. چنان که در ص ۲۴۶ چنین می‌نویسد:

... زیرا که ادای رشوه و خرید و فروش مناصب در میان

اشخاص مذکور [ایرانیان] جلوه و رونق مخصوصی دارد و چون روس [وانگلیس] از کنه عیوبات همسایگان مستحضر گشته‌اند، لهذا در وقت لزوم بواسطه ارسال و تقدیم رشوه مهمات خود را کفایت می‌نمایند.

و یا اینکه باز در همان صفحه می‌نویسد:

... که هدیه مخصوصی تقدیم اعلیحضرت شهریار ایران

بنمائیم.

اگرچه این موضوع تلخ است ولی متأسفانه حقیقت دارد چه در موارد دیگر از قبیل امتیازاتی که به روس‌ها و انگلیس‌ها داده شده مانند امتیاز لا تاری، راه آهن، بانک، تلگراف، کشتیرانی در کارون، استخراج معادن و... هر بار ناصرالدین شاه و رجال دربار ناصری با گرفتن رشوه و نشانی به راحتی تمام امتیازات را به آنان واگذار کردند.

البته در بعضی موارد نظرات مغایر نیز ارائه کرده است مثلاً در مورد زندگی



زنان درص ۱۲۱ مرد را مطلق العنان و حاکم بر امور خانواده می دانند و می نویسند: آنها در خانه شوهر، کسی هستند که سمت کنیزی شوهر خود را قبول کرده باشد و عجب در آن است که آن بدبختها غافل از این هستند که عاقبت آنها یا انداخته شدن به توبره و یا منجر به قتل است. که حکایت از مطلق العنان مردان می کند و درص ۱۲۵ عکس گفته اول خود چنین می نویسد:

پس از فوت مادر شوهر تمام امورات خانه داری منتقل به عروس می شود و او تمام تمام کارها را مفروض ذمه خود دانسته و به شوهر خود امر و نهی می نماید و در امور اتفاقیه، شوهر او خود را مجبور می داند که با زوجه خود مشورت بنماید و به عبارت اخری می توان زنهای ایرانی را معاون شوهران خود دانست و در هر کاری خود را دخیل نموده و مانند زنهای انگلیسی معتمد و مشیرو مشار شوهر خود می شوند.

همچنین درص ۱۲۶ چنین می نویسد:

و هر قدری که زن در خانه شوهر بیشتر توقف نماید به همان قدر براعتبار و تسلط مشارالیها افزوده می شود و رفته رفته تمام امورات خانه و رسیدگی به آنها منتقل به مشارالیها می شود و حتی اگر شوهر او دارای یک اسب باشد، حتماً جو و علوفه آن حیوان هم باید هرشب به صوابدید زوجه مزبور داده شود.

... که این خود تناقضی آشکار است. البته ما منکر مطلق العنانی مردان در جامعه عصر ناصری برزنان نیستیم و یا اینکه در همان زمان زنانی وجود داشته اند که بر مردان خود تسلط کامل داشته اند. با این حال نویسنده چنین نظرهایی هم دارد، از آن جمله: سر بازان ایرانی را از جمله بهترین سر بازان دنیا خطاب می کند و تنها عیب آنها را نداشتن فرمانده لایق و آموزش درست می داند. این مسأله بعدها بدفعات چه در دوره قاجاریه با تشکیل قراسوران به فرماندهی یالمارسن سوئدی و یا

بعدها به ثبوت رسیده است.

کتاب حاضر در سی و چهار بخش تنظیم گردیده و حاوی مطالب گوناگون در باره وضعیت ایران در عصر ناصری است و بگونه ای که از مقدمه مترجم نیز برمی آید، این کتاب پس از انتشار از زبان انگلیسی به روسی برگردانده شده است و سپس در دارالترجمه ناصری آنرا به فارسی در دو جلد ترجمه کرده اند.

### نسخه اساس طبع

نسخه اساس طبع ما، نسخه منحصر بفردی که برای ناصرالدین شاه قاجار ترجمه شده است، نسخه ای است با خط نستعلیق زیبا، سرلوحه مذهب زر و شجرف ولاجورد و سبز، سرفصل ها با مرکب قرمز، جدول دور سطور زرد، سیاه، قرمز و آبی، جدول خارجی قرمز و در حاشیه صفحه دوم جلد ۲ به خط ناصرالدین شاه نوشته شده «تماماً ملاحظه شد». ج اول ۲۱۶ ص و ج دوم ۱۸۶ ص.

### چگونگی تصحیح متن خطی

نحوه انجام کار، تصحیح متن ترجمه به این ترتیب انجام گرفت که نخست متن فارسی خوانده و نقطه گذاری شد، سپس از آنجائی که ترجمه از روی متن اصلی (انگلیسی) نبود، برای رفع اشکالات احتمالی ترجمه (در مقایسه چند صفحه ای متن فارسی و روسی معلوم شد که مترجم ایرانی کاملاً به زبان روسی مسلط بوده و احتمال خطا بیشتر متوجه مترجم روسی است). بعد دو متن فارسی و انگلیسی با یکدیگر مقابله شد و حتی الامکان سعی شد در مواردی که مفهوم متن فارسی تقریباً گویای متن انگلیسی است به همان شکل پذیرفته شود، ولی در مواردی که قسمتی از متن حذف و یا مطلب بگونه ای بود بصورت پاورقی در پایان هر صفحه تذکر داده شود. در مورد اسامی خارجی نیز به شکل صحیح لاتین آن اشاره شده البته حتی المقدور سعی شد تا متن فارسی دستکاری نشود مگر در مواردی که اغلاط

فاحشی وجود داشت، مانند املائی کلمات که اغلاط آنها تصحیح شد که چند نمونه را جهت اطلاع می آوریم:

غدغن	قدغن	صوگلی	سوگلی
نهار	ناهار	کسیف	کشیف
غالی	قالی	قلحک	قلهک

و نظایر اینها. املائی کلماتی مثل «طهران» که در حال حاضر بصورت «تهران» متداول است در تمام متن تغییر داده شد، و از آنجائی که نشر کتاب با نگارش امروز تفاوت دارد و برخی کلمات و مفاهیم برای بسیاری از افراد ممکن است نامفهوم باشد، سعی شد تا در چنین موارد توضیح لازم و یا الاقل معانی کلمات را بیاوریم.

## هدف از احیاء

منظور از احیاء این ترجمه که از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ایران صورت گرفته است. در درجه اول ارائه نمونه ای از ترجمه های آن زمان است و از جهت دیگر آشنائی با اوضاع آن دوران کشورمان از نقطه نظریک غیر ایرانی که سالها در این دیار زندگانی کرده است. بخصوص که موضوع کتاب در تاریخ اجتماعی قاجاریه بود و ما نیز در حقیقت موضوع کتاب را نام آن قرار دادیم. امید است آنچه که در پی این تلاش فراهم آمده است مفید افتد هم برای پژوهندگان در زمینه های تاریخ و علوم اجتماعی و هم آنهایی که به نمونه هایی از کارهای پیشینیان علاقه دارند و نهایتاً احیای اثری است که سالیان سال به شکل یک نسخه خطی منحصر بفرد (احتمالاً) در گنجینه نسخ خطی مدفون بود.

دودانگه - نیکنام

## بسمه تعالی

دکتر اوایلس<sup>۱</sup> انگلیسی در چهار سال قبل مسافرتی به ایران نموده و شرح مشاهدات سفر خود را که عبارت از سیاحت بلاد معظمه ایران و گزارش ایام توقف او در این مملکت بوده باشد، کتابی مخصوص نگاشته و از تدقیقات نظر که در خور تحقیقات سفر است چیزی فرو نگذاشته و در لندن سفرنامه خود را به طبع رسانیده است، و مِسیو کُرسِتوسف<sup>۲</sup> آن را از زبان انگلیسی به زبان روسی ترجمه نموده و به حلیت طبع متجلی داشته است. و بر حسب امر قدر قدرت جهان مطاع بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا و روح العالمین فداء، کمترین غلام خانه زاد سید عبدالله که در دارالترجمه خاصه همایونی مشغول خدمت است آن را به فارسی ترجمه نموده، تقدیم آستان همایون می دارد. و این کتاب دو جلد است.

---

1. C. J. Wills

2. Korostovtsov

## فصل اول

در ذکر مقصود مُصنّف و طریقهٔ  
مسافرت به ایران و گفتگو از مناظر  
تهران و ارزانی اشیاء و حبوبات و  
مأكولات و انواع مسافرت در آن  
سرزمین

ما همواره محض تفرّج و اطلاع مقصود خود را مصروف به انکشاف اماکن جدیدۀ خارجه می‌نمائیم ولی همین که یک نقطهٔ بسیار خوبی منکشف گردید و کاشف خوشبخت آن نقطه انکشافات خود را اطلاع داده شرح احوال آن نقطه را منتشر ساخت، آن وقت سیاحان دیگر در کمال سرعت خود را به آن خطه می‌رسانند. در این هنگام لازم است که شخص کاشف و سیاح اول از حرکات و مهمان‌نوازی‌های ساده و صوری آن مملکت ترک سخن کند، به این معنی که در آن وقت بواسطهٔ تردد سیاحین متعدّد و رفع احتیاجات آنها مهمانخانه‌ها مانند قارچ‌های بسیار بزرگ بطور تعدّد و تواتر معمور و حاصل می‌شوند، و تازگی و طراوت و لطافت به موقع آن ولایت بواسطه ازدحام جماعت سیاحان و مردمان ولگرد بکلی معدوم می‌گردد.

ولی در نظر ما یک مکانی متصوّر می‌شود که گویا به هیچ وجه اقدام سیاحین در آنجا نرسیده است و باستثناء یک مهمانخانه در آنجا مهمانخانه دیگری دایر نیست، و به عبارت اخری آن مکان چنان ولایتی است که کاروانسراهای مشرقی آن درب‌های خود را بر روی همه کس اعم از غنی و فقیر مکشوف می‌دارند، و نیز آن مکان را می‌توان بلدی خواند که مردمان آن مانند پرنس به اطراف مسافرت می‌نمایند، و غالباً معاش یومیّه فقرای آنجا از نه پنس که معادل چهل و پنج پول ایران باشد متجاوز نخواهد بود (پنس معادل پنج پول سیاه است). این مملکت شرقی که از ارو پا دورتر واقع شده

است فواید بسیاری از برای شخص گیاه‌شناس و طبیعی‌دان دارد، زیرا که سطح اراضی پرگیاه آن مملکت مملو از حیوانات و گیاه‌های مختلف الجنس می‌باشد، و رودخانه‌های آنجا مملو از ماهیان لذیذی است که ساکنین آن ملک به هیچ وجه اطلاع از صنعت صیادی ندارند. در آن مملکت از طیور و حیوانات بزرگ و کوچک از قبیل قرقاول، کبک، آهو، خرس، بز کوهی، ببر و شیر بسیار دیده می‌شود و نیز آن مکان چنان مملکتی است که در آنجا می‌توان اسب بسیار خوبی را به ده لیره که (معادل سی تومان ایران است) ابتیاع نمود، و معلوم است که علیق و خوراک آن حیوان در هر روزی از پانزده شاهی تجاوز نخواهد نمود و آب و هوای آنجا بسیار خوش و لطیف است.

این چنین مملکتی که شرح آن را ذکر نمودیم نباید خواب پنداشت بلکه می‌باید فی الحقیقه آنجا را ایران شمالی دانست. در آن مملکت (ایران) امنیت و آسایش حاصل است تمام طرق و شوارع در کمال امنیت و انتظام است و مردمان آنجا مرتکب تقصیرات عظیمه نمی‌شوند و تمام ساکنین آن صلح طلب و امنیت‌پرست می‌باشند. از لندن تا برلن یک روز و نیمه بیشتر راه نیست و از برلن تا انزلی که در کنار بحر خزر واقع است ده روز می‌توان خود را رساند، و در مجموع این ایام که عبارت از یازده روز و نیمه باشد شخص مسافر می‌تواند در کمال خوبی از لندن تا انزلی مسافرت بنماید. پس از عزیمت از برلن مسافر وارد ویلنا<sup>۱</sup> می‌شود در آنجا قدری مکث نموده و بعد وارد خاک روس می‌گردد که دارای مناظر کثیف و غیر مهم است. اگر چه ملت آن مملکت (روس) قدری سخت و خشن هستند؛ ولی در عوض بسیار مهمان نواز و نیک نفس می‌باشند و اطفال ساکنین این مملکت چه در راه‌های آهن و چه در کشتیهای بخار می‌توانند مجاناً مسافرت کنند. الغرض مسافر از آنجا هم طی طریق کرده تا داخل (آرل کریازی- شارسین)<sup>۲</sup> می‌شود در آن مکان مسافر در کشتی بخاری که بر روی رود سیر می‌کند می‌نشیند، و گفتگویی که همواره در آن کشتی متداول است این است که چقدر زندگانی در این کشتی مطبوع است و چه مزه‌های بسیار خوب با جوهریات و آبجو

1. Wilna

2. Orel Griazi Tzaritzin

و خاو یارهای تازه به مسافر داده می شود. هرگاه صرف نظر از خوشی گوشت ماهیان این موقع نموده و از خوشمزگی لحم آنها به هیچ وجه اظهاری ننمائیم سزاوار است که بگوئیم هیچ چیزی در این کشتی بهتر و مطبوع تر از خاو یارهایی نیست که در این موقع صرف می شود، و در حقیقت شایسته است که انسان متحمل زحمات و ناملایمات مسافرت شود محض اینکه از آن خاو یارها بقدر امکان میل و تناول کند. خلاصه مسافر به طریق مذکور طی مسافتات نموده تا وارد حاجی ترخان<sup>۳</sup> و بحر خزر می شود. در این شهر مسافر با کلاه های استوانه ای شکل و چکمه های روغنی و انجمن نسوان اروپا و تربیت آن وداع می کند زیرا که مسافر در این نواحی تربیت را به نوع دیگر ملاحظه خواهد نمود و مهمان نوازی این مکان را بر پذیرائی روسی ها ترجیح خواهد داد زیرا که مردمان اینجا مهمان نوازتر و مهربان تر از دیگران هستند.

الغرض مسافر مشارالیه به همین طریق طی مسافت کرده تا وارد دربند می شود. پس از آنکه او وارد بادکوبه شد و در آنجا دو روز اطراق کرد آن وقت او می تواند که خود را از شهر به کناری کشیده و ملاحظه آتش های دائمی آن مکان را بنماید، و تعجب انسان در وقتی زیاد می شود که کوچه های آنجا را می بیند که با

---

۳ — حاجی ترخان (حاجی طرخان) امروز این شهر به نام هشترخان معروف است. نام بندری در سواحل دریای خزر و در دلتای رود ولگا قرار دارد. در زمان مسافرت ابن بطوطه در این محل آبادی و آبادانی وجود داشته، در سال ۷۹۸ ه. ق امیر تیمور شهر حاجی طرخان را ویران کرد، بعدها شهر از نورونق یافت. سرانجام مرکز حمل و نقل بردریای خزر و اراضی مجاور گردید. در طی انحطاط مملکت اردوی زرین، خاندانی از خان های تاتار در این شهر استقرار یافت، شهر حاجی طرخان پایتخت خانات حاجی طرخان یا هشترخان گردید. به سبب کشمکش های داخلی، تغیر سریع خان ها و مداخلات خان های کریمه خان وقت حاجی طرخان از دولت روسیه تزاری در مقابل خان های کریمه و دولت عثمانی تقاضای کمک کرد. به سال ۹۶۲ ه. ق/ ۱۵۵۷ م روس ها حاجی طرخان را فتح نموده و چهار سال بعد ساختمان شهر را تجدید کردند. کلیسای جامع و دیر «کرمل» در قسمت قدیمی شهر هنوز باقی است. در جنگ جهانی دوم ارتش نازی تا این شهر پیشروی نمود. این شهر اکنون مرکز صید ماهی و تهیه خاو یار و محل بارگیری نفت باکو است.



نفت آب پاشی شده است. هرگاه در خارج شهر انسان قطعه زمینی را حفر بکند و پس از آن کبریت را آتش زده و به آن مکان محفور نزدیک کند، در آن وقت فی الفور آن قطعه زمین را مشتعل می بیند. تمام اراضی و خاک بادکوبه مخلوط از نفت می باشد و اسکناس های این شهر از وفور نفت در آنجا بوی نفت می دهند. از وقتی که استخراج نفت در بادکوبه معمول شده است این شهر رو به ترقی گذارده و اهالی آن بسیار متمول شده اند، و کاری که از ساکنین این بلد دیده می شود فقط نوشیدن شراب شامپاین و بازی گنجفه<sup>۴</sup> و گفتگو نمودن از حالات نفت است.

خلاصه مسافر در روز دوازدهم از لنکران عبور نموده و بمقصد نزدیک می شود. برجی که اعلیحضرت شاه ایران ساخته اند مانند کوشک های قدیمی که شرح احوالات آنها در بسیاری از قصص و حکایات مذکور است از دور نمایان است. بیشه های نارنجی انزلی تا به ساحل دریا سلسله خود را ممتد نموده اند، در نزدیکی این محل اکثر اوقات هوای بسیار خوبی دیده می شود، و آسمان اینجا صاف و از دور کوه هائی دیده می شود که در کنار اراضی و جنگلهای انبوه آنجا امتداد دارند و قتل آن بواسطه برفهای دائمی مستور و مفروش مانده است. مناظر مزبوره که شرح آن در فوق مذکور شد از مناظر اراضی ایران است که در آنجا به هیچ وجه رسوم و عادات تغییر و تبدیل نمی پذیرد، به این معنی که آن مملکت چنان مکانی

۴. گنجفه نوعی بازی ایرانی که اکنون از رواج افتاده است، در قدیم بجای ورق (پاسور) امروزی بازی می شد. در این بازی هشت دسته ۱۲ برگی که ۹۶ ورق دارد بکار می رود. هریک از این دسته های هشتگانه سابقاً نامی به ترتیب: غلام، تاج، شمشیر، اشرفی (زر سرخ)، چنگ، برات، سکه (زر سفید) و قماش را داشت. هر دسته ۱۲ برگ است که دو تا به نام شاه و وزیر و بقیه به شماره یک تا ده شناخته می گردید. برای این بازی دستگاهی می ساختند و آن را گنجفه می نامیدند. برگ های نود و شش گانه این دستگاه طوری ساخته می شد که هریک از آنها به تنهایی شناخته می گردید.

امروزه ورق که دارای ۵۲ برگ و در چهار دسته بنام گشنیز (خاج)، خشت، دل، سرو (پیک) می باشد و هر دسته ۱۳ برگ که سه تای آن شاه، بی بی، سر باز و بقیه از ده تا تک خال (آس) می باشد جای گنجفه را گرفته است.

است که در آنجا سلطان مستقل مانند عهد قدیم سلطنت می نماید و مردمان آن بسیار متعصب هستند؛ و نیز این مملکت همان ولایتی است که از آنجا حاجی بابا<sup>۵</sup> تولید شده است، و بعبارت اخری این مملکت همان مکانی است که انسان می تواند بواسطه صرف پول به تمام مقاصد خود نایل شود.

این مملکت (یعنی ایران) از جهت تجارت و اشخاص گیاه شناس و طبیعی دانان خاصه معلمین علم حشرات الارض و طالبان اسب های نجیب و

۵. جیمز موریه پس از بازگشت از ایران کتابی بنام حاجی بابا منتشر کرد که نمونه فرد ایرانی زمان فتح علی شاه را با ذکر و توصیف اخلاق و آداب و عقاید و احوال آن روز ایران بازگویی کرد. مؤلف کتاب که همان جیمز موریه است (در این مورد بسیاری از بزرگان ادب اختلاف دارند) در نامه ای می نویسد که مؤلف کتاب همان شخصیت یا قهرمان کتاب است و سرگذشت خود را با لحنی که از انتقاد و طنز خیالی نیست بیان می کند. قهرمان کتاب (حاجی بابا) پسر یک دلاک اصفهانی است که در راه مشهد اسیر ترکمن ها می گردد، بعد از فرار از دست ترکمن ها به کارهای نقالی، رمالی، نسقچی گری و غیره و غیره در شهرهای تهران و قم و مشهد سرنوشت خود را دنبال می کند، به بغداد، استانبول و حتی لندن نیز سفر می کند. فرازونشیب های زندگی خود را طی داستان بیان می نماید و ظلم و جهل و بی خبری دستگاه هیأت حاکمه و فقر و نساد زندگی عامه را با بیان جزئیات درست و دقیق و احوال و رسوم و عقاید و آداب طبقات مختلف را با لحنی مبالغه آمیز که خالی از غرض و نیش و طعنه و ناسزای فراوان در حق ایران و ایرانی نیست بیان می کند. مؤلف کتاب موریه (مؤلف ظاهری کتاب) نام قهرمان خود را از فردی بنام حاجی بابا افشار که جزء اولین دسته محصلینی که عباس میرزا به لندن می فرستد گرفته است. به هر حال در مورد نام نویسنده اصلی کتاب همیشه جای سخن باقی بوده و هست.

این کتاب را برای اولین بار میرزا حبیب اصفهانی (دستان) از زبان فرانسه در زمان ناصرالدین شاه در استانبول ترجمه کرده که غالباً این ترجمه (تا زمان پیدا شدن دست نویس میرزا حبیب توسط مرحوم مینوی در یکی از کتابخانه های ترکیه) همیشه به شیخ احمد روحی منسوب بود، هم چنین ترجمه دیگر از این کتاب توسط میرزا اسدالله شوکت الوزاره در هند شده است که موسوم به سوانح عمری حاجی بابا، هردو ترجمه و چاپ شده است.

موریه چند سال پس از انتشار سرگذشت حاجی بابا کتاب دیگری که در واقع جلد دوم کتاب اولی است در لندن منتشر کرد بنام حاجی بابا در لندن، این کتاب نیز توسط شخصی بنام احمد تاریخ ترجمه و در اصفهان چاپ شده است.

اصحاب صنایع بسیار مفید است، چه تمام گیاه‌ها و حشرات و اسب‌های نجیب در آنجا در کمال و فورو و ازدیاد دیده می‌شود. آداب این مملکت با آداب ما زیاد تفاوت دارد به این معنی که آداب در این مملکت اسباب بیکاری را فراهم آورده است و شخص ساکن در آن باید یا از شدت بیکاری خواب ببیند و یا صرف دخانیات بنماید، و بهترین اسبابی که در این مملکت از جهت صرف دخان موجود است قلیان است چه انسان در صرف آن تمام محسنات دخانیات را درک می‌کند؛ و یک گیروانکه تنباکوی شیرازی که بهترین تنباکوها است به قیمت پانزده شاهی فروخته می‌شود.

شخص مسافر که مقصود او از مسافرت به ایران تماشای اراضی و بعضی از مضافات و مکنه آن باشد فقط تاتهران و اصفهان بیشتر مسافرت نمی‌کند؛ ولی شخص مسافری که طالب اشیاء قدیمه باشد از تمام منازل طی مسافرت می‌کند تا خود را به ملک ری برساند، و بعد از آن که مقبره کیخسرو و پس از آن مجسمه شاپور را تماشا کرد آن وقت او خود را به اسطخر فارس رسانده و در آنجا مقبره‌های سلاطین قدیم را از نظر عبرت می‌گذراند، و از آن مکان شخص مسافر به همدان رفته و در آنجا اراضی مخروبه همدان قدیم را با عمارت سلطنتی (شوشان) و مقبره‌های استیرو (ماردوشه)<sup>۷</sup> را ملاحظه می‌نماید. توضیح (استر زوجه اردشیر است و مار دوشه

۶. ویرانه‌های شهر شاپور در ۲۵ کیلومتری شهر کازرون واقع است و تنگ چوگان که رود شاپور از آن می‌گذرد در شمال شرقی آن قرار دارد. کاخ‌ها و آتشکده و ابنیه دوران شاپور اول در ویرانه‌های مذکور مدفون است. در سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ ه. ق. باستانشناسان فرانسوی خاکبرداری در این محل انجام دادند که در نتیجه قسمت‌هایی از آن معلوم و در معرض تباهی قرار گرفت. در ۴ کیلومتری شمال شرقی شهر شاپور در بالای کوهستان برجانب تنگ چوگان غار بزرگی (غار شاپور) وجود دارد که مجسمه عظیم شاپور اول در آن قرار دارد. این مجسمه از قرن ۷ ه. ق. به بعد سرنگون گشته و متدرجاً قسمت‌هایی از آن شکست. در ۱۳۳۶ ه. ق. از نو بر پا و بجای پاهای شکسته و فروافتاده آن بر پایه بتون مسلح استوار گردید.

۷. استرومردخای *Estarvo Mardaxay*: مقبره و بقعه‌ای آجری بازمانده از قرن ۷ ه. ق. در همدان. این مقبره از زیارتگاه‌های معتبر یهودیان می‌باشد. دوسرداب بنام استرومردخای پائین کف

عموی استر بوده است) از این محل نیز مشارالیه طی طریق نموده و خود را به کرمانشاهان می‌رساند، و از آنجا به بیستون مسافرت کرده و در تخته سنگ‌های آن آشکال حکاکی شده داریوس میدی<sup>۸</sup> را تماشا می‌کند، و در اواسط این راه معبد دی آن<sup>۹</sup> را از نظر می‌گذراند (دی آن رب النوع شکار و صنعت است). مسافر مذکور در وقت مراجعت از راه بغداد طی مسافت نموده خود را به مکانی می‌رساند که در آنجا برج بابل واقع است، و هرگاه مقصود شخص مسافر تماشای اراضی نیکومنظر باشد وقتی که او از منطقه حاصلخیزی که بر بحر خزر محیط شده است عبور نمود و بر بسیاری از معابر جبال و تنگه‌های رودخانه‌ها طی طریق نموده در آنوقت او خود را در صحرای مشقت‌انگیزی می‌بیند، که در وراء او جنگل‌های بیشمار و چراگاه‌های متعدّد موجود است. در این صحرا شخص مسافر به جز جبال و صحاری لم یزرع چیز دیگری که عبارت از آب و نباتات و ابناء نوع بشر باشد ملاقات نمی‌کند.

در پایتخت ایران معدودی از اروپائیان زندگی می‌نمایند ولی شکوه اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری و عمارت سلطنتی اثر مخصوصی دارد، بعضی از نسوان محترمه به همراهی خواجگان راه می‌روند. از مناظر بازارهای پرقیل و قال تهران که شتران و اسبان و قاطران و خران همیشه اوقات در آنجاها در حرکت هستند چنین معلوم می‌شود که گویا آن مناظر بر روی پرده نقاشی نقل شده است.

بقعه موجود است، بر روی صندوق منبت کاری شده متعلق به قرن ۵۸ ه. ق. به خط عبری بانی آن را شخصی بنام بانوجمال ستام معرفی کرده، دارای کتیبه‌های عبری و گچ‌بری‌های قدیمی بر دیوار بقعه می‌باشد.

۸. مراد از داریوس مدی همان داریوش پادشاه هخامنشی است.

۹. معبد دی آن، دیان یا معبد دیانا *Temple of Diana* که به آن معبد آرتیمیس نیز می‌گویند. این معبد در شهر افسوس و یکی از عجایب سبعة محسوب بود. در حدود ۵۵۰ ق. م. برای آرتیمیس ساخته شد. در شب تولد اسکندر مقدونی یکی از اهالی افسوس بنام هروستراتوس آن را آتش زد. تجدید بنای آن پیش از فتح افسوس بدست اسکندر صورت گرفت. پس از استیلای رومیان بر شهر معبد آرتیمیس معبد دیانا (دی آن) خوانده شد. در ۲۶۲ م. که گوتها شهر را تاراج کردند معبد ویران گردید. هشت ستون از ستونهای مرمر آن برنگ تیره سبز در ساختن ایاصوفیه در قسطنطنیه بکار رفت.

شکوه لباس‌های ایرانی و زینتهای آن و فراوانی فلزات گران قیمت، سیاحان اروپائی با تجربه و سیاحان بی تجربه را متعجب می‌سازد. در این مملکت مقصرین را بواسطهٔ چوب تنبیه می‌کنند و یا آنکه آن‌ها را به دهنهٔ توپ بسته پس از آن توپ را آتش می‌دهند، مسلمانان ایران یهودان را اذیت می‌نمایند، اگر چه در باب صرف شراب و سایر مسکرات قدغن اکید رفته است ولی ادانی و اعالی در صرف آن بسیار مقصر و مصرف هستند. اغلب در کوچه‌های تهران درویشان با کلاه‌های بلند و لباس‌های پوست پلنگ با چوب دستی خود در نزد مردمان ایستاده استدعای صدقه می‌نمایند. هر شخص مسافری که وارد تهران می‌شود، می‌تواند که عمارت سلطنتی و سایر عمارات دولتی را که در خارج شهر ساخته شده است با تمام عمارات مقربین و متمولین این دولت را تماشا بنماید. و نیز برلیان اعلیحضرت قدر قدرت شهریار، با دریای نور و مرواریدی که به اندازهٔ تخم کبوتر است با فنجانی که تمامی آن از فیروزه ساخته شده است و حلقه‌ای که تمام آن لعل است با سایر جواهرات گران قیمت به شخص مسافر خارجی نشان داده می‌شود.

در ایران به چند نوع می‌توان مسافرت نمود:

اولاً آنکه ممکن است که مانند سلاطین که به همراهی خود در اسفار اسب‌ها و سراپرده و قاطران و کالسکه و آشپزخانه و سایر ملزومات نقل می‌دهند مسافرت نمود.

ثانیاً هرگاه شخص مسافر صرف نظر از تکبیر کرده و بخواهد بدون تکلف مسافرت بنماید در آنوقت او بر روی اسب خود نشسته و تختخواب سفری با خود برمی‌دارد و برحسب لزوم برای انجام سایر خدمات یک آشپز و دوسه نفر نوکر و یک نفر فرآش اجیر نموده و در این سفر مخارج مشارالیه در هر روز از سی شیلینگ که معادل چهار تومان و نیم ایران است بیشتر تمام نخواهد شد.

ثالثاً اگر مسافر مشارالیه صرف نظر از نوکر و دلیل راه نموده و بخواهد در هر ساعتی هشت میل طی طریق بنماید در آنوقت او می‌باید یک اسب که کرایهٔ آن هر میلی از پنج شاهی تجاوز نمی‌کند کرایه نموده و بواسطهٔ آن بطرف مقصود مسافرت

نمایند و معلوم است که در این حال غذای او در هر روزی از دو شیلینگ که معادل سه قران ایران باشد تجاوز نخواهد کرد (شیلینگ معادل سی شاهی ایران است).

رباعاً آنکه اگر شخص مسافر بخواهد صرف نظر از مرکب هم بنماید می تواند به اتفاق کاروانان پیاده طی طریق کند و در این صورت هرگاه ملاحظه اکونومی (صرفه جوئی) را هم بکند حتماً مخارج یومیّه او از ده پنس که معادل بیست و پنج شاهی ایران است تجاوز نخواهد کرد.

خامساً آنکه بالفرض مسافر مشارالیه در خلیج فارس باشد و از آنجا او بخواهد مسافرت کند در آن وقت او قاطری از برای خود به مبلغ ده تومان و نیم کرایه کرده و از آنجا طی مسافت نموده و اغلب اماکن و ولایات ایران را تماشا می نماید.

سادساً اگر آن شخص مسافر یک نفر از انگلیسهای هندوستانی باشد و در سواری جلادت تامی داشته باشد در آن صورت او یک اسب به مبلغ سی و سه تومان ابتیاع نموده و در مدت نه الی ده روز می تواند که در تمام طول ایران که عبارت از ابوشهر الی انزلی باشد مسافرت بنماید، و هرگاه مشارالیه دلیلی در این راه با خود بردارد بدیهی است که مخارج آن دلیل در این مسافت از بیست و پنج قران تجاوز نخواهد کرد.

سابعاً هرگاه مسافر مشارالیه بخواهد که امتداد طریق خود را در کمال سرعت طی بنماید در آن صورت مجبور می شود که بر روی اسبان تندروی که معروف به اسبان چپاری هستند نشسته و در کمال سرعت طی طریق نماید، و علاوه بر آن در این راه مشارالیه می باید که غذا و لباس و رختخواب خود را به همراه داشته باشد و در هر هفت فرسخی اسب سواری خود را تغییر بدهد.

در ایران شخص مسافر می تواند مانند چاپاران به دو نوع سفر نماید: یکی از آن دو نوع در ساعات روز است که مسافر در ساعات معینه روز طی طریق می کند، و نوع دوم چپاری شبانه روزی است؛ ولی نوع اول را همیشه مسافرین تنبل دوست می دارند، به این معنی که ایشان در وقت سحر از منزل گاه خارج شده و بر اسب چپاری می نشینند و تا ساعت یازده صبح از دو منزل گاه عبور می کنند و پس از آن در

منزل گاهی فرود آمده و در آنجا ناهار می خورند و سیگار صرف می کنند و قدری استراحت کرده و در ساعت چهار ظهر مجدداً سوار شده و تا شام از دو منزل دیگر هم عبور می نماید. در این مسافرت اخیر یعنی چاپاری فقط شخص مسافر چیزی را که مشاهده می نماید همان دور نماهای ولایات و اسبان می باشد. اگر چه این مطلب راست است که منازل چاپارخانه ها بسیار کثیف و نامیزه هستند و در وقت ورود نمی توان تصور نمود که چه نوع در آنها توقف باید کرد؛ ولی صعوبت مسافرت با اسبهای چاپاری بقدری خیال مسافر را مشوب و منصرف می نماید که مشارالیه نمی تواند در آن منازل عیب جوئی و سایر تجسس‌ات لازم را بنماید. الغرض شخص مسافر بطریق مذکور در فوق می تواند که در مدت چند روز بلاد معظمه ایران را که عبارت از تهران و شیراز و اصفهان و تبریز باشد تماشا بنماید، و نیز می تواند که در هر یک از حتماً‌های ولایات مزبوره خود را شستشو و تطهیر نماید.

تمام مطالبی که در این فصل مذکور شد شرح احوال مملکت جدیدی است که حالات آنجا چندان مکشوف و معلوم نیست. تمام مسافرینی که در آتیه به عرصه ظهور خواهند رسید بدیهی است که هرگاه مشارالیهم به ایران مسافرت بنمایند و تحقیقات لازم و تجسس‌ات متواتره را در آداب و اخلاق و سایر رسوم ایرانیان بکنند، ایران را به آنطوری که هست نخواهند دید، و بکنه اخلاق و سایر روابط ایرانیان پی نخواهد برد؛ ولی فصولی که در ذیل ذکر می شود پرده را از روی کار برداشته و چیزهایی را به شخص خواننده مکشوف می دارد که شخص خواننده از خیال و تخمین آنها نیز عاجز و قاصر خواهد بود. مصنف این کتاب تمام حالات مذکوره را از چشم خود دیده و اکنون در ذیل به ترتیب آتی شرح آن‌ها را می نگارد.

## فصل دوم

---

در بیان احوال اعلیحضرت شاهنشاه  
ایران و چگونگی اجتناب آن  
شهربار از دشمن یعنی بابی ها و تنبیه  
شدن مقصرین دولتی و بیان بیرون  
آمدن اعلیحضرت همایونی از عمارات  
و اسب های مخصوص دم قرمز  
و کالسکه های خاصه است و نیز  
در این فصل از عادات و تفرج  
اعلیحضرت پادشاه ایران و ناهار سلطنتی  
و رجال دولت و معتکفین و  
حرم و سایر مطالب گفتگومی شود.



یقیناً باید دانست که پرزحمت‌ترین اشخاص در ایران بلکه در عالم نفس اعلی حضرت پادشاه ایران [ناصرالدین شاه] است که ملقب به القاب قبله عالم و شاهنشاه می‌باشد. این دو لقب یعنی قبله عالم و شاهنشاه مثل لقب اعلی حضرتی است که ما امپراطور خود را به آن می‌خوانیم و فی الحقیقه سلطان ایران باید دارای این دو لقب باشد؛ زیرا که هیچکس قادر نیست که احکام آن اعلی حضرت را اجرا ندارد. به این معنی که هیچکس نمی‌تواند بر ضد احکام او اظهار آپلاسیون بنماید (توضیح: آپلاسیون اظهار شکایت اداره کوچکتر است به اداره بزرگتر از خود) گویا چندی پس از جلوس آن شهریار به تخت سلطنت چند نفر از متعصبین فرقه بابیه<sup>۱</sup>

---

۱- عباس میرزا ملک آراء برادر ناصرالدین شاه در شرح حال خود چنین می‌نویسد:  
روزی اعلی حضرت پادشاه به شکار می‌رفتند. چند نفری از طایفه ضاله بابیه به طریق دادخواهان و مظلومان نزدیک آمده دست در بغل کردند که ورقه عرض حال بیرون آورند. طپانچه کشیدند و به شاهنشاه زدند. از آنجا که خداوند حافظ است لله الحمد نیر خطا کرد. چند ساچمه به بدن مبارک خورد. آن اشخاص را گرفته و کشتند. مگر یک نفر را به جهت استنطاق نگاهداشتند و به دسته حاج علی خان فراش باشی سپردند و حاج علی خان از سابق عداوت بسیاری با من داشت....

مادام دیولافوآ در سفرنامه خود چنین می‌نویسد ص ۸۵.

پس از آنکه رؤسای عمده این مذهب [بابیه] فزونی عده خود را دیدند به خیال افتادند که به تلافی این شکست‌های پی در پی درصدد انفصال سلسله قاجار برآیند... در

مصمم شدند که ضرر و صدمه‌ای بر وجود مبارک شهریار ی وارد بیاورند ولی از خوشبختی نوعی شد که آن شهریار خود را از این بلیه محافظت فرمود، به این معنی که فرقه بایه ایران که چند درجه پست‌تر از (کمونیست‌های) اروپا هستند جسارت نموده حمله سختی به پادشاه ایران وارد آوردند. علاوه بر اینکه آنها نتوانستند به مقصود خود نائل گردند بازهم تماماً دستگیر گشته و مورد سیاست و انواع مجازات بسیار سخت گردیدند، پس از دستگیر شدن آنها وزیرای پادشاه ایران بحضور مبارک معروض و درخواست داشتند که قتل این اشخاص به دست آنها اجرا شود! و آن شهریار درخواست آنها را به اجابت مقرون داشته بنا بر آن وزراء و سایر روساء و اعیان ایران متفقاً آن بدبخت‌ها را بواسطه شمشیر و طپانچه قطعه قطعه نمودند، و نتیجه قصد و خیال ناگوار آن بدبختان اسباب این شد که اعلیحضرت شاه ایران تغییر در منازل مسکونی خود دادند، زیرا که هنوز آن شهریار از صدمه محتمل

روزی که شاه از شکار مراجعت کرده و می‌خواست به کاخ بیلاقی نیاوران برود و برای پرهیز از گرد و خاک جلوتر از ملتزمین رکاب سواره راه می‌پیمود، ناگاه سه نفر از خارستانی بیرون آمده و با شتاب به طرف او دویدند در حالی که یکی عریضه به شاه می‌داد دیگری خود را به اسب شاه رسانیده طپانچه‌ای به طرف او خالی کرد و سومی پای او را چسبید که از زمین به زمین کشاند. چند دانه ساچمه به گردنبنند مروارید اسب شاه خورد و چند دانه‌ای هم بازوی شاه را سوراخ و پشت او را خراش داد. ناصرالدین شاه خونسردی خود را حفظ کرده و با مشت‌هایی که به سر و صورت آنها می‌زد از خود دفاع می‌کرد و اسب هم که متوحش شده بود به تاخت و تاز پرداخت و شاه از شر مهاجمین آسوده شد... بلافاصله ملتزمین رسیدند و ضاربین را دستگیر کردند و هر چه از آنها استنطاق شد که همدستان خود را بروز دهند نتیجه‌ای حاصل نگردید. در نتیجه این سوء قصد عده زیادی در تهران دستگیر و از جمله قرةالعین در میان دستگیر شدگان بود. دستگیر شدگان را به افسران عالی رتبه و مستوفیان و درباریان سپردند که با بدترین شکنجه آنها را نابود کنند و صدراعظم گفته بود «شاه غیرت و هواخواهی نوکران خود را آزمایش کند و البته هر طبقه که این جانیان نفرت‌انگیز را فجع‌تر بکشد بیشتر شاه دوستی خود را ثابت کرده است» میرغضبان به ابتکارات خود افتخار می‌کردند و رجال در شکنجه و آزارگری سبقت را از هم می‌ربودند و در شاه دوستی و شاه پرستی دستگیر شدگان را قطعه قطعه می‌کردند.

متعصبین آن طایفه بدبخت مضطرب می باشند و جهت آنکه اعلیحضرت پادشاه ایران میل مفرط به مسافرت های طولانی و موقتی دارد آن است که اعلیحضرت معظم الیه در صید و شکار و علم تیراندازی اولین اشخاصی است که در این فن سعی و اشتغال دارند. شمایل اعلیحضرت پادشاه ایران از اغلب صورت های رعایای خویش سبز چهره تر و ملیح تر می باشد، قد ایشان متوسط و صورت مبارک آن اعلیحضرت در اسفار فرنگستان بقدری معروف و مشهور است که در این مختصر به اظهار آن احتیاج نیست، چون چشم های مبارک آن اعلیحضرت قدری تار شده اند لهذا ایشان همیشه عینک می گذارند و مادامی که شروع به صحبت نموده اند می توان ایشان را مانند یک نفر از هندی های خوش مشرب نیک محضر فرض نمود. ولی به محض اینکه آن اعلیحضرت با آن صدای حکم آمیز صلابت انگیز مخصوص خود شروع به تکلم فرمودند در آنوقت خیال انسان در باب نیک نفسی آن نفس نفیس مبارک مسلوب می شود. همانا عادت بر این جاری شده است که باید اعلیحضرت همایونی از طور معتاد بلندتر تکلم نمایند و هر چند مقرّبین حضور آهسته و ملایم تر صحبت می کنند برعکس اعلیحضرت بلندتر فرمایش می فرمایند. سلطان ایران مجمع معتبری از جواهرات دارد که آن را هیچ یک از سلاطین خارجه ندارند و این مجمع را فقط در روزهای اعیاد که عبارت از سلام عام عیدنوروز باشد به مردمان نشان می دهد. لباس آن شهریار همیشه ساده است چنانکه اغلب سرداری<sup>۲</sup> ماهوت مشککی یا شال کشمیری می پوشند، و در اوقات زمستان به کلیجه<sup>۳</sup> که بطائنه آن از خزهای گران قیمت است ملّس می شود.

در پایتخت ایران اغلب می توان که اعلیحضرت شاه را مانند سایر ایرانیان نجیب در حالت سواری ملاقات نمود. اعلیحضرت مشارالیه کمال مهارت را در

۲. سرداری: جامه چین دار مردانه که روی لباس پوشیده می شد. و حدوداً تا زیر زانومی رسید.

۳. کلیجه (کلیچه): نیم تنه بلندی که دامن آن تاروی زانومی افتد. کمرش کم و بیش چسبان و غالباً کلیچه را از مخمل سرخ عنابی می دوختند. سر آستین یک نوع کلیچه را که مخصوص زنان است بایراق تزئین می کنند.

سواری دارند، اسبان خاصهٔ پادشاهی که دم‌های آنها مزین و برنگ بقمی<sup>۴</sup> ملون شده‌اند و جاهت و قیمت زیاد دارند که نتوان ذکر نمود (در ایران به استثنای اعلیحضرت شاه و پسران معظم‌الیه هیچکس مأذون نیست که اسبان دم قرمز را سوار شود)، و همیشه اوقات دهنه و سایر متعلقات زین و یراق اسبان خاصه بجواهرات مختلفه‌التوع گران قیمت ترصیع شده است. در وقت سواری اعلیحضرت اقدس همایونی شاطران بسیار که به لباس قرمز گلابتون دوزی ملتبس هستند آن اعلیحضرت را احاطه نموده و هر یک عمودی نیز از نقره در دست دارند، و یکی از این‌ها محض ابلاغ فرمایشات و احکام همایونی بجاهای لازم همیشه در جلو اسب همایونی در حرکت است و در عقب پادشاه یک یا دو نفر از وزراء عظام به فاصلهٔ معینه سوار می‌باشند، و پس از آنها ازدحام غیر منظم منشیان و سایر رجال و ملتزمین رکاب می‌باشند و به فاصلهٔ معینه پس از اشخاص مزبوره دستهٔ سوار بی نظم شهریاری است که مسلح به تفنگ‌های ته پر هستند که آنها را در پارچه‌ای از پارچه‌های قرمز روشن مجلا نموده‌اند، پس از آنها قریب صدالی دو یست نفر سوار می‌باشند که بدون آنها اعلیحضرت شاه هرگز مسافرت نمی‌نمایند. کالسکهٔ اعلیحضرت همایونی به یکی از کالسکه‌های بسیار قشنگ شرفا شبیه می‌باشد (شریف<sup>۵</sup> در لغت انگلیس به معنی رئیس کلّ محاکمات بلدیّه می‌باشد)، و به آن کالسکه هشت اسب بسته می‌شود بر روی چهار از آن اسب‌ها چهار نفر کالسکه‌چی که ملتبس به لباس قرمز هستند می‌نشینند. علاوه بر آن گاهی اتفاق می‌افتد که اعلیحضرت شاه تنها سوار می‌باشند و گاهی یک نفر از پسران آن شهریار با وزیر اعظم و یا یک نفر از علمای اعلام به فاصلهٔ معینه سوار می‌باشند.

چون ترتیب منازل شاه چندان معلوم نیست و نمی‌توان قیاس نمود که اعلیحضرت شاه امروز به کدام یک از عمارات خارجهٔ شهر مسافرت می‌فرمایند، لهذا بهترین اسبابی که بواسطهٔ آن می‌توان به مقصود رسید همان سقایان تهران

۴. بَقْم: چوبی سرخ که رنگ‌رزان با آن چیزها رنگ کنند و به فارسی آن را بکم می‌گویند. درخت آن بزرگ و برگش به برگ بادام ماند.

هستند که آن راهی را که شاه بر آن طی طریق می فرمایند آب پاشی می کنند، و چون اراضی واقع در اطراف تهران بسیار پرگرد و خاک هستند پس باید گفت که این آب پاشی بسیار مطبوع و پسندیده است.

شاه ایران همیشه توجه خسروانی خود را مبذول به سلامتی خویش می فرمایند و حکیم طولوزان<sup>۶</sup> فرانسوی در این باب مساعی جمیله بکار می برند و بنابر آن بحمدالله همیشه اوقات ایشان صحیح و سالم هستند، ولی گاه گاهی مرض فلج قدری آن شهریار را صدمه می زند. اگر چه آن شهریار بسیار پرهیز از غذاهای مضره می فرمایند ولی اگر جزئی اصراف در صرف اغذیه بفرمایند حتماً در اوقات توقف در حرمخانه محترمه می باشد و ما در این باب به هیچ وجه اطلاعی نداریم.

همیشه اعلیحضرت شاه در چهار و پنج ساعتی صبح بیدار می شوند ولی در عوض قدری از اوقات ایام استراحت می فرمایند و ایشان شستن سر را بسیار دوست می دارند. و بنابرین آن مقربین درگاه محض افتخار خود در این عمل به خاصه تراش باشی همایونی کمک می نمایند ولی اغلب اروپائیان از شستن سر و حفظ آن چندان اطلاع ندارند. خاصه تراش باشی اعلیحضرت شاه چون کمال مواظب و مراقبت در شستن سر اعلیحضرت شاه بکار می برد، لهادبدین جهت مشارالیه مانند سایر عملجات درباری به منصبی مفتخر گردیده است، و نیز بسیاری از ساکنان حرمخانه محترمه چون در وقت توقف شاه به حرمخانه و شستن سر معظم الله اهتمامات لازمه را نموده اند لهذا آنها هم به منصب و لقب و سایر افتخارات مفتخر گردیده اند. یکی از خوشگذرانی های شاه استماع صدای موزیک است و بنابر آن اعلیحضرت اقدس همایونی بغایت میل و شوق را به استماع موزیک دارند. همیشه چند دسته از موزیکانچیان دولتی که ریاست آنها با مسیولمر فرانسوی است در قرب و جوار عمارت حاضر هستند، اگر چه این دستجات در هنگام ترنمات موزیک بسیار قیل و قال می کنند ولی بسیار خوش منظر هم هستند. خود مسیولمر که فلوت زن نیکوئی است، فلوت را که در نزد ایرانیان مطبوعترین سازهاست در کمال خوبی می نوازد.

عقاید مشرقیان بر این است که نواختن فلوت و خواندن اشعار انسان را بخواب می‌برد، بنابراین اعلیحضرت شاه نزدیک بوقت خواب سر مبارک خود رامی‌شویند و پس از آن حکم به ترنمات اشعار می‌فرمایند. اعلیحضرت همایونی علاوه بر تیراندازی و صید و شکار، شطرنج را هم به کمال مهارت می‌بازند و سان عساکر حاضر رکاب را هم خود می‌بینند و یکی از اشتغالات جدید شاه این اوقات عبارت از سه فوج قزاق می‌باشد که تازه تأسیس و برقرار شده‌اند. اعلیحضرت شاه بسیار میل دارند که از اطلاعات درونی مملکت و اخبار خفیه پایتخت (تمامی) مستحضر باشند؛ بنابراین رئیس اداره پلیس هر روز اطلاعات صحیح و گاهی راپورتهای غیر صحیح<sup>۷</sup> معموله بحضور مبارک تقدیم می‌نماید و اعلیحضرت همایونی تمام آنها را بنفسه مطالعه می‌نمایند.

عدالتخانه‌های ایران دایر است و گاهی احکام بسیار سخت صادر می‌شود. در اعصار سالفه سلاطین در اوقات قتل مقصرین و ریختن خون آنها حاضر می‌شدند ولی این شهریار از این حالت ودأب نهایت تنفر دارند<sup>۷</sup> و با وجود آنها در هنگام حیف و میل مالیات که یکی از تقصیرات پلتیکی محسوب می‌شود مجازات بسیار سخت داده می‌شود، و همچنین اگر شخصی، شخصی را خفه کند و یا آنکه مسموم دارد به

۷. میرزا علی اصغر خان امین السلطان در این باره در نامه‌ای به میرزا محمد علی خان علاء السلطنه وزیر مختار ایران در لندن چنین می‌نویسد:

... که اگر از اوضاع برآشفتة دربار ناصرالدین شاه بخواهید یک موضوع را برای نمونه می‌نویسم. و آن این است که من برای رفع خستگی و ضمناً زیارت با کسب اجازه از ناصرالدین شاه ده روز به قم رفتم. در غیاب من شاگرد سرایداری، چند مثقال طلا از تخت طاوس کننده، آن‌پسر را پیدا می‌کنند و شاه امر می‌دهد سر او را ببرند. یک نفر در بین دربار نبوده که به او بگوید مرد حسابی برای چهار مثقال طلا انسانی را سر نمی‌برند از آن بدتر بفرض باید سراو را برید، چرا تو خودت شخصاً حاضر شوی که زیر چشم تو سراو بریده شود و بعد از پشت پرده سر بیرون آوری و فریاد بزنی که سراو را به کلی از تن جدا کنند. و بعنوان مقدمه در سرناهار مقداری شراب بردو بخوری این است وضع دربار و این است جماعتی که در اطراف پادشاه جمع شده‌اند.

نسق‌های سخت مجازات می‌شود و بیشترین نسق‌های ایرانیان چوب زدن است. عقاید ایرانیان بر این است که انتظام و نظم امور بدون چوب امکان پذیر نیست سارقین و الواط و عربده‌کننده‌ها و قاطعان طریق بدون ملاحظات شخصی و موقع و مقام بواسطه چوب تنبیه می‌شوند و رشوه‌های مأخوذه از آنها را حکام بلاد تمالک می‌نمایند، و تفاوتی که در این مجازات منظور است عدد ضربات است نه خاصیت آنها، یعنی که فرآشان تمام مقصرین رابه یک منوال چوب می‌زنند و هرگاه مقصرین قبل از وقت رشوه امیران غضب را منظور دارند یقین است که آهسته‌تر چوب خواهند خورد، با وجود آنها ایرانیان چوب خوردن را اسباب بی‌احترامی خود نمی‌دانند و اجتنابی که در این جهت دارند همان دردی است که از صدمه ضربات چوب بآنها وارد می‌شود و هرگاه شخصی در حضور ایرانیان مدعی آن شود که بدون چوب می‌توان کاری را از پیش برد بدیهی است که ایشان آن شخص را در جواب استهزاء خواهند کرد.

همیشه در اوقات سواری اعلیحضرت شاه می‌باید که چند نفر امیر غضب که ملبس به لباس قرمزگلی هستند، با چند نفر از جوانان چابک که موسوم به فراش و چوب‌های کلفت در دست دارند، حاضر باشند، و شغل ایشان در ایام سواری شاه منحصر برآن است که ازدحام و جمعیت تماشاچیان ایرانیان را از تقرب به شاه منع نمایند به همین لحاظ چوب دستی‌های خویش را حواله پای و پشت ایرانیان می‌کنند و گاهی بقدری صدای ناله آن اشخاص بلند می‌شود که می‌توان اعتماد و یقین نمود که میر غضبان بسیار چوب را سخت و دردناک می‌زنند.

ناهار سلطنتی همیشه در وقت ظهر داده می‌شود اعلیحضرت شاه در وقت صرف نهار مانند عثمانیان بر روی زمین می‌نشیند و در سفره قریب پنجاه قاب غذاهای لذیذ و لطیف چیده شده است، در این وقت اعلیحضرت شاه چند لقمه از ساده‌ترین آن‌غذاها [را] میل می‌فرماید، و محض رفع عطش چند پیاله شیر و شربت خنک که در فنجان‌های بسیار مرغوب چینی داده می‌شود میل می‌فرماید، در وقت صرف نهار مقرّبین و سایر حضّار سکوت اختیار می‌کنند و پیشخدمتان خاصه با کمال ملایمت و سکوت قاب‌ها را تجدید و تبدیل می‌کنند، ندرتاً در وقت صرف نهار

اعلیحضرت شاه یکی از حضار را مورد عنایت و التفات ملوکانه نموده با او تکلم می‌فرمایند، شخص مزبور در جواب فرمایشات شاه اول تعظیم کرده و پس از آن کلمات ذیل را معروض می‌دارد: «تصدق قبله عالم کردم، قربانت شوم، آنچه قبله عالم امر فرموده بودند به انجام رسید.» و یا آنکه عرض می‌کنند: «قربانت کردم همین نوع است.» علاوه بر آن پسران اعلیحضرت شاه هم در وقت عرض مطالب بحضور همایونی به همان زبانی که در باب سایرین ذکر شد تکلم می‌نمایند، گذشته از آن ایشان مأذون نیستند که در حضور مبارک بنشینند در ایران هیچ پسری جرأت نمی‌کند که در حضور پدر خویش بنشیند و بعبارت اخری می‌توان گفت که آداب خانواده همه ایرانیان بر این جاژی شده است و نه آنکه این احترام مخصوص به شخص پادشاه باشد. خلاصه پس از صرف نهار اعلیحضرت شاه دهان و دست‌های مبارک را بواسطه آفتابه لگن طلا می‌شویند پس از آن از سفره برخاسته و شاهزادگان آن را صرف می‌نمایند، و پس از شاهزادگان نهار مزبور به عملجات داده می‌شود و آخر الامر باقی مانده نهار به فرآشان قسمت می‌شود، و معلوم است که در این حال فرآشان را جز کف بشقاب‌ها چیزی نخواهد ماند. شام سلطنتی هم مانند نهار مزبور در نه ساعتی شب داده می‌شود و در وقت صرف آن دسته موزیکانچیان قدیم و یا جدید ترنمات جدید را می‌نوازند. اعیان و رجال حاضر در وقت شام عبارت است از وزیر دربار و فرآش باشی و وزیر عدلیه و وزیر خزانه و رئیس سربازان محافظ و وزیر اول و وزیر امور خارجه و سایر عملجات خلوت و فرمانده گارد و حکیم باشی همایونی و خاصه تراش<sup>۸</sup> و تلگرافچی باشی و امیر آخور و شاعر درباری (شاعر باشی [ملک الشعرا]) و نقاشباشی. تمامی اشخاص مزبوره مواجب دارند و هر یک از آنها تکلیف خود را برآن می‌بینند که به تابعین خود ظلم نکنند و رشوه از ایشان مأخوذ دارند. اغلب اتفاق می‌افتد که مواجب ایشان داده نمی‌شود و یا آنکه یک چیزی از تمامت مواجب آنها کسر می‌شود، هر

۸. خاصه تراش: خاصه در لغت به معنی مقرب پادشاه، قوه‌و اثری که در چیزی وجود داشته باشد و یا چیزی که مخصوص چیز دیگر باشد. در این جا به معنی مقرب پادشاه آمد و خاصه تراش در حقیقت سلمانی مخصوص یاسلمانی و یژه سلطان و پادشاه است.



یک از رجال یعنی از وزیر اول گرفته تا به وزارت های پست از زیر دستان خود جرمه مخصوص دریافت می نمایند و قدری از خزانه دولت سرقت می کنند و مداخل معینی موافق شغل و ریاست خود ماخوذ و منظور می دارند، هر مطلبی که از دست یکی از آنها برآورده شود می باید که در عوض اعشار معینه ای از آن پول دریافت دارند و هر چه مبلغ اعشار بیشتر باشد، یقین است منفعت بیشتر است. در ایران همه مأموریت ها مانند حکومت حاکم و شغل قضاوت و امامت و شغل های اشخاص رسمی و غیره بفروش می رسد، وزراء و امنای ایران مانند (بگن<sup>۱</sup>) همه رشوه خوار هستند و تاکنون اتفاق نیفتاده که آنها را در مقام مؤاخذه و استنطاق بیاورند و اگر به سمع اعلیحضرت پادشاه هم برسد، فوراً تقصیرات خود را به مبلغی اکتفا می نمایند.

خلاصه اعلیحضرت شاه بعد از صرف شام<sup>۱۰</sup> به استثنای بعضی از اوقات تشریف فرمای اندرون می شوند و عدد ساکنین حرمخانه محترمه که به معرفت خواجه-باشی و سایر نواب او مرتب هستند تقریباً سیصد نفر می باشند و اکثر از آنها عبارت از اطفال کوچک و کنیزان حبشی می باشند، هر شغلی که در دربار به امناء و سایر رجال داده می شود موافق همان اشغال هم به ساکنین حرمخانه سلطانی مرحمت می شود. در این سنوات اعداد ساکنین حرمخانه بسیار زیاد شده است، در حرمخانه محترمه سلطنتی از اهالی اروپا بزرگتر از پانزده ساله چه اناث و چه ذکور توقف ندارند و هر یک از نسوان و منتسبان حرمخانه موافق لیاقت خود منزل مخصوصی دارند و مداخل معینی دریافت می کنند و نیز عده معینی کالسکه و نوکر و جواهر دارند، و بزرگترین منتسبان حرمخانه سلطنتی ملقب به لقب جلیل انیس الدوله است تمام نسوان محترمه که در حرمخانه جلالت توقف دارند هرگز بدون چادر و حفاظ از عمارت سلطنتی بیرون نمی روند و علاوه بر آن تا به امروز به هیچ وجه من الوجوه دیده و شنیده نشده است، که بدون اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی دیگر کسی جرأت نموده باشد که در حرمخانه جلالت اثر داخل بشود، اعلیحضرت اقدس

شهریاری هر روز هفت و هشت ساعت در عمارت سلطنتی متوقف می‌باشند و پس از رسیدگی و قرائت عرایض و فرمایشات با وزراء و صرف ناهار قریب یک دو سه ساعت هم استراحت می‌فرمایند.

اولین<sup>۱۱</sup> مسافرت شاه به فرنگستان می‌بایستی اثر تربیت را منتشر دارد ولی به محض اینکه مراجعت بی‌ایتخت نمود تا مدت یک سال وزیر اول خود را برای بعضی رفتارهای ناشایست مؤاخذه می‌فرمود.<sup>۱۲</sup> عمارات سلطنتی اعلیحضرت شاه

←  
۱۱. ناصرالدین شاه سه سفر به اروپا رفت. سفر اول در سال ۱۲۹۰ ه. ق/ ۱۸۷۳ م که پنج ماه و نه روز طول کشید. سفر دوم در سال ۱۲۹۵ ه. ق/ ۱۸۷۸ م چهارماه و نه روز طول کشید. سفر سوم در سال ۱۳۰۶ ه. ق/ ۱۸۸۹ که شش ماه و دوازده روز طول کشید و ماحصل این سه سفر اضافه برمخارج مادی که برملت ایران تحمیل می‌شد امتیازاتی نیز به دولت انگلستان و روس داده شد که بدین قرارند.  
امتیازات دوست انگلستان.

۱- تلگراف هند و اروپا: بغداد - تهران - بوشهر ۲- امتیاز تمام منابع تولید ثروت ایران بمدت ۷۰ سال به بارون ژولیوس دورویتر ۳- کشتی رانی در رود کارون ۴- امتیاز بانک شاهنشاهی بمدت ۶۰ سال و نشر اسکناس - امتیاز لائاری (یا دائر کردن قمارخانه) ۵ - امتیاز رژی (تنباکو و توتون) یا به عبارت دیگر انحصار دخانیات ۶- قرضه بوئیه گمرک بنادر خلیج فارس یا گمرکات جنوب ۷- امتیاز راه از خرمشهر تا تهران.  
امتیاز دولت روس

۱- تأسیس قزاقخانه ۲- امتیاز شیلات بحر خزر ۳- امتیاز بانک رهنی ۴- امتیاز راه شوسه از عشق آباد تا مشهد.

۱۲. در مقایسه با متن انگلیسی این جمله چنین است: نخستین سفر شاه به اروپا زمینه‌ای بود برای متمدن شدن وی، ولی هنوز یک سال نگذشته بود که می‌خواست صدراعظم خود را بکشد.

ولی حقیقت امر چیز دیگری بود که در ذیل می‌آید: در سفر اول اروپا وزیر اعظم میرزا حسین خان سپهسالار بود و مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان در ص. ۱۳۵ چنین می‌نویسد:

چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت

←

بواسطه چراغ گاز روشن شده است اگر چه مایل شدند که عمارت سلطنتی بواسطه چراغ برق هم روشن شود ولی آن قدر پولی که می بایست به جهت ایجاد چراغ مزبور خرج بشود داده نشد، لهذا عمارت شاه با آن چراغ روشن نگردید، ولی چندی طول نکشید که عمارت سلطنتی را بواسطه چراغ برق نیز روشن نمودند. این اوقات اعلیحضرت شاه جواب تعظیم ها و احتراماتی را که به ایشان می نمایند می دهند لیکن قبل از این به این وضع ها سلوک نمی نمودند و هم چنین با کمال میل روزنامه های مضمون و غیر مضمون را ملاحظه و مطالعه می فرمایند.

نمی گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به رأی العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء عظام تهران را ترسانیدند که مشیرالدوله می خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به انگلیس ها داده است. لذا مرحوم حاج ملا علی و آقا سید صالح عرب وعده دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله [میرزا حسین خان سپهسالار] نمودند. زمانی که ناصرالدین شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به تهران بیاورید ما شمارا به سمت پادشاهی نمی شناسیم. ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به حکومت گذارد، و خود به طهران آمد....

در سال ۱۲۹۱ مشیرالدوله (میرزا حسین خان) از رشت به تهران احضار به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد و هم چنین شغل خطیر سپهسالاری کل را هم عهده دار شد. میرزا حسین خان سپهسالار در این مدت متوجه شده بود که بدون نظر علماء عظام و سایرین نمی تواند مقام خود را حفظ کند. در مقام جلب قلوب و جذب میل آنان برآمد بازهم ناظم الاسلام چنین می نویسد:

مجملاً آنهایی که مشیرالدوله را تکفیر می نمودند همه برگشتند. بعضی او را تحویل کردند، جز مرحوم حاجی ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یک مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند، راضی نشد و اذن نداد. حتی آنکه مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملا پیغام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسیم، آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده بود ملاقات نکرد. باری ایستادگی مرحوم حاج ملا علی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول و به قزوین فرستادند.

در سفر دویم اعلیحضرت شاه به اروپا در وقت عبور از دریای خزر قدری در زیر میز اطاق خانم‌ها خوابیده و چکمه‌های خودشان را بر روی میز گذاردند. این اوقات اعلیحضرت شاه یک دسته از مردمان قوی هیکل بلند بالا و جمعی از اشخاص پست قدّ بار یک اندام را انتخاب نموده مستخدم ساخته‌اند، یک روزی اعلیحضرت شاه مایل شدند که محض مشغولیت تماشای نیکوئی در عمارت سلطنتی بفرمایند و بنا بر آن حسب الامر آن اعلیحضرت چندین نفر از امنای عظام که ملبس به لباس سلام بودند در قایقی که بر روی یکی از استخرهای عمارت سلطنتی واقع بود نشسته و قدری شنا نمودند، در این بین قایق با اشخاصی که در آن قرار گرفته بودند در آب فرورفت و پس از چند دقیقه دیگر که امنای ایران از آب با لباس ترو گل آلود بیرون آمدند آن شهriار بقدری خندیدند که نزدیک بود بر زمین بیفتند. در دفعه دوم مسافرت اعلیحضرت شاه به اروپا نقل شده است که آن شهriار یک شبی مجبور گردید که فیما بین دو نفر از شاهزاده خانم‌های آنجا نشسته و شام میل بفرمایند، می‌گویند که اعلیحضرت همایون در همان شب قدری مارچوبه از سفره برداشته و از آن مارچوبه قدری میل فرموده و باقی آن را به یکی از آن دو شاهزاده خانم مرحمت فرمودند در ضمن فرمودند به به عجب چیز خوشمزه و خوش خوراکی است.

سابق‌الایام در ایران قانونی بود که هیچ شخصی که بیشتر از ده سال از عمر او گذشته بود نمی‌توانست در راهی که نسوان حرمخانه جلال و دختران سلطان عبور می‌نمودند بایستد بلکه می‌باید در آن راه هیچکس از ذکور دیده نشود و هر کس که موجب اختلال قانون مزبور می‌گردید فی الفور بقتل می‌رسید. این اوقات تمام اهالی اروپا که در تهران توقف دارند در وقتی که یکی از نسوان حرمخانه جلال سوار هستند بمحض اینکه صدای بروید غلامان را استماع می‌نمایند فی الفور خود را به یکی از کوچه‌های مجاور طریق عبور نسوان محترمه کشیده و بقدری در آنجا مکث می‌نمایند که کالسکه‌ها و سایر ملتزمین رکاب ایشان عبور بنمایند؛ ولی بر—  
خلاف وزیر مختار قدیم آمریکا مقیم در بار ایران<sup>۱۳</sup> که یک روز خبط عظیمی

نمود و آن این بود که چون مشارالیه همیشه تنها سوار می شد و بیشتر از یک نفر آدم کسی دیگر را با خود بر نمی داشت یک روز در وقت سواری خود مشارالیه اعتناء به اعلام غلامان ملتزم رکاب یکی از نسوان حرمخانه جلالت نکرده روی خود را به طرف دیوار برنگردانید و نتیجه خبط مشارالیه آن شد که اولاً نوکر او را بقدری که ممکن بود کتک زدند و ثانیاً خود او را نیز با زحمت تمام به یکی از کوچه های عقب آنجا رسانیدند. در روز دیگر وزیر مختار مشارالیه بطور رسمی شکایت نمود که در روز گذشته ملتزمین رکاب حرمخانه محترمه بدین نهج و طریق با من رفتار نمودند ولی در جواب چیزیکه شنید این بود که خدام حرمخانه محترمه نفهمیده اند که شما شخص وزیر مختار هستید زیرا که در مرافقت شما جز یک نفر نوکر کسی دیگر نبوده است. کاستیل کرخان<sup>۱۴</sup> بهتر از همه اروپائیان در این باب حرکت نمود. چنانکه یک روز مشارالیه در وقت سواری چون از دور کالسکه های حرمخانه را که در آنها مرحومه مهد علیا و بسیاری از معتکفان حرم محترم نشسته بودند ملاحظه نمود فی الفور پشت خود را به آنها و روی خود را به یکی از دیوارهای راه عبور ایشان برگردانده و به هر کدام از کالسکه هائی که از محاذات او عبور می نمودند با پشت سر تعظیم می نمود، این رفتار مشارالیه در آن وقت تمام خانم ها را خندانده و در وقتی که وارد حرمخانه جلالت گردیدند فی الفور رفتار مشارالیه را به خاکپای همایونی معروض داشتند. اعلیحضرت پادشاه ایران در آن وقت حکم به احضار کاستیل-کرخان فرمودند و پس از شرفیابی مشارالیه فرمودند، همان طور که از عقب سر تعظیم به اهل حرم نمودی حالا هم همان نوع در حضور شاه تعظیمات لازم را معمول دار. کاستیل کرخان همان طریق در حضور شاه تعظیم نموده و مطبوع افتاد پس از آن اعلیحضرت اقدس همایونی شهریاری قدری تعریف و توصیف از مشارالیه فرموده و در ضمن فرمودند که کاستیل کرخان مرد شکسته نفس تربیت شده و محجوبی است.

[مطالب بسیاری در باره حرمسراهای سلطنتی از زبان آن افرادی که شانس

#### 14. General Gersteiger Khan

ژنرال گرستیگرخان افسر مهندس اتریشی که سال ها در خدمت دربار ناصرالدین شاه بود.

دیدن حرمسرای سلطنتی را داشته‌اند شنیده شده‌است؛ اما این چنین افرادی بسیار انگشت شمارند. یک زن پیانیست فرانسوی؛ مادام حاجی عباس (زن فرانسوی میانسالی که بمدت چهل سال عنوان مترجمی زنان حرمسرا را داشت)؛ و یک بانوی ایتالیایی (همسر مستوفی الممالک) تنها کسانی هستند که می‌توانند در این زمینه صحبت کنند و گفته ایشان سندیت دارد. وقتی از این بانوان بعنوان منبع موثق صحبت می‌کنم منظورم این نیست که خواننده را وادارم تمایل به شاخ و برگ دادن به مطالب را که احتمالاً در یک جنس از جنس دیگر بیشتر است فراموش کند. در طول مدت طولانی که در ایران اقامت داشتم فقط از یک حادثه تراژیک که در یکی از اندرونها یا حرم اتفاق افتاد آگاهی یافتم. حادثه چنین به انجام رسید که یک برده سیاه را با تپانچه به قتل رساندند و یکی از بانوان نیز مرد. ولی چنین حوادثی در حرم شاه رخ نمی‌دهد. یک مقنی بدبخت را بیاد می‌آورم که به هنگام حفر آب و ناگهان خود را در حرم سلطنتی یافت و از ترس نزدیک بود جان خود را از دست بدهد؛ ولی شاه وقتی اصل ما وقع را دریافت او را عفو کرد.

همسران تازه زود بزود به حرم وارد می‌شوند و حتی گاهی بصورت گروهی. روش خلاص شدن از دست زنانی که دیگر مورد توجه نیستند بسیار سهل و زیرکانه است. این زنان را نه از برج بزیر می‌اندازند، نه با طناب خفه می‌کنند، نه زهر می‌خورانند و نه در جوال می‌اندازند و درش را می‌دوزند؛ بلکه به حکام ولایت اطلاع می‌رسد که همسری از حرم سلطنتی بعنوان تحفه برایشان در نظر گرفته شده است. نپذیرفتن این تحفه امکان ندارد و این بانوئی که شاه از او سیر شده به خانه همسر جدید وارد می‌شود و بر سر او جای می‌گیرد. بعضی از ایشان معمولاً شوهران جدید خود را به اصرار وادار به طلاق دادن دیگر همسرانشان می‌کنند و در هر صورت با آنان بصورت پیشخدمت یا زیردست رفتار می‌کنند. یکی از دوستان من بنام سرتیپ ف... خان مفتخر بدریافت یکی از این تُحَف گردید. این زن زندگی غم انگیزی برای او درست کرد و او هرگز از این زن یاد نمی‌کرد مگر بعنوان «شتر پیر» آنهم زیر لبی و نه با صدای بلند.

زیبائی و جوانی دو شرط ساده برای ورود به حرم سلطنتی است. صفات

دیگری چون آواز خواندن، دایره یا تنبک و تنبور زدن، یا نواختن ساز دهنی را پس از ورود به حرم کسب می‌کنند. هر همسر شاه ساختمان مجزا و پیشخدمتهای شخصی برای خود دارد. فقط تازه واردین و زنانی که شاه از آنها سیر شده است با هم در ساختمانی بشکل سربازخانه زیر نظر امینه اقدس زندگی می‌کنند. امینه اقدس یکی از سوگلی‌های قدیمی شاه است که اکنون سنی از او گذشته، پنج‌شنبه‌ها روز بازدید است و در این روز شاه شخصاً از همه قسمتها و افراد بغیر از زنان سرشناس و سوگلی‌های خود بازدید می‌کند. انداختن دستمال بطرف یکی از زنها مرسوم است و هنوز منسوخ نشده [است].

خلاصه هر یک از اسلامیان بیشتر از چهار زن عقدی نمی‌تواند نگاه دارد بزرگترین و نجیب‌ترین نسوان اعلیحضرت شاه نواب علیّه عالیّه شکوه السلطنه است که مشارالیها هم دختر عموی اعلیحضرت شاه و هم نوادهٔ مرحوم مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه محسوب می‌شود. (اولاد مرحوم فتحعلی شاه بعد از فوت او اناثاً و ذکوراً به صد و ده نفر می‌رسید) این شاهزاده خانم والدهٔ ماجدهٔ نواب اشراف والا ولیعهد ایران است<sup>۱۵</sup>. و یکی دیگر از نسوان آن شهریار که آن هم رشتهٔ انتسابش به خانوادهٔ سلطنت منتهی می‌شود دختر یکی از پسران مرحوم مغفور فتحعلی شاه می‌باشد، سیمین زوجهٔ اعلیحضرت شاه که سوگلی و محبوب‌ترین عاکفان حرم جلالت است انیس‌الدوله است مشارالیها قریب ده سال است که در سلک نسوان عقدی اعلیحضرت شاه برآمده است، در اولین مسافرت اعلیحضرت شاه به اروپا این خانم محترم تا به مسکو همراهی نمودند ولی چون تمام طبقات روس مایل شدند که به هر وسیله‌ای که هست اورا ببینند، لهذا شاه مشارالیها را از همان نقطه به تهران مراجعت دادند. انیس‌الدوله در حرمخانهٔ جلالت اقتدار و تسلط زیاد دارند و هرگز دیده نشده است که محض جلب منفعت از مشارالیها خلاف انسانیت حرکتی واقع شود، خانواده و منتسبین این خانم محترمه روز به روز و به ترقی می‌گذارند چنانچه سه نفر از اقوام مشارالیها این اوقات در دربار اعلیحضرت شهریاری به مناصب و

۱۵. مادر مظفرالدین شاه (که در آن زمان مظفرالدین میرزا بود).

درجات عالیّه مفتخر گردیده اند<sup>۱۶</sup> و این چنین مشهور است که ایشان بخلاف خود حضرت انیس الدوله قدری از صفات ذمیمه را متّصف می باشند، غرض آنکه سلسله تمام خانواده مذکوره به شخص آسیابانی منتهی می شود که در نزدیک ولکان<sup>۱۷</sup> خاموش شده دماوند که الحال بواسطه برف دائمی مفروش است زندگانی می نموده است.

پیرترین نسوان<sup>۱۸</sup> حرمخانه جلالت والده ماجده نواب اشرف والاظل السلطان است که او بزرگترین پسر اعلیحضرت شاه محسوب می شود، این خانم محترمه کمال اهتمام و مساعی را در حفظ و صیانت پسر خود مبذول می دارد و نسب خود مشارالیها گویا منتهی به طایفه اتراک باشد برادر مشارالیها که الحال به منصب امیر آخوری نواب اشرف والاظل السلطان مفتخر است از قرار معلوم قدری خشن و سختگو و بی تربیت است، و یکی دیگر از نسوان حرمخانه جلالت مادر نواب مستطاب نایب السلطنه است که محبوب شاه است و خود نایب السلطنه بر پدر بزرگوار خود نهایت شباهت را دارد، سلسله اسلاف این خانم هم به خانواده سلطنت منتهی نمی شود بلکه مشارالیها دختر یک نفر از معمار باشیان قدیم بوده است.

در سوابق ایام ریاست تمام نسوان حرمخانه جلالت با مهد علیاطاب تراها والده ماجده اعلیحضرت پادشاه بود مشارالیها در این کار کمال اقتدار و تسلط را داشت و اغلب امور مهمه حرمخانه را هم ایشان به انجام می رساندند، دشمنان نواب علیه عالیّه مهد علیا بسیار بود و می توان گفت که ایشان در این عداوت خود محق بوده اند.

۱۶. این سه نفر محمد حسین خان، حبیب الله خان، عبدالکریم ملقب به حسام لشکر و امیر تومان برادران وی می باشند.

17. Volcano کوه آتشفشان.

۱۸. در مقایسه با متن انگلیسی: یکی از زنان صیغه «حرمسرا» آمده است.



## فصل سوم

در بیان احوال نواب اشرف والا  
ظلّ السلطان که شخص بسیار  
توانائی است در ایران و نیز در  
این فصل از القاب و عمارت و  
اخلاق و عادات شاهزاده معظم  
ومورد غضب موقتی بودن ایشان  
گفتگومی شود

این لقب جلیل ظلّ السلطان که از جانب اعلیحضرت شاه به نواب اشرف والا داده شده بسیار مناسب است چه شاهزاده معظم کمال شباهت به والد مکرم خود اعلیحضرت شاهنشاه دارند و این شباهت فی مابین اعلیحضرت شاه و نواب والا اسباب میل و ازدیاد مرحمت شهریاری نسبت به ایشان شده است. سابق الايام این شاهزاده والا تبار ملقب به لقب یمین الدوله بودند ولی پس از چندی نظر به ازدیاد مرحمت ملوکانه و ازدیاد التفات شهریاری ایشان به لقب جلیل ظلّ السلطان ملقب شدند، این قسم القاب از قبیل عمادالدوله و عین الملک و غیره در سابق ایام نیز بواسطه سلاطین قدیمه ایران محض اظهار التفات به رجال و سایر وزراء مرحمت می شد و معلوم است که اغلب این القاب موروثی نخواهند بود.

اعلیحضرت پادشاه نواب اشرف والا ظلّ السلطان را بسیار دوست می دارند گویند که اعلیحضرت شاهنشاه یک روزی والده مکرمه این شاهزاده را در کنار جوی آبی دیدند که نشسته و لباس می شست و چون مشارالیها بسیار زن نیک خلقت و خوشروئی بود لهذا شهریار ایران او را به حرمخانه جلالیت احضار فرموده و به

---

۱. مادر ظل السلطان عفت السلطنه دختر رضاقلی بیگ، غلام و پیشخدمت بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه و از جمله زنان صیغه ای ناصرالدین شاه بود که در زمان ولیعهدی خود او را به ازدواج خویش درآورد. نامبرده در سال ۱۳۱۰ ه. ق به مرض وبا در تهران درگذشت.

ازدواج همایونی سرافرازش فرمودند و از این قرار معلوم می‌شود که نژاد خانم مشارالیه‌ها آن قدرها معروف نیست و طریقه گفتار و رفتار ناشایسته‌ی خان دائی برادر ایشان که الحال به ریاست امیر آخوری نواب ظلّ السلطان مفتخر است شاهد این مقال است که نواب اشرف والا از طرف مادر به خانواده بزرگ انتساب ندارد، و اگر هر آینه نژاد این شاهزاده معظّم از طرف مادر به خانواده سلطنتی منتهی می‌شد بدیهی است که اعلیحضرت شاه ایشان را به لقب جلیل ولایت عهد ایران مفتخر می‌فرمودند، چه در ایران یکی از شرایط لازمه ولایت عهد تسلسل نژاد شخص ولیعهد است به خانواده سلطنت چه از طرف مادر و چه از طرف پدر، ولیکن اعلیحضرت پادشاه ایران مایل اند که ولایت عهد ایران را به پسر محبوب خود یعنی نواب ظلّ السلطان مرحمت فرمایند ولی این مطلب منوط به این است که آیا این شاهزاده معظّم لیاقت جلوس بر تخت سلطنت خواهند داشت یا خیر. به تمام رعایای دولت علیّه ایران ظاهر است که پسر بزرگ اعلیحضرت شاه که نژاد آن از طرف مادر هم به خانواده سلطنت منتهی می‌شود شخص کم عقلی است<sup>۲</sup> بنابراین معلوم است که اعلیحضرت شاه پس از چندی نواب اشرف والا ظلّ السلطان را اعلان به ولایت عهد خود خواهند کرد، خود ظلّ السلطان از خیال خود که عبارت از ولایت عهد دولت علیّه باشد بارها گفتگو کرده‌اند و یقین است که شاه قصد ایشان را صحیح خواهند خواند.<sup>۳</sup>

۲. مقصود مظفرالدین میرزا ولیعهد می‌باشد.

۳. ظلّ السلطان رابطه صمیمی با انگلیسیان داشت، انگلیسی‌ها او را به ولیعهدی تشویق می‌کردند. مرحوم اعتمادالسلطنه در روزنامه‌ها خاطرات ص ۳۸۹ چنین می‌نویسد: «در روزنامه طمس [تایمز] منطبعة لندن تفصیلی نوشته بودند که تعریف از ظلّ السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک شاه که ولیعهد را معزول کند و ظلّ السلطان را ولیعهد نماید، ترجمه نمودم به شاه دادم. خیلی متفکر شدند، فرمودند کتابچه را بسوزان... معلوم است این اخبار به تحریک ظلّ السلطان است». ظلّ السلطان در حدود سالهای ۱۳۰۰ ه. ق داوطلب ولیعهدی می‌شود و شروع به اقداماتی در این زمینه می‌کند، از جمله مبلغ یک میلیون تومان به شاه تقدیم می‌کند که مظفرالدین میرزا را عزل و وی را جانشین او کند. ناصرالدین شاه نامه‌ای به تبریز

خلاصه آرزو می کنم که مرا یک کلاه غیر مرئی بوده باشد و من آن را بر سر گذاشته از میان دسته مردمان ولگرد و فقیری که در درب عمارت نواب اشرف والا ظلّ السلطان ازدحام نموده اند عبور نموده و نیز از قراولان لباس پاره که در دالان عمارت غیر وسیع نواب والا ایستاده اند بگذرم، در آنوقت خود را در باغ بسیار وسیعی خواهم دید که دارای جاده های بسیار و تمامی زمین آنجا بواسطه آجرهای سفید مرغوب فرش شده اند، گلها و اشجار این باغ بسیار به قاعده ترتیب داده شده اند و تمامت باغچه های خوش منظر آنجا بواسطه طارمی های مفتول محصور شده اند، در جاده های این باغ اغلب عمله جات خلوت شاهزاده و تجار و مدعی و مدعی علیه با سایر خدام ازدحام و تردد دارند، در بعضی نقاط این باغ صداهاى های و هوی غیر طبیعی مردم مسموع می شود و در یکی از زوایای این باغ یهودان بدبخت که به معارضه و یا تظلم آمده اند اذیت کرده می شوند. کلیتاً در ایران ملت یهود را بسیار ظلم می کنند و هریک از اطفال ایرانی تکلیف شرعی خود را چنین می داند که این بیچارگان را سنگ زند و یا آنکه فحاشی و بدگوئی کند؛ ولیکن در اصفهان ملت یهود معتقد و امیدوار بر آنند که در حق آنان به عدالت رفتار شده و می شود. خود حضرت ظل السلطان شخص دانائی بوده و مردمان قوی و ظالم را کیفر داده و در خاک مدلت نشانده است، در زاویه دیگر این باغ برخی از دزدان

→ می نویسند و در آن مبلغ تقدیمی ظل السلطان را گوشزد می کند. میرزا حسن علی خان امیر- نظام گروسی که در این زمان پیشکار ولیعهد در تبریز بود در جواب چنین می نویسند: «بعد از آن ده کروور (معادل پنج میلیون تومان) برای تغیر شاه تقدیم خواهد کرد و خوب است که عاقبت کار از اول اندیشیده شود». مردم تهران که از اقدامات ظل السلطان برای ولیعهدی مطلع شده بودند ابیاتی در هجووی در کوچه و بازار می خواندند که چند بیت از آن اشعار از قرار ذیل است.

ستاره کوره ماه نمیشه	شازده لوچه شاه نمیشه
توبودی که پارک می ساختی	سردر و لاک می ساختی
پشتتا دادی به پشتی	صارم الدوله را تو کشتی
کفشاتا گیوه کردی	خسوارتا بیوه کردی

و قاطعان طریق دیده می شوند، که مقید به غُلّ و زنجیر، و ملبّس به پیراهن سیاه و دهقانی و کلاه‌های مخروطی شکل بلند از نمَد دارچینی رنگ در سر دارند در نزد این دونفرمتهّم به تهمت قتل و غارت، دوجوان دیگر نشسته بودند که ملبّس به لباس زمستانی بوده و در کمرشان خنجرهای منحنی شکل زده و چوب‌های نازک و بلندی در دست داشتند، این دونفر با کمال مراققت با دزدان مزبور تکلم می نمودند و یکی از آن دزدان در کمال استراحت غلیان می کشید و به هیچ وجه در خصوص باقی زندگانی خود که به زودی انجام پذیرد تصوّر و خیال نمی نمود، بفاصله چند قدم دو سه نفر دیگر نیز چوب‌های بلند را دسته می کردند و شاخه‌های کوچک آنان را شکسته و آنها را راست و مستقیم می نمودند و این چوب‌ها که به جهت تنبیه مقصرین بیچاره تهیّه می شوند در وقت تنبیه بواسطه میرغضببان مخصوص استعمال می گردند هیچ یک از مردمان حاضر در باغ توجه و اعتنا به میرغضببان نمی نمایند. در زاویه سیم باغ جمعیت کثیری ازدحام نموده بود و در نزدیک پنجره اطاق یکی از منشیان شاهزاده<sup>۴</sup> که ملبّس به لباس ماهوت مشگی مرغوب بود نشسته مشغول تحریرات و برخی از مسائل را توضیح می نمود.

الغرض ما از نزدیکی اشخاصی که در باغ بودند عبور کرده خود را به نزدیک قابوچی ریش بلند حضرت ظلّ السلطان که چماق نقره‌ای هم در دست داشت رسانیدیم و از آن هم عبور نموده پرده کلفت تالار را که بر روی آن شکل سرباز ایرانی منقوش شده بود و سلام نظامی می داد بلند کرده و داخل خلوت آن شاهزاده معظّم شدیم، و از آنجا داخل دالان تاریکی شدیم که در مقابل آن درب بسیار خوبی ساخته شده است. در کفشکن این در چند جفت کفش کنده شده بود و از روی شماره این کفش‌ها ما می توانستیم تعداد مردمان حاضر در اطاق را معلوم کنیم و از آن اشخاص می باید حضرت ظلّ السلطان را استثناء کرد زیرا که او هم مانند اعلیحضرت پدر بزرگوار خود در هیچ مکانی به استثناء دخول مسجد کفش‌های خود را از پای در نمی آورد، خلاصه این اطاق قدری تاریک بود حضرت ظلّ السلطان در

۴. در متن اشتباهاً «اعلیحضرت شاه» آمده است.

یکی از زوایای این اطاق بر روی مسندی نشسته و چون قدری نقاقت داشتند حکیمباشی ایشان نبض او را می گرفت و والی ولایت یزد زانوی او را می مالید و حکمران ولایت دیگر زانوی دیگر ایشان را می مالید و در همان وقت خاصه تراش شاهزاده معظم پشت گردن او را برای تراشیدن با آب مالش می داد، و میرزا رضا که یکی از نوکران و معتمدین آن حضرت است بخواندن اشعار مشغول بود و هر وقت میرزا رضا در قرائت اشعار مسامحه می کرد فی الفور حضرت ظلّ السّلطان از روی غضب بر او نظر نموده و می فرمود: «ای پسر پدر سوخته بخوان». از جمله پلتیک های آن شاهزاده یکی آن است که همیشه اوقات بسیار مایل اند که مردمان پست نژاد درب عمارت و خلوت او را احاطه بنمایند و بارها خود ظلّ السّلطان می فرمایند که کی غیر از من به آنها مرحمت فرماید، من خانواده ایشان هستم، من امید آنها هستم؛ و همه چیز از برای آنها من هستم.

خلاصه مکرّر در این هنگام ایشان می فرمودند: بمالید، بمالید، و پس از قدری مالش با صدای حزین فرمودند خوب است. پس از آن فرمودند: میرزا رضا، میرزا رضاخان آن خرقة بطانه خزی مرا بخاصه تراش بدهید، در این وقت که خاصه تراش مورد التفات و مرحمت نَوّاب والا گردید در کمال خوشحالی تبسم کرد و میرزا رضاخان خلعت را به او تسلیم نمود، خاصه تراش که در آن وقت خلعتی به قیمت نود اشرفی دریافت نمود، ایستاد، و خواست که به نَوّاب والا تشکر بگوید ولی حضرت ظلّ السّلطان تشکرات او را قطع کرده فرمودند: بمال، متقلّب.

در این وقت یکی از مقربین نَوّاب والا قدری نزدیک آمده و تعظیم کرده و بعد در حضور ایشان کلمات ذیل را با کمال آهستگی و ملائمت معروض داشت:

قربانت شوم، جناب امام جمعه مایلند که به خدمت نَوّاب والا مشرف شوند.

نَوّاب ظلّ السّلطان فرمودند:  
عرض کنید بسم الله.

پس از آن خود شاهزاده از جای خویش برخاسته و شروع به تغییر لباس نمودند. و ما الحال شرح جوانی و هیکل آن را ذکر کرده و پس از آن از تغییر لباس مشارالیه گفتگو می‌کنیم. نَوَابِ ظَلِّ السَّلْطَانِ جوانی است به سن سی و سه ساله و استخوان بندی مشارالیه مانند پهلوان بسیار رشید و شانه‌های ایشان بسیار وسیع و قد او قدری کوتاه و دست‌ها و پا‌های او قدری کوتاه و موهای او مجعد و سبیل مشارالیه بسیار قشنگ و صورتشان بسیار مقبول و صدای او مانند صدای شاه است. در این وقت میرزا رضا کلاه جدید الاختراع (مُدّ جدید) نَوَابِ والا را که از ماهوت نازک دوخته شده بود به حضور آورده و تسلیم نمود، نَوَابِ ظَلِّ السَّلْطَانِ که خود را مقتن اختراعات ایرانی می‌خواند در این حال با کمال عجله تکمه‌های ارخالق خود را انداخته، و قبای ابریشمی آبی رنگ را بر روی ارخالق پوشیدند و پیراهنی که آن شاهزاده معظم پوشیده بودند از منسوجات اهالی انگلیس بود، خلاصه بر روی قبا کمر بند چرمی ساده بستند و جواهری در آن کمر نصب شده بود که بسیار بزرگ و گرانبها بود و از روی قبا سرداری شال کشمیری زرد رنگ پوشیدند که بطانۀ آن از پوست سمور بود و اطراف شلوار مشگی حضرت مشارالیه که از کارهای لندن و بواسطۀ یراق مزین شده بود و در کمال خوبی بر قامت ایشان برآزندگی داشت.

خلاصه شاهزاده معظم از خلوت خارج شده و در تالار تابستانی که موسوم به تالار پذیرایی رسمی است داخل گردیدند این تالار گویا بهترین تالارهاست و در وسط آن حوض بزرگی ساخته شده است که از فواره آن همیشه آب در جریان و فوران بوده و عمق آن تقریباً [به] سه ذراع می‌رسد در این حوض چندستون ساخته اند و تمامت ارتفاع این ستونها چهار ذراع می‌شود و از دهان هریک از این ستون‌ها (مجمسه‌ها) آب بسیار به حوض می‌ریزد و صدای ریزش آب از اطراف حوض با صدای فواره‌ها جلوه مخصوصی داشت، روشنائی این تالار از میان شیشه‌های پنجره‌ها و پرده‌ای داخل می‌شود در میان این حوض تخت قشنگی به ارتفاع سه پا که از سنگ ساخته شده بود، تعبیه کرده بودند. اوقاتی که اصفهان پایتخت ایران بود این مجلس پذیرائی سلاطین بوده است من حیث المجموع این تالار قدری سرد و طرز معماری او عجیب و غریب است و چون این تالار در مملکتی واقع است که همیشه اوقات امراض تب و

لرز در آن جا موجود است لهذا زندگانی در آن غیر مطبوع و اسباب مخاطرات می شود و خود حضرت ظلّ السلطان از این فقره آگاه هستند. الغرض از این تالار گذشته در اطاق دیگر داخل شدیم که دیوار و طاق آن مزین به مصلا کاری بود و بسیار روشن می نمود در این وقت حسب الامر نواب ظلّ السلطان پنجره ها را بلند کردند و در عقب سرما حیاطی دیده شد که در وسط آن حوضی واقع و فواره آن به ارتفاع چند پا بلند می شد جناب امام جمعه در این هنگام داخل گردید و به اتفاق ظلّ السلطان بر روی مسندی که در یکی از زوایای مفروش شده بود جلوس فرمودند.

در وقت جلوس حضرت ظلّ السلطان فرّاشبازی با دو نفر مقصر و چند نفر مستحفظ داخل شدند. ظلّ السلطان رو به یکی از آن دو نفر کرده و با کمال تغیر فرمودند:

پدرسگ، تو هم از رعایای پادشاه مالیات می گیری.  
مقصر مزبور به یک نوع غیر مفهومی عرض کرد:  
قربانت شوم، تقصیری ندارم.

پس از آن حضرت ظلّ السلطان رو به طرف جناب امام جمعه که عمامه سیاهی بر سر داشت کرده و تقصیرات آن مقصر را در مقابل خود مقصر بیان فرمودند. امام جمعه هم با کمال تصدیق سر خود را حرکت داده گفت:  
بلی، بلی. فی الحقیقه این شخص تقصیر دارد.

بعد شاهزاده معظم فرّاشبازی را به حضور خواسته و به طور نجوا چیزی در گوش او فرمودند و بعد گفتند که این مقصر را ببرید پس از آن شاهزاده نگاهی به مقصر دویم کرده فرمود:

ای خر، ای خر، مرا شکر گوی که تو آزاد هستی.

فرّاشبازی هر دو مقصر را به باغ برده آنها را از غل و زنجیر رها نمود و یکی از آنها را حسب الامر نواب والا رخصت انصراف داد و پس از چند دقیقه صدای مهیت توپ از مرگ مقصر اول اطلاع داد در این وقت جناب امام جمعه تشریف بردند. و ظلّ السلطان خمیازه ای کشیده و می فرمود یک سگ کم شد، بروید آن چهارسگ



دیگر را بیاورید به موجب حکم آن شاهزاده فی الفور چهارسگ داخل حیاط نمودند دو[تا] از این سگ ها قرمز رنگ و بسیار بزرگ بودند و دو دیگر از سگ های مزبور پوزه های بزرگ داشتند، حسب الامر شاهزاده سگهای مزبور را با زنجیرها کردند و آنها مانند حیوانات وحشی در حیاط راه می رفتند در آنجا مذکور شد که در وقت ناهار شاهزاده ظلّ السلطان آنها را قند می خوراند. بر خلاف تمام ایرانیان این شاهزاده معظم به هیچ وجه صرف دخانیات نمی فرمایند و پس از صرف ناهار مشارالیه شطرنج بازی می کنند و در حقیقت در این بازی ایشان ید طولائی و مهارت تامی دارند ولی آداب و اوضاع بزرگوارانه او را مانع است که از حریفان مقابل ببرد، و بعد از اتمام بازی، سوار بر اسب شده و سیاحت می کنند در وقت سواری از اسب پیاده شده تیراندازی می کنند. نواب ظلّ السلطان مانند تیراندازان بسیار خوب صنعت خود را مجرا می دارند به این معنی که بطری و نارنج و تخم مرغ و پول سیاه را به کمال مهارت در هوا می زنند.

روزهای جوانی و روزهای مطبوع و خوشگذرانی این شاهزاده شرقی به اتمام رسیده، سابق بر این نواب ظلّ السلطان دختر وزیر اول ایران را که شخص متمولی بود به زوجیت مفتخر ساخته بودند. (پدر این دختر را بواسطه حکم اعلیحضرت شاه خفه کردند) ولی پنج سال قبل از این مشارالیها نیز مرحومه شد. جلال الدوله پسر نواب والا ظلّ السلطان حالا به موجب دستورالعمل و دلالت پدر و در کمال استقلال به حکمرانی ولایت شیراز اشتغال دارد و غیر از این پسر گویا حضرت ظلّ السلطان چند دختری هم دارند، شام این شاهزاده معظم در هشت ساعتی ظهر داده می شود و خود ایشان تنها بر سر سفره نشسته غذا می خورند و پس از آن وارد حرمخانه جلالیت می شوند و از این به بعد ما با آن کلاه غیر مرئی هم نمی توانیم به وجهی از احوالات نواب ظلّ السلطان اطلاع حاصل نمائیم.

خلاصه نواب اشرف والا که الحال به حکمرانی چندین شهر از بلاد عظیمه ایران اشتغال دارند در احکام خود بسیار سخت هستند ولی در ضمن عادل و از حيله ای که بهترین اسباب دوام حکمرانی در ایران است دقیقه[ای] فروگذار نمی فرمایند و باید گفت که این شاهزاده بسیار دوراندیش و نجیب است و اعمال

حسنه او از خصایل غیر لایقه او زیادتر است.

در فصل بهار در سنه ۱۸۸۶م چند اتفاق ناگوار از جهت شخص ظلّ السلطان واقع شد. اولاً در ژانویه سال مذکور عمارت تهرانی ایشان که مبلغ سی و شش هزار تومان ارزش داشت به تمامه آتش گرفت، در ایران کمپانی بیمه دائر نیست و اگر هر آینه این چنین کمپانی منعقد می شد یقین است که هر یک از ایرانیان به امید اینکه زیادتر پول حاصل کند عمارت خود را می سوزانیدند. ثانیاً مبلغ کثیری حضرت ظلّ السلطان تقدیم حضور همایونی نمودند به امید این که به منصب وزارت جنگ نایل و مفتخر گردند ولی نواب والا نایب السلطنه چون از این مطلب مطلع گردید فی الفور خود را به اقدام اعلیحضرت شاه انداخته معروض داشت که هرگاه برادر بزرگ من ظلّ السلطان به این منصب منصوب شود من خود را خواهم کشت. اعلیحضرت شاه از این مطلب متوحش گردیده و به ظلّ السلطان فرمودند که به زودی خود را به مقرّ حکومت خود برسان ولی ظلّ السلطان خود را ناخوش خواند، به امید همان مقصود در تهران قدری توقف نمود و چون دید که اعلیحضرت شاه او را به این منصب جلیل مفتخر نخواهند کرد لهذا صرف نظر از تنخواه تقدیمی خود نموده روانه مقر حکمرانی خود گردید، این فقره حضرت ظلّ السلطان را بسیار متغیر می گرداند که در زمان توقف خود در تهران باید به برادر کوچکتر از خود، یعنی ولیعهد احترام بنماید، چنانچه در وقتی که حضرت ولیعهد از تبریز عازم تهران شدند به موجب حکم اعلیحضرت شهریاری ظلّ السلطان مجبور گردید که ایشان را استقبال بنماید و در حق نواب ولیعهد احترامات شایسته به جای آورد. خلاصه پس از ورود ولیعهد به تهران ظلّ السلطان محض ابراز مراسم احترام عمارت تازه ساز خود را تقدیم ایشان نمودند ولی حضرت ولیعهد هدیه ایشان را قبول فرموده و در ضمن آن عمارت را به برادر زاده خود یعنی پسر ظلّ السلطان مرحمت فرمودند. اگر چه عفت الدوله<sup>۶</sup> مادر ظلّ السلطان خیلی سعی نمودند که به پسر خود کمکی نموده باشد ولی نتوانستند

۶. نام مادر ظلّ السلطان عفت السلطنه است و مؤلف در این مورد دچار اشتباه شده، عجیب آنکه مترجم نیز همین اشتباه را تکرار کرده است.

کاری از پیش ببرند.<sup>۷</sup> غرض آنکه حالا ظلّ السلطان مورد غضب موقتی شاه و از اشعه

۷. در مورد خشم غضب ناصرالدین شاه نسبت به ظل السلطان و عزل او روایت‌های متعددی است و یکی از آنها را به نقل از شرح حال عباس میرزا ملک آراء می‌آوریم: «جنرال واگنرخان را شاه ظاهراً برای ملاحظه قشون ابوابجمعی او و باطناً برای تحقیق کار فرستادند. واگنر بعد از مراقبت مایه ظل السلطان را گرفت و دالغورکی وزیر مختار روسیه در جاجرود اظهار زیاد در این باب کرد و حقیقتاً شاه را ترساندند به درجه‌ای که روزی سوارهای ظل السلطان را خواست سان ببیند، حکم کرد تفنگ در دست نگیرند و در عوض تفنگ هر سواری چوب در دست داشته باشد. امین السلطان تعهد عزل او را نمود. روزی برحسب معمول ظل السلطان شاه را با تمام خدام و چاکران دعوت کرد، از قرار پیشکش زیادی هم گذاشت، عصر که شاه مراجعت کرد حکم صریح به امین السلطان شد که ظل السلطان معزول است. تصنیف زیادی هم بچه‌های تهران در این مقدمه ساختند، یکی از آن تصانیف این است:

گاری امیرزاده کو

جام پر از باده کو

آن بچه‌های ساده کو

شاهزاده جون خوب کردی رفتی

قباچ زینو بگیر نیفتی

کو اصفهان پایتخت من

کو توپچی و کوتخت من

کو حکم‌های سخت من

ای خدا بین این بخت من

شاه بابا گناه من چه بود

این روز سیاه من چه بود

کو اصفهان کو شیرازم

کو بچه‌های پرنازم

کو صارم الدوله پرنازم

کو توپچی و کوسربازم

شاه بابا گناه من چه بود

این روز سیاه من چه بود

خورشید سلطنت محروم مانده است و تسلی مشارالیه فقط همان غذاهائی است که بواسطه آشپز فرانسوی که در این اوقات اجیر کرده اند، تهیه می شود و ایرانیان در خصوص حضرت ظلّ السّلطان کلمات ذیل را می گویند: او بر روی قالی راحت نشسته و چپق فکر را می کشد .



صدراعظم بهر خدا  
عرضم نما به شاه بابا  
پارک مرا پیشکش نما

شاه بابا گناه من چه بود  
این روز سیاه من چه بود

جلال الدوله بچه بود  
شیراز که بهش سپرده بود  
والله چیزی نخورده بود

شاه بابا گناه من چه بود  
این روز سیاه من چه بود

صدراعظم در هوسه  
شیراز ازم گرفت بسه  
مرغ دلم در قفسه

شاه بابا گناه من چه بود  
این روز سیاه من چه بود

## فصل چهارم

در بیان حالات سررونالد تامسن  
وزیر مختار ملکه انگلستان مقیم دربار  
ایران و سایر احوال و پلتیک آن و نیز  
در این فصل از وضع خارجی و  
داخلی سفارتخانه انگلیس و خیابان  
سُفرا گفتگومی شود.

در تهران فقط یک خیابانی ساخته شده است که قدری شباهت به کوچه‌های اروپا دارد و آن کوچهٔ وسیع و در دو طرفش پیاده‌رو ساخته شده است، و قسمت<sup>۱</sup> سفلای آن کوچه به یک نوع سنگ فرش مفروش است. خیابان مزبور بهترین تمام کوچه‌های ایران و موسوم به خیابان سفرا<sup>۲</sup> گردیده است سابقاً تمام آن کوچه در اوقات شب به واسطهٔ شمع‌های گچی که در فانوس‌های حلبی می‌گذارده‌اند روشن می‌شد و این نه برای آن است که در تهران کارخانهٔ چراغ‌گاز دایر نیست بلکه در تهران کارخانهٔ گاز هم دایر است و حتی تمام عمارت سلطنتی بواسطهٔ چراغ الکتریسیته روشن می‌شود، و در این اوقات هم تمام کوچه‌ها را بواسطهٔ چراغ‌گاز روشن کرده‌اند ولی در سابق ایام هر روز در وقت غروب آفتاب شمع‌های مزبور بواسطهٔ یک طفلی روشن می‌شد که او اول بر بالای یک سه پایه چوبی رفته و یک یک چراغها را روشن می‌کرد، خلاصه تقریباً تمام سفارتخانه‌های خارجه در این کوچه واقع شده است و در انتهای این کوچه در طرف یسار سفارتخانه انگلیس واقع است. در آخر خیابان مزبور منظرهٔ بسیار عجیبی دیده می‌شود به این معنی که هرگاه شخصی در نزدیک سفارتخانهٔ انگلیس ایستاده و نگاه کند آن وقت می‌بیند که اواخر این کوچه بطور فراز منتهی به تپه‌های سبز و

---

۱. در متن اصلی «قیمت» آمده است.

کوه‌های سیاهی می‌گردد که اغلب قله‌های آنها حتی در قلب الاسد تابستان به واسطه برف مستور شده است و بهترین منظره‌ای که در این حال دیده می‌شود منظره جبال دماوند و وُلکان (کوه آتش‌فشان) خاموش آن جا است که بواسطه برف ابدی مستور و در وقت غروب آفتاب جلوه مخصوصی را در انظار حاصل می‌آورد. درب باغ سفارت - خانه انگلیس به وضع بسیار قشنگ ساخته شده و قراولان ایرانی که در آنجا محض حراست بطور مرتب<sup>۳</sup> نشسته بودند در وقت دخول ما بر پاخاسته و مانند ژاندارم‌های انگلیس از ما احترام نمودند، سلام دادند. نمو نباتات بقدری در ایران قوت دارد که درختان باغ سفارت که الحال قریب پانزده سال است کاشته شده مانند بیشه و جنگل بسیار بزرگی به عمل آمده‌اند و هرگاه شخصی می‌خواست که در خارج ایران اقسام این نباتات را به این نوع تربیت بدهد یقین است که آب بسیار و مخارج گزاف لازم دارد. در طرف راست عمارت اطاق‌های کوچک کوچک<sup>۴</sup> متعدد ساخته شده است که در تمامی آنها منشیان سفارت و دکتر آنجا که موسوم به سِر پروف - دیکسن<sup>۵</sup> است منزل دارند. وضع معماری محقر این خانه‌های کوچک که بطرز ساختمان بریتانیای کبیر ساخته شده است انسان را به یاد وطن یعنی مملکت انگلیس می‌اندازد منزل سفیر ما که بهترین عمارت معتبره تهران است در طرف یسار باغ سفارت ساخته شده است و دلیل برتری آن بر سایر عمارات ایرانی آن است که تمام عمارات تهران مثل این است که بر روی یخ و بدون استحکام ساخته شده‌اند ولی بالعکس بنای عمارت سفارت انگلیس در کمال استحکام برداشته شده و بنیان آن بسیار معتبر است، گچ‌بری و نصب مرمرهای خوش رنگ در این سفارت به هیچ وجه به کار برده نشده و تمامت ساختمان از آجر و یا سنگ است. محض این که خنکی و لطافت هوا در اطاقها جریان نماید در زیر بام منزل سفیر که از آهن

۳. در مقایسه با متن انگلیسی چنین است: و نگهبانان برای حفاظت تفنگ به دست کنار دروازه نشسته‌اند.

۴. در مقایسه با متن انگلیسی معنی آن چنین است: در سمت راست و مقابل ما بناهایی و یلایی شکل ساخته شده است.

است شیروانی بسیار ممتازی بنا نهاده شده است و در بالای بام منزل مخصوص سفیر ساعت بزرگی نصب کرده شده که شماته و صدای زنگ آن اوقات شبانه روز را بر مردم اعلام می کند و نظیر این ساعت در ایران موجود نیست زیرا که تعیین وقت در ایران چندان اهمیت و عظم ندارد. خلاصه محیط منازل سفیر ما مرگب از یک مربعی است که در سه ربع آن منازل سفیر انگلیس واقع و درب دخول در آن عمارت در وسط خود این ساختمانها واقع شده است و در وسط آن باغچه بسیار خوبی ترتیب داده اند که از آن باغچه انواع ریاحین و گلها تربیت داده شده است.

عمارت قدیمی سفارتخانه<sup>۶</sup> ما مانند یکی از خانه های دهاتی مربع الشکلی بود که انسان را بناچاری مبتلا به مرض لوناتیزم<sup>۷</sup> می نمود. (لوناتیزم عبارت از یک نوع خوابی است که هر کس به آن مبتلا گردید در وقت خواب از جای خود بر می خیزد و بر روی دیوارهای بسیار نازک در کمال سرعت راه می رود و اغلب اتفاق افتاده است که در همان وقت غذایی از برای خود فراهم آورده می خورد بدون آنکه از خواب بیدار شود). خلاصه مرحوم ماژر پیرسن<sup>۸</sup> چون ساختمان سفارت قدیم دولت بهیته ما را بطریق مذکور دید لهذا مساعی خود را مصروف بر این داشت که طرح جدیدی ترسیم و از روی آن عمارت بسیار خوبی از جهت اقامت سفیر بر پا دارد. بنابر آن مشارالیه طرح جدید حالیه سفارت را ترسیم نمود و از روی آن دستورالعمل ساختمان سفارت حالیه را داد و اکنون به نوعی ساخته شده است که در زمستان گرم و تابستان سرد و خنک است. الغرض مشارالیه آنچه شاید و باید در این کار زحمت کشیده و حالا وزیر مختار انگلیس ما مانند یک شاهزاده در آن اقامت می نماید. در مرکز عمارت جدیده حالیه چندین اطاق پذیرائی ساخته شده است که بهترین تمام اطاق های واقعه در تهران است و تمام مُبل و اسباب و مخلفات و حتی

۶. در مقایسه با متن انگلیسی چنین است: ساختمان سفارت تلفیقی است از ساختمان سر بازخانه و بیمارستان زمانی که سرگرد پیرسون مشغول طرح ریزی آن بود...

۷. Lunatic Asylum بمعنی بیمارستان که اکنون در زبان انگلیسی به آسایشگاه روانی و تیمارستان اطلاق می شود. لوناتیزم به معنی مجنون هم آمده است.



قالی‌ها و آئینه‌های معتبر اطاق‌های مزبور از انگلستان به آنجا حمل و نقل شده است یقیناً که مخارج آنها به مبلغ کثیری رسیده و تمام شده است. از اطاق‌های پذیرائی یک در به سوی برج مرتفع آنجا که بهتر آن است آن را عمارت مشرف بخوانیم باز می‌شود و آن عمارت اگر چه چندان مطبوع نیست ولی محض زینت‌هایی که در آن مرتب شده است بسیار مرتجح و انسان در آنجا می‌تواند که منظرهٔ عجیب تهران و کوه‌های مجاور مرتفعه را تماشا بنماید، این اوقات نصف اطاق‌های مذکور را خود سررونالد تامسن<sup>۹</sup> در دست دارند و نصف دیگر را برای اقامت منشیان و دفترخانه معین نموده‌اند. در عقب اطاق‌های پذیرائی باغ باشکوهی امتداد دارد که در بعضی از نقاط آن حوض‌هایی از سنگ ساخته شده است که همانا سطح آن حوض‌ها تقریباً یک پا از سطح زمین بلندتر واقع است، و آب آن حوض‌ها در وقتی که از کنار تخته سنگ‌ها جاری می‌شوند یک صدای ریزش مطبوعی مسموع می‌دارند و معلوم است که در این حالت و با وصف وفور آب چقدر هوای سفارت خنک خواهد گردید. مجملاً علاوه بر آنکه وزیر مختار انگلیس در چنین سفارتخانه‌ای که مانند بهشت ساخته شده است منزل و مقام کرده‌اند، در قریه قلهک<sup>۱۰</sup> هم که در دامنهٔ جبال آنجا واقع و قریب یک فرسخ از تهران مسافت دارد منزل ییلاقی بسیار خوبی دارند. به این معنی که منزل ییلاقی سررونالد تامسن در قریهٔ قلهک عبارت از خانهٔ بسیار کوچکی است که آن را ژنرال ماژر<sup>۱۱</sup> مأمور به خدمت هندوستان ساخته‌اند و در قرب آن خانه یک خانه و دستگاه عمارت بزرگی از جهت مهمانخانه و سفره‌خانه او ساخته شده است، و تمام عمارت ییلاقی و سفره‌خانه و مهمانخانهٔ وزیر مختار انگلیس در وسط یک باغ بسیار وسیعی واقع است که در بعضی از نقاط آن باغ خانه‌های بسیار کوچک منشیان و سرپردهٔ ایشان (یا مهمانخانهٔ ایشان) به مرور زمان ساخته شده است. در قریهٔ مزبوره اشتها دارد که

9. Sir Ronald Thomson

۱۰. در متن اصلی «قلهک» آمده است.

۱۱. در متن انگلیسی چنین است: اتاق‌های متعددی توسط افراد تحت فرمان یک سرلشکر هندی ساخته شده است...

آنجا در زیر اداره و حکم وزیر مختار بریتانیای کبیر واقع است و یکی دیگر از حقوقی که متعلق به سلاطین بوده و سررونالد تامسن دارای آن امتیاز شده است، این است که مشارالیه مأذون است که طاووس نگاهدارد چه در ایران به استثنای اعلیحضرت شاه و خانواده سلطنت هیچ کس مأذون نیست که در خانه خود طاووس داشته باشد.

سررونالد تامسن در هیچ مملکتی غیر از ایران خدمت ننموده است و او آخرین دیپلماتی است در ایران که می خواهند در لندن او را به منصب وزارت سرافراز فرمایند، و دلیل انتخاب مشارالیه این است که در وزارت امور خارجه بریتانیا اعتقاد اولیای امور بر آن است که وزیر مختار مقیم در تهران هر چند باپلتیک ایران آشنا و هر قدر که از روابط ایران زمین مطلع باشد باز هم مشارالیه نمی تواند خود را از سوء نتیجه افکار ایرانیان مستخلص و آزاد بسازد. بدیهی است که در مملکتی مانند ایران هرگاه وزیر مختار مقیم آنجا مانند سررونالد تامسن دارای صفات حمیده و از حقایق اشیاء مخبر باشد یقین است که او بهتر از یک سفیر مانند بازیچه ای خواهد بود که از احوالات مشرق زمین مطلع نبوده باشد، زیرا که هر چند آن وزیر مختار را از وزارت امور خارجه بریتانیا مطلع و از حقایق اشیاء و از روابط ایران مستحضر بسازند باز هم او در دست های دانایان ایران و بانایان سفارت انگلیس مانند همان بازیچه ای خواهد بود که با او بازی می کنند، و این مطلب را نباید فراموش نمود که وزیر مختار دولت بریتانیا [ی] مقیم در بار تهران همیشه با یکی از ایرانیان نیم تربیت شده محیل کار دارد. در صورتی که به هیچ وجه نتیجه افکار و افعال آن شخص به وزیر مختار مشارالیه مکشوف نمی شود ولی هرگاه وزیر مختار موصوف مثل سررونالد تامسن تدابیر و غیرت دائمی و قدیمی خود را محفوظ بدارد و از کثرت توقف در مشرق زمین از قوای عقلانیه اش کاسته نشود بدیهی است که او هم از طریقه کردار و نتیجه افکار آن شخص نیم تربیت شده حیل و مطلع و مستحضر خواهد گردید. سررونالد تامسن در تحت مواظبت و دلالت دکتر شیل<sup>۱۲</sup> و سیرموری<sup>۱۳</sup> و سرراولین سن و مرحوم

در متن اصلی «شیشلی» آمده است

12. Dr. Shiel

13. Sir c. Murry

ماژرالکیسون<sup>۱۴</sup> و برادر خود تامسن<sup>۱۵</sup> تربیت یافته است. مشارالیه مانند ایرانیان دانا در کمال فصاحت به زبان فارسی حرف می زند و نیز از تمام کتب ادبیه و علمیه ایران - زمین اطلاع کاملی حاصل نموده اند و با تمام وزراء و اعیان تهران دوستی و مودت دارند و می توان بطور یقین معتقد شد که احدی نیست که با مشارالیه عداوت داشته باشد و علاوه بر آن اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سرروناuld تامسن را بسیار دوست می دارند و او را دوست و مشیر خود محسوب می نمایند و در سفر دویم اعلیحضرت شاه به اروپا مشارالیه در جزء ملتزمین رکاب اعلیحضرت اقدس همایون بوده است. نظر به این ملاحظات می توان گفت که این چنین وزیر مختار عاقل و تجربه کاری که دارای تمام صفات وزیر مختاری بوده باشد از جهت دولت بریتانیا انفع و اولی از مأمور دیگری خواهد بود که او را مأمور ایران بنمایند، چه آن شخص اولاً از اخلاق ملت ایران غیر مستحضر و به هیچ وجه از لسان و پلتیک آنجا با خبر نخواهد بود و علاوه بر آن هرگاه مشارالیه قدری هم عداوت با اهالی ایران زمین داشته باشد وقتی که مأمور وزارت مختاری ایران می شود مانند شخصی خواهد بود که او را اخراج بلد کرده باشند، و در آنوقت تمام هم و غم مشارالیه مصروف بر آن می شود که حتی المقدور یا مستمری او را مضاعف و یا آنکه از تهران او را خواسته و به پایتخت دیگری مأمور بنمایند.

خلاصه سرروناuld تامسن یک شخص با تحمل در زحمات بوده که هرگز از زحمات خود شکایت نداشته و حتی الامکان مساعی خود را مصروف داشته است که زحمات او غیر مرئی و پنهان بماند. الحال قریب سی و هفت سال است که مشارالیه در ایران متوقف و یکی از عادات ایرانیان که به مشارالیه سرایت کرده است همان زود برخاستن از خواب سحر است. در اوقات صبح و بعد از ظهر که تمام اروپائیان به خواب می روند او در عقب میز نشسته و بنوشتهجات مشغول می شود سرروناuld تامسن بر خلاف تمام وزراء مختار مقیم در بار تهران همیشه در سر خدمت

14. Mr. Alison

مترجم به اشتباه او را ماژرالکیسون خطاب کرده است.

15. Sir w. Thomson.

و شغل مرجوعه به خود حاضر است بدیهی است که تسلط مشارالیه بدین جهت هرگز در دربار ایران ضعف و نقصان نخواهد پذیرفت، و از طرف دیگر باید در نظر داشت که این اوقات تقدیم فواید خیالات علیاحضرت ملکه انگلستان به اعلیحضرت شاهنشاه ایران بسیار کار با صعوبت و اشکال است.

در ایران می‌توان هریک از ایرانیان را از اعلیحضرت شاه گرفته الی ادناء<sup>۱۶</sup>ترین مأمورین و رعایا رشوه داد و سابق الایام عقاید ایرانیان بر این بوده است که وزراء مختار ما مقیم دربار ایران بواسطه ادای رشوه کارهای بسیار از پیش برده و به مقاصد خود نایل می‌شدند ولی این اوقات وزراء مشارالیهم خود را از دادن رشوه و تعارف معاف داشته‌اند. از ایران تا به انگلستان بسیار دور است ولی اعلیحضرت امپراطور روس کمال قرب و نزدیکی را با ایران بی‌پشت و پناه دارد ما هرگز راضی نخواهیم گردید که شهر هرات را به دولت ایران تفویض داریم ولی امید تصرف هرات همیشه اوقات در مقابل نظر اعلیحضرت شاهنشاه ایران در طیران است چنانچه گاهی نزدیک و گاهی دور می‌شود، و آخر الامر مطلب معلوم است که تا ابد آن شهریار در این خیال باقی نخواهند بود. از یک طرف تهدید و تشدد نمایان روس و از یک طرف کمال مرحمت و محبت شخص اعلیحضرت شاه نسبت به سرورنالد تامسن و از طرف دیگر مداخل گراف که از طرف اداره تلگراف به آن شهریار تقدیم می‌شود اسباب این شده است که ایران متحمل حضور سفیر ما در ایران می‌شود.

ضیافت و مهمان نوازی وزیر مختار ما مقیم دربار تهران بر تمام انگلیس‌های متوقفه در تهران واضح و در روز تولد ملکه انگلستان تمام انگلیس‌ها از رئیس تلگرافخانه انگلیس تا سیاحان دائمی و تاجر خرده فروش با لباس مندرس هندوستانی بتوسط مشارالیه دعوت کرده شده و در کمال خوشبختی و خوشوقتی

۱۶. املای صحیح این کلمه (ادنی) به معنی پست‌تر، پائین‌تر می‌باشد. ترکیب این کلمه با «ترین» برای ساختن صفت عالی بخاطر اینکه ادنی صفت تفضیلی «دنی» است درست نمی‌باشد.

ضیافت کرده می‌شوند، بدیهی است که این شخص تاجر هندوستانی خرده فروش نیز که ملبس به لباس منحوس و کلاه متنفر است از رعایای بریتانیای کبیر است و فی الحقیقه این پذیرائی و این دعوت شایسته شأن و موافق رعیت پرستی وزیر مختار مقیم تهران محسوب خواهد گردید. سرروناuld تامسن عقیده‌ای را که سابقاً معتقد علیه بود که یک شخص نمی‌تواند چند کار را از پیش ببرد منسوخ گردانید، چه مشارالیه در زمان سفارت خود در تهران هم به امورات راجعه به سفارت می‌رسد و هم مکتوباً با فرمانفرمای هندوستان سؤال و جواب و هم به وزراء دول خارجه دولت بریتانیای کبیر کمک می‌نمود به این معنی که تمام مخابرات تلگرافی که از طرف سفارت تهران به لندن فرستاده می‌شود اول دفعه باید به دست فرمانفرمای کلکته رسیده، و پس از آن به لندن فرستاده شود<sup>۱۷</sup>. دولت انگلیس هر ساله مبلغ هفده هزار لیره انگلیسی برای مخارج سفیر خود مقیم در بار ایران برقرار نموده است و بیشتر از دو ثلث این مبلغ از سرچشمه‌های هندوستان واصل مشارالیه می‌شود و بنابراین می‌توان گفت که وزیر مختار ملکه انگلیس مقیم در بار ایران وزیر مختار و شخص رسمی اداره هندوستان شمرده می‌شود<sup>۱۸</sup>، و فی الحقیقه این غلط بزرگی است و امیدوار هستم که پس از این امر پیش بندی کرده شود.

تولد سرروناuld تامسن در اسکاتلند<sup>۱۹</sup> واقع و در سنه ۱۸۴۸ م. مشارالیه منصب درجه سیم (آتشه)<sup>۲۰</sup> با مواجب و مقرری مفتخر و در سال ۱۸۵۲ م. به منصب درجه اول (آتشه) سرفراز گردید. در سنه ۱۸۶۲ م. مشارالیه به منصب نیابت اول امورات مشرقیه سربلند گردید، و در همان سال دو ماه بیشتر طول نکشید که او به منصب

۱۷. در متن انگلیسی چنین آمده است: یک نسخه از کلیه مکاتبات سفارت را که از تهران ارسال می‌شد باید برای مقامات کلکته نیز می‌فرستادند.

۱۸. در متن انگلیسی چنین آمده است: بنابراین وزیر مختار انگلیس بیشتر یک مقام رسمی هند است تا دولت انگلیس.

۱۹. متن خطی: شتلند

وابسته سیاسی.

شارژدافری<sup>۲۱</sup> منصوب، و در سال ۱۸۶۳ م. به منصب نیابت سفارت<sup>۲۲</sup> مفتخر آمد. در سنه ۱۸۶۶ م. مشارالیه در ارومیه در باب نصرانیان استتطاق لازمه به عمل آورد و پس از آن باز هم به همان شارژ دافری منصوب بود تا اینکه در سنه ۱۸۷۹ م. به منصب وزارت مختار و ایلچی گری مخصوص مفتخر گردید، و چندی قبل هم از طرف دولت بریتانیا نشان امتیازی به مشارالیه مرحمت شد و در سنه ۱۸۸۰ م. مشارالیه صاحب نشان مملکت هندوستان گردید و علاوه بر آن سررونالد تامسن از اجزاء انجمن جغرافیا محسوب و منصوب گردیده است. رفتارملایم و باشکوه مشارالیه مانند دستکش مخملی است که بر دست آهنی پوشانده باشند از سن سررونالد تامسن شصت سال بیشتر نگذشته است و قامت مشارالیه قدری بلند و صورت ظاهرا و خوشنما و صاحب صوت نازک و لطیفی می باشند و چون از سن مشارالیه شصت سال گذشته است پس می باید گفت که الحال وقت آن است که سررونالد تامسن متأثر عقلیه خود را بروز و در انظار جلوه بدهد و فی الحقیقه همین نوع هست، زیرا که او هرگز شکایت از کار ندارد و عیبی که در این محل از جهت او بتوان وضع نمود همان صرف سیگارهای خوب است. مشارالیه هر روز صبح یعنی در ساعت شش پس از صرف یک استکان چای از جای خود برخاسته و در باغ تفرج می نماید و در اوقات بیلاق که مشارالیه در قلهک توقف دارد باز هم صبحها به همراهی چند نفر غلام سوار شده و در نواحی و اطراف گردش می کند. سفیر مزبور این غلامان را از جهت اظهارشان با خود بر نمی دارد بلکه عادت بر این جاری است که غلامان مزبور با وزیر مختار مشارالیه سواری بنمایند غرض آنکه پس از قدری تفرج به منزل مراجعت کرده و به امورات راجعه به شخص خود رسیدگی می نماید و در ساعت یازده صرف ناهار کرده و دوباره به امورات مزبوره پرداخته و در ضمن هم با اشخاص رسمی و نجبا دید و بازدید و ملاقات لازمه می نمایند، در طرف عصر مشارالیه یا بر اسب و یا بر کالسکه نشسته و تفرج ثانوی خود را هم به اتمام می رسانند و در ساعت هفت ظهر ایشان در سرشام

21. Charge d'affaires

کاردار سفارت.

۲۲. در متن انگلیسی Secretary of Legation بمعنی دبیر سفارت آمده است.

رفته و شام می‌خورند و اگر هر آینه در نیمه شب کاری از جهت مشارالیه اتفاق بیفتد<sup>۲۳</sup>، فی‌الغور به همان کار رسیدگی می‌کنند و هرگز افاده و تکبر نمی‌کند که من در نیمه شب به فلان کار رسیدگی نموده‌ام صفت مذمومهٔ تکبر و افاده از شخص این وزیر مختار بسیار دور است.

عظم خدمات داخله سررونالد تامسن که در این مدت طولانی به ظهور پیوسته است کمال برتری را بر خدمات خارجهٔ او دارد<sup>۲۴</sup>، مشارالیه در باب انعقاد ادارهٔ تلگراف دولت بریتانیای کبیر در ایران زحمات بیشمار دید و گفتگوهای بسیار نمود و واضح است که در ابتدای کار محض ترقی این عمل چه زحمات و چه صدماتی بر مشارالیه وارد آمد. در وقتی سررونالد تامسن به منصب نیابت سفارت بریتانیا منصوب شد که می‌بایست تندروی گماشتگان مذهبی سرحدات معینه ایران مانع گردد و این مأموریت را مشارالیه در کمال خوبی به انجام رسانید و نیز خدمات متواترهٔ او در اوقات جنگ افغانستان بر اغلب مردم معلوم و شایستهٔ آن است که در این محلّ از ذکر آن قلم خود را نگاه داریم؛ چه خدمات مزبوره و نتیجهٔ آنها و لیاقت مشارالیه در انجام خدمات مزبوره منظور نظر دولت گردیده است و الحال مقصود اصلی وزیر مختار مقیم دربار ایران مصروف بر این است که با کمال جوانمردی خیالات فاسدهٔ روس را که این اواخر بواسطهٔ میسوزینیف<sup>۲۵</sup> وزیر مختار روس کمال ترقی را در ایران حاصل نموده است واضح و مبرهن گرداند و اخبارات لازمه و اطلاعات شایسته و اسباب عدم پیشرفت آن خیالات را فعلاً و کتباً فراهم آورد.

۲۳. در متن خطی: نیفتد

۲۴. در متن انگلیسی چنین آمده است: خدمات سررونالد تامسن در طول زندگانی بیش از آن چیزی است که بنظر می‌آید.

## فصل پنجم

در بیان تسلط محاکمات و  
جوشانیدن انسان و احوال پلیس و اقرار  
مردمان به اعمال شنیعه و تنبیه شدن  
آنها و سایر تنبیهاات بسیار سخت و  
بدار کشیدن مقصرین است



هرگاه یکی از حکام ایران که حکومت بطور وراثت به او منتقل شده است در مقام صحبت به شما اظهار دارد که جدّ او را زنده زنده در آب جوش جوشانیده اند و احتمال کلی دارد که همراه به همین عقوبت مبتلا گردانند در آن وقت شما چنین گمان خواهید کرد که جدّ مشارالیه مالک یک کارخانه قندریزی بوده و خود او هم الحال وارث کارخانه مزبور گردیده است ولی هرگاه حاکم مشارالیه مجدداً آغاز سخن کرده و در بین اظهار دارد که جدّ او را به حکم قانون در آب جوشانیده اند و کمال مرحمتی که در این عمل به مشارالیه مبذول شد این بود که او را یک مرتبه در آب جوش انداختند در آن وقت معلوم است که شما اقوال مشارالیه را حمل به کذب خواهید کرد، ولی این چیز واضحی است که در ایران از این قبیل اتفاقات بسیار روی داده و بدیهی است که من بعد هم اتفاق خواهد افتاد چه جدّ حاکم بلده شیراز که یکی از بلاد معظمه و متموله فارس محسوب می شود به همین درد مبتلا و بواسطه آب جوش رخت از دارفانی بدار بقا کشید.

این اوقات محتمل است به شما اظهار دارند که الحال از این قبیل تنبیهات به هیچ وجه داده نمی شود، و شرایط زندگانی در ایران به کلی تبدیل یافته است و در قدیم الایام ملتجی به چنین تنبیهات می شدند؛ ولی شما در جواب باید به مشارالیه اظهار دارید که هرگز شرایط زندگانی در ایران تبدیل نخواهد یافت، و چیزی که ملاحظه می شود این است که تنبیهات ایرانی بتدریج روبرو تنزل و

تخفیف می‌گذرانند. در زمان قحطی<sup>۱</sup> اخیر در ایران که قریب پانزده سال می‌گذرد حاکم اصفهان نانویان آنجا را مجبور نمود که با وجود آنکه قیمت غله به درجه اعلی رسیده بود نان را به قیمت نازلی بفروشد ولی در آن وقت تمام نانواهای بلده اصفهان متفق الرأی گردیدند که گندم را با سایر حبوبات مخلوط کرده و از آنها ترتیب نان داده و به اهالی می‌فروختند. ساکنین بلده اصفهان چون نان را بطریق مذکور دیدند روز به روز اظهار شکایت می‌کردند و آخر الامر کار بجائی رسید که حاکم مشارالیه نانویان آنجا را خواسته و به کلمات ذیل ایشان را خطاب نمود. «ای رفقای من! هرگاه من بعد هم نان را مانند ایام گذشته بپزید یقین است که من یکی از شما را در تنور انداخته و او را بریان خواهم کرد.» معلوم است که حاکم مشارالیه در وعده خود خلف نکرد ولی با وجود آن نانویان به قیمت معینه نان را فروختند و اغلب آنها از ترس حاکم مجبور گردیدند که در گوشه‌ای مخفی و پنهان شوند.

این اوقات قریب به تمام احکام محاکمات ایرانی بتوسط حکام بلاد آنجا داده می‌شود و حرص و رشوه‌گری آنها در وقتی قدری روی به تخفیف می‌گذارد که فقها و سایر علمای ملت ایران برضد آنها اسباب چینی نمایند. علمای اعلام ایران می‌توانند که احکام در حق مردمان مست و اشخاص زانی و مرتدین صادر دارند و در بعضی اتفاقات ایشان تنبیه اشخاص مزبوره را تفویض حکام عرف می‌نمایند. مقصرین و سایر مردمانی که مرتکب تقصیرات جزئی می‌شوند بتوسط داروغه همان شهر تنبیه می‌شوند و در قراء و سایر دهات کدخدایان آنجا مقصرین جزئی را تنبیه می‌نمایند. و اغلب تکلیف کدخدایان قراء و دهات بر این بوده است که چون شخص سارقی را دستگیر و مأخوذ داشتند فی الفور مجلسی ترتیب داده و در باب مشارالیه مشاورات لازمه‌ای به عمل آورند، و نتیجه مشاورات ایشان براین منتهی گردد که سارق مزبور را مجبور گردانند که اشیاء مسروقه را مسترد و جریمه لازمه را تسلیم دارد و معلوم است که در این هنگام اگر شخص سارق اشیاء مسروقه را مسترد و جریمه معینه را تسلیم داشت آن وقت او را آزاد و از صدمات محبس و تنبیه مستخلص

۱. این قحطی در زمان صدارت مشیرالدوله، میرزا حسین خان سپهسالار بود.

می سازند، و در بعضی مواقع اتفاق افتاده است که شخص مقصری که نمی تواند بی گناهی خود را ثابت و یا رشوه معینه را تسلیم دارد بقدری کتک می خورد که خود اقرار به ماوقع نماید و در صورتی که مقصر در یکی از قراء مرتکب تقصیرات شنیعه شود آن وقت تنبیه مشارالیه به عهده کدخدای آن قریه نخواهد بود بلکه کدخداسوؤل و مجبور است که مقصر را گرفته و به نزد حاکم بلدی ارسال دارد که آن قریه از مضافات آن مملکت محسوب می شود.

داروغه هر شهر و یا رئیس پلیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می کنند و خود آنها بسیار سخت دل و قسی القلب هستند، که به هیچ وجه التماس مقصرین را مقرون اجابت نمی دارند و از خوشبختی آن که مشارالیه فقط همین قدر مأذون هستند که مردمان ارادل و مستان را تنبیه و سیاست بنمایند و از جهت تمام مقصرین یک تنبیه معین نموده اند، و آن این است که مقصر بدبخت را چوب می زنند و غذا نمی دهند ولی هرگاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت باشد در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می کند ایشان با او مانند مهمان رفتار می نمایند، و همین که پول او تمام شد آن وقت با او همانطور رفتار می کنند که با مقصر می کنند در ایران مقصر را بسیار بد می گذرد و در اول کار هرچه پول و یا لباس داشته باشد باید تسلیم داروغه دارد، و پس از آن هم پاهایش را مغلول<sup>۲</sup> و گردنش را زنجیر کرده در محبس بسیار تنگی که شبیه مسکن جانوران است در نزد محبوسین محبوس می گردد ولی هرگاه شخص مرتکب تقصیرات جزئی و گرفتار داروغه شود چندان احکام محاکمه و استتاقات لازمه در حقش معمول نمی شود. خلاصه داروغه بلد همین قدر که شخص مقصر را دستگیر و آنچه شاید و باید از او مأخوذ داشت و در کمال اطمینان مطلع گردید که حالا نباید مقصر مزبور چیزی داشته باشد در آن وقت او را از زندان بیرون آورده و فرار می دهد؛ ولی داروغه اگر اطمینان کامل و صحیح داشته باشد که هنوز مقصر را از مال و منال رمقی باقی است آن وقت با مقصر چنین می گوید «رفیق

۲. مغلول: کسی که غل و زنجیر به گردنش انداخته شده و دستش نیز بسته باشد. همچنین به کسی که سخت تشنه باشد نیز اطلاق می شود.

اگر می‌خواهی که از قید و زنجیر مستخلص گردی آنچه که داری بیاور باهم نصف بکنیم» در این موقع اگر شخص مقصر کم دل و قوای نفسانیّه اش چندان قوی نباشد معلوم است که آنچه داروغه گفته است تسلیم و از قید مستخلص می‌شود ولی اگر داروغه مزبور مرد قستی القلب و آنچه که از مقصر خواسته بود مأخوذ ننمود فی الفور او را به حاکم بلد تسلیم می‌دارد، و معلوم است که حاکم آن بلد مقصر مزبور را یا مورد شکنجه و تنبیه و یا مجوس می‌دارد، و هرگاه داروغه مزبور شخص متهم بسرقت را دستگیر بکند و آن متهم امتناع از ادای اشیاء مسروقه داشته باشد و یا آنکه او به هیچ وجه از اشیاء مسروقه مطلع نباشد آن وقت داروغه محض اقرارشخص سارق به انواع تنبیهات و شکنجه‌ها ملتجی می‌گردد به این معنی که در اول امر انگشت‌های آن دزد بدبخت را بواسطه آتش می‌سوزانند و پس از آن پاهای او را در قطعه چوبی که ایرانیان آن را کُنده می‌خوانند می‌گذارند و دست و پاهای او را اشکله می‌نمایند و گردنش را زنجیر و خودش را بر روی قطعه چوبی که دارای چند میخ آهنی است می‌نشانند و آخر الامر کار به جایی منتهی می‌شود که آن سارق بدبخت را از گرسنگی به عالم نیستی واصل می‌نمایند، اثر شکنجه‌های مزبور اسباب آن می‌شود که شخص سارق اقرار به سرقت و تقصیر خود بنماید و فی الواقع همین است چه شخص سارق به محض اینکه مزه یکی از آنها را چشید فی الفور اقرار به اعمال شنیعه خود می‌نماید و به پلیس و سایر عملجات می‌گوید که فلان اسباب رامن سرقت کرده‌ام. پس از آنکه اسباب‌های مردم به دست آمد آن وقت یا سارق مشارالیه را مستخلص و یا او را تسلیم حکام می‌دارند، اغلب اوقات بعضی مقصرین مرتکب تقصیرات بسیار جزئی می‌شوند داروغه شهر آنها را گرفته و بواسطه چوب تنبیه می‌نماید و به حسب ظاهر اگر چه ضربت این چوب‌ها تأثیر مخصوص دارد و اسباب آن می‌شود که دیگر مقصرین مرتکب چنین تقصیرات و معاصی نشوند ولی در باطن تنبیه نمودن بواسطه چوب اسباب آن می‌گردد که سایر مردم نیز مرتکب این قبیل

۳. اشکله (اشکلک): نوعی از شکنجه، چوبی که لای انگشتان متهمین می‌گذارند و فشار می‌دهند تا شکنجه‌شونده از درد بی‌تاب شده به جرم خود اقرار کند.

معاصی نشوند.<sup>۴</sup>

خلاصه داروغه هر شهر بقدری بی مروت است که حتی از عارض هم رشوه مأخوذ می‌دارد و اغلب اتفاق می‌افتد که عارض مشارالیه چون رفتار داروغه بی مروت را نسبت به محبوسین به درجه بسیار سخت ملاحظه می‌کند فی الفور مبلغی پیشکش او می‌کند که او یکی از آن بدبخت‌ها را مستخلص سازد، و همین رفتار ناگوار مشارالیه اسباب آن گردیده است که تقریباً هیچ یک از رعایای ایرانی در مقام نزاع و غیره به آنها رجوع نمی‌نمایند و از خوشبختی نوعی اتفاق افتاده است که داروغه مشارالیه به غیر از دزدان و غارتگران و قماربازان و مستان و زنان فاحشه به کس دیگری قادر نیست که تحکم و تنبیهات لازمه را مجرا دارد.

در ایران با زنان فاحشه به نوع دیگری رفتار می‌نمایند و چون معلوم گردید که فلان زن مرتکب معاصی گردیده است، فی الفور او را گرفته و تسلیم داروغه یا امیران غضب می‌کنند و ندرتاً اتفاق می‌افتد که زن فاحشه (زانیه) را بطریق ذیل تنبیه نمایند، و آن این است که یا او را زنده زنده در چاه [افکنده] و یا مسموم و یا بقدری چوب می‌زنند که فوت و تلف شود، و در این باب خبر موثقی که خود من استماع نمودم این بود که یک زن جوانی که گویا مرتکب معاصی می‌گردید و شغل خود را بر این قرار داده بود که شب‌ها در منازل نجباء و اعیان ایران به رسم دعوت رفته و در آنجا اشخاص مزبوره را از رقص خود محظوظ می‌داشت پس از مدتی که مشارالیه به این کار مشغول بود، ناگاه یک شخصی خاطر نواب علیّه عالیّه مهد علیا والده ماجده اعلیحضرت قدر قدرت شهریار را از رفتار و اعمال شنیعه آن زن مستحضر ساخت و بنابر آن نواب مهد علیا طاب ثراها آن زن را خواسته و مورد استنطاقش فرمود و جواب هائی که او از دخول به آن کار عرضه داشت ایشان نمود عذری بود نامسموع و از آنجهت بنا بر حکم ایشان آن زن بدبخت را در قالی پیچیده و بقدری لگد بر روی قالی زدند، تا آنکه او هم به عالم باقی رحلت نمود و اگر زن مشارالیه صاحب جمال نیکو و معروف مردمان آنجا نبود بدیهی بود که هیچکس از هلاکت او مستحضر و مطلع نمی‌گردید.

اغلب اوقات در ایران مردمان را بواسطه چوب تنبیه می نمایند و هرگز در ایران زمین این تنبیه منسوخ نخواهد شد در وقتی که یکی از ایرانیان را بواسطه چوب تنبیه می نمایند سایر ایرانیان در گفتگو نمی گویند که فلان شخص را چوب زدند بلکه در اینباب اصطلاحی وضع نموده اند که فلان شخص چوب خورد. هر وقتی که بخواهند یکی از مقصرین را با چوب تنبیه نمایند ملتجی به آلات ذیل می شوند: آلات لازمه در این تنبیه عبارت از یک قطعه چوبی است که طول آن تا به هشت ذراع می رسد و وسط آن دو سوراخ مدور دارد که از میان آن طنابی رد کرده و به آن قطعه چوب استوار نموده اند و در وقت تنبیه شخص مقصر را از پشت به زمین خوابانیده و پاهای او را در میان طناب مزبور می گذارند و آن قدر آن چوب را دور و فشار می دهند که پاهای مقصر مزبور در کمال استحکام به آن قطعه چوب تماس می کند و آن وقت عملجات این کار چند قطعه چوب های نازک دراز می گیرند و بقدری بر کف پای او می زنند که آن چوب های بلند از همدیگر پاشیده و می شکنند. اگر چه متحمل است که این تنبیه اثر مهلکی نداشته باشد ولی در عوض شخصی که مورد آن گردید تا مدتی پس از فراغت از چوب مشغول گریه و زاری می شود.

هریک از امراء و وزراء ایران در درب عمارت خود چند دسته چوب و یک فلک دارند و اغلب آن چوب ها را در حوض می ریزند تا بواسطه رطوبت از استحکام و دوام آنها کاسته نشود و هرگز در وقت چوب زدن شغل و قوت شخص مقصر را رعایت نمی نمایند. در وقتی که عموی اعلیحضرت<sup>۵</sup> شاه به حکمرانی مملکت فارس مفتخر و منصوب بودند بقدری مشیرالملک<sup>۶</sup> را که قریب هفتاد و پنج سال از عمرش

۵. فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه.

۶. وقتی فرهاد میرزا معتمدالدوله به سال ۱۲۹۳ ه. ق. والی فارس شد و به شیراز آمد به تحریک و تنظیم میرزا علی محمد خان قوام الملک یگانه رقیب مشیرالملک، فرهاد میرزا وی را [مشیرالملک] معزول و به چوب بست و چند ماهی هم زندانی کرد. مشیرالملک پس از پرداخت مبالغ هنگفتی به معتمدالدوله از زندان آزاد شد. مشیرالملک مردی باهوش و بسیار زرنگ بود.

گذشته بود و به منصب نایب الحکومه و جمع آوری مالیات آن مملکت مفتخر بودند بواسطه چوب تنبیه نمودند که نتوان ذکر نمود، و آنچه که در این باب من اطلاع حاصل نمودم این بود که تقصیر مشیر الملک مشارالیه این بود که اولاً خود او بسیار دولتمند و در ثانی کمال عداوت را با عمومی اعلیحضرت شهریاری داشت.

علمای اعلام و قضات آنجا هرگز مقصرین را تنبیه سخت نمی نمایند و اغلب ایشان مردمان زانی را حد شرعی می زنند و از مستان التزامی دریافت می دارند که دیگر آنها مرتکب صرف مسکرات نگردند و اگر هر آینه یک شخص به دستور العمل آنها رفتار ننمود در آن وقت او را با تازیانه تنبیه می نمایند. در هر صورت علماء و سایر قضات ایرانی همواره اوقات خود را مصروف آن دارند که فقط به امورات مسلمین و احکام شرعی آنها رسیدگی بنمایند و همیشه مایل اند که از تنبیهات مقصرین کناره جوئی نمایند. غیر از اشخاص معتبره مذکوره که مقصرین و دزدان را سیاست و تنبیه می نمایند یک شخص دیگری هم هست که او را ایرانیان محتسب می خوانند و تکلیف مشارالیه بر این است که در اوزان و ترازوهای کسبه بلاد مواظبت داشته و همواره اوقات خود را مصروف دارد که اغذیه و حبوبات و سایر ماکولاتی که بفروش می رسانند پاکیزه بوده باشد و معلوم است که تمامی این اشخاص می باید که به واسطه مواظبت در کارها رشوه مخصوصی دریافت و جریمه لازمی مأخوذ دارند.

سابقاً حکام هر یک از ولایات ایران مأذون بودند که مقصرین را به انواع و اقسام اذیت و آزار هلاک کنند ولی این اوقات قتل مقصرین مشروط بر این است که امر تلگرافی از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شهریاری به حاکم هر ولایت صادر شود. بسیاری از حکام ایران مانند نواب حسام السلطنه مرحوم عمومی اعلیحضرت شاه و نواب خسرو میرزا برادر مشارالیه و نواب اشرف والا ظل السلطان ولد ارشد اعلیحضرت همایون در اصدار احکام بسیار مسلط و قدرت آنها غیر محدود است و عقیده این سه شخص بر این است که انتظام و امنیت وقتی ولایت را حاصل می گردد که قلب رعایا مملوّ از ترس و وحشت بوده باشد و از جهت وصول به این مقصد در وقتی که به محل حکومت وارد می شوند، تمام محبوسین را از محبس

خارج نموده و آزاد می نمایند و بسیاری از حکام ایرانی بعضی مقصرین فقیر را که از عهده جرمه خود بر نمی آیند یا تسلیم داروغه و یا آنها را به انواع نسق‌ها<sup>۷</sup> هلاک می کنند و یکی از آن نسق‌ها این است که مقصرین را گچ می گیرند و بواسطه این نوع نسق گاهی بیست نفر را یکمرتبه بدار باقی می فرستند و یکی دیگر آنکه مقصرین را به دهنه توپ بسته و بعد توپ را آتش می دهند و یکی از نسق‌هایی که در ایران رواج کلیه حاصل نموده است بریدن سر انسان است. دست‌های دزدان را پس از دستگیر نمودن از مرفق و پاهای آنها را از سرزانو مقطوع می نمایند و بعضی نسق‌ها هم در ایران داده می شود که فی الواقع بسیار وحشت‌انگیز و اسباب عبرت مردم است و آن این است که مقصرین را یا به آتش می سوزانند، و یا آنکه آنها را به چهار میخ کشیده و زنده زنده بدن آنها را بواسطه میخ بدیوار متصل می نمایند. عموماً این دو نوع تنبیه آخر در وقتی استعمال می شود که شخص مقصر یا پدر خود را مقتول و یا از خانواده سلطنت سرقت نموده باشد. خود من در وقتی که در شیراز متوقف بودم به رأی العین شاهد نمودم که یک شخص جوانی را که دهنه طلای اسب پسر اعلیحضرت شاه را سرقت نموده بود به چهار میخ کشیدند و با میخ بدن او را با زمین متصل گردانیدند. غرض آنکه حکام مشارالیهم آنچه از محبوسین را که در محبس باقی باشند از محبس بیرون آورده جرمه لازم از آنها مأخوذ و بواسطه چوب آنها را تنبیه نموده و بعد تمامی آنها را از محبس مستخلص می سازند و وقتی که حاکم جدید به عمل محبوسین چنانچه الحال ذکر نمودیم رسیدگی نمود آن وقت تلگرافی به حضور اعلیحضرت شهریار می معروض می دارد که در شهر و توابع امنیت و آسایش کلی حاصل و جمیع محبس‌ها از مقصرین خالی هستند. هرگاه شخصی در این مقام از ما استفسار نماید که رفتار حکام مذکوره شایسته تعریف و یا مقرون به تکذیب است، جوابی را که خواهند شنید این است که اگر چه این نوع رفتار و مجازات

۷. نسق: نظم و ترتیب و یا هر چیزی که دارای نظم و ترتیب و برنظام خاص باشد. و نسق کردن به معنی ترساندن، سیاست کردن است. از همین لغت مشتقات دیگر از قبیل نسق خانه، نسق چپی و نسق چپی باشی ساخته شده است.



چندان شایسته نیست ولی در مقابل چیزی که از این رفتار منظور می شود این است که تمام دزدان و خائنان از ترس دست از سرقت و خیانت و ساخت پول های قلب برداشته و به شغل شایسته ای مشغول می گردند.

احکام حکام بلدیه ایران و محاکمه ایشان در حق مقصرین (غیر از وقتی که مقصر رشوه معینه را تسلیم دارد) نوعی است که شایسته ذکر و ایراد است، پس از آنکه تقصیرات شخص مقصر ثابت گردید در آن وقت حاکم نوعی او را تنبیه می نماید که اسباب عبرت سایر مقصرین بشود و آن این است که حاکم مقصر را خطاب کرده و می فرماید: ای ظالم گناهان و تقصیرات تو الحال ثابت گردید دیگر آیا حرفی داری؟ مقصر بدبخت در جواب شانه ها خود را به هم فشار داده<sup>۸</sup> صامت می ایستد. آن وقت حاکم با تغییر و اوقات تلخی بسیار دست خود را بطرف گردن خود برده و می گوید ببرید این ملعون را. پس از بردن مقصر که محتمل است بیش از پنج دقیقه طول نمی کشد اطلاع می دهند که سر فلان مقصر را ببرید، و در آن مواقع که تقصیر شخص به ثبوت نپیوست و استنطاق لازمه ای که مرسوم است نموده شد و معلوم گردید که این شخص مقصر نیست، در آن وقت حاکم او را مستخلص می سازد. عموماً رسم عدالت ایران بر این مجرا گردیده است که مقصرین را مدت طولانی حبس نمایند و بواسطه همین قانون است که در اکثر مواقع شخص مقصر را جریمه کرده و بعد مستخلص می سازند و یا اگر تنبیهی از جهت او تعیین نمایند این است که چند وقتی او را حبس و یا با چند چوبی او را تنبیه می نمایند. خلاصه عدالت خانه ایرانیان همیشه احکام بسیار سخت صادر می نماید و عقیده خود ایرانیان بر این است که سخت ترین از تنبیهات چندان تأثیری بر ملت نمی نماید<sup>۹</sup>، و می توان گفت که احکام و اعمال عدالت خانه مزبوره مناسبتی با بعضی حکایات شیخ سعدی دارد چنانکه مشارالیه گوید که سلطان از فلان کار محظوظ و متبسم

۸. در متن انگلیسی چنین آمده است: مجرم شانه ها را بالا می اندازد.

۹. در متن انگلیسی چنین آمده است: و سخت ترین تنبیهات بنظر خود ایرانیان ظالمانه و کینه جو یانه نمی آید.

شده و امر به انعام و احسان فرمود و یا آنکه حالت پادشاه از فلان عمل آزرده شده و حکم نمود که او را هزار چوب بزنند. کلیتاً عدالت‌خانه‌های ایران در صدور احکام بسیار سخت ولی بطریق اختصار و تسهیل در انجام عمل سعی می‌نمایند.

## فصل ششم

در بیان مرافعات بلدیه و قانون ایران  
و نفرت اهالی از وضع مرافعات و  
دعاوی تجار و اخذ رشوه که  
عمومیت دارد و نیز از وضع انجام  
مرافعات گفتگو می شود

عمل عدالت‌خانه‌های ایران دو حسن دارد یکی این است که مخارج آن از برای دولت بسیار ارزان تمام می‌شود دوم آنکه حکم قطعی که از آن ادارات صادر می‌شود بسیار مختصر و هرگز مدعی و مدعی علیه را در انجام دعاوی دردسرو انتظار طولانی نمی‌دهد. این مطلب انسان را متعجب می‌نماید که از چه جهت همواره عمل محاکمات عدالت‌خانه مشرق زمین بدون استنطاق و رسیدگی و محاکمات به انجام می‌رسد و به چه دلیل است که ختم محاکمات آنجا فقط به یک حرکت دست ختام پذیر شده و حکم به عقوبت داده می‌شود و با وجود این ندرتاً اتفاق می‌افتد که مدعی یا مدعی علیه از حکم عدالت‌خانه مزبوررنجش و یا اظهار شکایت بنمایند. در ایران اشیائی که اسباب نزاع مدعی و مدعی علیه می‌شود عمدتاً اختلال قبایجات و نزاع در باب اراضی و مملکات و دیگری امور وراثت و تحدید حدود مستغلات که از مفرعات این دو امر است، و دیگری آبیاری مزارع و تصاحب مراتع و مراعی و اخذ طلب از شخص مقروض و مفلس شدن شخص تاجر است که از این حالات گفتگو و نزاع برخاسته و مدعی و مدعی علیه به اتفاق نزد حاکم آن بلد رفته و در باب انجام عمل خود حکم قطعی دریافت می‌دارند، و اغلب اموراتی که رجوع به علمای اعلام و قضات ایران زمین می‌شود فقط همان انعقاد عقود و اجرای صیغه طلاق فی مابین مردان و زنان آن مملکت است. اغلب اوقات وقتی که فی مابین دو نفر از اهالی ایران نزاع و نقاری حاصل شد طرفین تکلیف خود را در آن دانند که شخص ثالثی را در مسأله متنازع‌فیه خود حکم قرار داده و موافق قراردادی که از آن

شخص صادر می‌گردد رفتار بنمایند، و علت عمده این‌ها آن است که جمیع اصناف و طبقات اهالی ایران از اعلی تا ادنی از تظلم به عدالت‌خانه ایران و نتیجه حکم آن و مخارجی که باید به‌تمام این عمل بکنند نهایت وحشت را دارند. اگر چه معلوم است که محاکمات ایران چندان مخارجی لازم ندارد ولی چیزی که مایه توحش است این است که حکام بلاد ایران که در ختم امور دعاوی از مدعی و مدعی علیه ده یک گرفته و پیشکش لازمه خود را نیز که آن هم منوط به حرص مشارالیه است باید دریافت دارد و از این مطلب معلوم می‌شود که وقتی عمل مدعی و مدعی علیه تمام می‌شود که آنها مخارج فوق‌العاده‌ای مایه بگذارند. مثلاً اگر مدعی محض پیش رفت مقاصد خود رشوه لازمه را تسلیم حاکم داشت مدعی علیه هم مجبور می‌شود که در این عمل پیروی و متابعت مشارالیه را بنماید، و اگر مدعی در هنگام نزاع و رجوع به حاکم خود را تحت حمایت و اقتدار یک شخص مقتدری قرارداد مدعی علیه هم تکلیف خود را حتی المقدور بر این می‌داند که به حمایت شخص اقوای دیگر تمسک جوید و اگر یکی از طرفین نتوانستند خود را از این توسل و تمسک منتفع سازند فی الفور ملتجی بدادن رشوه می‌گردند.

امورات تجارته و افلاس تجار همواره در مجلسی که اجزاء آن از معاریف تجار تشکیل یافته است رسیدگی می‌شود و آن مجلس همیشه در خانه یکی از بزرگترین و متمول‌ترین تجار منعقد می‌گردد. در این مجلس مدعی و مدعی علیه بیانات لازمه حقه خود را که در مسأله متنازع فیه دارند اظهار می‌دارند و اسنادی که در این خصوص دارند ابراز و در حضور اجزاء مجلس مکشوف و ارائه می‌شود و بعد از آن که مدعیات طرفین معلوم گردید، آنوقت معاریف و سایر اجزاء در آن مسأله شور می‌کنند، و عاقبت الامر حکمی صادر می‌کنند که هر دو طرف یعنی مدعی و مدعی علیه در کمال خشنودی از روی آن رفتار و قبول می‌نمایند. همیشه این مجلس تجار مساعی خود را مبذول می‌دارد که حتی المقدور حکمی که از جانب او صادر می‌شود، اسباب رضایت هر دو طرف باشد ولی هرگاه یکی از دو طرف در مسأله متنازع فیه محق باشند بدیهی است که حکم قطعی مجلس در احقاق حقوق طرف محق صادر می‌شود، یکی از محسنات این مجلس این است که علاوه بر

اینکه مسأله متنازع فیه در مدت بسیار قلیلی با کمال راحت تمام می شود باز هم مدعی و مدعی علیه مخارجی از قبیل رشوت و یا مصرف محاکمه چیزی نمی دهند. خلاصه پس از آنکه حکم و قرارداد مجلس در باب مسأله مدعی و مدعی علیه صدور یافت صورت آن حکم را موافق معموله ثبت می کنند و تمام حضار مجلس آن کاغذ را مهر می نمایند و بعد آن کاغذ را به حضور یکی از علمای اعلام و اغلب نزد امام جمعه می برند. عالم مزبور نیز پس از ملاحظه و تطبیق او در یادداشتی که هر یک از علماء دارند صورت آن را ثبت و ضبط می کنند و به خاتم خود مختوم می دارند و مخارجی که مدعی و یا مدعی علیه در این باب مصروف می دارند از چند قران تجاوز نخواهد کرد، و آن مخارج عبارت از این است که چون عادت بر این جاری شده است که در ختام عمل مدعی و مدعی علیه عرض تشکر و اظهار امتنان از رئیس آن مجلس بنمایند لهذا محض اینکه مراسم سپاسداری مجرا شود یک رأس بره و یا یک کله قند به رسم تعارف به رئیس مجلس پیشکش می نمایند، و محض اینکه سایر اجزای مجلس که در این کار شرکت نموده اند بهره مند شوند روز معینی هم از اجزای مزبور دعوت می شود، و اغلب اتفاق می افتد که یکی از دو طرف از حکم قطعی مجلس مزبور شاکی و ناراضی می شود در این حال آن شخص نزد حاکم بلد رفته و اظهار شکایت از آن مجلس می نمایند و هرگاه حکم قطعی آن مجلس در باب یکی از دو طرف بسیار سخت بوده و بی اعتدالی و بی قانونی ظاهر سازد در این حال شخص مظلوم در بازارها صدا بفریاد بلند کرده و اظهار تظلم از حکم مجلس تجار می نماید و علاوه بر آن اغلب مشارالیه در آن باب عریضه تظلم و دادخواهی نوشته و آنرا تسلیم یکی از علماء و یا حاکم بلدی آنجا و یا به حضور خود اعلیحضرت شاه ارسال می دارد.

و ایضاً یکی از مسائلی که اسباب نزاع مدعی و مدعی علیه می گردد و آن را هم باید مجلس عمومی دهات رسیدگی نماید تحدید حدود اراضی و مشروب نمودن صحاری و باغات است که در خصوص رفع گفتگوی این قبیل دعاوی هم رجوع به مجلس مزبور می شود؛ ولی تفاوت این مجلس با مجلس تجار آن است که اجزاء این مجلس عبارت از دهاقین بوده و ریاست آنها با شخص کدخدای قریه

است. عارضین این مجلس هم می‌توانند در وقتی که به بی‌اعتدالی محکوم شوند مسأله متنازع فیه را به ملاک آن قریه و یا به یکی از علمای اعلام حول و حوش و یا حاکم بلذیه اظهار دارند و اگر از ایشان حکم کافی و شافی دیده نشد آن وقت می‌توانند که عریضه خود را به خاکپای اعلیحضرت شاهنشاه ایران تقدیم نموده و از آن منیع عدالت مشروب گردند.

اغلب اتفاق می‌افتد که در خصوص یک قطعه ملک و یا یک باب خانه فی مابین مدعی و مدعی علیه نزاع سختی حادث می‌شود. در این حالت اول دفعه ایشان شخص ثالثی فی مابین خود حکم قرار داده و به حکم قطعی مشارالیه راضی و قانع می‌شوند و اگر حکم آن شخص ثالث اسباب رضایت طرفین نگردد، آن وقت یکی از طرفین که احقاق حق در باره او نشده است، فی الفور صورت حال را به امام جمعه و یا یکی از مجتهدین آن بلد معروض می‌دارد، و پس از اظهار به مشارالیه و اخذ حکم حقانیت خود بازهم به حکمی که از جانب ایشان صادر شده است قناعت ننموده و صورت حال را به حاکم بلد آنجا عریضه می‌کند، و آن وقت حکمی که از جانب حاکم آنجا صادر می‌شود با حکم امام جمعه بلد در دست او است و بواسطه احکام مزبوره احقاق حق فی مابین عارضین کرده می‌شود.

و نیز امورات متعلقه به وراثت و وصایای اموات امور متعلقه به اطفال صغیر مانند مسأله مذکوره رسیدگی می‌شود، یعنی اول شخص ثالثی را در آن مسأله حکم می‌کنند، و اگر حکم عادلانه شافی از مشارالیه صادر نشد آن وقت عریضه‌ای به امام جمعه و یا به حاکم بلد داده و جوابی که دریافت داشتند از روی آن رفتار می‌نمایند.

و گاهی اتفاق می‌افتد که مدعی و مدعی علیه به اتفاق اقوام و اقارب خود در محضر شخص حاکم اجتماع نموده و به صداهای مختلف داد و فریادی زنند و موهای ریش<sup>۱</sup> و لباس خود را پاره می‌کنند و در این حالت دیوانگی و تغیر مدعی

۱. در متن انگلیسی چنین آمده است: همگی با هم سخن آغاز می‌کنند و موی و ریش کنده و لباس بتن پاره می‌کنند.

مظلومیت و حقانیت خود نیز می‌شوند. در این حال حاکم مشارالیه مدعی و مدعی علیه مزبور را تسلی خاطر داده و اسنادی را که در خصوص مسأله متنازع فیه در دست دارند می‌خواهد و تا چند روز رسیدگی کرده و استنتاجات لازمه را به عمل می‌آورد. اوقاتی که حاکم مشارالیه در خصوص دعاوی ایشان تحقیقات لازمه و تدقیقات متواتره به عمل می‌آورد هر یک از مدعی و مدعی علیه از عملجات حکومتی استفسار می‌نمایند که آیا طرف مقابل تعارف و رشوه حاکم را تا بچه مبلغ تقدیم داشت و من از جهت پیشرفت و وصول به مدعای خود تا بچه مبلغ باید تسلیم دارم، از عمال حکومت جواب موافقی در این باب اخذ نموده فی الفور تکلیف خود را بجای می‌آورد، و پیشکش حاکم را تقدیم می‌دارد. اغلب اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین که از طرف مقابل خود متمول‌تر است بر دیگری در اجرای حکم تفوق می‌یابد، در این حال طرف مغلوب که مرد بیچاره و فقیری است مجبور می‌گردد که خود را در تحت حمایت یکی از علمای آن شهر قرار داده و از او استمداد کند و این مطلب را نیز باید در نظر داشت که گاهی اتفاق می‌افتد که حاکم نسبت به شخص عارض از روی عدالت حکم نمی‌کند، در این حال هر یک از ساکنین آن بلد خود را مکلف می‌دانند که در امور عارض مداخله نمایند، و بهر وسیله که ممکن گردد تعدی و ظلم حاکم را از سر عارض مشارالیه دفع و رفع نمایند، و به عبارت اخیری مقصود اصلی مداخله کنندگان در این امر آن است که محل اعتماد و وثوق دیگران نیز بشوند و محبت خود را در قلوب ساکنین آن بلد نافذ دارند، در این حال حاکم مشارالیه با یکی از علمای اعلام مشاورت می‌کند و حق الزحمته را هم که در این کار باید تقدیم عالم مزبور بشود تسلیم می‌دارند، پس از آن او عقیده خود را در باب مسأله متنازع فیه در کاغذی نوشته و آن را مختوم کرده به حاکم می‌دهد و حاکم نیز آن را مهر کرده تسلیم عارضین می‌نماید و آنها کاغذ را گرفته و از روی آن قطع نزاع می‌نمایند.<sup>۲</sup>

۲. در متن انگلیسی چنین آمده است: در این ضمن حاکم محلی با برخی از علمای اعلام مشورت می‌نماید و نظر آنها را جویا می‌شود و ایشان بتوسط آشنایان یا پیشخدمتهایشان



در فوق مذکور داشته بودیم که شخص حاکم اوراق و اسناد مدعی و مدعی علیه را خواسته و چند روز در آن باب رسیدگی و استنطاقات لازمه را به عمل می آورد، چون موعد حضور طرفین در مجلس حلول می کند، مدعی و مدعی علیه به اتفاق اقارب و اقوام و رفقا و سایر دوستان خود در قرب عمارت حاکم ازدحام کرده و بواسطه یکی از وسایل مذکوره در فوق که عبارت از حمایت فقها و یا تقدیم رشوه باشد حکم قطعی مسأله متنازع فیه را از حاکم مطالبه می نمایند.

عمله جات حکومت چون مدعی و مدعی علیه را با چنین ازدحام ملاحظه می نمایند فی الفور آنها را به نزد حاکم که یا عمو و یا یکی از برادرزادگان اعلیحضرت شهریاری و یا یک طفل بی تجربتی است می برند، چون خود حاکم مشارالیه از عمل محاکمات چندان مستحضر نیست لهذا حکم قطعی مدعی و مدعی علیه رجوع به شخص دانا و آگاهی می شود که سمت وزارت و پیشکاری حاکم مزبور را دارد، چه وزراء و پیشکاران حکومتی همواره از نکات و دقائق محاکمات آنجا مستحضر و در کمال سرعت قادرند که فی مابین مدعی و مدعی علیه حکم مناسبی بدهند. در این مجلس نیز مدعی و مدعی علیه دعاوی خود را بواسطه اقوام و یا دوستان و یا وکیلی که بواسطه خود ایشان در این کار منتخب شده است معروض می دارند و در ضمن اسناد مجدداً در مواجهه مجلس خوانده می شود، و اگر چنانچه شهودی هم در این کار باخود داشته باشند آنها هم بحضور وزیر آمده و آنچه را دیده و شنیده اند معروض می دارند، و اغلب اتفاق می افتد که شهود مزبور در بین تکلم قسم ها یاد می کنند و می گویند که فی الواقع فلان کس در این عمل محق است، بعد از اظهارات و استماع شهود فی مابین شخص حاکم و وزیر مشارالیه و علمای اعلام و فقهای فہام که آنها نیز باید در این مجلس حاضر باشند بطور نجوا مشاورت و گفتگو می شود، و اکثر اوقات دیده شده است که شخص حاکم پس از اینکه مشورت خود را با اشخاص مذکوره به اتمام رسانید و مبلغ کثیری از مدعی و مدعی -

سعی می کنند تا حق کسی پایمال نشود. با گردآوری مدارک غیر رسمی بسیار بالاخره از نقطه نظر خود به نتیجه درست می رسند. سپس نظر خود را نوشته و مهر کرده برای حاکم می فرستند.

علیه مأخوذ داشت آن وقت حکم قطعی فی مابین مدعی و مدعی علیه را که فی الواقع از روی عدالت شده است تسلیم می دارد، و باید در نظر داشت که اغلب حکام بلاد ایران به ملاحظه و اهمه ای که از اعلیحضرت شاهنشاه ایران و علمای آن سامان دارند جرأت نمی کنند که در باره عارضین و مرافعه کنندگان از روی عدم عدالت حکم بنمایند. زیرا که شخص مظلوم می تواند که عریضه ای به حضور اعلیحضرت شاه معروض و در آن اظهار تظلم و شکایت از حکم حاکم بلد بنماید، و به این جهت است که شخص حاکم اغلب طرف حق را منظور می دارد و حتی المقدور نوعی می نماید که اظهار تظلم و شکایت از او نشود و بدین جهت در همان مجلس حکم می کند که حکم قطعی فی مابین آنها را بنویسند و بعد خود او با حضار و سایر علماء و فقها که در آن مجلس حضور دارند آن حکم را مهر نموده و تسلیم عارضین و اصحاب آن می نمایند و معلوم است که مدعی و مدعی علیه برخلاف آن حکم نمی توانند رفتار بنمایند، و علاوه بر آن حکم مزبور به یک اسلوب و طرز نگاشته شده است که اغلب اسباب رضایت طرفین در آن منظور گشته است.

خلاصه پس از اتمام دعاوی عارضین حاکم مشارالیه موافق قانون و رسوم مملکت محق است که از عارضین ده یک دریافت دارد، و اگر چنانچه حاکم در باره عارض از روی عدالت حکم ننمود آن وقت عارض می تواند که عریضه ای به حضور مبارک اعلیحضرت شهریاری ارسال داشته و در آن اظهار تظلم از حکم حاکم مشارالیه بنماید ولی این نوع اتفاقات بندرت واقع می شود، زیرا حکمی که بواسطه حاکم مزبور داده شده است لابداً به مهر علمای اعلام و فقهای متوقفین آن ولایت مختوم گشته است و به اینجهت ممکن نیست که جبر و ظلمی به عارض شده باشد و اگر فرضاً هم بشود محل اعتنا و اهمیت نخواهد بود.

اغلب اتفاق می افتد که حکم حاکم بلد در باره عارض طوری سخت و ناگوار داده می شود که به هیچ وجه در آن حکم عدالت مشهود نمی شود در این هنگام یکی از علماء و یا فقها به حمایت مظلوم برخاسته و خود را متعهد می نماید که در این باب عریضه به حضور مبارک تقدیم دارد، در این صورت حاکم مشارالیه از

ترس آن شهریار رعیت پرور حکم قطعی سابق خود را که در بارهٔ عارض کرده بود تغییر می دهد و آنچه را هم که عارض بدبخت به رسم رشوه تقدیم کرده بود مسترد می دارد و در آخر کار خود او با کمال رغبت مجبور است که مبلغ کثیری هم به اسم جریمه تقدیم دارد.

از تفصیلات مرقومهٔ فوق معلوم گردید که مظلومین ایران بچه قسم ناگواری ها به مقام استدعای احقاق حقوق خود بر می آیند، و بچه زحمت و مشقت در پیشرفت امور زندگانی خویش سعی و جاهد می باشند و به همین ملاحظات است که اهالی ایران هرگز مایل نمی شوند که عرایض خود را به حکام و محاکمات آنجا معروض دارند؛ بلکه چنانچه در صفحهٔ اول این فصل مسطور داشتیم همیشه عارضین ایرانی از جهت انجام امور خود شخص ثالثی را قرار می دهند و آنچه او حکم نمود از روی آن رفتار می نمایند. باید در نظر داشت که مخارج خطیرهٔ بسیار که اهالی آسیا به اسم رشوه تقدیم می دارند هرگز با پولی که انگلیس ها در هنگام محاکمات خود خرج می نمایند مساوی نخواهد شد، انگلیس ها در محاکمات انگلستان به یک اسلوب و طرز معینی به مقاصد خود نایل می شوند و در ایران دعاوی اتفاقیه را به زحمات و دوندگی های بی معنی فیصل و ختم می نمایند، اگر چه ایرانیان بسیار دروغگو هستند ولی هرگاه ختم دعاوی و نزاع آنان به قسم منتهی گردد در آن وقت هیچ یک از ایرانیان جرأت نمی کنند که سوگند دروغ یاد نمایند.

## فصل هفتم

در بیان لباس زنان در خارج از خانه، چادر، عشوه‌گری ایرانیان، دلالت‌های ازدواج، عقد و مراسم و شرایط مورد توافق گفتگومی شود.

زن‌های ایران زمین همیشه در چادرهای سیاه مستور و پیچیده‌اند و به هیچ وجه شخص خارجی را ممکن نمی‌شود که صورت آنها را ببیند و اگر یکی از نسوان آنجا در کوچه‌های ایران غفلتاً صورت خود را بر عابرین مکشوف دارد به اعتقاد ایرانیان اسباب بی‌احترامی خود را فراهم آورده است. و چون معلوم گردید که نسوان ایران به هیچ وجه در وقت عبور و مرور در خیابان‌ها و در سایر اماکن بلاد ایران مکشوفاً تردد نمی‌نمایند، لهذا می‌توان گفت که انسان را ممکن نمی‌گردد که در چنین مملکتی اظهار تعشق نماید زیرا که نسوان آنجا وقتی که از خانه خود بیرون می‌آیند خود را در پارچه آبی رنگی که آن را چادر می‌نامند مستور می‌دارند و از جهت حفظ صورت چیزی دیگر وضع نموده‌اند که نه شباهت به آن روبندهای با شکوه مملکت ماونه شباهت جزئی به آن روبندهای نازک مملکت عثمانی دارد، بلکه همین چیز که بواسطه آن صورت زن‌های ایرانی مستور می‌شود عبارت از یک پارچه چلوار کلفت با دوامی است که اغلب طول آن تا یک آرشین<sup>۱</sup> محدود و معین شده است و از جهت ملاحظه و دیدن از وراء آن قطعه طرف علیای پارچه مزبور را قدری بریده و بر روی آن سوراخهای مشبک ترتیب داده‌اند و بواسطه همان سوراخ‌ها زنان ایرانی می‌توانند که تمام اشخاص و اشیاء را ملاحظه کنند، و هنگام استعمال

---

۱. آرشین: واحد مقیاس طول در روسیه و برابر ۷۱ سانتیمتر، در زبان ترکی بمعنی یک متر نیز بکار می‌رود.

آن در وقت خروج از خانه است که در سر خود نصب و تعبیه نموده و اسم او را رو بند می نامند و معلوم است در چنین حالت که تمام نسوان ایرانی ملبس به چادر سیاه و رو بند سابق الذکر باشند چیزی که ملاحظه می شود این است که تمامی آنها به یک شکل و به یک لباس مستور گشته اند. این لباس نسوان ایرانی بطرزی دلفریب است که انسان نمی تواند تفریق نیک و بد کرده و خوشگل و بد گل را تفاوت بگذارد ولی گاه گاهی دیده شده است که یکی از نسوان و یا دختران آنجا بگفتا قدری از صورت خود را مکشوف کرده و فی الفور مستور می دارد، و از این حالات می توان استنباط نمود که تزویجاتی که والدین و اقربای داماد و عروس برای دو شخص منعقد می نمایند غالباً بی مداخله و شرکت خود داماد و عروس برپا نمی شود و محتمل است که داماد یک وقتی دخترک دلفریبی را با صورت باز دیده و بعد اظهار به والدین خود نماید که من فلان دختر را پسندیده ام و از برای من آن را تزویج نمائید.

در ایران بسیاری از تزویجات را طبیعی و اسباب تکلف و قید خود قرار می دهند<sup>۲</sup> و آن تزویجات عبارت از عقود فی مابین دختر عمو و پسر عمو و دختر خاله و پسر خاله و دختر دائی و پسر عمه است، و این نوع اطفال از زمان طفولیت تا وقتی که به حد بلوغ می رسند غالباً در یک عمارت مانند برادران و خواهران بسر می برند ولی بگفتا تقدیر آسمانی اسباب تزویج فی مابین دو نفر از آنها را فراهم آورده و آنها را زوج و زوجه یکدیگر قرار می دهد. علاوه بر اینها بعضی اوقات اتفاق می افتد که داماد یکی از پسرزنها<sup>۳</sup> آنجا را به خانه های اقران و امثال خود می فرستد تا از برای او دختری خواستگاری نماید و در این حال انتخاب عروس و پسندیده شدن وجاهت و نظافت مشارالیه با رأی خود خواستگار است، و بعضی پسرزنها در ایران دیده می شود که آنها همین کار را اسباب شغل خود قرار داده اند و در عرض چند دقیقه

۲. در متن انگلیسی چنین آمده است: برخی ازدواج های خاص انجام می گیرد، چون مشرق زمینیان آن را طبیعی می دانند، مثل...

ملاقات می‌توانند که اطلاعات کامله از احوال دختران آنجا به شخص داماد بدهند و از مهارت و زرنگی خود ایشان است که مسمی به خواستگار شده‌اند. در زمان قحط و غلا و بی‌پولی دختران بسیار شکیل ممتاز از فیض داشتن شوهر بی‌نصیبند ولی وقتی که ارزاق و غلات فراوان باشد معلوم است که از برای دختران مزبور شوهرهای متمول و پر مکنتی پیدا می‌شود. در ایران خواستگار را بسیار محبت و مهربانی می‌نمایند و در هر خانه‌ای که مشارالیها داخل شود او را مانند مهمان عزیز پذیرائی می‌نمایند و چنانچه در فوق مذکور گشت شغل او آن است که یا از برای شخص داماد یک زن وجیهه و ملیحی پیدا نماید و یا بالعکس از طرف عروس داوطلب گردد که فلان شخص را راغب به تزویج مشارالیها نماید. در هر صورت خواستگار مشارالیها همین که در خانه عروس یا داماد داخل گردید در کمال گرمی و مهربانی پذیرفته می‌شود و چیزی که اول دفعه با مادر عروس یا داماد گفتگو می‌نماید این است که تمول فلان قدر است و یا آنکه عروس آن چنان وجیهه و شکیل است که هیچ کس ندیده است، و در ضمن خواستگار با آن صدای [ی] ناهنجار خود شروع بشمردن تعداد صفات ظاهری و باطنی و تمول و مکنت و اخلاق حسنه عروس یا داماد می‌نماید چنانکه گوید فلان مرد شخصی است محبوب و بسیار خوش خلق و یا یکی از صفات مدوحه فلان شخص این است که او تا به حال متاهل نشده است و یا اوزن دیگری غیر از تو که حال مایل به تزویج تو شده است نداشته و نخواهد داشت.

هرگاه اسم داماد یوسف یا حسن باشد خواستگار مزبور می‌گوید یوسف بسیار بسیار خوشگل و ملیح است و یا آنکه مکارم اخلاق و صفات حمیده حسن را هیچ کس دارا نیست و یا بالعکس هرگاه از طرف دختر داوطلب باشد می‌گوید دختر فلان صراف اگر چه قدری زشت است ولی بسیار دولتمند و صاحب اعتبار است و یا می‌گوید که زلیخا بقدری خوشگل و ملیح است که قلم یارای توصیف آن

۴. در متن انگلیسی چنین آمده است: به هنگام سختی ایام حتی دختران زیباروی نیز بی شوهر می‌مانند ولی در روزگاران فراوانی...

را ندارد. خلاصه مساعی خواستگاران ایرانی همیشه مصروف این است که حتی المقدور پدر عروس به همراهی عروس جهازی بسیار روانه دارد، و هر قدر مبلغی که پدر عروس از جهت عروس تعیین می نماید تماماً مصروف خریدن دیگرهای مسی و سایر مسینه آلات و متعلقات ساتره می شود. و باید در نظر داشت که تمام این اسباب اگر چه با عروس به خانه داماد فرستاده می شود ولی دخل و تصرف در کلیه آنها با خود عروس است، و داماد نمی تواند در آنها تصرفات جزئیه نیز بنماید. خلاصه پس از آنکه خواستگار مشارالیها حتی المقدور در ترضیه والدین عروس و یا اقوام مشارالیها مساعی خود را مبذول داشت و به فراهم آوردن اسباب جشن رأی آنها را متمایل گردانید آن وقت از طرف خانواده داماد به خانه عروس پیغامی داده می شود که در فلان روز عروس را شال و انگشتر خواهیم آورد. خانواده عروس در روز معهود تهیه خود را دیده و پس از آمدن اقوام داماد و صرف شیرینی عروس را یک طاقه شال و یک حلقه انگشتر می دهند، و ایرانیان این روز را که برای عروس شال و انگشتر می آورند شیرینی خوران می نامند. و رسم چنین شده است که پس از اتمام این جشن والدین عروس و داماد حق الزحمه خواستگار مشارالیها را بطوری شایسته تسلیم دارند و در این حال معلوم است که خواستگار مشارالیها پس از دریافت حق موهوبی<sup>۵</sup> خود فی الفور از خانه داماد و عروس بیرون آمده و از پی کار خود می رود. این نوع خواستگاری که شرح آن را مذکور داشتیم همیشه در خانواده مردمان شهری که متوسط الحال باشند اتفاق می افتد، و هرگز اهالی دهات و قراء کثیره ایران به این نوع خواستگاری رجوع نمی نمایند، بلکه مساعی قراء و دهات مصروف براین است که حتی المقدور زوجه پرتاقتی به دست آورند که استخوان بندی درشت داشته و در تحمل زحمات شاقه با طاقت باشد. بدیهی است که اگر داماد دهاتی نیز قوت و قدرتی داشته باشد مانند عروس به زراعت و شخم اراضی و بافتن قالی و سایر اشتغالات خود را مشغول خواهد داشت. به این ملاحظات معلوم می شود که در دهات تکلیف خواستگاران براین است که

۵. موهوب: بخشیده شده، هبه شده، و موهوبه مؤنث موهوب است.



حتی المقدور از برای داماد عروس مقتدر و نیکوئی پیدا کنند که اقلأ صاحب یکی از صنایع مزبوره بوده باشد، و به عبارت اخری باید گفت که تکلیف خواستگاران دهات به عکس تکلیف خواستگاران شهرها و بلاد ایران است. یعنی اهالی شهرها و بلاد از وجاهت و تمول عروس و داماد گفتگو می کنند و دهاتیان از صنایع و اشتغالات طرفین سخن می رانند.

خلاصه پس از آنکه جشن شیرینی خوران داماد و عروس منقضی گردیده به دلخواه و صوابدید اقوام داماد روزی را تعیین می نمایند که در آن روز صیغه عقد مابین عروس و داماد جاری بشود، و در آن روز تمام اقوام و آشنایان والدین عروس به مجلس عقد دعوت می شوند و عروس را برحسب عادت بر روی مسند نیکوئی مابین زنان اقوام و آشنایان خود می نشانند. هرگاه مجلس عقد در یک اطاق و یا در صحن عمارتی منعقد بشود معلوم است که تمام زنان که در این مجلس دعوت شده اند بدن و صورتهای خود را از نامحرم بواسطه چادرها مستور خواهند داشت و یا اینکه در همان اطاق پرده می کشند که در وراء آن مردها بایکی از علمای ایرانی که مخصوصاً از جهت اجرای صیغه عقد دعوت شده است می نشینند، در این مجلس داماد محض پاس احترام پدر خود حاضر نمی شود بلکه مشارالیه از جانب خود شخصی را به وکالت تعیین کرده و او را به مجلس عقد روانه می دارد و بهتر این است که در این محل طریقه انعقاد مجلس عقد را بطریق ذیل تشریح و بیان نمائیم.

فرض می کنیم که حسن نام ماهوت فروش از جانب حسین نام داماد که پسر یکی از زنانوایان آنجا است به سمت وکالت در این مجلس حاضر است و تکلیف مشارالیه یعنی شخص وکیل در وقت انعقاد عقد آن است که در حضور شخص عالمی که به جهت اجرای صیغه دعوت شده است اظهار دارد که حسین نام داماد فلان قدر جهاز از جانب زوجه خود نسا خانم دختر احمد سقط فروش دریافت داشت. و یکی از مطالب مهمه که در این مجلس شایسته تقریر و تذکار است، این است که پدر عروس از اموال دختر خود که عبارت از اشیاء مختلفه و اراضی و عمارات و پول نقدینه و حیوانات و البسه و فرش و ظروف باشد صحبت می نماید، و بسیار دیده شده است که پدر عروس از نسخه ای قرآن و یک دستگاه (کارگاه) قلابدوزی که به همراهی

دختر خود به خانه داماد می فرستد گفتگومی نماید. اگر چه تمامت این اموال پس از انعقاد عقد و آمدن عروس به خانه داماد به شخص داماد سپرده می شود ولی داماد مشارالیه به هیچ وجه مأذون نیست که در آنها دخل و تصرف کند و موافق قانون مملکت رسم چنین است که پس از وفات داماد و یا مطلقه نمودن او زوجه خود را تمامت آن اسباب به خود آن زن و یا به وراثت مشارالیه منتقل می گردد، و بنابراین باید گفت که همین یک مسأله که عبارت از انتقال اموال به زوجات باشد اسباب این گردیده است که خاطر زن های ایرانی قدری از تعدد زوجات شوهران خود و مطلقه نمودن آنها مطمئن شده است و اغلب اتفاق می افتد که صورت تمامت اموال و جهاز عروس در ظهر قباله و عقدنامه نوشته شده و داماد آن قباله را امضاء و مختوم می دارد که جمیع این اسباب به من واصل گردید.

خلاصه پس از گفتگوی بسیار در خصوص اموال و جهیزی عروس شخص عالم که به جهت انعقاد عقد دعوت شده است متوجه حسن که از جانب حسین نام داماد در آن مجلس سمت و کالت دارد شده و گوید: که آیا راضی هستی که نسا خانم به هم خوابگی و زوجیت تو درآید یا خیر. حسن در جواب گوید: بلی آقا راضی هستم. پس از آن عالم مشارالیه پدر عروس احمد را مخاطب نموده و گوید: که آیا شما راضی هستید که دختر خود نسا خانم را به عقد مزاجت حسین نام درآورید. احمد در جواب گوید بلی آقا راضی هستم. بعد از آن شخص عالم نسا خانم عروس را مخاطب ساخته گوید: نسا خانم آیا این کلمات را شنیدی. جماعت نسوانی که با عروس در پس پرده نشسته اند یکمرتبه جواب میدهند: بلی آقا عروس تمامت سؤال و جواب ها را شنید. مرتبه دوم مشارالیه نسا خانم را مخاطب ساخته گوید: نسا خانم راضی هستی که به حسین نام شوهر نمائی. مجدداً زن ها با عروس در جواب گویند بلی آقا راضی است. در این حال عالم مشارالیه اول نام خدا را به زبان جاری ساخته و بعد خطبه بلیغی تقریر می کند. مفاد مختصر آن این است که من نسا خانم و حسین نام را به همدیگر تزویج نمودم. بعد از اتمام خطبه عالم مشارالیه با تمام مدعوین قباله را مهر می کنند و مجلس عقد بر هم خورده و مدعوین و عالم مذکور برخاسته و

متفرق می شوند. در این حال پدر داماد یا یک شخصی که کفالت امور مشارالیه با او است نزد عالم مشارالیه رفته و موافق قوه و قدرت و مکننت خود حق القدم عالم مزبور را داده و عقدنامه را دریافت می دارد.

اگر چه عروس و داماد قبل از انعقاد عقد همدیگر را به هیچ وجه رؤیت نکرده اند ولی همین که مجلس عقد به اتمام رسید عروس و داماد مانند دوریفقی محسوب می گردند که یک مرتبه با هم آشنا شده باشند و اگر چه ممکن است که قبل از انعقاد مجلس داماد و عروس به وسیله ای ملاقات کرده و به مشارالیها عرض محبت و دوستی کرده باشد؛ ولی این مجلس عقد اسبابی از جهت ایشان فراهم آورد که آنها را یک مرتبه از روی قانون شرع عقد مزاجت بست، خلاصه بعد از اتمام مجلس عقد اقوام و ارباب داماد مشغول تهیه عروسی می شوند، و باید در نظر داشت که جشن عروسی و رسوم آن با رسوم جاریه در مجلس عقد نهایت میانیت را دارد و ممکن است که مجلس عروسی در شب همان روزی که عروس را از برای داماد عقد نموده اند منعقد گردد و محتمل است که مجلس عروسی نظر به صغر سن داماد و عروس و امورات شخصی والدین طرفین با یک هفته و یک ماه و یا چند سال به طول انجامد. در هر حال غالباً در روز عقد دیده شده است که پس از آنکه مدعوین و اقوام آنها صرف نهار و غلیان های متعدّد را نمودند نزد پدر عروس رفته اظهار می دارند که انشاء الله در وقت عروسی حاضر خواهیم شد و هر خدمتی که از دست ما برآید کوتاهی نخواهیم نمود. ندرتاً دیده شده است که در مجلس عقد یک دسته موزیکانچی و یا چند نفر مطرب دعوت شده باشد و همیشه خیال ایرانیان بر این است که تمام اسباب تجمل و حضور موزیکانچیان را در وقت عروسی حاضر سازند یعنی ایرانیان نه در مجلس عقد، بلکه در وقت عروسی مطربان و موزیکانچیان را دعوت می نمایند.

## فصل هشتم

دربیان تدارک عروسی، تزئین آب،  
انواع شربت، انواع خوراکی ها  
برای تغییر ذائقه، موسیقی، آواز و بردن  
عروس گفتگومی شود.

چنانچه در فوق مذکور گشت پس از انقضاء چند روز تا یک ماه و یا یک سال روز عروسی نزدیک می شود و چون موعد معین منقضی شد پدر عروس تمامی اهل خانه و منسوبین خود را مشغول تدارک و تهیه عروسی می نمایند و خود او در آن روز دقیقه ای آرام نمی گیرد و حکم می کند که خانه را آب و جاروب و تنظیف نمایند و اطاق های خانه خود را به قالی های گران قیمت مفروش و در دیوارهای خانه را به چراغ ها و به انواع گل ها معطر می نمایند. در درب عمارت مشارالیه فقرای شهر اجتماع نموده اند و از پدر عروس صدقه می طلبند در عمارت اندرونی مشارالیه تمام زن هائی که با عروس سمت قرابت دارند دعوت می شوند، و حیاط بیرونی مشارالیه نیز از جهت مردان به خوبی مزین و تنظیف گردیده است در این حیاط بیرونی تقریباً سه چهارم تنباکوی اعلی از جهت صرف دخانیات مدعوین تهیه شده است و اگر در این روز هوا صاف و مطبوع باشد، آن وقت ایرانیان محض اظهار احترام و یگانگی خود تقریباً هر کدام یک دسته گل با خود برمی دارند و در آب حیاط بیرونی مشارالیه می اندازند<sup>۱</sup>، در آشپزخانه مشارالیه کنیزان و کلفتها تماماً به طبخ اغذیه مهمانان که تقریباً متجاوز از یک صد نفر می باشند مشغول می شوند. در خانه

---

۱. در متن انگلیسی چنین آمده است: اگر هوا خوب باشد، در روزهای بهار و تابستان در ایران باد نمی وزد، برگ های گل سرخ را طوری روی آب حوضچه وسط حیاط می پاشند که کلمه «بسم الله» درست شود.

عروس چندین سماور بزرگ روسی مانند دیگ بخار می جوشد و در خانه هر یک از ایرانیان یکی از این سماورها دیده می شود و چائی که ایرانیان مصرف می نمایند از چای های مستعمله در ممالک ما امتیاز مخصوص دارد. مرد شربتدار که در خانه پدر عروس دعوت شده است انواع و اقسام شربت ها و بستنی ها حاضر و مهیا ساخته و در وقت شام شربت های مزبور را در قدهای بزرگ چینی ریخته و در وسط سفره به فاصله های متساویه می چینند و یک نوع شربت دیگری هم در مجلس عروسی تهیه می شود که فی الحقیقه آن شربت معطر و ممتاز بوده و او را از اثمار و فواکه مطبوع ترتیب می دهند، و شربت به و سیب و سایر مشروبات تدارک شده را در وقت استعمال با شربت خوری های ظریف به مهمانان تقدیم می نمایند. هرگونه تشریفات و تدارکاتی که در عمارت پدر عروس از جهت مدعّوین کرده می شود در عمارت اندرونی مشارالیه هم به همان قسم از جهت نسوان آماده می شود. تقریباً دو ساعت بعد از شروع به جشن دو دسته مطرب ایرانی که یکی از آنها مسلمان و دیگری جهود هستند بر حسب دعوت داخل خانه عروس می شوند اگر چه لباس این دسته دویم یعنی مطربان یهودی عبارت از لباس های مندرس بی قیمت است ولی در مقابل آن خیلی بهتر از دسته اول می نواختند. هر یک از مطربان یکی از اسباب های بسیار قدیمی موزیک ایران را با خود خواهند داشت و پس از ورود آنها در خانه پدر عروس برای نشستن آنها محلی تعیین می شود که مطربان می نشینند. یکی از اسباب موزیک مطربان ایرانی طبل است و آن بر حسب شکل قدری بزرگتر از طبل های مملکت ما است، و غالباً در وقت عروسی آن را استعمال می کنند، و صدای آن طوری نامطبوع است که هرگاه شخص صدای آن را استماع نماید بدیهی است که تا آخر عمر کراحت آن صدا را فراموش نخواهد کرد.

پدر عروس هم در این موقع به لباس فاخر ملّیس می شود و خود را به درب عمارت اندرونی رسانیده سفارشان لازم را در انتظام امور عروسی و جشن می نماید، پس از آن خود او به شخصه در مدخل عمارت بیرونی ایستاده دوستان و مدعّوین را در کمال احترام می پذیرد و در این هنگام بر حسب اشاره خود او مطربان ایرانی و یهودی شروع به نواختن آلات موزیک می نمایند، و صدای نقاره آنها در میان صداهای

سایر آلات موزیک بقدری بلندتر استماع می شود که گویا غیر از این یک آلت (یعنی نقاره) آلت دیگری استعمال نمی شود و در ضمن یکی از آواز خوان های معروف ایرانی که او هم در جزء مطربان دعوت شده است شروع بخواندن تصنیفات و نغمات ایرانی می نماید، و گاهی در وسط خواندن صدای خود را چنان اوج می دهد و به چنان آهستگی صدای خودرانازک و پست می نماید که عقل و زبان از تصور و بیان او عاجز می گردد و چون در این حالت قوه بسیاری برای اوج در نغمات او را لازم می شد، به علانیه در وقت اوج صدا ما می دیدیم که صورت مشارالیه قرمز و عروق و عضلات چهره و گردنش زیاده از اندازه بیرون آمده و نزدیک بود چشم های او از حدقه بدر آید، و اگر چه مشارالیه در صفت تغنی ید طولائی داشت باز چیزی را اسباب تعجب ما می شد آن بود که او در وسط خواندن با کمال مهارت آواز خود را باتنبکی که در دست داشت موافق می نمود و از روی آن ضرب می گرفت. سایر مطربان در وقت خواندن مشارالیه آواز او را استماع نموده و پس از اتمام تصنیف او یک مرتبه بدین قسم تغنی می کردند: «های لایلا های لایلا — سوزاندی تو قلبم را».

در وقتی که مطربان بخواندن و نواختن آلات موزیک شروع می نمایند به تدریج وقت ورود مدعویین هم نزدیک می شود و غالباً دیده شده است که مدعویین دسته دسته داخل عمارت پدر عروس می شوند و همین که نظر آنها بر پدر عروس می افتد مشارالیه را از این جشن مبارک بادو تهنیت می گویند، و در ضمن می گویند که عقد قرابت شما با فلان طایفه بسیار مبارک است پس از تعارفات مرسومه پدر عروس مدعویین را بسوی اطاق دلالت می کند و مهمانان دسته دسته یا یک یک در اطاقی که در آن جشن عروسی منعقد است داخل می شوند و در آنجا تا وقتی که عروس را به خانه داماد نبرده اند یعنی تا نصف شب از صداهای آلات موزیک و آوازه خوان های ایرانی محظوظ می شوند. زن هائی که در اندرونی پدر عروس دعوت شده اند آنها هم دسته دسته داخل اندرونی می شوند و در آنجا چادرهای خود را برداشته و صورت های با زینت و آراسته خودشان را بازو مکشوف می دارند. طول لباسی که زن های ایرانی ملبس می شوند از زانو پائین تر نیست و با وجود آنکه لباس آنها باین درجه کوتاه است باز هم شلوارهای متعدّد از روی هم می پوشند. همانا شباهت

بسیار به رقاصان معروف مجلس بال دارند، ساق‌های زن‌های ایرانی همواره مکشوف و قامتشان اغلب بواسطه پیراهن‌های نازک آراسته و بر روی آن پیراهن یک ارخالق تنگ که غالباً تمام آن را زردوزی کرده‌اند می‌پوشند، سرهای نسوان ایرانی همیشه بواسطه یک پارچه زری (چهارقد) که شباهت به دستمال‌های مملکت ما دارد مستور می‌شود و گیسوهای طولانی آنها از زیر آن پارچه زری یعنی چهارقد گاهی تا بکف پا ممتد می‌شود.

خلاصه هر شخصی که شب عروسی بر حسب دعوت وارد عمارت پدر عروس می‌شود تقریباً خود را مکلف می‌داند که بقدر نیم من از شیرینی‌های پدر عروس را که در بشقاب‌های بزرگ چینی چیده شده است میل و تناول نماید. در روز عروسی تمام مدعّوین اوقات خود را به مطایبات و گفتگوهای مزخرف و هزل آمیز می‌گذرانند و اگر در این مدت جزئی انقطاع در صحبت‌های لاطایل آنها بشود حکماً آن وقت را باید زمان خوردن اغذیه و مصرف دخانیات فرض نمود، در وقت ناهار بقدری در وسط اطاق ماکولات چیده می‌شود که حتماً اغذیه مذکوره کفایت دو مقابل این اشخاص را خواهد کرد، بر حسب عادت چنین معمول شده است که مابقی آن اغذیه را به ایتم و فقرا قسمت نمایند.

در همین روز در اغلب ولایات ایران عادت لوطیان و مقلدان بر این جاری شده است که با حیوانات وحشی از قبیل خرس و شیری که از گرسنگی قریب به هلاکت است بر در خانه عروس آمده و او را از این جشن عالی مبارک باد و تهنیت گویند. وقتی که لوطیان و مقلدان بر در خانه مشارالیه آمدند آن حیوانات بیچاره را بضرر چوب مجبور می‌نمایند که انواع حرکات مضحکه در حضور مدعّوین به عمل آورند در این هنگام پدر عروس مبلغی به لوطیان و مقلدان مزبور داده و آنها نیز در مقابل اظهار تشکر و امتنان نموده و از این جشن و عروسی اظهار مسرت کرده او را تهنیت می‌گویند. پس از رفتن این دسته مجدداً رقاصان شروع به رقص و آواز خواندن شروع بخواندن اشعار می‌نمایند که مضامین اغلب آنها بسیار ناشایسته و دور از ادب است در این محلّ باید از ذکر اشعار مزبور صرف نظر نمود. در وقت عصر از جهت مهمانان در ظروف بسیار مرغوب عصرانه داده می‌شود و آن اغلب عبارت



است از شربت و بستنی و سایر میوه‌جات و فواکه خوش طعم و نیز در این وقت مهمانان علی‌الاقبال صرف چای می‌نمایند و آنچه مقدور باشد قلیان می‌کشند. در مجالس عروسی دیده نشده است که مدعوین آنها صرف مسکرات بنمایند گویا غیر از مطربان هیچ کس مرتکب صرف آنها نشود در این وقت عروس را به همراهی اقوام و سایر آشنایان او روانه حمام می‌نمایند پس از بیرون آمدن عروس از حمام مشارالیه را مجدداً داخل خانه پدر خود نموده و زن‌هائی که در آنجا دعوت شده‌اند مشغول فراهم آوردن لوازم حرکت اومی شوند. در وقت غروب آفتاب تمام اطاق‌ها و خانه پدر عروس بواسطه لاله‌ها و لامپ‌ها مانند روز روشن می‌شود مجدداً مطربان شروع بنواختن آلات موزیک و خواندن اشعار می‌نمایند و رقاصان در کمال خوبی مشغول رقصیدن می‌شوند و هر نوعی که آوازه خوان شعر بخواند مطربان از روی آن ضرب می‌گیرند و بهمان نوع هم رقاصان مشغول رقص می‌شوند و تا چند ساعت از شب گذشته مطربان به همین نوع مشغول کار خود هستند و مدعوین با کمال سکوت از آواز مغنیان و رقص رقاصان محظوظ می‌شوند هنگامی که مدعوین را به شام خبر می‌دهند، غذاهائی که در شام شب عروسی داده می‌شود به عینه همان اغذیه‌ای است که در روز قبل صرف شده بود و به عبارت آخری می‌توان گفت که غذاهای مجلس عروسی به ترتیب آتی داده می‌شود. قریب صد قاب چلو و پلو بسیار خوب ممتاز و صد پشقاب خورش‌های متعدد که در وسط هر کدام آن پشقاب‌ها یک مرغ بریان گذاشته شده و علاوه بر این بقدری در سر شام در خورش‌ها گوشت دیده می‌شود که انسان مبهوت می‌شود و غالباً به مدعوین به فواصل معینه کباب‌های بسیار خوشمزه که از گوشت بره و یا از گوشت شکار درست شده است داده می‌شود معلوم است که این چنین تهیه‌ای که در خانه عروس دیده می‌شود حتماً بواسطه فراوانی ارزاق و غلات مشرق زمین است.

خلاصه پس از صرف شام چندین نفر زن و مرد از طرف داماد برای آوردن عروس متوجه خانه مشارالیه می‌شوند و باید این را نیز در نظر داشت که هر قسم جشن و پذیرائی که در خانه عروس کرده می‌شود به همان نوع در خانه داماد نیز مرتب می‌شود. هنگام ورود اشخاص مزبوره در خانه عروس مطربان و رقاصان

حتی المقدور در خواندن و رقصیدن و نواختن آلات موزیک کوتاهی نمی ورزند پس از اتمام خواندن مطربان و رقصیدن رقاصان خبر بیرون آمدن عروس را می دهند، حضار تماماً برخاسته و در قرب درب عمارت پدر عروس منتظر عروس می شوند، و واضح است که اطفال کوچک و بزرگ و زنان و دختران همسایه ها نیز که در پشت بام ها قرار گرفته اند منتظر خارج شدن عروس از خانه خود هستند. هنگام بیرون آمدن عروس از خانه پدر تمام زن هائی که در آنجا اجتماع نموده اند به یک زبان به صدای بسیار بلند هورا می کشند. در این بین چند نفر از اقوام عروس، عروس را که همه بدن او به یک پارچه زری مستور است بر روی اسب سوار می نمایند تمام مدعّوین و اقارب عروس و داماد هر یک فانوس یا یک لاله ای در دست گرفته و راه عبور عروس را بواسطه مشعل ها و چراغ ها مانند روز روشن می نمایند. غالباً دیده شده است که مطربان و نوازندگان موزیک عروس را تا درب عمارت داماد همراهی می نمایند و در تمام طول این راه اقوام داماد علی الاّصال آتش بازی می کنند. در اکثر بلاد ایران دیده شده است که چون عروس نزدیک به خانه داماد می شود خویشان داماد محض احترام و سلامتی عروس گوسفندها قربانی می کنند و پس از آن عروس را با زنانی که در کالسکه و یا سوار اسب بوده و همراه عروس بوده اند پیاده کرده و داخل خانه داماد می کنند، و اشخاصی که عروس را تا به درب عمارت پدر داماد همراهی نموده بودند در این هنگام آنها هم پدر داماد را از این جشن تبریک گفته و هر یک بطرف خانه خود روانه می شوند.

## فصل نهم

در بیان طلاق و وضع زندگانی  
عروس و داماد و تعداد ازواج و طریقه  
زندگانی و انواع مشاغل زن‌های  
ایرانی در خانه خود و نیز در این فصل  
از وضع و تدفین زن‌های آنجا گفتگومی شود

تمام نسون ایرانی در وقتیکه از خانه خارج می شوند به هیئتی منظور و مرئی می شوند که همانا به یک پارچه آبی رنگ پیچیده شده اند و از اوایل حال عادت بر این منوال جاری شده است که آنها در خانه شوهر خود مانند کسی هستند که سمت کنیزی شوهر خود را قبول کرده باشند و عجب در آن است که آن بدبخت ها غافل از این هستند که عاقبت آنها یا انداخته شدن به توبره و جوال و یا منجر به قتل می شود، و نیز از آن غافل هستند که عاقبت آنها غالباً منجر به پیری خواهد شد و همین مایه تنفر شوهران از آنها خواهد گردید در حقیقت این قسم رفتار که از جانب شوهران نسبت به زوجات می شود مایه کمال تأسف و اسباب ظلالت و گمراهی آنها خواهد گردید. دختران ایران تنها به همین لحاظ از اختیار شوهر احتراز می کنند و وقتی هم که در خانه شوهر داخل شدند حتی المقدور به شوهرهای خود در امورات کمک می نمایند و امورات متعلق به خانه داری را به انجام می رسانند و عمده کارهایی را که آنها مکلف هستند این است که در خانه مشارالیه به لقب مادری ملقب و منصوب گردند. متمولین و سایر اعیان ایرانی از روی قانون و حساب دختران را تزویج می نمایند ولی طبقات متوسطه و عوام الناس آنجا حتی المقدور در تزویج زوجات خود به خویشان و اقارب استشاره می کنند. در ایران ندرتاً اتفاق می افتد که داماد عاشق عروس بشود و بتواند او را از جهت خود تزویج بنماید چه همواره ایرانیان مساعی خود را مصروف برآن می دارند که عروسی را که از برای داماد خود می آورند هنگام انعقاد مجلس عقد مایه گفتگو و تأخیر کار نشود، و ندرتاً دیده شده است که یکی از ایرانیان به تعدد زوجات راغب بشود و جهت آن این است که

هرگاه یک شخصی دو زن به نکاح خود درآورد هر دو آنها مشارالیه را مجبور می‌نمایند که اسباب و اوضاع خانگی هر یک از آنها را جداگانه فراهم آورد، به این معنی که آن شخص مجبور می‌شود که از برای هر یک از آنها عمارت علیحده بنا نماید و سایر لوازمات آنها را که عبارت از خدام و البسه و جواهرات و اثاث-البیت باشد بطور اختصاص معین نماید و چون این اسباب به کلی فراهم آمد اگر نزاعی مابین زن‌های (هوهو) شخص مزبور واقع شود حتماً برای مصاحبت و کثرت میل شوهر خواهد بود، و اگر از این یک مطلب نیز صرف نظر بنمائیم و در سر این امر نزاع را از میان آنها برداریم، توانیم گفت که این دوزن در خانه شوهر خود به کمال دوستی و اتحاد توانند زندگانی نمود.

چنانکه در ممالک فرنگستان تطلیق زنان مشکل است در ایران نیز مطلقه نمودن آنها صعوبت دارد و جهت عمده آن این است که هر زن فقیری وقتی که به خانه شوهر می‌آید والدین او اسبابی چند به اسم جهاز به همراهی او به خانه داماد می‌فرستند و در وقت طلاق موافق قانون و عادت مملکت داماد را لازم است که تمام آن اسباب را به عروس تسلیم و واگذار نماید و به همین سبب است که در وقت انعقاد عقد پدر عروس مساعی جمیل خود را حتی المقدور مصروف می‌دارد که زیاده از آنچه به دخترش جهازی داده شده است در قباله نوشته شود، و به همین جهت که عبارت از استرداد جهاز عروس به خود او باشد داماد نمی‌تواند بر تطلیق زوجه خود جرأت نماید. گاهی اتفاق می‌افتد که یک نزاع و نقارسختی فی مابین مرد و زن واقع می‌شود و در این صورت اگر زوجه از شوهر خود رضایت نداشته باشد طلاق گرفتن او بسیار آسان است مشروط بر اینکه تمام جهازیه و مهریه خود را به شوهر خود ببخشد و او را در مقابل مطلقه بنماید، ندرتاً اتفاق می‌افتد که پس از اینکه زوجه خود را مطلقه نمود و او را از خانه خود بیرون کرد دو مرتبه او را به عقد مزاجت خود نایل گرداند<sup>۱</sup>. چنانچه در اوراق قبل مذکور گشت غالباً دختر عمو

۱. در متن انگلیسی چنین آمده است: عامل دیگری که جلو طلاقهای عجولانه و بیجهت را می‌گیرد این است که زن یا مردی که از همسرش جدا شده باشد به آسانی نمی‌تواند مجدداً و آبرومندانه ازدواج کند.

و پسر عمو میل دارند که با همدیگر عقد مزاجت کنند، و دختران ایران غیر از برادران خود تمام اقوام و اقارب خود را نسبت به خود نامحرم می دانند و حتی المقدور صورت و بدن خود را از ایشان مستور می دارند غالباً در ایران عروس و داماد را در طفولیت بهم نامزد می کنند و شیرینی می خورند، اهالی ایران حتی المقدور از اختلاط طبقاتی که غیر از طبقه منسوبه او است احتراز می کنند و بسیار کم دیده شده است که مابین اهل نظام و کسبه عقد مزاجت منعقد گردد، و به همین لحاظ است که هریک از تجار ایران از جهت پسر خود دختر تاجری را عقد می کند و ارباب صنایع از ارباب صنایع دختر می گیرند و نوکران ایرانی با هم رتبه های خود که عبارت از نوکرها باشد مزاجت می نمایند و همچنین اهالی نظام از اهالی نظام. در ایران هم مانند سایر ممالک و جاهت و خوش منظری به زودی مشتری پیدا می نماید و اگر در میان طبقات مختلفه اختلاط و قرابت دست بدهد باید بطور یقین دانست که وقوع این واقعه به ملاحظه حسن عروس بوده، و همان وجاهت و قشنگی دختر است که این ارتباط و آمیزش را سبب می شود.<sup>۲</sup>

عروس در سال اول عروسی خود به هیچ وجه مأذون نیست که به امورات متعلقه به خانه رسیدگی نماید و اگر عروس در خانه داماد مادر شوهری داشته باشد مادر شوهر او آنچه لازمه حمایت باشد از اومی نماید و هرگز او را به کارهای بسیار سخت مأمور نمی نماید، و گاهی اتفاق می افتد که مادر عروس اگر بیوه و بی شوهر باشد به همراهی دختر خود به خانه داماد می رود و در آنجا به تمام امورات خانگی و سایر کارهای شخصی دختر خود رسیدگی می نماید. در ایران بر خلاف سایر ممالک روی زمین مادر زن را بسیار احترام می کنند و همواره شخص داماد او را حافظ طبیعی زوجه بی تجربت و جوان خود محسوب می دارد، مادر شوهر نیز چنانچه در فوق مذکور شد عروس را دلالت به امورات بیتیه می نماید و به صواب دید و امر

۲. مترجم در ترجمه حذف کرده است: مادر بزرگترین و محبوبترین پسر شاه و قویترین مرد ایران [ظل السلطان] دختر یک آسیابان است که به هنگام شستن لباس در کنار جوی نظر شاه را به خود جلب کرده است. اغلب دیده شده که دختران بسیار فقیر ولی زیبا به خاطر زیباییشان بدون جهاز به خانه شوهر رفته اند.

مشارالیها عروس می تواند که از خرده فروشان اسباب و سایر لوازم خود را ابتیاع نماید و هرگز بدون مصلحت و صواب دید مادرشوهر عروس نمی تواند که از خانه بیرون آمده و از بازارهای حول و حوش و اطراف اشیاء لازمه را ابتیاع نماید، و اگر از عروس در خانه داماد طفلی متولد شده باشد او بدون اذن مادر شوهر خود برای خرید به بازار برود و یکی از اقارب او از این حرکت مطلع شود او را از این حرکت خلاف ممانعت و نصیحت می کند. دختران فقیر بی بضاعت می توانند که در سال اول عروسی خود از خانه خود بیرون آمده و از دکاکین اشیاء لازمه به خود را ابتیاع نمایند.

پس از انقضای یک سال از مدت عروسی، عروس بنای وضع حمل می گذارد. در این هنگام بر حسب دعوت خانواده داماد تمام اقوام و اقارب عروس در خانه داماد حاضر می شوند و اگر مشارالیها فرزند ذکور تولید کند اقوام و اقارب و پدر شوهر و مادر شوهر او، او را بسیار تعریف و احترام می نمایند و محض ملاحظه حرمت او شوهر او را به اسم اصلی خطاب ننموده و به اسم فرزند او را خطاب و دعوت می کنند مانند مادر حسن و مادر جعفر و غیره، و اگر از مشارالیها دختر متولد شده باشد باز هم اقوام او از او تعریف و توصیف می نمایند و حمد آلهی و ثنای باری را به جای می آورند که خداوند رحیم او را عقیم خلق ننموده است و به همین شکرانه امیدوار می شوند که خداوند تبارک و تعالی در دفعه دیگر به او فرزند ذکور عطاء خواهد فرمود.

خلاصه پس از وضع حمل تمام اقوام و اقارب داماد و عروس، عروس را مظهر احترامات فوق العاده می نمایند و به جهت همین مولود جدید قدرت و تسلط مشارالیها در خانه شوهر از آنچه از سابق بوده است زیاده می شود و اگر تمام اسباب و اشیاء خانه داماد عبارت از یک قهوه سینی و یک بقچه ملبوس باشد مشارالیها خود را وارث اشیاء مذکوره می داند، و در این محل نباید از نظر دور کرد که پس از این حسن و وجاهت عروس در مقابل طفل جدید المولود چندان قیمت و عظمی نخواهد داشت و آن روز عروس مأذون است که مانند سایر نسوان محترمه ایران زمین خود را مستور داشته و به همراهی مادر و یا طفل و یا مادر شوهر خود به هر مکانی که

مناسب باشد برود، و اغلب اوقات هنگام ولادت مهمانی های باشکوه داده می شود و محض تفریح و تبدیل هوا مجلس مهمانی را در پیشه های پرسیایه آنجا که اغلب بلاد ایران زمین را احاطه نموده است قرار می دهند و با وجود اینکه در این موقع تمام امورات متعلق به خانه داری در تحت اداره مادر شوهر عروس به انجام می رسد پس از تولد طفل، عروس می تواند که در امورات خانه به مادر شوهر تسلط و برتری جوید و پس از فوت مادر شوهر تمام امورات خانه داری منتقل به عروس مزبوره می شود و او اتمام تمام کارها را مفروض ذمه خود دانسته و به شوهر خود امر و نهی می نماید، و در امور اتفاقیه شوهر او خود را مجبور می داند که با زوجه خود مشورت بنماید و به عبارت اخیری می توان زن های ایرانی را معاون شوهران خود دانست و در هر کاری خود را دخیل نموده مانند زنهای انگلیسی معتمد و مشیر و مشار شوهر خود می شوند.

هرگاه شخصی از من استفسار نماید که آیا زن های ایرانی در خانه خودشان تربیت می شوند و یا آنکه در ظرف مدت مدیدی که در خانه شوهر خود توقف دارند هنر مخصوصی تحصیل می نمایند؟ جوابی که از من استماع خواهد کرد این است که اگر مقصود از تربیت تربیتی باشد که ایرانیان معنی آن را فهمیده اند البته بسیاری از نسوان متوسط الحال آنجا را تربیت شده باید محسوب داشت و تربیت آنها عبارت از خواندن و نوشتن اشعار و تغثی و ترتیب انواع اغذیه و حلویات و سرعت طبخ و تدارک ماکولات است که پخته و در اندک مدتی فراهم بیاورند. و امتیاز زن های فقرا عبارت از این است که آنها علاوه بر آنکه انواع اغذیه و شیرینی جات را فراهم می آورند تمام البسه اهالی خانواده خود را بریده و در اندک مدتی می دوزند و گاهی خود این نسوان فقیره یک صنعتی را پیشنهاد<sup>۳</sup> خود نموده و بواسطه آن یک لقمه نانی برای خانواده خویش تحصیل می نمایند و به عبارت اخیری باید گفت که زن های فقیر ایرانی همیشه سعی هستند و هرگز اوقات خود را به بطالت و تنبلی نمی گذرانند.



مطلب معلوم است که زن‌های ایرانی قدری نقص<sup>۴</sup> دارند ولی این نقص عیب طبیعی آنها است به این معنی که آنها خیلی لجوج<sup>۵</sup> بوده و بسیار مایلند که اکثر اوقات بایکدیگر نزاع و دعوا بنمایند. و باوجود این عیب ثابت می‌بینم که از طرف دیگر بسیار پرهیزکار و صرفه‌جو و پاکیزه هستند و حتی المقدور می‌خواهند که اسباب خوشبختی خانواده خود را فراهم بیاورند و به همین جهت است که شوهران و اطفال ایشان آنها را بسیار دوست می‌دارند.

و هر قدری که زن در خانه شوهر بیشتر توقف نماید به همان قدر براعتبار و تسلط مشارالیها افزوده می‌شود و رفته رفته تمام امورات خانه و رسیدگی به آنها منتقل به مشارالیها می‌شود و حتی اگر شوهر او دارای یک اسب باشد حتماً جو و علوفه آن حیوان هم باید هر شب به صواب دید زوجه مزبور داده شود. پس از آنکه دختران و پسران او به سن بلوغ رسیدند از جهت پسران خود عروسی می‌آورند و دختران خود را به شوهر می‌دهند و اگر زوجه یکی از اهالی ایران عقیم (نازا) بوده و در خانه شوهر به هیچ وجه اولادی از او متولد نشود شوهر او، او را مجبور می‌نماید که از برای او زوجه دیگری حاضر و تهیه نماید. زن‌های ایران بسیار زود پیر می‌شوند و اگر یکی از آنها در سن جوانی بسیار خوشگل و خوش اندام باشد حتماً وقتی که به سن چهل سالگی رسید مانند یکی از پیرزن‌های هفتاد ساله خواهد بود و به این جهت زوجه مزبوره مجبور می‌گردد که هر روز خود را آرایش نماید و برای خود یک وجاهت مصنوعی ترتیب دهد، و به عبارت اخری مشارالیها در وقتی که به سن چهل سالگی رسید هر روز ابروهای خود را و سمه گذاشته و دندان‌های مصنوعی در دهان تعبیه می‌نماید و به جای گیسوان ریخته به عاریت، صنعت گیسوترتیب می‌دهد و در اینحال زوجه مزبوره همواره مساعی و زحمات خود را مبذول می‌دارد که خاطر شوهر او بطرف مشارالیها متوجه و راغب باشد و اگر شوهر او در این حال پیری

۴ و ۵. در متن انگلیسی چنین آمده است: البته زنان ایرانی عیوب خود را دارند — عیوب ذاتی جنس خود را — یعنی زنها عاشق بدگوئی و غیبت هستند؛ اغلب با یکدیگر نزاع می‌کنند و گاهگاهی حسودند.

هم او را محبت کند بدیهی است که مشارالیها خود را خوشبخت خواهد دانست. محض وصول این مقصود مزبوره حاضر است که شوهر خود را در مسافرت‌های دور و دراز مشاهد مقدسه که تقریباً معادل صد و چهل و سه فرسخ ایران است با شوهر خود همراهی نماید. باید دانست که هر یک از مسلمانان نیک نفس و متدین ایران خود را مجبور می‌دانند که در سنّ کهولت به زیارت مکه معظمه و کربلای معلی و مشهد مقدس مشرف بشوند.

مطالب مذکوره قبل تماماً شرح احوال زنان ایرانی بود که مفصلاً از وقتی که به خانه شوهر داخل شده تا هنگامی که بواسطه اقوام خود به خاک سپرده می‌شود مذکور داشتیم اگر زنان ایرانی متمول و درجه بضاعت او غیر محدود باشد چند ماه پس از فوت مشارالیها تمام اقوام و اقارب او اجتماع نموده و او را از مرقد خود که بطور امانت گذاشته‌اند بیرون آورده و جسد او را در تابوت گذارده و با نمد آن را محکم می‌پیچند و در مرافقت جنائز دیگر آن را به اراضی مقدسه که عبارت از کربلای معلی و مشهد مقدس باشد نقل می‌دهند پس از رسیدن به کربلا و یا مشهد نش‌های آنان را در اطراف مقابر پیشوایان دین که در آنجا مدفون هستند به خاک می‌سپارند و معلوم است که این اجساد و ابدان بواسطه قرب و نزدیکی که به جوار رهنمایان دین خود دارند در کمال استراحت در آن امکنه مقدسه خواهند بود.

## فصل دهم

در خصوص مقابله زن های فاحشه  
ایران و تادیب و مجازات آنان و چاه  
مشهور شیراز و کیفیت کیفر دیدن  
زن های ایران زمین است

سند باد بحری که مظهر حادثات و ناگواری های شدید شده بود تمام آن حادثات را خود به شخصه می دانست و سخت ترین صدماتی که به مشارالیه رسید در وقتی بود که او را به اتفاق زوجه مرحومه خود در چاه بسیار عمیقی نازل نمودند شرح نجات یافتن سندباد از آن چاه و سایر اتفاقات فوق العاده ای که به مشارالیه متواتراً روی داده است چندان عظم و اهمیتی در مقابل چاه مزبور که معروف به چاه مرگ گردیده است ندارد.

البته همه اهالی ایران در کمال خوبی می دانند که در قرن نوزدهم در قرب بلده شیراز یعنی به فاصله دو میل دورتر از مقابر حافظ و سعدی در قلّه یک تپه مرتفعی گودال عمیقی واقع است که آن گودال الحال به چاه مرگ موسوم است عادت بر این جاری شده است که غالباً زن های فاحشه را به این چاه می اندازند ولی وقوع این واقعه هرگز بطور پنهانی و در اوقات شب اتفاق نیفتاده است بلکه هنگامی که می خواهند زنی را به این مجازات کیفر دهند زن های بدبخت و بدعمل را در حضور یک جمعیت بسیار به چاه معروف به چاه مرگ سرنگون می نمایند. اگر چه اهالی ایران ندرتاً مرتکبین را به این مجازات وحشت انگیز کیفر می نمایند ولی تدبیری که در مقابل این عمل کرده اند آن است که اگر یک نفر از زن های ایرانی در خانه شوهر خود به تقصیر بسیار بزرگی مرتکب شود شوهر او نظر به بعضی ملاحظات طلاق را بر چاه مرگ ترجیح می دهد و یا اینکه غالباً اتفاق می افتد که شوهر او به عوض طلاق تمام اقوام اقارب زوجه مزبوره را در خانه خود دعوت نموده و تقصیرات

زوجه خود را یکان یکان در حضور آنها شمرده و در مجازات او از آنها استشاره می کند و آخر الامر نتیجه شور از مشارالیهم براین منجر می گردد که یا یک پارچه تریاک و یا قدری سم الفار<sup>۱</sup> به زوجه مزبوره بخورانند و در این هنگام غالباً دیده شده است که مادرزن او، او را از ارتکاب به این عمل به هیچ وجه ممانعت نمی نماید و بلکه حتی المقدور در انجام این عمل او را کمک و تقویت می کند بدیهی است که اگر شما رضایت زوجه مزبوره را نیز از من سؤال خواهید کرد؟ در جواب خواهم گفت که بلی مزبوره کمال رضامندی را به این مجازات دارد، و آشکارا می گوید تنبیهی را که شوهر و اقربای من در حق من سزاوار دانند بسیار گوارا خواهد بود و هرگاه برحسب اتفاق زوجه مزبوره از تنبیهی که شوهر او می خواهد در حق او جاری بسازد مخالفت بنماید معلوم است که شوهر او به وسایط دیگر او را تنبیه و مجازات می دهد.

و عبارت اخری چون در خانه هر یک از مسلمانان یک چاه آب و یک پشت بام مرتفعی موجود است لهذا شوهر او می تواند که او را یا در آن چاه و یا از پشت بام سرنگون بنماید و اهالی ایران زمین همواره به اعتقادات و خیالات خود پیروی می نمایند و چون محاکم حکومتی ایران قادر نیستند که آنها را مؤاخذه کنند که از چه جهت زوجه خود را به این بلیه مبتلا نمودی لهذا همیشه ایرانیان به این نوع افعال ناشایست مرتکب و تسبب می نمایند.

و گاهی اتفاق می افتد که اهالی یکی از بلاد ایران متفقاً از دحام کرده و یک زن بدبختی را به سخت ترین حالات به چاه مرگ می اندازند این نوع تنبیه غالباً از شقوق آتیه ثلاثه بیرون نخواهد بود:

اولاً وقتی است که زنی که مرتکب فواحش و منهیات شده است دشمنان متمول و صاحب قدرتی داشته باشد.

ثانیاً حاکم بلدیة ایران بخواهد برای عبرت سایرین او را به این بلیه مجازات دهد.

۱. سم الفار: هاکول و مرگ موش. در متن انگلیسی آرسنیک و سوبلمه آمده است. هاکول اکسید سفید رنگ آرسنیک است که در تداول عامه مرگ موش نیز گویند.

ثالثاً هنگامی است که نزاع و نقار مابین زوجه و زوج به منتها درجه آن برسد و شوهر بخواهد که محض رفع رسوائی و افتضاح خویش او را به اشد عذاب که چاه مرگ باشد مبتلا سازد.

و گاهی اتفاق می افتد که چند نفر از اقوام آن ضعیفه فاحشه به حمایت او برمی خیزند و مساعی خود را مصروف می دارند که بر روی تقصیرات و گناهان او پرده کشند. در صورت وقوع این اتفاق هر دو طرف میل می کنند که به محاکمه بلدیّه عارض گشته و آنچه از طرف محاکم حکم می شود از روی آن رفتار بنمایند و غالباً در این حالت دیده شده است که شوهر آن ضعیفه سروروی خود را گل آلود نموده و از محکمه مزبور حکمی را که دارای مجازات زوجه او است طلب می نماید. پس از عرض و تظلم شخص حاکم اعطای حکم خود را به تعویق انداخته و حتی المقدور سعی می نمایند که به یک نوعی آنان را صلح و صفا دهد ولی اغلب شوهران به صلح راضی نمی شوند، و چون مسامحه شخص حاکم را در این کار زیاده از حد می بینند لهذا مشارالیه از محکمه حاکم رو برتافته و به خدمت یکی از علمای اعلام و یا فقهای کرام رفته و در این باب به او شکایت می کنند. از طرف دیگر آن ضعیفه بدبخت نیز از محکمه حاکم بیرون آمده و یکی از علمای آن بلد را ملجاء و ملاذ خود قرار می دهد ولی افسوس که آن ضعیفه بدبخت هر چند سعی می کند که بی گناهی خود را در حضور آن عالم ثابت نماید ممکن نمی شود و چون زحمات آن ضعیفه بی ثمر می شود اقوام و اقارب مشارالیه او را تحریک می نمایند که قدری از طعام خود را زهرآلود نموده و پس از خوردن خود را از سرزنش مردمان مستخلص سازد. غالباً اتفاق می افتد که حاکم بلد چند نفر از علمای اعلام را به مجلس خود دعوت نموده و با آنها در این باب مشاورات لازمه و تحقیقات مؤثره و متواتره را به عمل می آورد ولی در این بین شخص عالمی که ضعیفه بدبخت به او پناه برده بود به حاکم مشارالیه گوید آنچه شایسته رسیدگی و استنطاق بود در باره زوجه این شخص معمول داشتم و آخر الامر چنین مفهوم شد که این ضعیفه تقصیر بسیار بزرگی را مرتکب شده است و به جهت عبرت دیگران لازم است که او را به بدترین عقوبات از زندگانی محروم نمود. حاکم مشارالیه چون حکم عالم مزبور را در

خصوص آن زن استماع نمود چند نفر از نوکرهای خود را خواسته و حکم می کند که آن زن را در چاه علی بندر و به عبارت دیگر در چاه مرگ سرنگون نمایند.

توضیح: چاه علی بندر به دو میل فاصله از شهر شیراز [در] یک باغ بسیار بزرگی ساخته شده است که اهالی شیراز هر سال در فصول معینه به آن باغ رفته و در آنجا اوقات خود را مشغول به تفریح و خوشگذرانی صرف می نمایند؛ و به ملاحظه طراوت و صفائی که طبیعت به آن باغ داده است اهالی شیراز آن باغ را موسوم به دلگشا کرده اند و اغلب درخت های باغ مزبور عبارت از نارنج های لذیذ و خوش طعم است. در یک طرف این باغ جاده ای امتداد دارد که انتهای آن به چاه علی بندر و به قول اهالی شیراز به چاه مرگ منتهی می شود و تاکنون معلوم نیست که کی این چاه را حفر کرده است و هیچ کس مطلع نیست که از چه جهت این چاه را حفر نموده اند ولی عقیده من بر این است که این چاه یا به جهت استخراج آب حفر شده و یا آنکه در سابق از این نقطه استخراج معدنیات کرده اند و علاوه بر آن هیچ یک از اهالی شیراز به خوبی مطلع نیست که عمق این چاه بچه اندازه است و نیز معلوم نشده است که آیا در ته این چاه آب وجود دارد یا خیر، ولی هر یک از اطفال صغیره شیراز از وجود این چاه به خوبی مستحضرند و می دانند که در فلان نقطه باغ دلگشا این چنین چاهی موجود است و هر یک از اطفال شیراز از محض تعیین عمق آن چاه سنگی بر ته آن انداخته و پس از چند مدت یک صدای ضعیفی استماع می نمایند. هیئت این چاه عبارت از یک شکل مربع با قاعده ای است که در وسط تخته سنگ های تپه مذکور در فوق واقع شده است و در اطراف آن قدری از علف های خودرور و وئیده و به هیچ وجه در جهات اربعه آن چاه طارمی و یا موانع دیگری ساخته نشده است. فقط چیزی که در اطراف چاه مزبور دیده می شود همان اثر اقدام اهالی شیراز است که برای تماشای وضع حیرت آمیز آن چاه آمد و شد نموده اند.

چندی قبل یکی از زن های شیراز به بلای انداخته شدن به آن چاه مبتلا گردیده و از قراری که معلوم شد، گویا پس از اقرار آن ضعیفه به اعمال ناپسند خود بر حسب حکم حاکم عملجات آن ضعیفه را بر روی الاغ بطور معکوس نشانده و او را به بدترین حالتی نزدیک آن چاه برده اند، و عجب در این بود که با اینکه آن

بدبخت را می‌خواستند هلاک سازند باز به وجهی از بی حرمتی در حق او فروگذار نمودند به این معنی که اولاً گیسوهای آن بدبخت را بریده و چادری را که حافظ و ساتر زن‌های ایران زمین است از سر او برداشته بودند، و به اینحالت که در نزد ایرانیان بدترین عقوبت است او را بسوی چاه مرگ می‌بردند. از اجزاء حکومتی که در این راه مشارالیها را مرافقت و همراهی می‌نمود فقط امیر غضب حاکم شیراز بود که دهنه مرکوب آن زن را گرفته و بطرف آن چاه به سرعت تمام حرکت می‌کرد و در پشت سر آنها یک دسته از مقلدان و لوطیان و آتش افروزهای بلده شیراز که به انواع هیاکل مضحکه در حضور تماشاچیان تمسخر می‌نمودند می‌رفتند، و در عقب این دسته گروه انبوهی از زن‌های بی صاحب و بی بضاعت آنجا بودند که با مردان و اطفال شهر شیراز مخلوط گشته و متفقاً آن زن را مشایعت می‌نمودند. مردان در عرض راه بقدری خنده و خوشحالی می‌نمودند که گویا آن روز، روزعید آنها بود در وسط راه نیز چند نفر از سوارهای حکومتی به سرعت تمام خود را به آن ازدحام رسانیده متفقاً آن زن را مشایعت می‌نمودند. از اشخاص معتبره که در این راه در جرگه سایر تماشاچیان دیده شد فقط داروغه بلده شیراز بود که با چند نفر از تابعین خود محض رفع اغتشاش و اختلال از جانب حکومت مأمور شده بود. در عرض تمام این راه مقلدان و مطربان مشغول تغنیات و نواختن آلات موزیک بودند و هر یک از مردمان به یک کاری اوقات خود را می‌گذرانیدند، چون به دامنه تپه مزبور رسیدند آن ضعیفه بدبخت را از مرکب خود پیاده کرده و از جاده باریکی که به طرف تپه مذکور امتداد داشت او را می‌کشیدند و با وجود اینکه این ضعیفه فاحشه را به این بلیه سخت مبتلا داشتند علاوه بر آن قبل از وقت هم محض سرعت هلاکت او را قدری تریاک خورانیده بودند، چون او را به طرف تپه می‌کشیدند آن بدبخت به هیچ وجه از اثر تریاک احساس خستگی و این مصائب را نمی‌نمود. الغرض پس از رسیدن به تپه اولاً دست‌های او را بر پشت بسته و پس از آن او را بر لب چاه مرگ نشانیدند در این وقت یکی از اهالی شیراز از میان ازدحام کثیره بیرون آمده و به ضعیفه مشارالیها تلقین تشهد نمود و گفت بگو «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» ضعیفه مزبوره بواسطه تأثیر تریاک نتوانست شهادتین را بگوید، چون



شیرازیان دیدند که او سکوت نموده و نمی‌تواند در وقت رحلت به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد(ص) اقرار نماید، لهذا یکی از اهالی در عوض آن زن اقرار به وحدانیت خدا و نبوت حضرت رسول نمود، امیر غضب که شرح آن را در فوق مذکور داشتیم باحالت مستانه قدری پیش آمده و به پای خود آن زن را زده و به چاه مزبور انداخت. پس از وقوع این واقعه اهالی شیراز مراجعت به شهر کرده و گویا به عقیده آنها اتفاقی نیفتاده است که اهمیت داشته باشد.

شرحی که در فوق مذکور داشتیم بیان چاه مرگ و چگونگی انداختن زن‌های ایرانی در او بود، و مردم احتمال می‌دهند که شاید فردا هم یکی از زن‌های شیراز به این بلیه مبتلا بشود؛ ولی من امیدوار هستم که دیگر این واقعه رقت‌انگیز واقع نشود. اگر چه از این قبیل اتفاقات هر ساله در ایران زمین واقع می‌شود؛ ولی هر قدر که تسلط اهالی مغرب زمین در ایران زیادتر می‌شود به همان درجه هم این نوع شکنجه‌ها در ایران نادر الوقوع خواهد بود. تمام زن‌های شیراز وقتی که صحبت از چاه مرگ می‌شود می‌خندند ولی شوهرهای آنها هر وقت که می‌خواهند به آنها تشدد نمایند می‌گویند که شما را به چاه مرگ خواهیم انداخت. عموماً در مشرق زمین خاصه در ایران آن قدرها زن‌ها را به مجازات‌های سخت مبتلا نمی‌گردانند و در محبس‌های ایران زمین محبس جداگانه‌ای برای زن‌های مقصره ساخته نشده است و در این بیست سال اخیر غیر از شش زن فاجره احدی را این قسم مؤاخذه و کیفر نداده‌اند.

## فصل یازدهم

در بیان بهشت بندگان (یعنی ایران)  
و علم به آنکه از کجا آنها را  
نقل می دهند و انواع هیاکل ایشان  
و احوال خواجهگان و چگونگی  
تأهل آنها و وضع احترام نمودن  
اهالی ایران آنها را

در ایران نسبت به غلامان و کنیزان در کمال خوبی رفتار می شود و هر یک از اهالی ایران که صاحب یک غلام یا یک کنیز بوده باشد همیشه طرف اعتماد و احترام ایرانیان می شود مثلاً در گفتگو و محاورات می گویند که فلان شخص آدم محترمی است یعنی او صاحب یک غلام زر خرید است. در هر صورت در مملکت ایران داشتن غلام و کنیز اسباب احترام مالک آن می شود و غالباً مردمان متوسط الحال بیش از یک یا دو کنیز مالک نمی باشند و داشتن غلامان فقط مخصوص به متمولین است که غالباً در عمارات و بیوت آنها این قسم مخلوق دیده می شود.

همیشه غلامان و کنیزان را از سواحل بحر احمر به خلیج فارس بواسطه کشتیان کوچکی که به لسان اهالی آنجا موسوم به بُوگالو است به ایران نقل می کنند، صاحبان این کشتیان که تمامت آنها از طوایف اعراب هستند در کمال خوبی این سیاهان را از خلیج فارس عبور می دهند و با وجود آنکه از جانب دولت انگلیس چند متجسس سفینه مأمور است که اعراب را ممانعت کنند که این قسم غلامان و کنیزان را به ایران نقل نمایند باز اعراب به انواع حیل و دسایس آنها را از نظر ممیزین و مأموران انگلیسی که در کشتی ها هستند می گذرانند. علاوه بر آنها می توان گفت که همه غلامان و کنیزانی که در خانه های متمولین ایران زمین دیده می شوند کلیتاً بواسطه حاجیان که به مکه معظمه مشرف شده اند به ایران حمل و نقل شده اند و چون ممیزین انگلیسی از آنها سؤال می نمایند که بچه جهت این

اجناس را با خود نقل می‌دهید؟ جوابی که حاجیان مذکور به آنها می‌دهند این است که این کنیزان را ما به عقد مزاجت خود در آورده ایم و این غلامان خودشان بصرافت طبع سمت نوکری ما را قبول کرده‌اند، و چون ممیزین انگلیس از خود آن کنیزان و غلامان همین سؤالات را می‌نمایند می‌بینند که ایشان هم در جواب همان جواب‌های حاجیان مذکور را می‌دهند یعنی کنیزان به آنها می‌گویند که ما را این حاجیان به عقد مزاجت خود در آورده‌اند و غلامان می‌گویند که ما خود خدمت آنان را قبول نموده‌ایم و چون ممیزین انگلیس این جواب را استماع می‌نمایند، لهذا جرأت نمی‌کنند که آنها را از دست تصرف حاجیان مشارالیه در آورند. در ایران هیچ تاجر معتبری که به برده فروشی اشتغال داشته باشد دیده نمی‌شود و نیز در هیچ یک از بلاد ایران بازاری به جهت فروش غلامان و کنیزان مزبور ساخته نیست و علاوه بر آن در این مملکت هیچ یک از اهالی به تجارت غلامان و کنیزان سفید نیز اشتغال ندارند و جهت عمده آن این است که آنچه از اسرای تراکه در سرحد ایران به دست ایرانیان افتاده است، غالباً ایرانیان آنها را به تراکه داده و اسرای خودشان را که در نزد تراکه بوده‌اند در عوض گرفته‌اند.

از شکل و هیئت این غلامان آشکار است که آنها بر سه<sup>۱</sup> قسم و طبقه

منقسم هستند:

یکی از این طبقات موسوم به بمباسی است فرقی که این طبقه از دو طبقه دیگر در خلقت دارد این است که رنگ صورت و بدن آنها بسیار سیاه و لبهای ایشان کلفت و موهای آنها سخت و موطن آنها در افریقای وسطی [کنیا] است و گویا خداوند عالم در این طایفه ابدأ عقل و ادراک خلق نفرموده است، و قیمت این جنس بسیار کم و بی‌قدر می‌باشد. اطفال این طایفه همیشه به خانه شاگردی و دختران آنها به

۱. غلامان را عمدتاً از قاره افریقا به ایران می‌آورند. بمباسی *Bombasi* منسوب به بمباس و معرف مومباس است، سهیلی *Sohavly* | منسوب به سهیل که نام شهری است و حبشی *Habaci* منسوب به حبشه و جملگی آنان را غلام سیاه نیز می‌گفتند.

آشپزی و اغلب به دایگی و خدمتکاری مأمور می‌شوند. علاوه بر همه این صفات طبقه مزبوره دارای اخلاق ناپسندیده هستند بطالت و تنبلی و پرخوری از خصایص آنها است و عقیده ایرانیان در باره این سیاهان براین است که انسان باید این طایفه را فقط به آشپزی و فراهم آوردن اطعمه مأمور دارد. قیمت این جنس بسیار کم و صحیح المزاج می‌باشند و در هرکاری اصرار زیاد داشته و بسیار سمج هستند. قیمت اطفال طبقه بمباسی از دوازده لیره انگلیس تجاوز نمی‌کند ولی دختران آنها غالباً قدری گران‌تر از این قیمت بفروش می‌رسند.

طبقه دویم سیاهان معروف به نام سهیلی است و این طایفه قدری با شعورتر از طبقه اول می‌باشند. و نیز رنگ آنها قدری بازتر و لب‌های آنها نازک‌تر و موهایشان نرم‌تر از طبقه سابق الذکر است. اغلب مردان این طبقه به نوکری و زن‌های آنها به سمت پیشخدمتی نسوان ایران مفتخر می‌شوند. و هرگاه زن‌های این طبقه قدری خوشگل و وجیه باشند معلوم است که صاحبان آنها، آنها را به ازدواج خود قبول می‌نمایند، در صورتی که سهیلیه به عقد مزاجت تاجر مزبور درآمد معلوم است که هرگاه از برای تاجر مشارالیه اتفاقی روی دهد و یا از کسب خود خسارت دیده و مفلس شود هیچ کس قادر نیست که عوض طلب خود آن زن را از خانه تاجر به خانه خود ببرد. این طایفه اگر چه مانند طایفه اول سمج و در کارها اصرار ندارند، ولی فوایدی که این طبقه از برای صاحبان خود دارند طبقه اول به هیچ وجه آن را دارا نمی‌باشند. این طبقه از زمان طفولیت الی حد بلوغ با آقازادگان خود مانند برادران بازی می‌کنند و همین که به سن بلوغ رسیدند سمت نوکری آقازادگان خود را قبول نموده و به آنها از دل و جان خدمت می‌نمایند، و چون اوصاف این طبقه یکنوع امتیاز از طبقه اول داشته و خصایص و صفات حسنه آنان افزونی و برتری بر طبقه سابق الذکر دارد لهذا اکثر مردم طالب خریدن این طبقه می‌شوند و برحسب

قیمت این طبقه دو مقابل قیمت طبقه بمباسی است.

بهترین انواع غلامان و کنیزان که در ایران دیده می شود طبقه حبشی است و امتیاز این طبقه برطبقات مذکوره این است که پوست بدن آنها دارچینی رنگ و لبان آنها نازک و غالباً در گونه و صورتشان آثار قرمزی هویدا است و موهای آنها بلند و نرم و عموماً اعم از ذکور و اناث این طبقه امتیاز مخصوص بر سایر غلامان و کنیزان دارند و همیشه صورت و وضع حبشیان بقدری دلربا است که انسان از تماشای آنها هرگز سیر نمی شود. دختران سالم و بی عیب این طبقه را غالباً از هشتاد الی صد لیره انگلیسی خرید و فروش می نمایند.

اغلب ایرانیان کنیزان حبشی را فقط از جهت زینت خانه خود اکتفا می نمایند. متمولین ایران زمین و سایر اعیان مملکت هر وقت که یک پسر و یا یک دختر از طبقه حبشیه اکتفا نمودند آنها را هم بازی اطفال خود قرار می دهند. و به تدریج چون آقازادگان آنها به حد بلوغ و سنّ شباب رسیدند آن غلامان سمت نوکری آقازادگان خود را قبول می نمایند، و هرگاه حسن سلوک و رفتار غلامان این طبقه اسباب خشنودی آقایان ایشان بشود، معلوم است که کارهای عمده و اهمّ صاحبان آنها به خود غلامان مزبور واگذار خواهد شد. من خود یکی از بچه غلامان این طبقه را دیدم که با نواب جلال الدوله<sup>۲</sup> نواده اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران با کمال آزادی بازی می کرد، و جمیع حضار و خدامی که در آن عمارت بودند به من گفتند که بهترین وسیله از جهت آزردن و محزون نمودن شاهزاده جلال الدوله اذیت کردن به این غلام حبشی است که به مرافقت شاهزاده سرافراز است و نواب اشرف والا جلال الدوله این غلام را بسیار دوست می دارند. باید دانست که تمام خواجه سرایان اعیان ایران از همین طایفه حبشیان انتخاب می شوند، و هریک از خواجگان را که در سنّ طفولیت به ایران می برند به قیمت بسیار گران فروخته می شوند. پوست بدن طبقه حبشیان بسیار لطیف و نازک است و در ممالک شمالی و مرکزی ایران در

۲. جلال الدوله فرزند ظل السلطان بود.

اوقات زمستان به این طایفه از سرما بسیار سخت می گذرد، و به همین لحاظ است که صاحبان و آقایان آنها در فصل زمستان آنان را لباس های خوب می پوشانند و هرگز آنها را به کارهای سخت پوزحمت مأمور نمی نمایند. در ایران اگر غلامان به لباس های گران قیمت فاخر ملبّس شوند، مایهٔ ازدیاد احترام صاحبان آنها خواهد بود.

اگر چه صاحبان غلامان و کنیزان در هر حال می توانند که به قتل غلامان مبادرت نمایند، ولی مشارالیهم هرگز به این کار اقدام ننموده اند و مجازاتی که از جانب آقایان این طبقات نسبت به ایشان داده می شود، همیشه بسیار بی اهمیّت است، و سخت ترین تنبیهی که در بارهٔ مملوکان دائم الخمر بی ادب کرده می شود آن است که او را از خانهٔ خود بیرون نموده و مجبور می دارند که به کارهای سخت و پوزحمت لقمهٔ نانی برای خود تحصیل بنماید. غالباً اتفاق می افتد که درجه و لیاقت غلام از نوکران و خدمتگذاران قدیمی و مخصوصی آقای او تجاوز نموده و به حدی می رسد که طرف اعتماد و توجه اصحاب خود می شوند و آقای او تمامی جواهرات و البسهٔ خود را به دست او سپرده و او را صندوقدار و حافظ و حارس اموال خود قرار می دهد، و اگر لیاقت مشارالیه زیاده از حد منظور نظر صاحب او بشود نظارت مخارج خانهٔ خود را نیز به او واگذار می نماید، و چون عمل نظارت از برای شخص ناظر فایدهٔ بسیاری دارد، لهذا غلام مزبور هر قدر می تواند مداخل نموده و برای خود ثروتی جمع می کند و گاهی اتفاق می افتد که صاحب او اختیار امورخانهٔ خود را به غلام خود واگذار می نماید و او با حسن کفایت خود آن شغل را به خوبی از پیش می برد. تمام غلامان ایرانی در جمع آوری پول مساعی بسیار به کار می برند، و غالباً دیده شده است که اکثر آنها مانند یکی از متمولین دارای یک مبلغ معینی از پول می باشند. اگر چه این تنخواه که غلامان به انواع زحمات و حیل تحصیل کرده اند مقتضی آن می شود که آنها آن تنخواه را تقدیم صاحبان خود نموده و خود را از قید رقیّت و بندگی آزاد نمایند ولی آنها هرگز به این کار اقدام نمی نمایند، ندرتاً دیده شده است که پس از آنکه یک غلامی چند سال به آقای خود خدمت نمود آرایش او را آزاد می نماید ولی وقوع این واقعه در مواقع بسیار مهمّه اتفاق می افتد.

در ایران ساه، رنگ اسباب بی احترامی، انسان نمی شود و یک غلام سیاه

می‌تواند که به کارهای مهم بزرگ متصدی گردد. هرگز ایرانیان غلامان خود را به کار بسیار سخت مأمور نمی‌نمایند، ایرانیان غلامان خود را کاکا خطاب می‌کنند. هرگاه یکی از ایرانیان که صاحب یک غلام است نقصی در کار او پیدا شد و یا اینکه اتفاقات طبیعی نتوانست قادر بر نگاهداری غلام خود بشود او را به معرض فروش نمی‌رساند چه می‌داند که فروختن غلام در ایران اسباب تخفیف اعتبار صاحب او خواهد بود، یا او را آزاد می‌کند و یا اینکه اگر اسباب انکسار شأن خود نداند می‌تواند دختر خود را به عقد مزاجت او برآورد. غالباً کنیزی که درجه ادراک و فهم او بیشتر از سایر هموطنان او باشد به همخوابگی آقای خود مفتخر می‌گردد و چنانکه سایرزن‌های مشارالیه در کارهای خانه او مسلط می‌باشند کنیز مشارالیها هم در کارهای متعلق به خانه رسیدگی و مداخلت می‌نماید.

چنانکه در فوق مذکور گشت خواجه سرایان در اکثر خانه‌های متمولین و رجال دولت علیه ایران مشغول خدمتگذاری هستند به استثنای حرمخانه محترمه اعلیحضرت پادشاه ایران و فرزندان آن پادشاه معظم هیچ یک از رجال این دولت بیش از یک نفر خواجه نمی‌توانند در خانه خود نگه دارند. تمام خواجه سرایان سیاه پوست می‌باشند و در مدت توقف ایران فقط دو نفر از خواجه سرایان را دیدم که پوست آنها سفید بود و این دونفر گویا از مقصرین دولت بوده‌اند که به این بلیه مبتلا شده بوده‌اند، و در ایران غالباً مدعیان دولت را علاوه بر نسق مذکور به مجازات سخت‌تر از آن که عبارت از کور کردن باشد مبتلا می‌نمایند و سبب عمده آن این است که در مشرق زمین شخص اعمی نمی‌تواند بر تخت سلطنت جلوس نماید.

خلاصه همه اوقات خواجه سرایان در عمارات و لینعمت‌های خود متوقفند و تمام اهالی ایران همیشه نسبت به آنها کمال احترام می‌نمایند و نیز زن‌هایی که در تحت مواظبت و ریاست خواجه سرایان هستند همیشه آنها را آقا خطاب می‌کنند و علاوه بر آنها درجه شئون و لیاقت آنها در ایران به حدی می‌رسد که غالباً اعلیحضرت پادشاه ایران آنها را هم مانند سایر وزراء مورد عنایات و التفات ملوکانه نموده به عطای یک تعلیمی مرصع سرافراز و مفتخر می‌نماید. در سایر ولایات خواجه-سرای سابق الذکر مأذون است که در مجلس شورای حاکم بلدیّه حاضر شده و پس



از استماع رأی حاکم و وزیر او موافق سلیقه خود رأی بدهد و این راهم نباید از نظر دور کرد که خواجه سرایان نیز مانند ایرانیان از گرفتن رشوه خود داری ندارند. یکی از خواجه سرایان نواب اشرف والا ظلّ السلطان سوار نظام خوبی است و در فن تیراندازی به درجه کمال رسیده و اهالی اصفهان او را بسیار دوست می دارند و به حسب ظاهر گویا خواجه مشارالیه هم پیاله و جلیس نواب اشرف والا است. خواجه سرایان بسیار زود به سن کهولت می رسند و در سن چهل سالگی مانند یکی از پیرمردهای معمر به نظر می آیند.

عیب بزرگ خواجه سرایان استعمال تریاک و صرف مسکرات و تمامی و کج خلقی است خواجه سرایان در جمع آوری پول بسیار حریص هستند و چون در وقت فوت و ارثی برای تصاحب اموال و مکنت خود ندارند لهذا چند سال قبل از رحلت خود تمام اموال و مکنت خود را به آقای خود و یا اطفال مشارالیه وصیت و هبه می نمایند. گاهی اتفاق می افتد که بعضی از خواجهگان مایل تأهل می شوند مثلاً یکی از آنها آغا سلیمان خواجه باشی نواب اشرف والا ظلّ السلطان بود که در مدت حیات خود دو نفر زن به نکاح خود درآورده بود، خواجه مشارالیه بسیار متمول و دارای اسبهای بسیار ممتاز بود هنگام وفات خود تمام اموال و ثروت خود را به زوجات خود تفویض و هبه نمود.

ساکنین ایران چندان تفاوتی مابین خود و غلامان نمی گذارند و با اینکه کمال مبایت را با هم دارند باز آنها را مانند همجنس خود می دانند، هرگاه یکی از کنیزان درخانه صاحب خود طفلی متولد سازد آن وقت هرگز صاحب او آن طفل را از مال او جدا نمی کند و بهمین وجه هرگاه یکی از متمولین ایران غلام و کنیزی داشته و آنها را به هم خوابگی یکدیگر بدهد مادام العمر آنها را از یکدیگر جدا و تفریق نمی سازد، و چون مذکور گشت چنانکه اکثر معتبرین ایران یکی از کنیزان را به عقد مزاجت خود در می آورند غلامان سیاه نیز اغلب مایل می شوند که از خود اهالی ایران دختر بگیرند. پس می توان استدلال نمود که رفته رفته نسل و نژاد آنها به اهالی ایران ملحق و مخلوط خواهد شد.

## فصل دوازدهم

در بیان وضع خانه‌های ایرانیان و علم  
طب آن مملکت و ادویه قدیمه و  
حالیته که اطبای آن سرزمین تجویز  
می‌نمایند و نیز از بزرگ و آرایش  
زن‌های ایران و دعوت شدن مؤلف  
به محلی برای طبابت  
گفتگو می‌شود.

تمام زن‌های هندوستان خود را بواسطهٔ چادر از انظار نامحرمان و مردمان خارج مذهب مستور می‌دارند و تعصب زن‌های آن سامان به حدی رسیده است که حتی از برای اطباء و حکمای آن مملکت ممکن نشده است که صورت گندمگون زن‌های مزبوره را دیده باشند. در ایران برخلاف مملکت هندوستان دُکتر و اطباء مأذون هستند، که صورت نسون ایرانی را ملاحظه کنند. در اولین دفعه که طبیب بر سر مریضه دعوت می‌شود محتمل است که مشارالیها روی خود را از او مستور دارد، ولی در دفعهٔ دویم اگر مریضه یکی از نسون علمای ایران باشد خود را آنقدرها از نظر طبیب پنهان و مستور نمی‌نماید اغلب اوقات دیده شده است که مریضه بدون چادر و حفاظ در نزد طبیب حاضر می‌شود.

چون زن‌های ایران زمین قدری بوالهوس و متجسس<sup>۱</sup> هستند یکی از این دو صفت ایشان را مجبور می‌نماید که اگر ناخوش هم نباشند طبیب را دعوت نموده و بواسطهٔ حضور او از برخی کارها اطلاعی حاصل نماید. از مطالعه کنندگان این کتاب مستدعی هستم که بواسطهٔ نوشتن واقعه ذیل که عبارت از دعوت من بخانهٔ یکی از زن‌های ایران باشد مرا بی‌شرم حضور ندانند.

روزی از اتفاقات شخصی مرا به خانهٔ یکی از زن‌های متمول بلدی از بلاد

---

۱. در متن انگلیسی: یکی از خصوصیات مهم ایرانیان کنجکاو است که در میان زنان ایرانی به میزان زیادی توسعه یافته است.

ایران دعوت نموده و گفت که خانم بواسطه مرضی که او را مستولی شده است شما را احضار نموده من نیز برخاسته مشغول فراهم آوردن اسباب حرکت گردیدم به این معنی که قبای بی دامن خود را در آورده و لباس خود را تبدیل کردم زیرا که حضور با آن قبا در خانه مسلمانان اسباب بی احترامی شمرده می شد و یک جفت گالش نیز بر روی نیم چکمه های خود پوشیدم و کلاه مخصوص خود را که در هنگام ویزیت بر سر می گذاشتم پوشیدم و از خانه بیرون آمده و بر اسب نشسته و از میان کوچه های خلوت و بازارهای پر قیل و قال آن سرزمین متوجه خانه مریضه گردیدم. وقتی که به در خانه اورسیده از اسب پیاده شدم جلودار من زین پوش را محض حفظ زین از آفتاب و گرد و خاک بر روی زین پوشانیده و مرا ملتفت ساخت که خانه مریضه این جا است. در این حال حاجب خواب آورده ای به نزد من آمده و گفت: صاحب بسم الله بفرمائید. پس از دخول از در عمارت من خود را در حیاط بیرونی بسیار کثیفی دیدم که در آنجا چند نفری که مشغول بعضی کارها بودند، مرا استقبال نمودند و لفظ کار که در این محل استعمال گردید عبارت از این بود که این اشخاص مشغول کشیدن قلیان و نوشتن برخی از مکتوبات و محاورات مختلفه بودند و بعضی از آنها نیز کناره کرده و به خواب رفته بودند، و چون ایرانیان هر روز قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار شده مشغول انجام مهمات خود می شوند ناچار وقت استراحت خود را در بعد از ظهر قرار داده اند و به همین جهت بود که آن چند نفر برای استراحت خوابیده بودند.

پس از عبور از حیاط بیرون به درب عمارت اندرونی رسیدیم در این محل شخص حاجب که در این راه دلیل راه من بود یک نوعی مراحالی نمود که شما اینجا توقف نمائید تا من اطلاع به اندرون بدهم و خود حاجب پرده اندرون را بلند نموده و دلگشای کنیز را صدازد، دلگشا از استماع صدای او پرده را بلند کرده چون نظرش بر من افتاد گفت: صاحب خوش آمدی خانم مدتی است که شما را منتظر است، ولی زحمت کشیده قدری مکث کنید تا من خانم را اطلاع بدهم. این کنیز لباس های قرمز پوشیده بود و نژاد او به سلسله حبش منتهی می شد. الغرض دلگشای مشارالیه داخل اندرون گشته و به خانم خود از ورود من به عمارت بیرونی اطلاع داد در این

ضمن قاپوچی مزبور از من سؤال نمود که صاحب آیا کنیزان حبش پدرسوخته نیستند؟ من جواب دادم بلی صحیح است تماماً پدر سوخته هستند در بین این سؤال و جواب‌های مزخرف لایعنی بفتتاً دیدم که صدای چند نفر از زن‌ها در عقب پرده بلند شد و یک کسی مرا دعوت نمود که صاحب بسم الله بفرمائید خوش آمدید صفا آوردید.

پس از تحصیل اذن و دخول در آنجا عمارتی دیدم که طول آن تقریباً سی و عرض آن ده ذرع بود و در وسط آن یک حوض بسیار نیکوئی ساخته شده بود که تمامی دیوارهای آن رازسنگ‌های صیقلی براق ساخته بودند، در آن حوض ماهیهای الوان خوش رنگ در حرکت و شنا بودند و یک جفت مرغابی نرماده نیز آب بازی می نمودند وقتی که آب از دیوارهای سنگی آن سرازیر می شد یک صدای مطبوعی به گوش انسان می رسید. در اطراف آن حوض باغچه‌های چند مانند باغچه‌های مصنوعی برجسته‌ای که در ممالک اروپا ترتیب می دهند ساخته شده بود و از نباتاتی که در این باغچه‌ها دیده می شد انواع اقسام گل‌های معطر بود که با نرگس و سنبل و گل سرخ مخلوطاً کاشته شده بود. سطح تمام عمارت بواسطه آجرهای مربع شکل مفروش بود و طراوت و تازگی این عمارت که بواسطه آب دائمی آن حوض و جاروب شدن هر روزه به عمل آمده بود انسان را متعجب می ساخت و فی الحقیقه در این عمارت من در اطراف خود بقدر ذره‌ای کثافت ندیدم. در یک طرف آن عمارت چندین گلدان متعدّد که درختهای نارنج داشت گذارده بودند و برای نزهت و تماشا چند دانه از نارنج‌های سال گذشته هنوز در آن درختها معلق بود در اطراف این حیاط اطاق‌های چند ساخته شده بود و از میان بعضی از آنها اطاق‌ها صدای خنده و قهقهه زن‌ها و نجوا نمودن آنان مسموع می شد و تمام درهای این عمارت بطرف خود این حیاط باز بودند.

خلاصه هنگام دخول اطاق من گالش‌های خود را از پا درآورده ولی کلاه را از سر بر نداشتم و علتش آن بود که برداشتن کلاه در نزد ایرانیان اسباب بی احترامی شمرده می شود. در این حال دلگشای کنیز یک صندلی از برای من حاضر نموده و مرا تکلیف نمود که بر روی آن بنشینم، این صندلی در اطاق دیگر

گذاشته شده بود و در وقت آمدن من آن را در این اطاق گذاردند. چه ایرانیان مانند عثمانیان بر روی زمین می‌نشینند و نشستن روی صندلی را معتاد نیستند. همین اطاقی را که من در آنجا پذیرفته شدم کمال شباهت را به عمارت بلور لندن داشت که او را مانند الحمراء ساخته بودند و تا زمان وقوع یانقین<sup>۲</sup> موجود و سرپا بود و پس از آن از شکوه و لطافت مخصوصهٔ اول خود افتاده کف این اطاق بواسطهٔ قالی‌های گران قیمت مفروش و تمام طاقچه‌های آن بواسطهٔ گلدان‌های پر از گل مزین و معطر بود، طول پنجرهٔ جلو این اطاق از بیست ذراع بیشتر نبود و چوب‌های نازکی که در میان و کنارهای آن پنجره تعبیه کرده بودند هر کدام شباهت خاصی به اشکال هندسی داشت، و در وسط هر کدام از آن چوب‌ها چند قطعه از شیشه‌های مختلف اللون گذاشته شده بود که در وقت تابیدن آفتاب اثر مخصوصی از آنها ملاحظه می‌شد.

پنجرهٔ یک طرف این اطاق باز بود و در وقت وزیدن باد هوای مطبوعی در اطاق داخل می‌گردید، در این بین که من تنها در اطاق نشسته بودم صدای تحریک و بهم سائیدن لباس‌های حریر چند زن به گوش من رسید که خود آنها هم پس از چند دقیقه داخل اطاق شده و به من سلام نمودند در روبروی من نشستند. ستر هریک از این زن‌ها عبارت از یک پارچهٔ ابریشمی بود که به لسان ایرانیان آن را چادر نماز می‌نامند. پس از نشستن آنها و تعارفات لازمه یکی از آنها به صدای بلند برای من چای خواست، من بر حسب تکلیف و وظیفهٔ خود از آنها پرسیدم که احوال شما چطور است و چه نقاهتی به شما عارض شده است، یکی از آنها که گویا بزرگتر از آن دو نفر بود روی خود را بطرف من کرده گفت: هوا بسیار گرم است و چادر خود را از سر برداشته به کناری انداخت. آن دو نفر دیگر چون این حرکت را از مشارالیها دیدند آنها هم چادر نمازی خود را به کنار انداخته و در کمال سکوت و ادب در جای خود نشستند. از مشاهدهٔ این حال من متحیر شده و قدری به لباس‌های آنها تماشا کرده و نظر من بر یکی از آن سه زن افتاد که او بسیار تنومند و متوسط السن بود، و آن دو نفر دیگر که در پهلوی او نشسته بودند گویا دختران مشارالیها بودند.

۲. یانقین = آتش سوزی.

چشم های این دو دختر بقدری دلربا و صورت آنها دلفریب بود که انسان را متحیر می ساخت. لباس این سه زن از یک پارچه دوخته شده بود ولی اختلافی که داشتند در رنگ آنها بود طول تمام لباس آنان بیشتر از زانوی آنها ممتد نمی شد یکی از لباس های آنها زیر جامه است و در زیر تمام لباسهای خود پیراهن طاقته پوشیده بودند و بر روی آن به یک ارخالق مخمل بسیار تنگی ملبس بودند که فقط آن ارخالق نیم تنه به غیر از کتف و کمر آنها جای دیگر را نمی پوشانید. سرهای این سه زن بواسطه دستمال های بزرگ زری مستور بود و علاوه بر لباس های مذکور در دست های خود چند جفت دست بند داشتند که چون دست ایشان حرکت می کرد یک صدای خوش آیندی مسموع می شد، چون حیا مانع می شد که آن دو دختر بامن صحبت بنمایند لهذا آنها در کمال آرامی بایکدیگر صحبت می نمودند و گاه گاهی مادر ایشان آنها را از حرف زدن ممانعت می نمود. باز حسب الامر مشارالیها چای در فنجان های چینی بسیار قشنگ آورده و پس از صرف آن یک مرتبه چهار قلیان آوردند، و به هر کدام از ماها یکی از آنها را تکلیف نمودند ما قلیان را گرفته و شروع به کشیدن نمودیم. در وقت صرف قلیان صدای قهقهه چند زن و بچه را شنیدیم که در پس پرده ایستاده و تماشای مجلس ما رami نمودند. من روی خود را بطرف آنها نموده و پس از آن سؤال نمودم که این زن ها و اطفال کیستند و بچه کار اینجا آمده اند؟ مشارالیهادر جواب به من گفت که صاحب خواهید بخشید اینها چون خیلی ملول و دلتنگ بودند آمده اند قدری تفریح حالت بنمایند، پس از اینها از من سؤال نمودند که آیا شما زن دارید؟ چون من در جواب گفتم خیر هنوز من تأهل ننموده ام آنها خیلی تاسف خورده گفتند: چطور می شود که شما تا به حال زن نگرفته باشید و در این ضمن یکی از آنها گفت دُکتر شما حق دارید که زن نمی گیرید زیرا شهرت دارد؛ آنجا که زن است؛ داد و شیون است.

مجدداً خدمتکاران چند استکان چای و شیرینی و شربت از برای من آورده و ما آنها را صرف نمودیم. پس از آن از خانم سؤال نمودم که این و یزیت من چه معنی داشت و از چه جهت مرا خواسته اید؟ مشارالیها تبسم نموده هیچ جواب نداد. دفعه دوم از او سؤال نمودم که از چه جهت مرا دعوت نموده اید؟

خانم مشارالیه‌ها از جای خود برخاسته و گفت ما خیلی دلتنگ بودیم شما فی الحقیقه اسباب تفریح دماغ ما شدید و ما را بسیار محظوظ نمودید. خانم‌ها مجدداً شروع به خنده نموده و بزرگتر آنها به من گفت: صاحب من نمی‌داند بچه جهت آدم از عقب شما فرستاده و شما را به این محلّ احضار نموده‌ایم، حالا که آمده‌اید خوش آمدید و صفا آوردید و قلب ما را از حزن و کدورت پاک کردید و ما را از صحبت خودتان خیلی محظوظ فرمودید.

الغرض ویزیت ما تا به این حدّی که معروض گشت اتمام پذیرفت و در وقت وداع دست‌های یکدیگر را فشرده و یک گلدان از گل‌های نرگس مشارالیه‌ها را برداشته و روانه شدم. وقتی که به خانه خود داخل شدم فهمیدم که در ایران هم زن‌ها اطباء و حکما را در اغلب مواقع محض تفریح دماغ و تحصیل اطلاعات احضار و دعوت می‌نمایند و در این حال دیدم که یک قطعه قالی خوب از جانب خانم به اسم حق‌القدم از برای من آوردند و من به طیب خاطر آن را از مشارالیه‌ها پذیرفتم.

## وضع طبّای ایران

در ایران علم طب بواسطه تجربیات بوده و فقط علمی که اطباء از این علم شریف تحصیل نموده‌اند منحصر به تجربیات ایام و دهور است اطباء و حکمای این سرزمین جمیع امراض وادویه را بر دو قسم قسمت نموده نام یکی از آنها را حارّ و دیگری را بارد گذارده‌اند، امراض گرم را به واسطه ادویه بارده معالجه می‌نمایند. تقریباً کلیه طبّای ایران از علم تشخیص امراض اطلاع ندارند و هرگاه مرض شخص مریض به واسطه یک دوا معالجه پذیر نشد به دوائی دیگر که مخالف دوی اول تأثیر دارد ملتجی می‌شوند، وقتی که مریض نسخه‌ای از محکمه طیب گرفته داخل خانه خود شد اول از درگاه الهی شفای مرض خود را استغاثه نموده و پس از آن از قرآن استخاره می‌کند. به این معنی که استعمال ادویه مزبور را نیت نموده و قرآن را باز می‌کند و برآیه اول صفحه یمین آن نگاه کرده هرگاه آن آیه موافق دستورالعمل حکیم معنائی دهد فبها المراد، و الاً مریض مشارالیه ادویه آن نسخه را از برای خود نافع نمی‌داند و نمی‌خورد، و نیز نحس و سعد ساعت هم که مریض باید



دوا را بنوشد بواسطه منجمین انتخاب می شود هرگاه منجم بگوید که در این روز ساعت برای نوشیدن دوا سزاوار نیست معلوم است که مریض موافق حکم و مشورت او ترک دوی طبیب را می نماید، و هرگاه یکی از ایرانیان به مرض کلی یا جزئی مبتلا گردید، قبل از آنکه رجوع به مشورت و صواب دید یکی از اطباء یکند اسامی جمیع اطبای معتبر آن سرزمین را نوشته و برای هریک از آنها استخاره جداگانه ای می کند و به معالجه هریک از آنها که آیه قرآن دلالت و تجویز نمود به او رجوع می کند.

مهم ترین ادویه ای که اهالی ایران به آنها رجوع و به امداد آنها معالجه می نمایند: یکی ادویه ای است که درویشان و دعانویسان از برای مریض می نویسند، و مریض مشارالیه هم برحسب صواب دید و تجویز آنها ادویه مکتوبه را که در کاغذهای کوچک نوشته شده است بلع می نماید، و معالجه دیگر که ایرانیان معتقد آند قربانی و صدقه است که مقام شدت مرض مریض گوسفندها قربانی می کنند. و فیما بین فقرا و محتاجان قسمت می نمایند و هر وقت مرض مریض به حالت بحران و سختی رسید هریک از اقارب و اقوام مشارالیه خود را مکلف می داند که در تجویز ادویه او شرکت نماید و بدیهی است که در این حال ادویه و معالجاتی که به مشورت اشخاص مزبوره کرده می شود بسیار مضحک و غیر نافع خواهد بود، به اطباء و حکمای فرنگی غیر از متمولین و مریض هائی که از خود ناامید شده اند کسی دیگر رجوع نمی نماید.

اطبای ایرانی در ابتدای ظهور هر مرض جایز می دانند که به شخص مریض مسهل مخصوصاً کَلْمَل<sup>۳</sup> بدهند و پس از آن طبیب حکم می کند که از مریض مقدار دوازده الی هیجده مثقال خون بگیرند، و این عمل در اغلب مواقع تا چند مرتبه تکرار می شود پس از فصد و ادویه لازمه که طبیب تجویز کرد، محض اینکه مریض قوتی پیدا کند چند روز اغذیه و دواهای بی ضرر از قبیل شربت و آش گشنیز و غیره و

۳. کالومل Calomel داروی سفید رنگ و بی طعم و نامحلول در آب که به عنوان مسهل بکار

غیره تجویز می کند، و چون استخوان بندی و طبایع ایرانیان محکم و سخت است لهذا آنها می توانند که خود را از امراض سخت و مهلکه با وجود استعمال این ادویۀ غیر نافعه مستخلص سازند. اطباء وقتی در ایران شهرت حاصل می کنند که به مرضای خود ادویۀ جدیده را که تازه اختراع شده است تجویز نمایند.

چنانکه در فوق مذکور گشت جمیع امراض را بردونوع مختلف گرم و سرد تقسیم نموده اند و کلیه امراض را یا حارّ و یارطوبی می دانند، و مبتلایان امراض حاره را بواسطه فصد و تجویز مسهل معالجه می نمایند و در اغلب مواقع عاقبت مریض از خوردن مسهل پی در پی به هلاکت منجر می شود. و مرض دویم را که عبارت از امراض رطوبی باشد بواسطه گنه گنه و تجویز شراب و نباتات معطره از قبیل بنفشه و گل سرخ و غیره و غیره معالجه می کنند و زمان پرهیز را اطبای ایرانی به عکس اطبای فرنگی تعیین نموده اند و دلیل عمده آن این است که هرگاه مریض را مرض عود کند و یا به مرض دیگر مبتلا شود اطبای مفرّ و عذری از برای خود حاضر داشته باشند.

[حال که] وضع اطبای ایران تا یک درجه معلوم گشت مناسب است که رجوع به احوال جراحان و عملیات آنها نموده و مطالعه کنندگان این کتاب را از علم و عملیات آنها نیز مستحضر سازیم. عمل جراحی ایران تا به امروز به حالت اولیّه خود باقی است و دستورالعمل جراحان قدیم ایران سررشته جراحان حالیّه آن سرزمین است، و دلیل عدم ترقی و پیشرفت این فنّ در ایران آن است که چون دلاکان و بیطاران هم به این کار مداخله می نمایند لهذا این عمل ترقی ننموده است، و باز می توان گفت که کساد این صنعت و عملیات یدی جراحان در ایران محض آن است که ایرانیان از قطع اعضاء از قبیل دست و پا تنفر کلی دارند. و جهت تنفر اهالی از این امر گو یا آن باشد که در ایران به اقتضای قانون حکومت و شرع دست و پای دزدان را قطع کنند، و چون شخص آبرومندی که مرتکب سرقت نشده و دست و پای او مقطوع شود یک نوع شباهت به دزدان پیدا می کند، و این معنی مایه عدم اعتماد براو می شود لهذا آبرومندان ایران اعم از فقیر و غنی به اجرای اعمال یدی در اعضاء و جوارح آنها راضی نمی شوند.

هرگاه شخصی به صرافت طبع و میل خاطر به اجرای آن راضی باشد بدیهی است که جراحان عملیات خود را مجرا خواهند داشت علی‌الاکثر جراح باتیغ دلاکی خود عضو بیحس مریض را بریده و محل مقطوع را در روغن و قیر بسیار گرم فرو می‌برند، جراحان ایران اگرچه قادر هستند که سنگ مثانه را نیز اخراج کنند ولیکن اغلب اوقات این عمل باعث هلاکت مریض می‌شود.

جراحان ایران فقط اسمی از کلُروفورم شنیده‌اند و خاصیتی که در این دوا فهمیده‌اند بیهوش ساختن مریض است چنانکه شرح آن در کتاب الف لیل<sup>۴</sup> و غیره مسطور و مذکور است. اطبا و حکما باید این دوا را در کمال احتیاط استعمال کنند و هروقت که مجبور می‌شوند مریض را بواسطه استنشاق آن بیهوش نمایند باید از حالت قوت و ضعف مریض و کمیت زمانی را که باید این دوا را استنشاق نمود معین و استنباط نمایند، چه بسیار اتفاق افتاده است که اغلب مردم بواسطه طول استنشاق همین دوا به حالت بسیار سخت ناگوار دچار شده‌اند. مثل آنکه یکی از دکترهای انگلیس که در ابوشهر مأموریت داشت به یکی از اهالی آن بلد کلُروفورم داده چون مدت استنشاق او را معین ننموده بود لهذا مرد ابوشهری مدتی مانند اموات بیحس و حرکت افتاده واحدی گمان نمی‌کرد که او را روحی در بدن باشد. یکی از اقوام مشارالیه وقتی که حالت منسوب خود را چنین دید فی الفور تفنگ خود را برداشته و به قصد قتل معالج از خانه بیرون آمد و اگر دیگران او را از این حرکت ممانعت نمی‌کردند یقین دکنر انگلیس را به قصاص کشته بود.

زاید نمی‌دانم که شرحی هم از شکسته‌بندهای ایران تشریح کنم احترام شکسته‌بندها در ایران زیادتر از جراحان آن مملکت است چون یکی از استخوان‌های بدن انسان شکسته و از هم پاشیده می‌شود فی الفور شکسته‌بند را احضار و دعوت می‌نمایند. مشارالیه به محض ملاحظه آن استخوان تعیین می‌نمایند که این عضو به کلی شکسته و یا بواسطه حرکت ناملایمی از جای خود در رفته است هرگاه آن

۴. الف لیل و لیله یا هزار و یکشب: مجموعه داستانی است که در زمان بهمن میرزا پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه بوسیله عبداللطیف الطسوجی تبریزی به فارسی ترجمه شده است.

عضو در رفته باشد فی الفور به جهت سرعت بهبودی آن قدری زرده تخم مرغ تجویز می کنند که آن را بر روی پارچه ای مالیده و بر عضو صدمه دیده در کمال سختی ببندند، و هرگاه معلوم گردید که آن عضو شکسته است محض معالجه و شفا یافتن عضو مزبور قدری مومیائی و در اغلب مواقع قدری سقر (زفت) تجویز می کند که آن را هم بر آن عضو مالیده و به تدریج علامت صحت حاصل می شود و تجویز مومیائی و مالیدن آن نه بملاحظه آن است که عضو را صحت و عافیتی بخشد بلکه برای آن است که آن عضو مکسور و یا متحرک دیگر از جای خود حرکت ننموده، و به اطراف هم استکاکی ننماید.

اگرچه شخص شکسته بند در نظر ایرانیان معالجات بسیار خوبی خوانده می شود و ایرانیان می گویند که هر عضو شکسته و در رفته ای را که این شخص جا به جا بکند تا انقضاء پنج روز خوب می شود ولی عقیده من بر این است که نتیجه معالجه او اسباب این می شود که یا آن عضو قدری منحنی و کوتاه و یا قدری بر استقامت و طول آن می افزاید و محتمل است که این نوع معالجه منتج آن بشود که این عضو به کلی فاسد و از عمل خود بازماند.

به عقیده فرنگیان هر مرضی که در ایران به مرض معینی گرفتار شود احتمال ضعیف می رود که او از این مرض مستخلص بشود زیرا که اوقات مرض مشارالیه جمیع اقوام و اقارب و آشنایان او در گرد بستر او حلقه زده به صرف قلیان و صحبت با همدیگر مشغول می شوند و چای می خورند، و تا زمانی که مریض را بُرء و صحت حاصل و یا بواسطه صعوبت و سختی مرض بدار آخرت منتقل می شود این اجتماع آنها باقی خواهد بود آشنایان و اقوام مریض او را به حالت خود باقی نمی گذارند و هیچ گاهی از او سؤال نمی نمایند که امروز طبیب چه دوائی از جهت تو تجویز نموده و پس از آشامیدن آن آثار بهبودی و نفعی از آن محسوس گشت یا خیر، و هر قدر مرض مریض سخت تر شود عده آشنایان و اقارب او در اطاق زیاده تر می شود بالاخره کار به جائی منتهی می گردد که وقت وفات مریض در آن اطاق قریب هشتاد نفر از

۵. در متن انگلیسی: در شکستگی های سخت بیمار دچار غانقرایا *Gangrene* شده و می میرند.

آشنایان و همسایگان و اقوام مشارالیه مجتمع می‌شوند، و در صحن خانه او غالباً از دو یست الی سیصد نفر حاضر می‌گردند. در ایران پیرزن‌ها و زن‌های یهودیه به شغل قابلیت اشتغال دارند.

و مرض لوناتیزم<sup>۶</sup> که در اغلب ممالک منتشر است در این مملکت ندرتاً مشهود می‌شود. (لوناتیزم مرضی است که وقتی انسان به آن مبتلا گردید در حالت خواب برخاسته بر روی دیوارهای بسیار نازک با کمال سرعت می‌دود و اگر در این حالت از خواب بیدار شد حتماً از آن نقطه بر زمین خواهد افتاد و می‌گویند که اغلب مریض مشارالیه در حالت خواب از جای خود برخاسته و غذا از برای خود تهیه می‌کند و می‌خورد و بعد باز دراز کشیده به خواب می‌رود) اهالی ایران اشخاصی را که به این مرض مبتلا شده باشند اذیت و آزار و از حرکات او ممانعت نمی‌نمایند، و می‌گویند که انفاس قدسیه در آنها تأثیر کرده و به این حالت دُچار شده‌اند به خلاف اشخاص مذکوره هرکس که در ایران به مرض جنون مبتلا شده باشد اقارب او، اورادستگیر نموده و در زیرزمین خانه و اغلب در حبس خانه‌ها آنها را نگاه می‌دارند، و اغلب آنها را گرسنه نگاه داشته و به همین نوع بقیه عمر دیوانگان در زندان خواهد گذشت تا آنکه مرگ و اجل آن بیچارگان را از صدمات زنجیر و غل و گرسنگی مستخلص سازد.

در ایران عمل آبله کوبی مانند ممالک فرنگستان که قبل از ایجاد آبله معمول بود نبوده<sup>۷</sup> و چیزی که از این عمل برمن معلوم گشت این است که ایرانیان

۶. در متن انگلیسی: بیمار روانی در ایران شایع نیست. احمق‌ها و دیوانه‌های بی‌آزار را اشخاصی با حرمت خاص به شمار می‌آورند و آنها مجازند بدون تعرض دیگران در اطراف و اکناف پرسه بزنند، و حال آنکه افراد بخت برگشته‌ای که دچار جنون می‌باشند در سلولهای تاریک محبوس می‌گردند، به زنجیر کشیده می‌شوند، گرسنه نگاه داشته می‌شوند و حتی آنها را کتک می‌زنند تا مرگ آنها را از رنج‌هایی بکشد.

۷. واکسیناسیون در ایران مرسوم نیست. تلقیح یا تماس مستقیم با بیماری با خوابانیدن بیمار در بستری که بیماری مبتلا به آبله در وضعیت حاد خوابیده است، روشی است که اطبای ایران بکار می‌برند.

هرمیزی را که آبله داشته و زمان بحران آبله نیز باشد او را در رختخواب خوابانند و به دواهای نافع‌ای که خودشان تجویز می‌نمایند به معالجه می‌پردازند.

در ایران جز مدرسه دارالفنون مدرسه دیگری نیست که در آن این علم شریف تدریس شود و غالباً طب ایرانیان مانند ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود و علم تشریح که یکی از ملزومات شخص طبیب است به هیچ وجه در ایران شایع و منتشر نیست. کتب طبیّه که از روی آنها ایرانیان به علم طب اشتغال می‌ورزند، فقط کتاب دستورالعمل بقراط و ابوعلی سینا و بعضی از کتب عربیه است که از قدیم الی یومنا هذا فی ما بین ایرانیان شایع و از روی آن به تحصیل علم طب فایض می‌شوند.

عموماً در مملکت ایران اطباء را بسیار احترام می‌نمایند و چنان که در صفحات اول این فصل مذکور گشت وضع و حالت شخص جراح در انظار ایرانیان چندان تفاوتی با وضع و شأن دلاکان ندارد، چه شخص دلاک می‌تواند که دندان‌های پوسیده را از دهان درآورده و مردم را فصد و حجامت کند.

اطباء ایران در اغلب مواقع ادویه‌ای از جهت مرضای خود تجویز می‌نمایند که آن ادویه غالباً در قرون متوسطه شایع و اطباء آن زمان در ظهور بسیاری از امراض به آنها ملتجی می‌شدند و از این قبیل است که بر حسب صواب دید حکیم یک کبوتر زنده را تحصیل نموده و بر پای شخص مریض می‌بندند، و یا آنکه شکم مرغ را از آلات اندرونی آن پاک و خالی نموده و آن را بر پای مریض می‌چسبانند و معتقد آند که از این عمل آثار صحت در حالت مریض دیده خواهد شد. گاهی بر حسب حکم طبیب اقوام و اقارب مریض او را در نمد و یا در پوست گوسفند تازه کنده شده گذارده و مالش می‌دهند و چون علم طبابت در ایران به منوال مذکور است باید گفت که این علم شریف در ایران به حالت اولیّه خود باقی است و شخص طبیب خارجی نمی‌تواند که اطلاعات لازمه و مفیده را حاصل نماید.

## فصل سیزدهم

در بیان حالات و حرکات درویشان  
و لباس و صورت ظاهر آنها و  
عادات دائمی و یا حق گفتن آنها و نیز  
در این فصل قصه کوچکی در احوال  
شاهزاده و درویشی مذکور می شود

اگرچه لفظ درویش در میان اهل لغت چنین مشهور است که شخص درویش کسی را گویند که بسیار متدین و فقیر باشد ولی درویشانی که در ایران دیده می‌شوند با وجود آنکه صفت فقردر آنها دیده می‌شود گویا مذهب ایشان مقتضی آن است که زیاد حرف بزنند و به خارج از مذهب خود لعنت و حرف‌های ناشایسته بگویند، و عادت آنها همواره بر این جاری شده است که هرگز به هیچ کاری از مشاغل دنیوی مشغول نشوند و تا بتوانند از شست و شو و نظافت بدن خود احتراز کنند و به همین سبب است که ریش و موهای آنها همیشه در یک حالت ژولیده و غریبی ملاحظه می‌شود و چون هرگز ریش و موهای خود را شانه نمی‌زنند لهذا در وقت وزیدن باد تمام موهای آنها به یک طرف متمایل می‌شود، و یکی از عادات آنها این است که همیشه به لباس‌های بسیار مندرس و چوب‌های بسیار بزرگ در دست می‌گیرند و اغلب دیده شده است که در این مملکت که سکنه آن تمامی اعضای خود را مستور می‌دارند طایفه درویشان به هیچ وجه ساتری برای خود قرار نمی‌دهند. در هر یک از بلاد معظمه ایران یک دکان بزرگی ترتیب داده شده است که در آن دکان اسباب و مایحتاج درویشان ایرانی به فروش می‌رسد و اسامی آن اسباب یکان یکان بیان می‌شود.

یکی از آن اسباب کلاه بزرگ نمدی است که تقریباً از حیثیت شکل شبیه کله قند و به عبارت هندسی شباهت بسیاری با شکل مخروطی دارد و بر روی آن کلاه چندین سطر از آیات قرآن و اشعار نوشته شده است، و دیگری کشکول است که



غالباً آن را از چوب گردو و یا از درخت های ممالک هندوستان می سازند و برحسب عادت درویشان همواره آن را برشال کمر خود نصب کرده و می تواند که به واسطه آن احتیاجات مذکوره ذیل خود را دفع نماید، یکی آن است که شخص درویش می تواند کَشکول خود را ظرف بعضی از مایحتاج و خورده ریزهای خود قرار دهد و پول هائی را که مردم به او می دهند به عوض کیسه در آن بریزد و او را ظرف مشروبات خود بسازد، و نیز در دکان های مزبوره سبجه های بسیار دیده می شود که آنها را درویشان محض اظهار تقدس در دست های خود گرفته و ذکر از اذکار را ذاکر و گویا می شوند، و نیز در همین دکان پوست های پلنگ و ببر دیده می شود که آن را درویشان خریده و روزها آن پوستها را اسباب پوشش خود قرار می دهند و شب ها یا آنها را لحاف و یا در زیر خود انداخته بر روی آن استراحت می نمایند، و هرگاه شما بخواهید شکل و هیكل درویش ایران زمین را ملاحظه نمائید بهتر آن است که یکی از اهالی ایران را که موهای کثیف و بلند داشته باشد مجبور نمائید که غیر از شلوار و پیراهن تمام لباس های خود را از خود دور کند آن وقت یک کلاه مخروطی الشكل بر سر او نهاده و پوست پلنگی را براو بپوشانید و یک کَشکول بر کمر او آویخته و بر اطراف گردن او گردنبندی از دانه های تسبیح ترتیب بدهید، و پس از انجام همه اینها بر شکل و هیكل او تماشا کنید که در این حال درویش حقیقی ایران زمین را خواهید دید. اگر چه تقریباً تمام درویش های ایرانی کثیف منظر و ملبس به لباس های مندرس و پاره پاره هستند ولی بعضی درویش ها هم دیده می شود که همیشه به لباس های بسیار سفید و پاکیزه ملبس می باشند و همواره موهای آنها شانه شده و گیسوانشان خوش رنگ است. عمده افکار و خیالات درویشان ایران زمین بر این است که همیشه اسلحه بسیار خوبی در نزد خود داشته باشند و اکثر سلاحی که بواسطه آن آنها خود را مسلح می نمایند عبارت از چوب های بسیار بزرگ گره دار و کاردهای بسیار تیز و تبرهای دوسر بسیار مرغوب است که گاهی آنها را از طلا و نقره، طلاکوب و نقره کوب می کنند، و باز اسلحه آنها عبارت است از چماق های آهنی و پولادی که شکلاً شباهت تامی به سرگاو دارند و انسان از دیدن آنها یاد از سرستون های شهر اصطخر فارس می کند که گویا

تقریباً آن چماق‌ها را از روی آن ستونها نمونه برداشته‌اند. خلاصه تمام درویش‌هایی که در ایران هستند لابد بواسطه یکی از این اسباب‌ها خود را مسلح نموده و در وقت حرکت به محلی آن آلات را همراه خود خواهند داشت.

احدی تا به امروز هیچ یک از درویشان را ندیده است که مشغول به عملگی یا شغل معینی باشند. و مشغله دائمی که آنها از جهت خود قرار داده‌اند عبارت از آن است که در کوچه‌ها و خیابان‌ها با قدم‌های بسیار کوچک حرکت کرده و پس از طی چند قدم ایستاده و به صدای بسیار بلند فریاد می‌کند: یا حق یا حق. و معنی یا حق گفتن درویشان مزبور این است که ای مسلمان باوفا دست خود را به جیب ببر و یا ای کافر نجس در کیسه را بازکن، و علاوه بر آن گاهی اتفاق می‌افتد که درویش‌های آن‌جا به هریک از مردمان یک گل و یا یک دانه فندق و یا یک برگ سبز تعارف نموده و از آنها استدعای انعام و صدقه می‌نمایند.

هیچ فصلی از فصول مانند عید نوروز به درویشان خوش نمی‌گذرد و در هیچ ایامی مانند ایام عید آنها نمی‌توانند تحصیل پول نمایند و در ایام عید نوروز هریک از ایرانیان هر درویشی را که در معبر و یا در سایر محلات شهر ببینند خود را مجبور می‌دانند که مقدار معینی به او پول بدهد، و علاوه بر آن هریک از درویش‌ها معتاد برآنند که در ایام عید نوروز هر کدام یکی از رجال و متمولین آنجا را انتخاب نموده و در درب عمارت او چادر محقری زده و در میان آن ساکن می‌شوند و بعد در اوقات معین مثلاً هریک ساعتی از جای خود برخاسته و به صدای بسیار بلند فریاد یا حق یا حق می‌نمایند، و اگر تا مدت یک ماه صاحبخانه به او پول ندهد باز درویش مشارالیه به کار خود مشغول است، و در اوقات معینه عادت خود را از دست نمی‌دهد و بقدری یا حق یا حق می‌گوید که صاحبخانه نظر به لیاقت خود مقدار معینی به او پول می‌دهد. اغلب ایرانیان توقف درویش را در درب عمارت خود اسباب افتخار خود قرار می‌دهند، و به همین ملاحظه گمان می‌کنند که هر کس از درب عمارت ما بگذرد و توقف درویش را ببیند چنین خیال خواهد نمود که من شخص معزز و محترم و متمولی هستم و به همین سبب است که درویش بدبخت را تا مدت یک هفته یا بیشتر بر در عمارت خود نگاه داشته و در آن مدت به هیچ وجه

صدقه و تعارفی به او نمی دهند، و هرگاه توقف درویش از مدت یک هفته تجاوز کند اول کار مرد درویش آنکه بقدر امکان صاحبخانه و سایر ساکنان عمارت او را دشنام می دهد و علاوه بر تکرار یا حق یا حق محض تنبیه و کسر شأن صاحبخانه شروع بزدن بوق می کند، مجملآ آنکه زدن بوق و شنیدن صاحبخانه صدای آن را اسباب این می شود که صاحبخانه حتی المقدور چیزی به دست درویش داده از او طلب عفو و رضامندی حاصل نماید.

بعضی درویش ها در ایران دیده می شوند که آنها اغلب در کوچه ها و بازارها نقالی می نمایند و صنعت و استادی که آنها در وقت نقالی به کار می برند فی الحقیقه انسان را متحیر می نماید و شخص از حافظه آنها و مهارتی که در صنعت خود دارند متعجب می شود، و طایفه دیگر از درویش ها به واسطه اشارات با دست و پا و حرف زدن در شکم تحصیل روزی می نمایند (حرف زدن در شکم گویا حالتی است که درویش ها در وقت خواندن صدای خود را از گلو ادا می نمایند). در ایران هریک از درویشها می توانند به هر مجلسی که بخواهند داخل شوند و بسیار کم اتفاق می افتد که صاحبخانه آنها را از دخول به محضر خود ممانعت بنماید بلکه آنها را احترام و مهربانی نموده مانند سایر مدعوین از درویش ها نیز پذیرائی می کند. اگرچه اهالی ایران چندان اعتنائی به شأن درویشان نمی نمایند؛ ولی باوجود آن هرگز دیده نشده است که هیچ یک از آنها پست ترین از درویش را اذیت نماید و هماغه جهت آن این است که تمامی ایرانیان از نفوس و نفرین درویش ها محترز هستند و اگر درویشان را بواسطه عطایای خود ممنون نکنند آنان را اذیت و آزار نیز نخواهند نمود. در ایران مجالس متعدده منعقد است که در آنجا درویش اجتماع نموده و باهم مصاحبت می نمایند و نقصی که در آن مجالس دیده می شود این است که در محافل مزبوره نه صندوقی از جهت حفظ پول موجود است و نه اجزاء آن موجب و مستمری معینی از شخصی مأخوذ می دارند. یکی از آن مجالس محلی موسوم به هفت تن است که در نزدیکی شهر شیراز واقع است و اجزاء آن مجلس هفت نفر درویش هستند که خود را اجزاء آن مجلس قرار داده اند و همه روزها در آن محل اقامت و توقف دارند، و نیز در قرب همان شهر مجلس دیگری منعقد است

که آن را موسوم به چهل تن نموده اند اجزاء آن مجلس عبارت از چهل نفر درویش هستند که آنها هم مانند اجزاء اداره معینی در آنجا اجتماع نموده و اوقات خود را در آنجا بسر می برند و اغلب اتفاق می افتد که اجزاء مشارالیهم از آنجا خارج شده و در کوچه و بازارها راه می روند، هرچیزی که در مدت سیر خود در کوچه ها تحصیل می نمایند یک جزء آن را به رئیس خود که ایرانیان آن را مرشد می نامند تقدیم می نمایند و غالباً درویش ها چند ورق از ادعیه مختلفه و طلسمات و غیره را چاپ نموده و آنها را به زنان و اطفال ایرانی می فروشند. و چنانچه در فوق مذکور داشتیم ساکنین ایران از نفوس و نفرین درویشان بسیار وحشت دارند و هرگاه درویشی یکی از اوراق ادعیه مذکوره را تقدیم یک نفر بنماید و او در عوض کمتر به او پول بدهد معلوم است که درویش مشارالیه او را نفرین و دشنام می دهد و این حرکت اسباب آن می شود که آن شخص موافق معمول او را از خود خرسند سازد. در ایران از نوع دراویشی که در اسلامبول هستند و همیشه شغل خود را به فریاد کردن و چرخیدن منحصر نموده اند به هیچ وجه دیده نمی شود، و علاوه بر آن درویش های ایران هرگز در امورات راجعه به مذهب و دیانت خود را مجروح و معیوب نمی نمایند، و از اتفاقات مذهبی باید روز قتل امام حسین (ع) و امام حسن (ع) را استثناء نمود، چه در این دو موقع تأثرات و آلام درویشان را روی داده و بواسطه آن سر و پیشانی خود را مجروح و کمر و شانه های خود را بواسطه زنجیر زخمی و مانند قیر سیاه می کنند و آن قدرها خیلی سیلی و مشت برسینه و صورت خود می زنند و حسن و حسین می گویند که در اغلب مواقع بیهوش می شوند.

درویش های ایرانی را نمی توان از معایبی که خود اهالی ایران به آن مبتلا هستند مستثنی نمود. چه آنها هم مانند ایرانیان در شکم پرستی و صرف مسکرات و استعمال دخانیات و کشیدن تریاک و خوردن آن اصرار دارند،<sup>۱</sup> و علاوه بر آن یکی از

۱. در متن انگلیسی: درویش ها تمام معایب ایرانیان را دارند؛ آنها مشروب می نوشند و تریاک و بنگ می کشند. درویشان معمولاً افراد بی بند و بار و موذی و خطرناک هستند، قربانیان آنها زنان جاهل روستائی هستند که فریب آنها را خورده به ایشان پول می دهند.

عادات دراویش که خود ایرانیان آنرا دارا نیستند مسافرت های دور و دراز بی معنی است و محتمل است که مسافرت های بی مقصود و بی حاصل آنها مدت متمادی امتداد پیدا کند و غالباً اتفاق می افتد که اگر در اول حرکت از شهری عزیمت به محل معینی را در نظر داشته باشند پس از یک دو سه روز عزیمت خیال خود را از آن محل منصرف داشته و به نقطه علیحده عازم می شوند، و هرگاه یکی از ایرانیان را اقبال برگردد و کار به اضطرار انجامد و بخواهد که راه آمد و شد خود را از دوستان خود منقطع سازد و از زندگانی خویش مأیوس گردد ناچار تکلیف خود را در آن داند که طریق فقر و درویشی پوید و به تغییر مسلک و لباس کوشد، پس از آنکه ترک مسلک خود را کرد و بوضع و لباس فقر و درویشی موضع گشته و خود را در جرگه دراویش منتظم ساخت او نیز یکی از دراویش شده و زندگانی خود را با آنها تطبیق کند و از قید قیودات صوری و معنوی خود رارهانیده و با درویشان انیس و جلیس شود، و برای اطلاع و استحضار از وضع و حالت درویشان ایران مطالعه حکایت ذیل کافی تواند بود، حکایت کوچکی که در ذیل ذکر می شود متعلق به حيله و تدبیرات درویشان ایران زمین است.

چند سال قبل خاقان مغفور فتحعلی شاه شیخ الملوک میرزا رابه حکومت همدان مفتخرو انتظام و رسیدگی مهام آن خطه را به مشارالیه مفوض کردند، شاهزاده مشارالیه بسیار خوش اندام و از سنش تقریباً هفتاد سال بیشتر نگذشته بود و خیلی متناسب الاعضاء و صبیح المنظر بود و با آنکه سن او به هفتاد سال رسیده بود باز در همان وقت چهار زن عقدی و چندین صیغه در حرمخانه او زندگی می نمودند، و یکی از خصایص آن شاهزاده محترم این بود که مانند (دُن ژوان)<sup>۲</sup> ایتالیائی اشیاء جدیدالاختراع را بسیار دوست می داشت و همیشه به تحصیل اشیاء مزبوره می کوشید.

عموماً متمولین و متشخصین ایران که سَنشان از هفتاد سال هم تجاوز کرده

۲. نام دون ژوان در متن انگلیسی نیامده است و نیز مترجم به اشتباه دون ژوان را ایتالیائی دانسته و حال آنکه دون ژوان قهرمان افسانه ای بسیاری از آثار ادبی اروپا است که ظاهراً مبتنی بروقاع زندگی دون خوان تنوریو از اهالی سویل اسپانیا است.

باشد در نظر مردمان کثرت ستشان محسوس نمی شود و به نظر چنین می رسند که منتها سی الی چهل سال از سن ایشان نگذشته باشد، و دلیل این مطلب این است که همواره متمولین و نجبای ایران لباس های بسیار ظریف و گرانبها می پوشند علاوه بر آن ابرو و ریش های انبوه بسیار بلند خود را بواسطه حنا و رنگ سیاه می نمایند. در این صورت بدیهی است که آن لباس و زینت ریش آنها را در نظر مردمان مثل جوان می نماید. بنابراین شاهزاده شیخ الملوک هم چون لباس های گرانبها می پوشید و ابرو و ریش بلند خود را به واسطه حنا و رنگ سیاه نموده بود لهذا مانند جوانان نمودار می شد، و قطع نظر از این فقره فی الواقع شاهزاده موصوف بسیار مقبول و خوش منظر بوده و غالب اسباب مشغولیات آن شاهزاده مصروف به صیقل نمودن ناخن ها و شانه کردن ریش که او راهمواره مانند قیر سیاه کرده بود قرار داده و به ترتیب آن می پرداخت، و عمده افکار و خیالات مشارالیه در خصوص فتوحی بود که در ایام جوانی بر زنان کرده بود و در فکر این بود که اسبابی فراهم آورد تا به همان وسائل بر زن ها مسلط و غالب شود. و اینکه مذکور گشت که ریش شاهزاده شیخ الملوک مانند قیر سیاه بود جهتش این است که عادت اهالی ایران بر این جاری شده که ذکوراً و اناثاً ریش و موهای خود را بواسطه حنا و رنگ زینت می نمایند، فقط اشخاصی که از استعمال این دو رنگ اجتناب دارند همان ماتمزدگان و تعزیه دارانند که آنها هم تا مدت معینی از استعمال آن اجتناب می نمایند و بعد از مدتی مانند سایرین ریش و موهای خود را رنگین می کنند.

شاهزاده شیخ الملوک به هیچ وجه در امور حکومت و تنظیم طرق و شوارع اطراف همدان مداخله نمی نمود و چون همتش عالی بود و خیلی هم سخی الطبع بود و کلیه ادارات تفویض شده به خود را واگذار به وزیر خود نموده و به کلی خود را از این فقره فارغ البال ساخته بود، و با اینکه خود او به امور حکومت رسیدگی نمی نمود باز از توجه وزیر مشارالیه تمام طرق و شوارع در کمال امنیت و مالیات جمیع نقاط خطه همدان به سهولت وصول می شد و آرامنه متقلب در سرموعد آن شراب های معروف را تقدیم حضور شاهزاده موصوف می نمودند، و عادت شاهزاده شیخ الملوک بر این بود که هر شب در غروب آفتاب بانورالدین نام درویشی داخل یکی از اتاق های

عمارت حکومتی شده و در آن جا به شرب مدام مشغول و اوقات شبانه خود را بسر می بردند، و این درویش اگرچه اسمش نورالدین بود ولی در معنی به هیچ مذهبی معتقد نبود و از وقتی که به شرف همپسالگی شاهزاده شیخ الملوک مشرف گردیده بود مجبور شده بود که لباس درویشی خود را به لباس فاخر مبدل و کلاه مخروطی شکلش را به کلاه معمولی تغییر دهد، و چیزی را که آن درویش از قدیم تا آنوقت نتوانسته بود تغییر دهد همان سرخی دماغش بود، که همیشه مانند آتش قرمز بود و جهت آن قرمزی گویا بواسطه کثرت نوشیدن شراب و عرق همدان بود که اثر آن به دماغ درویش تأثیر کرده بود و با وجود فقرات مذکوره باز نورالدین درویش در نظر همدانیها بسیار محترم و باعزت بود.

این درویش بقدری حکایت و نقل های قدیم رامی دانست که انسان فی الحقیقه متوحش می گردید و هر شب چند حکایت برای شاهزاده نقل می نمود و اهالی همدان هر وقت کاغذ یا رقعهای به درویش می نوشتند عنوان آن را انیس و جلیس شاهزاده نورالدین می نوشتند و در واقع این لقب برای مشارالیه بی مناسبت نبود، زیرا چنانکه در فوق مذکور شد درویش موصوف هر شب تا مدت معینی در حضور شاهزاده شیخ الملوک نشسته و بایکدیگر شراب صرف می نمودند و شاهزاده او را بسیار دوست می داشت و از عادات او یکی این بود که هر وقت قدری از بابت پول دست تنگ می شد فی الفور خود را به یکی از بازارهای همدان رسانیده و در آنجا شروع به نقالی می کرد همین که مشغول به گفتن می شد مردمان بیکار و لگردد و زنان و دختران همدان به گرد او جمع شده گوش به نقل مشارالیه می دادند و پس از اتمام نقل هریک بقدر مقدور چیزی به او می دادند و بعضی خرما و میوه و شیرینی به مشارالیه می دادند، و از عجایب آن بود که حکایات و نقل های او بقدری بامزه و شیرین و بقدری فصیح بود که در وقت تقریر اثر مخصوصی بر انسان حاصل می نمود و اشعار آبداری که او تقریر می کرد هوش از سرسامعین می ربود.

باید در نظر داشت که هریک از ایرانیان که قدری از ادبیات ایران زمین مستحضر باشد همیشه در وقت صحبت و تکلم خود را مکلف می داند که در اواسط تقریرات خود چند بیت از اشعار شعرای ایران را مخلوط کند، علاوه بر آن

بی سوادهای ایران هم لابد چند شعر از ابیات شعرای قدیم ایران را می دانند در وقت تکلم آن اشعار را با صحبت های خود مخلوط می نمایند. اگرچه درویش نورالدین از مجالست و مؤانست با شاهزاده شیخ الملوک خیلی منتفع می شد لیکن باز نقالی در بازارها را بهتر از بودن نزد شاهزاده می دانست و جهتش آن بود که شاهزاده شیخ الملوک اگرچه در وقت نقل و حکایت و خواندن اشعار درویش با کمال دقت گوش می کرد ولی تفاوتی که داشت این بود که از شدت عدم علم و نادانی معانی آن حکایات و اشعار را به هیچ وجه نمی دانست و تقریباً آن حکایات و اشعار در نزد او مانند رشته مرواریدی بودند که کسی آن را در جلو خریا خوکی حرکت دهد، و علاوه بر آن در اوقات مستی و صرف منکرات بقدری درویش نورالدین را فحش می داد و جفنگ می گفت که مافوق آن متصور نبود. با این ملاحظه روزی درویش موصوف در نزد خود قدری فکر کرده و نتیجه افکار او به اینجا منتهی گردید که بهتر آن است که صرف نظر از مجالست و مؤانست شاهزاده نموده و مانند سابق به همان درویشی و ولگردی در اطراف اکتفا نمایم و از جهت نایل شدن به این قصد قدری خرجی لازم است، لهذا بهتر این است که در وقت وداع به یک حيله و تدبیری از شاهزاده شیخ الملوک قدری پول بگیرم.

چون غالباً در ایران عادت بر این جاری شده که هر کس از شخص دیگری می خواهد قدری پول تحصیل کند باید آن را بواسطه انواع تدابیر و حیل مأخوذ دارد لهذا این درویش هم در وهله اول طرح بسیار نیکوئی ریخته و به انجام آن اقدام کرد.

مادر فوق مذکور داشتیم که شاهزاده شیخ الملوک همیشه صحبت و نزدیکی با زنان و جیهه را بسیار دوست می داشت و همواره افکار خود را مصروف به مجالست آنها می نمود، لهذا آن درویش پایه طرح خود را به یکی از انائیه تکیه داده تا بدان واسطه به مقصد اصلیه خود نایل گردد و در حین اظهار آن به شاهزاده بتواند او را فریب دهد. پس از طرح این نقشه شبی از شب ها شاهزاده شیخ الملوک او را جهت نقل گفتن به نزد خود احضار نمود همین که به مجلس داخل گردید، ابتدا تعظیم کرده و فوراً عرض کرد: قربانت شوم دیشب یک خوابی دیده ام باید آنچه در عالم



رؤیا به من دست داده به حضور مبارک معروض دارم.

شیخ الملوک از استماع این کلمات دهن دره نموده به او فرمودند چه خوابی دیده‌ای آیا در خواب پیغمبر خدا (ص) و یا ائمه هدی (ع) و یا شیطان ملعون رادیده [ای].

نورالدین عرض کرد: قربانت شوم نه پیغمبر (ص) و نه ائمه هدی (ع) و نه شیطان ملعون، هیچ یک از آنها را ندیده‌ام ولی آنچه دیده‌ام از خواب‌های حقیقی و واقعی است و آنچه معلوم شده باید نتیجه آن خواب به همین زودی واقعیت پیدا کند و تاثیر صحیحی ببخشد، علاوه بر آن در این خواب سرّی است نهانی که با آشکار کردن آن احتمال صدمه شدیدی برای من می‌رود بنابراین لابدم که مادام‌العمر این خواب را به غیر از یک نفر از برای دیگری نقل ننمایم.

شاهزاده شیخ الملوک در حالتی که مشغول کشیدن قلیان بود ابتدا یک دود زیادی از دهان خود خارج نموده بعد به نورالدین گفت درویش بیا به جان من آن شخصی را که می‌خواهی برای نقل کردن این خواب انتخاب نمائی مرا انتخاب کن و خواهش دارم حقیقت آن خواب را کما هو حقه معروض دار، درویش نورالدین بعد از فرمایش شاهزاده معروض داشت که شما گمان می‌برید که این خواب شوخی است، خیر به سر شما من هرگز شوخی را دوست نمی‌دارم و اگر شما قسم یاد می‌کنید که این سر را بر کسی مکشوف و اظهار ندارید من هم برخود حتم می‌نمایم که این سر را به غیر از شما برای هیچ کس نقل نکنم.

شیخ الملوک قسم‌های غلاظ و شداد یاد نموده گفت: درویش بریش خود و به خانواده همایونی خود و به سر حضرت مرتضی علی علیه السلام قسم که هرگز این سر را افشانم. آن وقت مانند اشخاصی که طالب شنیدن مطالب مهمه باشند به دوزانو نشسته گفت درویش جان عزیز! مقصود تو از قسم خوردن بود من که قسم یاد کردم حالا آن خواب را توضیح نما و بگو ببینم چه خواب دیده [ای].

نورالدین از اصرار شاهزاده اول نگاهی به اطراف در و پنجره نموده و بعد واقعه [ای] که در خواب دیده بود به شرح ذیل معروض داشت:

ای شاهزاده معظم بدانکه دیروز وقت شام وقتی که شما با من وسایر

ملازمین نواب والا از تپه های اسدآباد عبور می نمودیم اتفاقاً بنده برای امری قدری از ملازمین نواب اشرف والا عقب ماندم بعد از فراغ از آن امر خیلی سعی کردم که خود را به ملتزمین رکاب نواب والا برسانم ممکن نشد، لابد مدتی بر روی تپه های آنجا راه پیمودم آخرالامر خستگی بر من غلبه نمود و بر روی یکی از تپه ها نشستم تا رفع خستگی خود را نموده باشم، در این حال بر روی همان تپه خوابم ربود و هوش و حواس بکلی زایل گردید پس از مدتی که در خواب بودم بگفتن صدای لطیف نازک مطبوعی به گوشم رسید که از خوبی و خوشی آن از خواب پریدم، ناگاه نظرم به یک نازنین صنمی افتاد که از شدت ملاحظت و صباحت و نرمی مو و لطافت بدن و تناسب اعضا و قشنگی چشمان او مبهوت و متحیر ماندم ولی وقتی که نظر من بر او افتاد نمی دانم چه شد که آن نازنین از خواندن خود صرف نظر نموده ساکت و صامت بر روی یکی از تپه های مقابل نشسته و به من نگاه می کرد.

شاهزاده شیخ الملوک از استماع این مطلب قدری راست تر نشسته نگاهی به درویش انداخته دید که درویش در بین گفتگو نزدیک است از شدت حظ و خوشحالی جان از قالبش بیرون برود. فرمودند ای رفیق وای انیس من حالا وقت خوشحالی نیست بگو ببینم آن نازنین دیگر چه وصفی داشت.

درویش مجدداً آغاز سخن نموده معروض داشت که شاهزاده خداوند انشاء الله سایه بلند پایه شما را از سر من کم نکند آن وقتی که من به آن نازنین نگاه می کردم خلقتی را دیدم که فی الحقیقه هیچ یک از حوریان بهشت و ملائکه آسمان در حسن و وجاهت با او برابری نمی کردند. در آن حینی که خیره خیره به او نگاه می کردم دیدم یک آواز مطبوعی از او شنیده شد که می گفت ای درویش به من نگاه کن آیا تو چنان خیال می کنی که منم مانند تو جسمی فانی هستم و پس از اندک زمانی از دار دنیا رحلت خواهم کرد؟ نه چنین است من فانی نیستم. من از استماع این مقال با کمال دقت بر اعضای آن صنم نگاه نموده دیدم بر روی کتف های او یک جفت بال قشنگ کبودرنگی [وجود] دارد مثل بال شب پره ای که بر روی درخت گل سرخ نشسته باشد متحرک بودند، از ملاحظه پرو بالهای او بر من یقین شد که این نازنین یا پری و یا ساحره ملیح و صبیحی می باشد، بعد به آواز بلند گفتم ای نازنین

صنم و ای حوری خانم بگوئید ببینم اسم شما را بچه نام می خوانند؟ حوری در جواب به من گفت که در ولایات ما اسم مرا شهر بانو می خوانند. دوباره به او گفتم ای شهر بانو من فانی چه بایدم کرد که مطبوع طبع شما واقع شوم و نیز بر من اعلام نما که آیا شوهرداری یا خیر؟ حوری گفت ای درویش نادان در ولایتی که ما زندگانی می نمائیم هنوز عادت بر این جاری نشده که ما را شوهر دهند و اگر هر آینه به کسی محبت ورزیم ابدالدهر محبت ما با او باقی خواهد بود و من تا به حال با هیچ کس محبت نورزیده ام و وقتی با یکی از مردان به شروطی چند محبت خواهم ورزید: اولاً محبت او باید بر من ثابت شود، و ثانیاً جهیز بسیار گرانیمندی مانند آن جهازهایی که به دختران انسان فانی داده می شود از برای من بیاورد.

درویش گفت از صحبت های شما چنین مستفاد می شود که شما یکی از حوریان طماع بوده باشید. حوری گفت خیر چنین نیست که شما فرض می کنید من در ولایت مسحور خودمان چنین عهد و شرط کرده ام که به هر کس شوهر نمایم بقدر معمول از او جهیز دریافت دارم و از جهت ثبوت این عهد قسم یاد کرده ام که به هیچ وجه از عهد خود تخلف نورزم.

درویش گفت من از استماع این کلمات قدری به هیجان آمده به آواز بلند گفتم ای شهر بانو خانم تو خودت می دانی که درویشان از حسن و وجاهت نازنینان گل اندام به خوبی مستحضرند و اگر کسی مایل به حسن و وجاهت همچو تو نازنینی بشود باید بچه مقدار و بچه مبلغ آن را ابتیاع دارد و اگر شما خودتان راضی بفروختن حسن و وجاهت هستید پس بر من توضیح نمائید که جهیزیکه باید به شما داده شود تا چه اندازه و چه مقدار خواهد بود.

شهر بانو خانم حوری اول قدری تبسم نموده و بعد با انگشت های خود شروع به شمردن جهیز نموده گفت هر کس طالب من بوده باشد باید اشیاء معتبره [ای] که در ذیل ذکر می شود ارسال دارد.

دو زیرجامه ترمه کشمیری مرغوب که یکی از آنها هم در کمال خوبی مروراید دوز شده باشد و دو ارخالق مخمل یراق دوز و یک ثوب چادر که یراق دوزی آن به مُد و سلیقه اخیر تهران تزیین شده باشد و یک شانه کوچک و یک آئینه نقره

ودو جفت ارسی که پاشنه‌های آنها بسیار بلند باشد. من از استماع این مقال به صدای بلند گفتم شهر بانو خانم چرا قرآن را فراموش کردی؟

حوری خانم گفت دیگر ذکر این لفظ را ننمائید زیرا که در مملکت مسحوری که ما زندگانی می‌نمائیم هرگز محتاج به قرآن نشده و نخواهیم شد و طریقه زندگی ما در آن مملکت بسیار ساده است و مانند مملکت شما آنقدر سخت و خشن دیده نمی‌شود. پس از اتمام این گفتگوها به او گفتم حوری خانم همین اشیاء والبسه‌ای که شما نام بردید از جهت شما کفایت می‌کند یا خیر؟

حوری خانم گفت: بلی قدری هم جواهرات لازم است ولی جواهرات را به سخاوت و سلیقه خود داماد واگذار می‌نمایم.

درویش گفت: از تقریر و بیانات مشارالیه صبر و تحمل به کلی از من سلب شده بی اختیار دست خود را به طرف لباس نیکومنظر آن نازنین دراز کردم که شاید آن را به تصرف خود درآورم ناگاه دستی از غیب پیدا شده چنان بر پشت دست من آشنا نمود که هنوز اثر آن بر پشت دست من باقی است، از وقوع این واقعه به مشارالیه اظهار داشتم که شما بد یادگاری بردست من گذاردید.

حوری خانم از این گفتگو تبسم نموده و بعد یک دانه شاهدانه از درخت شاهدانه چیده و به دست من داد و ضمناً اظهار داشت که این صحبت‌هایی که مابین من و تورد و بدل گردید باید به غیر از یک نفر که او را طرف اعتماد خود بدانی به هیچ کس ابراز نمائی و پس از یک هفته بعد از غروب آفتاب در همین محل بیائیدتا من و شما با هم ملاقات بنمائیم و باید وقتی که در این جا آمدی بدون اسلحه باشی و آن جهیزی را که من از جهت تعیین نموده‌ام با خود بیاوری، و معلوم است وقتی که شروط مذکوره صورت گرفت خواه تو باشی و یا هر شخصی که شروط مزبوره را به انجام برساند من در مزاجت با او انکار نخواهم نمود و راضی به مواصلت خواهم شد. الغرض پس از اتمام این کلمه بگفتاً دیدم آن خانم از نظر من پنهان شد و دیگر هرچه گردیدم اثری از آن نازنین ندیدم.

شاهزاده شیخ الملوک از استماع این مطلب درویش نورالدین را خطاب کرده فرمودند آقا درویش این حرف‌های تو حکایت است نه حقیقی و من اعتقاد

بصدق این مطلب ندارم اگر بخواهی که من اعتماد بر اقوال تو بنمایم آن دانه شاهدانه را به من نشان بده تا به آثار و علامات ببینم با کلمات و حکایت تو موافق است یا خیر.

درویش نورالدین به شاهزاده شیخ الملوک گفت قربانت شوم اقوال من تماماً صحیح است و اینک آن رابه شما تقدیم خواهم کرد که در این حال دست به جیب خود فرو برده یک دانه زمرد گیرد صیقلی نشده بیرون آورده به حضور آن شاهزاده گذارد، شاهزاده شیخ الملوک آن دانه را برداشته و در دست‌های خود می‌چرخانید و در کمال خشونت و تغییر درویش نورالدین رانگاه کرده فرمودند ای متقلب دروغگو می‌خواهی مرا فریب بدهی بگو ببینم این زمرد را از کجا سرقت کرده‌ای؟ نورالدین از اقوال شاهزاده مضطرب شد و غیر از نوک دماغش که به رنگ قرمزی باقی بود تمام رنگ صورتش پریده گفت ای شاهزاده قسم به نام شما یاد می‌کنم که آنچه من به حضور نواب والا معروض داشتم از امور واقعه و کمال صحت را داشت و من هرگز راضی نخواهم شد که در حضور شما دروغ بگویم.

شاهزاده شیخ الملوک گفت حالا معلوم خواهد شد که شما راست می‌گوئید یا خیر بعد کف برکف زده در این بین چند فراش داخل تالار شده و در حضور شاهزاده شیخ الملوک تعظیم نمودند به اشاره خود شاهزاده درویش بدبخت را بر زمین انداخته و پاهایش را در فلک گذاردند و هر یک چند چوب برداشته به کف پاهای آن درویش آشنا نمودند، شاهزاده شیخ الملوک ضمناً با کمال تغییر و بی‌انصافی مشغول کشیدن قلیان بود و گوش به فریاد بدبختانه نورالدین می‌داد که او در زیر چوب می‌گفت: امان، از برای خدا امان، ای شاهزاده ترحم نما. پس از قدری فریاد از صدا افتاده بیهوش گردید، شاهزاده به فراش‌ها فرمود تا او را رها نمودند و بعد از آنکه درویش به حال آمد به او فرمود ای کذاب و ای دروغگوتر از تمام دروغگویان حالا راست می‌گوئی یا نه.

نورالدین با ناله گفت: ای حضرت والا شما که هفت جد مرا از قبر بیرون آوردید دیگر از من چه می‌خواهید؟ شیخ الملوک گفت: ای متقلب کهنه کار راست بگو؟

نورالدین گفت: قسم به سر شما یاد می‌کنم که آنچه خدمت حضرت والا معروض شد راست راست، شیخ الملوک گفت خیلی خوب حالا اگر می‌نوانی حرکت کنی برخیز برو، نورالدین با کمال مشقت خود را حرکت داده و با آه و ناله زیاد مانند چهار پایان از تالار بیرون رفت. پس از رفتن درویش شیخ الملوک حکم به احضار صراف باشی نموده و آن دانه را به او نشان داده و گفت این چه جوهری است؟ صراف قدری آن را ملاحظه نموده معروض داشت که این سنگ زمرد حقیقی است.

حالا باید چند کلمه از حالات درویش اظهار داشت، درویش نورالدین را وقتی که به منزل رسانیدند شروع به معالجهٔ ورم و برآمدگی پاهایش نمود و محض رفع صدمه و ورم آن مرهمی از زردهٔ تخم مرغ ترتیب داده و پاهای خود را از صبح تا شام در میان او گذارد و ضمناً در خیال خود طرح جدیدی می‌ریخت و می‌گفت شهر بانو خانم جهیز خود را دریافت خواهد کرد و شیخ الملوک هم به قصاص خواهد رسید.

از آن طرف شاهزاده شیخ الملوک تا مدت پنج روز از تالار بیرون نرفت و به اندرون هم داخل نگردید به غیر از صرف شراب همدان و تصور از حالت آن حوری خیالش به کار دیگری مشغول نگشت آخر الامر خواجه سرایان به خیال افتاده گفتند شاید شاهزاده شیخ الملوک ناخوش شده است، برویم برای او طبیب حاذقی بیاوریم. از آن طرف روز به روز برعشق نواب والا می‌افزود در صورتی که هنوز شهر بانوی خیالی را رؤیت نکرده بود قوت عشق او را از حال طبیعی خارج نموده لاعلاج در روز ششم یکی از ملازمین را طلبیده به احضار نورالدین فرمان داد، وقتی که درویش با کمر خمیده عصا بدست به حضور شاهزاده رسید شیخ الملوک به آواز بلند او را خطاب نموده فرمودند: سلام علیکم، ای همپایهٔ محبوب من کار گذشته فراموش می‌شود و آنچه من با تو نمودم عفو کن و بر کار گذشته نباید افسوس خورد.

نورالدین گفت: خیر قربان من تا وقت مردن خود آن را فراموش نمی‌کنم شما مرا چلاق نمودید چگونه من آن را فراموش نمایم آخ پاهایم به شدت درد می‌کند.

شیخ الملوک گفت حالا دوی خوبی از برای رفع درد پاهایت تجویز می‌کنم، آن وقت دست خود را دراز کرده یک کیسه پر از اشرفی در نزد درویش انداخته و گفت این کیسه را بردار که به زودی علاج درد پاهایت را خواهد نمود. درویش که چشمش به پول‌ها افتاده و آن کلمات را از شاهزاده شنید چشم‌های او بدوران آمده و کیسه را برداشت آن وقت بقدری که می‌توانست اظهار تشکر و امتنان از شاهزاده نمود، نورالدین پس از گرفتن پول مثل اینکه هیچ واقعه نیفتاده مجدداً مانند سابق نزد شیخ الملوک نشسته تا چند ساعت از شب گذشته بصرق قلیان و شراب و خواندن آواز مشغول شدند، لیکن در این مدت نه از جانب شیخ الملوک و نه از طرف نورالدین به هیچ وجه ذکری از شهر بانو به میان نیامد اما درویش با خود می‌گفت مبادا با آن همه تعریف و توصیفی که من از وضع شهر بانو خانم نمودم شیخ الملوک او را فراموش نکرده چنانکه بعد از ختم مجلس فرمود تا چند این مدت شهر بانو خانم را فراموش نکرده چنانکه بعد از ختم مجلس فرمود تا چند سینی نقره به نزد درویش آورده و بر روی هریک از آنها سرپوش قشنگی انداخته بودند و پس از آنکه سرپوش از روی سینی‌ها برداشته شد چشم درویش بر آن اشیائی افتاد که شهر بانو خانم حوری به رسم جهیز مطالبه نموده بود و در آن سینی‌ها چند قطعه گردنبند و دستبند و چند حلقه انگشتری و چند دانه از جواهر گرانبها گذارده بودند، شیخ الملوک گفت آقا درویش اینها برای جهاز شهر بانو خانم کفایت خواهد کرد.

نورالدین گفت حضرت والا شما در این محل سخاوت خود را از حاتم طائی گذرانیدم منون مرحمت شما هستم امیدوار هستم که بواسطه مرحمت شما با شهر بانو عیشی کرده باشم.

شیخ الملوک فرمود آقا درویش تو چرا اینطور فاسدالعقیده هستی و چرا عهدی که با خود بسته‌ای نقض می‌نمائی مگر نه تو با خود عهد نموده‌ای که مادام العمر متأهل نشوی! حالا می‌خواهی که در عهد خود خیانت نمائی، ای رفیق فکری از برای من فانی بکن که از آن وقتی که شرح حال شهر بانو خانم را برای من نقل نموده‌ای عاشق او گشته به کلی هوش و حواس از من زایل شده است.

نورالدین محتال مثل شخصی که به این مطلب راضی نباشد خواهی نخواهی به عقیده شیخ الملوک راضی گردید وقتی که خواست از خدمت شاهزاده موصوف مرخص شود معروض داشت که من در وقت و ساعت معین شما را به همان جایی که شهر بانو خانم حوری تعیین نموده خواهم برد و امیدوارم انشاء الله شهر بانو خانم بشرف همخوابگی شما مشرف شود.

خلاصه پس از انقضای چند مدت آن روز معین در رسید، شیخ الملوک به اتفاق نورالدین درویش با چند نفر از ملازمین و یک تخت روان خالی از عمارت حکومتی بیرون آمده بطرف مقصود روانه شدند و شاهزاده شیخ الملوک تمام آن جهیز را در میان دو کیسه ریخته و به قاچ زین آویخته بود، پس از طی قدری مسافت به کاروانسرای خرابه ای که در کنار جاده اسدآباد واقع شده است وارد گردیدند، در این محل شاهزاده شیخ الملوک از اسب پیاده شده اول صرف چای فرمودند بعد مانند مسلمانان متدین وضو گرفته به نماز عصر مشغول گشت پس از ادای فریضه ریش بلند خود را شانه کرده بعد به ملتزمین رکاب اشاره نمود که شما در این محل اقامت داشته باشید تا من با درویش برویم در فلان جا و مراجعت بنمائیم بعد خود او با نورالدین درویش قدری مسافت را طی نموده تا آنکه ملازمین از نظر غایب شدند. آن وقت درویش به شاهزاده گفت اگر شما به همراهی خود اسلحه دارید از خود دور بنمائید شیخ الملوک فرمودند به غیر از این خنجر دیگر هیچ اسلحه و حر به ای با خود برنداشته ام، نورالدین گفت شما این خنجر را از خود دور کنید و محض احترام آن حوریه از خواهش های او احتراز ننمائید، شاهزاده شیخ الملوک با کمال اضطراب و اشتیاق آن خنجر گرانها را به آن درویش داده و گفت بگو ببینم حوری را در کجا خواهم دید؟

نورالدین متقلب گفت از اسب پیاده شوید الحال رسیدیم، وقتی که شیخ الملوک از اسب پیاده شد دید آن مکان یک محل بسیار مخوف و دهشتناکی است و از آبادی بسیار دور علاوه بر آن چون اسلحه همراه خود نداشت خیال می کرد که الحال از اینکه در این مکان سحرآمیز هستم باکی نیست اما اگر این درویش حيله ور پر مکر بر من حمله نماید چه کنم؟ در این خیال بود که یک مرتبه درویش



لنگیدن خود را ترک نموده و آن چوبی را که در وقت راه رفتن به آن تکیه می نمود به کناری انداخته و از شدت غیظ نوک دماغش بیشتر از قدیم قرمز شد بعد با چوب دستی خود به طرف شاهزاده حمله نموده و فریاد بلندی زد.

شیخ الملوک با صدای ضعیف فرمودند درویش مگر دیوانه شده ای این چه حرکت است که می خواهی از توناشی شود، نورالدین گفت ای سگ می خواهم آن صدماتی را که به من وارد آوردی تلافی بنمایم در این حال چوبدستی خود را بالا برده و با کمال قوت بر شاهزاده شیخ الملوک اشاره نموده شیخ الملوک دید که صدمه چوب بسیار تأثیر می کند شروع نمود به فریاد کردن و می گفت امان امان، آخ، نورالدین گفت هان وقتی که تو مرا چوب می زدی منم متصل امان و فریاد می کردم توبه من ترخم کردی که حالا من ترخم کنم.

خلاصه درویش بی انصاف بقدری که می توانست آن شاهزاده را کتک زد پس از آنکه تغیر و غیظ او فرو نشست آنوقت به شیخ الملوک گفت لباس و مهرثبت و کیسه پولت را به من بده، شیخ الملوک ناچار آنها را تسلیم درویش ظالم نمود<sup>۳</sup>، در آنحال درویش مشارالیه براسب شاهزاده سوار شده گفت رفیق خدا حافظ شما من الحال می روم خدمت شهربانو خانم که خیال و تمتای تورا به او عرض بنمایم بعد هی بر مرکب نموده و از نظر شیخ الملوک غایب گردید، از قراری که بعد معلوم شد درویش مشارالیه پس از چهل و هشت ساعت خود را به خاک عثمانی رسانیده و دیگر به ایران مراجعت ننمود.

شیخ الملوک مدتی در آنجا به حالت خود می گریست پس از آن با هزار گونه مشقت قریب نصف شب خود را به ملازمین خویش رسانید گماشتگان مشارالیه او را به عمارت حکومتی رسانیده و تا یک ماه مشغول معالجه صدمات وارده بر او بودند، پس از آنکه صحت یافت و از رختخواب برخاست تازنده بود حکایت درویش را به کسی ابراز ننمود<sup>۴</sup>.

۳. در متن انگلیسی در مورد ظالم بودن درویش سخنی گفته نشده است.

۴. شیخ علی میرزا ملقب به شیخ الملوک بسال ۱۲۱۰ ه.ق. زمانی که فتحعلی شاه قاجار در

این اوقات در اسلامبول پیرمرد صرّافی است که نوک دماغ او مثل همان درویش قرمز و چشم هایش دائم الحركه و دكان جواهرفروشی دارد لیکن بداد و ستد زمرد بیشتر مایل است به خصوص زمردهای مدور کوچک و اسم آن راهم بخت گذارده، حالا مطالعه کنندگان حدس می‌توانند بزنند که آیا این همان درویش است یا خیر.<sup>۵</sup>



زمان ولایت عهدیش حاکم شیراز بود در شیراز بدنیا آمد. شیخ الملوک در جوانی حاکم ملایر بود در جنگ ایران و روس (۱۲۴۳-۱۲۴۱) مأمور جبهه بادکوبه. با روسها جنگید ولی کاری از پیش نتوانست ببرد. بعد از مرگ پدر چون از مخالفین برادرزاده خود محمد شاه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه بود همراه عده‌ای از مخالفین در اردبیل زندانی شد. بعد از فرار چهار تن از شاهزادگان (علی نقی میرزارکن-الدوله، امام و یردی میرزا ایلخانی، علیشاه ظل السلطان و نصرالله میرزا پسر رکن الدوله) از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر بود، تا اینکه بسال ۱۲۶۳ ه. ق. درگذشت. شیخ الملوک در زمان فوت ۵۴ سال بیشتر نداشت و این داستان نمی‌توانسته است هفده سال پس از مرگ او اتفاق افتاده باشد. شاید اصل داستان مربوط به قصه عروسی شیخ الملوک با دختر شاه پریانی باشد که محمود میرزا برادر صلبی وی که با شیخ الملوک رقابت و عداوت داشت برای او ساخته بود و او را از طریق این داستان مفتضح نمود. خیلی‌ها گمان کرده‌اند که موضوع حقیقت داشته و نویسنده نیز قطعاً زمانی که در ایران بوده این داستان را خوانده و یا شنیده است.

۵. در متن انگلیسی پایان حکایت به این شکل آمده است: در استانبول پیرمرد جواهرفروشی از اهل ایران زندگی می‌کند که بینی خیلی قرمزی دارد و مدام چشمک می‌زند. گاهگاهی مردم از او جواهرات خوبی می‌خرند ولی او زمرد بدون لکه‌ای را که «بخت» خود می‌خواند از خود جدا نمی‌کند.

چشمه کوچکی در نزدیکی اسدآباد در بیست و چهارمیلی همدان هست که از زیرسنگ بزرگی جاری است، و آن چشمه را چشمه حوری شهر بانو می‌نامند.

## فصل چهاردهم

در بیان صفت نقاشی و پرده‌های  
مصوّر و ترسیم تماثیل و کارهای  
بنائی شده ایران زمین و در این فصل  
از دگان نقاشی و حالت نقاشان گفتگو  
می‌شود.

باید دانست که ایرانیان عموماً به آموختن علم نقاشی راغب نیستند و آنهایی که کسب و حرفه خود را نقاشی قرار داده درصدد ترقی آن بر نمی آیند و حال آنکه باید میل مفرط و محبت کاملی نسبت به این صنعت داشته باشند تا بتوانند بوضع بسیار معینی تحصیل معاش کنند. ایرانیان ملت قانع نیکوئی هستند و همیشه به صنایع مختصر پرفایده مایل می باشند و غالباً آن اشیائی را می خرند که از آنها به سهولت فایده ببرند مطلب براین است که نقاشان عموماً و اربابان صنایع خصوصاً در آن مملکت قرب و منزلتی ندارند و معتبرترین آنها به نظر مانند نقاش پرده سازی می باشند که به هیچ وجه از عمل نقاشی ربط نداشته باشند، و به نظر می آید که تمام نقاشان ایرانی از پیش خود این صنعت را یاد گرفته اند و به همین جهت است که نقاشان آنجا تا به حال غیر از نقاشی بر روی پرده ها و حل نمودن رنگ و سایر کارهای جزئی چیز دیگر را تحصیل نکرده اند. مثلاً در ایران مدرسه ای که در آن علم نقاشی تعلیم داده شود هنوز دائر نشده بلکه معلم مخصوص این علم یا نقاشی کامل هم دیده نمی شود و هنوز نقاشان آنجا نمی توانند حالت طبیعی را در نقاشی بنمایند، و تاکنون بهره کاملی از این علم شریف نبرده بلکه نصیب ایشان نشده است، و فقط چیزی را که خوب آموخته و سرمشق خود قرار داده اند همان نقاشی هائی است که نقاشان قدیم ترسیم نموده و بعد به تدریج به دست ایشان افتاده و از روی آنها نقاشی می کنند. تقریباً تمام نقاش های ایران تناسب را در نقاشی منظور نمی دارند، و هیچ تصویری دیده نشده که در آن تناسب نقاشی منظور شده

باشد و هرگاه از گلسازی و نقش و نگار قالب‌ها و قلاب‌دوزی‌هایی که در ایران بر روی پارچه‌ها می‌بافند صرف نظر بکنیم آن وقت خواهیم گفت که هیچ یک از نقاشان ایران در وقت ترسیم نقش و تصویر نمی‌توانند رنگ‌های الوان را در مواضع معینه پارچه‌ها بکار برند؛ ولی صنعت بافتن قالی و قلاب‌دوزی در پارچه‌ها قابلیت است مخصوص اهالی ایران که خداوند به ایشان کرامت کرده، و به ملت دیگر نصیب ننموده است و با وجود این بیش از روزی دو ریال اجرت عاید ایشان نمی‌شود، و فی الحقیقه باید گفت که نقاشان ایرانی مثل عمله‌ای می‌مانند که به عملگی مشغول باشد، و پس از اتمام کار اجرت خود را اخذ نماید. نقاش‌های ایران پس از انقضاء چند روز که پرده نقاشی و یا تصویری را ترسیم نمودند آن وقت به صاحب تصویر داده و اجرت یومیّه خود را دریافت می‌دارند، همین فقره اسباب این شده است که این صنعت شریف به نظر ملت ایران بسیار حقیر و پست گردیده و گویا خداوند همان صنعت سوادبرداری را نصیب این ملت گردانیده است و در این محلّ اظهار این فقره بی‌مناسبت نیست که بگوئیم، فی الحقیقه در برداشتن سواد هر تصویر، ایرانیان بر سایر نقاشان عالم امتیاز دارند و از این مطلب معلوم می‌شود که نقاشان ایران همین قدر می‌توانند از روی پرده و تصویرهای قدیم رونویسی کنند در ساختن صور خیالی و اختراع اشکال معینه به هیچ وجه مهارت ندارند، مثلاً تصویرهایی که در قطعه‌ی اعلای آینه یا بر روی مجلدات کتب دیده می‌شود علائیه معلوم است که اصل آنها را یکی از نقاشان قدیم ایران ترسیم کرده و حالا رونویسی شده است.

عجب در این جا است که هر کجا هر گونه کار و نقاشی از آنها خواش کنند روی گردان نیستند، مثلاً هرگاه بگوئید چند شکل هندسی می‌خواهم برای ما ترسیم کنید و چند قسم از پرنده و چند شمایل و فلان شکل را به صورت کوچک و فلان گل را به فلان شکل و فلان صورت را بر روی بافتن ترسیم نمائید فوراً آن شخص نقاش به شما می‌گوید بچشم در فلان روز تمام آنها را رسم نموده به خدمت شما خواهم آورد، در صورتی که هیچ یک از آنها را بقاعده نکشیده و مقصود شما هم حاصل نشده است و هم چنین دورنما و قاب‌سازی را بوضعی ترسیم می‌نمایند که

هر کس ببیند خواهد گفت که این دورنمای فلان مکان نیست.

نقاش ایرانی پرده‌ای که طولش یک ذرع مربع باشد و تصویر آن هم شکل مغین مخصوصی باشد در مدت یک هفته آن را تمام می‌کند و وقتی که شما یک صورتی را به نقاش ایرانی تکلیف می‌کنید در بینی که شما مشغول توضیح آن هستید که می‌باید این شکل را به این وضع ترسیم کرد، فوراً می‌بینید طرح آن شکل را ریخته به نزد نقاشباشی که استاد ایشان است برده او هم چند قلم در آن طرح برده، اتمامش را به عهده خود آن نقاش می‌گذارد.

باید در ایران لقب نقاش را از لقب عکاس امتیاز داد به جهت این که صنعت نقاشی از صنعت عکاسی قدیم‌تر بوده و تباین کلی با او دارد، اما نقاشان از عکاس‌های آنجا تنفر و اجتناب می‌نمایند و می‌گویند صنعت عکاسی صنعت ساده‌ای است و در نزد ما چندان عظم ندارد.

الغرض چنانکه در فوق مذکور داشتیم تمام نقاشان ایران همواره میل مفراطی دارند که از روی نسخه اصل سواد بردارند و هرگز اتفاق نیفتاده که از طبیعت و نظر یک شکل را ترسیم نمایند اگر چه در ایران بعضی پرده‌ها دیده می‌شود که خیلی خوب نقاشی شده ولی عیبی که دارد این است که به هیچ وجه تناسب نقاشی در آنها منظور نشده، مثلاً در پرده‌هایی که بینی اشخاصی که نزدیکتر واقع شده‌اند بسیار قوی هیكل و آنهایی که عقب‌تر از آنها واقع شده‌اند بسیار کوچک و بی‌تناسب و صورت زن‌هایی که در پرده‌ها بواسطه نقاشان کشیده می‌شود تقریباً با لباس‌های گران بها نمودار می‌شوند، اگر چه شخص نقاش جمیع این عیوب را از خودش می‌داند ولی چون منظور او این است که پرده‌های او منظور نظر طالبان بشود لهذا هر نوعی که طالبان بگویند او هم به همان نوع رفتار می‌نماید.

اوقاتی که در ایران متوقف بودم به یکی از نقاش‌های ایرانی سفارش و دستورالعمل دادم که یک پرده روغنی که مجلس چوب زدن ایرانیان در او باشد برای من رسم نماید، همین که نقاش مشارالیه دستورالعمل مرا استماع نمود فوراً یک قطعه مقوا برداشته و در مدت نیم ساعت طرح تمام آن مجلس را به رنگ سفید ریخت و پس از یک هفته به نزد او رفته دیدم تمام آن مجلس را در کمال خوبی

تمام کرده و با رنگ‌های مختلف منقش نموده و روی آنها را هم روغن زده، وقتی که پرده را به من داد اجرت او را بیش از دوازده قران به او ندادم، فی الواقع تمام نقاشی آن پرده چه از حیثیت لباس و چه سایر اشکال و اوضاع اشخاص منقوشه در آن با کمال خوبی مرسوم شده بود. هرگاه طول آن پرده به اندازه یک متر می‌شد آن وقت لازم بود که بگوئیم هر پرده نقاشی در ایران خیلی ارزان به فروش می‌رسد، و نیز چند پرده روغنی دیگر به همان نقاش سفارش نمودم که ترسیم نماید آنها را هم از هر حیثیت خوب ترسیم نمود و اجرت مناسبی از من گرفت.

اگر چه نقاشان ایران هر نوع پرده نقاشی روغنی را به قیمت مناسب به فروش می‌رسانند ولی بر عکس پرده و تصویرات آب و رنگی را به قیمت اعلی می‌فروشند و جهتش معلوم نیست. در ایام توقف در ایران روزی به خیال افتادم که از تصویرهای آب و رنگی نقاشان ایران که در آن وضع زندگانی ایرانیان ترسیم شده باشد یک دسته پرده از برای خود ترتیب دهم، بنابراین به یکی از نقاش‌های با هنر آن مملکت سفارش نمودم که چند پرده بدین طرح و شکل از برای من ترسیم نمایند مشارالیه در جواب اظهار داشت که پرده اول یک تومان و دو نیم دو تومان و سیم را به چهار تومان تمام می‌کنم، از گفتگوی مشارالیه تعجب و وحشت زیادی به من دست داد و در نزد خود گفتم این شخص قیمت هر پرده را بر دیگری مضاعف می‌گوید، هرگاه من چندین پرده از او بخواهم بدیهی است که قیمت آخری را به هزار تومان خواهد رساند پس از قدری تفکر ملتفت شدم که سبب تضعیف اونه از بابت این است که پرده‌ها را خوب می‌سازد؛ بلکه جهتش این است که او فهمیده است که من پرده‌های آب و رنگ را طالبم لهذا قیمت آنها را به این درجه زیاد می‌نماید.

یک روزی وقت ظهر یک پرده نیکوئی که نسخه اصل آن از کارهای یکی از نقاشان قدیم ایران بوده به دست آورده آن را ابتیاع کردم، فی الواقع نقاشی که این پرده را از روی نسخه اصل ترسیم نموده بود مهارت کاملی به کار برده بود. تمام رنگ‌های آن روغنی و بسیار خوشنما و قیمت آن هم از برای من تقریباً به مبلغ بسیار کمی تمام شد، در این پرده تصویر مجلس ضیافت یکی از سلاطین ایران بود که در یک صد و پنجاه سال قبل در اصفهان سلطنت می‌نمود، اشخاصی که در آن پرده

مرسوم بودند تماماً به لباس همان زمان نمودار می‌شدند و تصویر پادشاه را در حالی که یک فنجان بسیار قشنگی در دست داشت ترسیم کرده بودند و جمیع امناء و ارکان آن پادشاه عظیم‌الشان ردیف یکدیگر در اطراف آن تالار ضیافت نشسته و در منظر جلو پرده مطربان و مغتبان بودند و در وسط جمعی از دختران بسیار وجیه ترسیم شده بود.

به هر حال چندین پرده من در ایران دیدم که بر روی جمیع آنها تصویر عمارات سلطنتی اصفهان ترسیم شده بود و به عقیده من یکی از دیگری بهتر بود، من جمله یکی از آن پرده‌ها تصویر اعلیحضرت خاقان مغفور و پسران آن شهریار بود که فی الحقیقه نقاش آن پرده کمال صنعت در شبیه‌سازی به کار برده بود. اعلیحضرت فتحعلی شاه متجاوز از هفتاد و دو نفر اولاد داشت چنانکه در اغلب پرده‌ها تصویر بعضی از پسران آن شهریار را دیدم که بدون قاب در دیوارها محتوی نموده بودند، و در تمام بلاد ایران تصویر حضرت مریم بسیار دیده می‌شود و نیز در یکی از ولایات تصویر یکی از وزراء مختار ملکه الیزابت را دیدم و این شخص چندین سال در ایران به سمت وزیر مختار اقامت داشت و اسمش استراچی<sup>۱</sup> بود و زلف او در آن پرده به رنگ بور و لباسش شبیه به لباس آن زمان بود، تصویر مشارالیه غالباً بر روی قلمدان‌ها نیز رسم می‌شود. نقاشان ایرانی بسیار مایلند که بر روی قلمدان‌ها اشکال را به صورت کوچکتر ترسیم نمایند و چون یک ربع از ذکور اهالی ایران می‌توانند خط خودشان را بنویسند لهذا قلمدان در آنجا خیلی قرب دارد و زودتر به فروش می‌رسد، عموماً قلمدان را از مقوا ترتیب می‌دهند و عرض آن را دو و طولش را بیشتر از نه بهر قرار نمی‌دهند. بعضی از قلمدان‌ها در ایران دیده می‌شود که آنها را نقاشان قدیم معروف ایران نقاشی نموده آن قلمدان‌ها از چهل الی چهل و پنج لیره قیمت دارد و طالبان با کمال اشتیاق آنها را ابتیاع می‌نمایند. در یک

1. Mr. Strachy

دیپلمات جوان همراه هیات نمایندگی دولت انگلیس، وی هرگز وزیر مختار نبوده است.



قسمت از موزه (سوت کنزین تین)<sup>۲</sup> واقع در لندن که از اجناس و امتعه ایران گذارده شده منجمله چند عدد قلمدان قیمتی نیز هست، اغلب قلمدان سازها تقریباً یک سال بر سر یک قلمدان کار می کنند و در تصغیر اشکال ید طولائی دارند، مصنف این کتاب در ایام توقّف خود در تهران یک قلمدانی ابتیاع نمود که صورت اعلیحضرت خاقان مغفور بر روی آن ترسیم شده بود و از قلمدانهای بسیار ممتاز ایران بود و فی الحقیقه نقاش آن تصویر خیلی اوقات صرف نقاشی آن کرده بود.

دیگر از صنایع نقاشان ایران که اهتمام کئی درباره آن دارند نقاشی جلد کتاب است چنانکه غالباً بعضی جلدها دیده می شود که روی آنها را تیماج چسبانیده و بر روی آن انواع مرغها و گل های خیالی ترسیم کرده اند، نقاش ایرانی چنین گمان می کند که در تصویر این اشکال مهارت کاملی به کار برده ولی نمی داند که این اشکال به هیچ وجه ربطی به صنعت و علم نقاشی ندارد و هم چنین بعضی پرده ها دیده می شود که روی آنها را تصویر بلبل نقش کرده اند، و با آنکه به قاعده نقاشی ترسیم نشده عجب در اینجا است که پر و بال بلبل ها را نیز به رنگ های مختلف نقش نموده اند. نقاشان آنجا گل نرگس و یاس را به رنگ طبیعی ترسیم می کنند و غیر از این دو گل سایر گل ها را به هر نوع که مایل باشند از رنگ و روغن مزین می نمایند.

در ایران صنعت مینا کاری چندان قرب و منزلتی<sup>۳</sup> ندارد و غالباً مینا را بر

## 2. South Kensington Museum

۳. در متن انگلیسی مطلب به این صورت آمده است: مینا کاری در ایران هنری رو به زوال است. بهترین مینا کاری روی طلا انجام می گیرد، و اغلب دور آنرا با حلقه ای یا دوره ای از لعاب شفاف به رنگ سبز چمنی تزئین می کنند. تزئین با مینای سبز یا همان خمیر شفاف باید خاص هنرمندان ایرانی باشد. با استفاده از چکش روی طلا نقشهای گود رفته ایجاد می کنند و این نقشها را با خمیر سفید رنگ پر کرده روی آنرا مینا کاری می کنند؛ فضای بین گود رفتگی ها بصورت طلای براق باقی می ماند. صفحات بزرگ مینا کاری غالباً برای ثروتمندان تهیه می شود و اغلب روی قلیان های طلا مینا کاری می کنند؛ گاهی هم با جواهرات آن ها را تزئین می نمایند.

روی طلا و نقره به شکل دائره کوچکی ترسیم می‌نمایند و در واقع این صنعت مخصوص اهالی ایران است و مینا مراد از آن قطعه طلا یا نقره‌ای است که نقاشی صفحه آن را گرد کرده و در جوف آن انواع رنگ‌ها را به کار می‌برد که بعد آن را صیقل نموده و به طالبان می‌فروشند و دیگر از اشیاء مینا کاری قلیان‌های امنای ایران است که به جواهرات ترصیع نموده و روی آن را مینا کرده‌اند.

ایرانیان در قلم زدن بر روی طلا و نقره و مفرغ و مس و برنج و آهن ید طولائی دارند و فی الحقیقه در این صنعت به درجه کمال رسیده‌اند.

چون در فوق از وضع تمامت نقاشی مذکور داشتیم لهذا مناسب دیدم که قدری هم از حالت نقاشان ایران و طرز دکان‌های ایشان گفتگو نمایم. غالباً نقاشان ایران زمین تربیت شده و بعضی بی تربیت هستند عموماً قوه متخیله ایشان بکشیدن تصویر پهلوان‌های قدیم متصور می‌شود و از این قبیل است تصویر رستم سیاه‌ریش و ضد او دیوسفید که همیشه مایلند تصویر این دو نفر را در همه جا ترسیم بنمایند، و نیز میل مفراطی دارند که تصویر لیلی و مجنون را با بعضی حیوانات وحشی و سباع و درندگان که او را احاطه کرده‌اند ترسیم کنند و اغلب این اشکال را بر روی پرده و یا کاغذها رسم نموده و به مشتریان می‌فروشند. قطعاً (دکتر تین)<sup>۴</sup> در ایام روزه طولانی خود به این درجه ضعیف و لاغر نشده بود که نقاشان ایران تصویر مجنون را لاغر ترسیم می‌نمایند و نیز نقاشان مزبور بسیار مایلند که تصویر حضرت سلیمان را با بسیاری از وحوش و طیور و جمعی از وزراء بارگاه ترسیم نموده و به طالبان و غیره به فروش برسانند.

اگرچه اغلب تصویرات مذکوره در فوق تاریخی نیست و معمول است ولی مشارالیهم آنها را صحیح دانسته و به اعتقاد کامل تصویر آنها را به رنگ‌های مختلف رنگین نموده و به دیوار دکان خود می‌آویزند و نیز تصویر سحره و جادوگران قدیم ایران به رنگ‌های مختلف و خیلی مضحک ترسیم نموده و انتظار فروش آن را می‌برند.

این را هم باید گفت که کار نقاشان کتب یعنی آنهائیکه در کتاب‌ها تصویر می‌کشند از کار تمام نقاش‌ها بدتر و مضحک‌تر است و از بدبختی نقاش‌های مزبور این است که این اوقات از بمبئی کتب مصوره زیاد به انضمام سایر تصویرات به ایران می‌آورند، چون نقاشی اهالی بمبئی در نظر طالبان و اهالی ایران بهتر از نقاشی خود ایرانیان جلوه می‌کند لهذا صنایع نقاشان ایران مغلوب و اشکال بمبئی غالب آمده است. بعضی از نقاشان معروف ایران الحال مشغول به ترسیم تصویرات کتاب الف لیله<sup>۵</sup> اعلیحضرت شهریار ایران هستند که با کمال دقت اشکال لازمه آن کتاب را ترسیم می‌نمایند. چون از حالت و شغل نقاش‌های ایران فارغ گشتیم شایسته است که به ذکر طرز دکان نقاش‌ها و وضع و ترکیب آن پردازیم، و مطالعه-کنندگان را آگاه سازیم.

دکان شخص نقاش عبارت از یک اطاق روشنی است که خالی از زینت‌های معتبره می‌باشد در یک گوشه اطاق یک دوشک مربع شکلی افتاده و نقاش بطریق مربع بر روی آن نشسته است اسباب و ملزوماتی که مشارالیه بواسطه آنها کارهای نقاشی را به انجام می‌رساند بر روی میز کوچکی گذارده شده است، یکی کوزه (ظرف رنگ حل کنی) است که آن را بر حسب عادت از قطعه [ای] سفال تعبیه نموده‌اند و در میان آن انواع رنگ‌ها را محلول می‌نمایند، دیگر قلم موئی مشارالیه بود که او تفاوت بسیاری با قلم موئی ممالک ما دارد و آن را بر حسب معمول استادان ایران خودشان درست می‌نمایند. وقتی که نقاش ایرانی شروع به

۵. از جمله کارهای بسیار مهم ادبی که در دوره قاجاریه انجام گرفت ترجمه کتاب الف لیله و لیله عربی به فارسی بود که ترجمه نثری آن را میرزا عبداللطیف از اهالی طسوج آذربایجان و ترجمه نظمی آن را سروش اصفهانی به دستور بهمن میرزا ولد عباس میرزا نایب السلطنه به عهده گرفتند و نقاشیهای آن را بزرگترین نقاشان عصر قاجار مانند میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی صنیع‌الملک ترسیم کردند. کار ترجمه در اواخر عمر محمد شاه شروع و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به اتمام رسید. برای اطلاع از کیفیت کار میرزا عبداللطیف طسوجی و سروش اصفهانی به کتاب از صبا تا نیما ج. ۱. و مقاله ترجمه فارسی الف لیله و لیله محمد-جعفر معجوب در مجله سخن دوره ۱۱، ش. ۱۰ مراجعه کنید.

نقاشی می‌نماید اول نی‌قلیان را بر دهان خود گذارده و بعد پرده نقاشی را بر روی زانوهای خود چسبانده و با قلم موئی بر روی آن کار می‌کند، و دو چیز که از ملزومات نقاشان است و باید حتماً نقاش بواسطه آنها کارهای خود را انجام بدهد در ایران استعمال نمی‌شود، و آن دو چیز یکی صندلی است که می‌باید بر روی آن شخص نقاش نشیند و دیگری سه پایه نقاشی است که باید پرده را بر روی آن نصب نموده و نقاشی نماید.

چنانکه مذکور داشتیم نقاش ایرانی غیر از تصویر دو چیز به هیچ کاری همت نمی‌گمارد یکی از آنها تصویر پهلوانان قدیم ایران و دیگری نقاشی بر روی قلمدان و بعضی اختراعات است که در نقاشی احداث نموده‌اند. در ایران تصویر ایرانیان بسیار ارزان به فروش می‌رسد ولی در عوض گویا تصویر نسوان و اطفال به تضعیف گرانتر از تصویر مردان فروخته شود. اغلب زن‌های ایران که تصویرشان بر روی پرده‌ها و کتب متفرقه ملاحظه می‌شود چشم ایشان درشت و خمار و لب‌های آنها آبدار و مانند عقیق قرمز و مرثگان مطبوع آنها انبوه و بلند و گونه‌های آنها مانند سیب و گیسوان آنها به رنگ بلوط یا خرمائی رنگ ترسیم می‌شود، و شخص نقاش دقت و مراقبت کاملی در ترسیم آن اشکال به کار می‌برد، و نیز در ساختن لباس نسوان بقدری دقت می‌کند که وقتی آن صورت با لباس آن تمام می‌شود فی الحقیقه جلوه مخصوصی از او نمودار می‌شود و غالباً لباس اطفال و نسوان را از شال ترتیب می‌دهد و پس از آنکه آنها را تمام نمود طالبان و مشتریان به مبلغ کثیری آنها را ابتیاع می‌نمایند.

نقاشان ایران زمین مانند نقاش‌های دولت و یزابیت<sup>۶</sup> (دولت روم قدیم) همیشه میل مخصوصی دارند که در تصاویر و اشکال قدری طلا و یا قدری نقره استعمال نمایند و محض اینکه بخواهند آن تصویرات شکوه مخصوصی داشته باشند اول روی پارچه آن پرده را مطلقاً و یا مفضّض نموده و بعد همان مکان را سایه می‌اندازند، و چون استعمال طلا و نقره شکوه و منظر پرده را تقریباً چند مرتبه

6. Byzantine

تضعیف می نماید لهذا مشتریان در خریدن آنها بدون امساک پول می دهند و دیگری از کارهای نقاشان مزبور این است که صندلی و تخت و فنجان را مطلقاً و مزین می نمایند.

نقاشان ایران ترسیم شمایل حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را با تصویرات حضرت علی مرتضی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از جمله صنایع می خوانند و چون در مذهب اسلام قدغن اکید رفته است که نباید تصویرایشان [را] ترسیم کرد، لهذا نقاشان مزبور وقتی که تصویرات مقدسین و بزرگان دین خود را ترسیم می کنند صورت آنها را بواسطه نقاب مستور و مختفی می نمایند ولی الحال چندی است که به اقتضای زمان این حالت متروک است. چه در بعضی اماکن شمایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیده شده است که صورت آن حضرت را بدون نقاب ترسیم کرده اند. عموماً تصویر و هیكل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت از یک انسان متناسب الاعضائی است که صورت او قدری گندمگون و ریش او سیاه و اطراف صورتش را احاطه نموده است و لباس آن حضرت عبارت از یک پارچه سبز رنگی است که آن را سادات علامت امتیاز خود قرار داده اند، و در دست آن امام شمشیر و اطراف صورت و سر آن مقتدار را یک قطعه نورمشعشی احاطه نموده است و خود آن حضرت بر روی پوست بز کوهی نشسته اند (ایرانیان می گویند که سابق بر این پوست جانوران را بعوض قالی و مفرشات استعمال می نموده اند).

اگر چه نقاشان ایران مردمان موقر و خلیق و نیک نفسی هستند و در هر مجلسی که انسان با ایشان ملاقات کند آنها را بسیار محقر و شکسته نفس می بیند ولی در عوض ایشان خیلی نازک طبع و زود رنج هستند و همیشه میل مفرطی دارند که اهالی ایران حتی المقدور آنها را احترام و مهر بانی بنمایند. در بلده شیراز من با یک شخص نقاشی [بنام آقا عبدالله] طرح آشنائی انداخته و غالباً او مرا به دکان خود به قهوه خوردن دعوت می نمود و هر گاه در سر موعد و موقع به دکان او نمی رفتم او از من خیلی می رنجید.

[در یکی از این ملاقات ها منقل ذغال او رو به خاموشی می رفت، و میزبان

متوسل به نوع غریبی آتش زنه شد، یعنی از یک عامل محرکه استفاده کرد یا بهتر بگوئیم از جریان بخار آب کمک گرفت و احتمالاً روشی که او بکاربرد در هیچ کتابی تشریح نشده است. این وسیله یک ظرف مسی چکش کاری شده بود که تاریخ روی آن حاکی از این بود که سیصد سال پیش ساخته شده است. ظرف بسیار خوش ساختی بود و شبیه اردک کوچکی بود که سینه اش را جلوداده باشد. و دهانه باز آن که لوله ای شبیه قوری چای داشت بطرف پائین خم بود. آقا عبدالله نصف استکان آب در پرنده مسی ریخت و آنرا روی خاکستر گرم گذاشت. نتیجه کار شگفت انگیز بود. ظرف چند دقیقه آب داخل پرنده بشدت شروع به جوشیدن کرد و جریان سریعی از بخار آب از نوک پرنده خارج شد و چیزی نگذشت که منقل ذغال بخوبی سرخ شد. وقتی تمام آب موجود در پرنده مسی جوشید و تمام شد، نقاش ایرانی، پیروزمندانه این دم آهنگری را که با اصول علمی ساخته شده بود با انبر برداشت و قهوه را آماده کرد<sup>۷</sup>].

در اوایل این فصل من فراموش نمودم که از صورت هائیکه در بازارها به قیمت پنج شاهی و شش شاهی به فروش می رسد ذکر کرده باشم ولی چون الحال به خاطر آوردم می گویم که اگرچه قیمت این تصویرها بسیار مناسب و ارزان است ولی در عوض با کمال صنعت و دقت آنها را به اتمام می رسانند و تمامی مصداق آن صورت ها عبارت از وضع زندگانی و طریقه رفتار ایرانیان است.

۷. این پاراگراف را مترجم ترجمه نکرده است.

## فصل پانزدهم

در بیان دکان دلاکی و مشهدی  
حسن سلمانی و اصلاح ریش و  
عرقچین های ایران که از چیت ساخته  
شده است و نیز از وضع تراشیدن  
سر و غیره گفتگومی شود

در ایام توقّف خود در ایران یک روزی به خیال افتادم که به دکان دلاکی مشهدی حسن نام سلمانی داخل شده از وضع و حالت آن مکان مستحضر شوم (در ایران هر کس که به زیارت حضرت امام رضا (ع) در مشهد مقدس مشرف شده باشد به اسم اصلی او لفظ مشهدی افزوده می شود). مشهدی حسن غالباً به منزل من آمده و ریش مرا می تراشید و اجرت این کار را در هر ماهی به او مبلغ پنجاهزار [معادل پنج ریال] می دادم و هر وقت که میل داشتم او با من به حمام می آمد و در آنجا سر مرا بواسطه گیل شیراز که از تمام گیل های مشرق زمین بهتر است شستشو می داد و اجرت این کار را هم به او در هر ماه بیش از یک تومان نمی دادم. مشهدی حسن مشارالیه وقتی که بتراشیدن و یا شستن سر من مشغول بود دائماً مانند روزنامه فیگارو از برای من اطلاعات بلدیه شیراز را نقل می نمود و وقتی که من از او سؤال می نمودم که تو این گفتگو و سخن ها را از کدام سرچشمه معتبر و از کدام شخص موثقی شنیده ای در جواب به من می گفت صاحب نمی دانم شما چرا به دکان دلاکی من تشریف نمی آورید و مرحمت خود را از من دریغ می نمائید، آخر مرا مفتخر کرده آنجا بیائید و صرف قلیان بنمائید و استماع بعضی مطالب را هم بکنید. من از استماع این مطلب به مشارالیه اظهار داشتم وقتی که مسلمانان مرا در دکان تو ببینند چه خواهند گفت؟ مشهدی حسن گفت مسلمانان هیچ چیز نخواهند



گفت بلکه بواسطه آمدن شما مرا بیشتر از سابق احترام خواهند کرد! و ضمناً می گفت که اگر شیطان حق الزحمه مرا به خوبی ادا بنماید من خود را مجبور می دانم که سر او را در کمال خوبی بتراشم، و نیز می گفت آیا شما دیده اید که چگونه من دندان مردم را می کشم؟ شما دکتر هستید و دندان مردمان متمول و شاهزادگان عظام را کشیده اید و این چنین دندان هائی را که من کشیده ام شما هنوز رؤیت ننموده اید؛ و وقتی که این گفتگوها را می نمود دست خود را تر نموده و با انگشتان خود زیر گلوی مرا می مالید. روزی به من گفت که من دندان های متعدّد از دهان یک شخصی بیرون کشیده ام که هر کدام از آنها دارای پنج پایه بوده اند! من به او گفتم مشهدی حسن هرگز دیده نشده است که یک دندان پنج پایه داشته باشد، مشهدی حسن گفت هر یک از دندان های دهاقین و اهالی دهات پنج پایه دارد و گاهی من با دو چشم خود دیده ام که یک دندان شش پایه هم داشته است! و در این ضمن من مجدداً می خواستم از مشهدی حسن سؤال بنمایم که چگونه می شود که دندان شش پایه داشته باشد؟ مشارالیه دماغ مرا گرفته شروع به تراشیدن صورت من گذاشت، و در آن حالتی که مشارالیه با تیغ دلاکی خود که دسته ای از چوب داشت مشغول تراشیدن صورت من بود با خود خیال می کردم که ایرانیان چقدر مردمان اغراقگو و دروغگوئی هستند.

مجدداً مشهدی حسن مشارالیه آغاز سخن کرده گفت: آیا شما دیده اید که من چگونه شاخ حجامت بر پشت مردمان می گذارم و آنها را فصد می کنم و آیا دیده اید که چگونه استخوان های شکسته و از جای خود در رفته را معالجه می نمایم؟ هرگاه شما به دکان من تشریف بیاورید در آنجا تمام صنایع حکمای قدیم ایران را خواهید دید و من در این محل شما را که حکیم انگلیسی هستید و می باید افلاطون و ابوعلی سینا و بقراط چندین سال در نزد شما به سمت شاگردی تحصیل علم طب بنمایند شاهد گرفته و می گویم آیا من گردن شما را معالجه نمودم؟ من گفتم بلی آقا مشهدی حسن شما گردن مرا معالجه نمودید. مشهدی حسن مجدداً به سخن آمده گفت: ای صاحب اگر باز گردن شما درد بگیرد شما غیر از من کسی را سراغ دارید که عقب او فرستاده و شما را معالجه بنماید؟ گفتم خیر مشهدی حسن شما

معالج خوبی هستید. مشهدی حسن گفت: صاحب این معالجه ای که من می کنم از نفوس و برکتی است که حضرت ربّ العزت به من مرحمت فرموده است و تمام خانواده ما از این نفوس قدری بهره و نصیبی دارند. گفتم: مشهدی حسن شما انتظار مرا در فلان روز بکشید که من آن روز به دکان شما خواهم آمد. مشهدی حسن گفت شوخی می کنید یا خیر خواهید آمد؟ من گفتم خیر حکماً خواهم آمد. مشهدی حسن گفت حالا که میل به تماشای دگان من دارید پس، فردا دو ساعت بعد از طلوع آفتاب من منتظر شما هستم زیرا که آن وقت بازار ما از مشتریان گرم است. من گفتم چشم فردا در سر موعد خواهم آمد. مشهدی حسن گفت انشاءالله سایه صاحب از سر من کم نشود حکماً فراموش نکنید چه تشریف فرمائی شما در دکان من اسباب اعتنای مردمان به من می شود.

پس از اتمام این گفتگوها مشارالیه اسباب و آلات دلاکی خود را با عباي خود برداشته در زیر بغلش گذارده و با کمال محبت با من وداع نموده بطرف دکان خود روان گشت.

پس از رفتن او ملک محمد نوکر من در حالتی که دستمالی برای خشک کردن صورتم به دست من داد اظهار داشت که آیا شما به دکان مشهدی حسن خواهید رفت؟ من به نوکر خود گفتم البته خواهم رفت زیرا می خواهم که دکان دلاکی ایرانیان را تماشا بنمایم، ملک محمد مجدداً گفت آیا می دانید که چرا او شما را از برای فردا دعوت کرد؟ گفتم خیر ولی محتمل است برای این باشد که من در کارهای او، او را کمک بکنم. ملک محمد گفت خیر هرگاه شما به دکان او بروید من بعد او به مشتریان خود خواهد گفت که این دکتر انگلیسی در نزد من آمده بود که چیزی از من یاد بگیرد! اگر چه این گفتگوی ملک محمد قدری در نظر من ناگوار آمد و چیزی نمانده بود که طبعم منزجر و خیالم از رفتن به آنجا منصرف شود ولی با وجود آن اعتناء به حرفهای نوکر خود نموده و با خود گفتم که فردا حتماً در سر موعد در دکان مشارالیه خواهم رفت، و عمده جهات که بیشتر از همه میل مرا راغب برفتن دکان مشهدی حسن نمود آن بود که اولاً دکان او در همان محله ای که منزل من واقع بود اتفاق افتاده بود و دیگر آنکه تمام ساکنین شهر شیراز به خوبی مرا

می شناختند و هرگاه به دگان مشارالیه نمی رفتم شاید از برای مشهدی حسن و غیره اسباب خیال می شد.

خلاصه من روز دیگر که یوم پنجشنبه و شب جمعه بود به عزم دیدن دکان مشهدی حسن ازخانه بیرون آمده و بطرف کوچه [ای] که آن دگان درجنب آن واقع بود روان گشتم و پس ازطی قدری راه همین که به دکان دلاکی مشهدی حسن مشارالیه رسیدم دیدم که تمام در و دیوار آن دکان در کمال پاکیزگی و نظافت است، خود آن دگان عبارت از یک اطاق چهارگوش و مربع الشكل بود که دیوارهای آن را با گچ سفید و سطح آن را با آجر مفروش نموده بودند در وسط این اطاق (یعنی دگان) باغچه بسیار کوچکی که بعضی از گل ها کاشته شده بود واقع شده، و در یک طرف آن باغچه یک ستون کوچکی به شکل مثنی مرتفع بود که بر بالای آن ظرفی مملو از آب گذاشته بودند و آبی که در آن ظرف بود در وقت تراشیدن سر و صورت ایرانیان استعمال می شد. اکثر بلکه عموم ایرانیان تمام موهای سر خود را می تراشند و جوان های آنجا غالباً قدری [موی] از کله خودشان را در وقت تراشیدن باقی گذارده و موهائی را که از آن محل روئیده می شود به اصطلاح خودشان موسوم به کاکل نموده اند و هر شخصی کاکل داشته باشد هرگز آن را نمی تراشد بنابراین در اندک مدتی طول آن کاکل ها از اندازه معین تجاوز کرده و خیلی بلند می شود. وقتی ایرانیان از دگان دلاکی می خواهند بیرون روند آن وقت کاکل خود را گلوله نموده و در زیر عرقچین خود پنهان می نمایند. ایرانیان چنین اعتقاد دارند وقتی که از دنیا ارتحال نمودند حضرت پیغمبر(ص) کاکل آنها را گرفته و به آنحالت ایشان را داخل بهشت می نماید. بعضی از جوان ها در ایران دیده می شود که آنها به هیچ وجه موهائی را که بر روی شقیقه و بنا گوش آنان روئیده شده است نمی تراشند بلکه وقتی که آن موها بلند شد آنها را تربیت داده و مانند زلف آنها را در پشت گوش خود می خوابانند.

خلاصه ساکنین ایران در هر هفته یک مرتبه به غیر از کاکل تمام موهای سر خود را می تراشند و فی الحقیقه باید گفت که ایرانیان این کار را از روی عقل و شعور می نمایند زیرا که چون در تابستان هوای اکثر بلاد ایران به شدت گرم می شود

و تمام ساکنین ایران عادت به باز گذاشتن سرنموده‌اند لهذا تراشیدن سر هفته‌ای یک مرتبه اسباب آسایش و خنک شدن سر آنها می‌شود. و نیز در ایران مردمان مُسن تمامی سر خود را می‌تراشند و ریش خود را ابداً نمی‌زنند بلکه هر قدر بتوانند بر طول آن می‌افزایند و این را نیز باید ملتفت شد که چون مرحوم مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه ریش انبوه داشت و آن را تربیت نموده و شکوه مخصوصی داشت و تا حد کمر ممتد می‌گذاشت، این معنی مایهٔ ازدیاد احترام ریش شده و در ایران معمول شد که مردم ریش‌های خود را بقدر امکان تربیت و بلند می‌کردند. در ایران ریش بسیار محترم است و اگر هر آینه در نزاع و سایر اتفاقات شخصی ریش طرف مقابل خود را بگیرد مثل آن می‌ماند که ضرر بسیار و جنایت کاملی در حق صاحب ریش معمول داشته باشد، عموماً ایرانیان ریش خود را در حمام بواسطهٔ رنگ و حناملون و خوش رنگ می‌نمایند. خلاصه وقتی که من می‌خواستم داخل دکان مشهدی حسن سلمانی بشوم دیدم که یکی از دهاقین آنجا در مقابل آفتاب نشسته و خود را بواسطهٔ حرارت آفتاب گرم می‌نمود، آن شخص شکل مضحکی داشت زیرا که ریش خود را حنا گذاشته و برگ‌های چند بر روی آن چسبانده بود و از دور هم چنین استنباط می‌شد که خود این مرد به نفسه مضحک و شوخ است. اگر چه هموطنان او بر شکل و هیکل او تمسخر نمی‌نمودند ولی همین که نظر خواب‌آلود او بر من افتاد من نتوانستم که از خنده خودداری نمایم بعد دهاتی مشارالیه مجدداً به خواب رفت و امید آن را داشت که پس از چند ساعت ریش و موهای او در کمال خوبی رنگ خواهد گرفت.

وقتی که وارد به دکان مشهدی حسن گشتم بقدری مشارالیه از ورود من خوشحال و بقدری از من تشکر و امتنان نمود که من متحیر شدم و در ضمن می‌گفت خوش آمدید، قدم بردیدهٔ ما نهادید، چقدر شما از ورود خود مرا خوشحال کردید، و چه منت بزرگی بر دکان و خود من وارد آوردید. پس از آن یک صندلی از برای من در گوشهٔ آن دکان گذارده و من بر روی آن قرار گرفتم و بعد قلیانی از تنباکوی معطر شیراز ترتیب داده به دست من داد، و من در حالتی که مشغول کشیدن قلیان بودم خود را حاضر نمودم که اطلاعی از وضع آن دکان حاصل نمایم. وقتی که به اطراف خود نظر کردم دیدم که

فی الحقیقه نظافت و پاکیزگی آن دکان بر بسیاری از اطاق‌های معتبر ایران ترجیح و برتری مخصوصی دارد و در دو دیوار مقابل آن دکان دو طاقچه ساخته شده بود که تمام اسباب و متعلقات دلاکی در روی آنها حاضر بود، و آن اسباب عبارت از چندین عدد مقراض و نشتر<sup>۲</sup> و آئینه‌های مربع‌الشکل و یک جفت کلبتین<sup>۳</sup> و چندین عدد تیغ دلاکی و یک چاقوی منحنی بود که بواسطه آن مشهدی حسن مشارالیه بعضی عملیات جراحی را به انجام می‌رسانید و نیز در آنجا چندین عدد شانه سیاه بود که آنها را هم به نظر دقت ملاحظه کردم.

با وجود آنکه در آن دکان تمام اسباب دلاکی مهیا و حاضر بود نقصی که در آنجا دیده شد این بود که در آن دکان ماهوت پاک کن موجود نبود و سبب نبودن آن این بود که در ایران هنوز آن اسباب را بسیار استعمال نمی‌نمایند و دیگر از اشیائی که در آنجا دیده شد چهار دسته گل بود که دو از آنها عبارت از گل نرگس معطر بود که در میان برگ‌های هر یک از آن چهار دسته گل قطعه کاغذ الوانی محض نزاکت<sup>۴</sup> وصل نموده بودند. ایرانیان خاصه ارباب صنایع میل مفراطی نسبت به گل‌ها دارند و به همین سبب است که در فصل گل در خانه‌ها و دکان‌های ایرانی هر نوع گل و ریاحین معطر دیده می‌شود.

خلاصه سطح آن دکان بواسطه یک قالیچه<sup>۵</sup> مرغوبی که مشهدی حسن آن را از جهت مشتریان محترم و متمول خود حاضر ساخته بود مفروش بود، من خیلی میل داشتم که بر روی آن قالی قدری نشسته استراحت بنمایم ولی چون می‌بایستی قرب چند ساعت در این دکان متوقف باشم و بنشستن جز بر روی صندلی بر چیز دیگر عادت نموده بودم لهذا خواهش خود را از نشستن بر روی آن قالی منصرف نمودم.

مشتریانی که در دکان مشهدی حسن وارد می‌شدند او را به لقب استاد و یا مشهدی خطاب می‌نمودند. صورت ظاهر این شخص بسیار صحیح و ریش او انبوه و

۲. نشتر: مخفف نیستربمعنی آلت زنگ زدن، آلتی نوک تیز که با آن رگ می‌زنند.

۳. در متن کلمتین آمده است که صحیح آن کلبتان بمعنی گازانبر یا انبری که با آن دندان می‌کشند می‌باشد.

۴. در متن انگلیسی «برای تزئین» آمده است.

خرمائی رنگ بود و لباس او عبارت از یک ارخالق قلمکار و شلوار بسیار گشاد و یک جفت گیوه تخت نازکی بود. مشارالیه (مشهدی حسن) قبل از تراشیدن سر و اصلاح صورت مشتریان آستین پیراهن خود را محض ممانعت در عمل تراشیدن بالا زده بود و در کمرش یک ظرف مس مدوری که آن را ایرانیان قُمقمه می نامیدند آویخته بود، این اسباب از برای دلاک های کوچه گرد بسیار لازم است زیرا که در اغلب اماکن مملکت ایران آب به ندرت یافت می شود، و در یک طرف کمر او یک قطعه سنگی آویخته بود که تیغ خود را در وقت گُند شدن بواسطه آن تیز می نمود، و در وسط کمر بند او جانظه و کیفی<sup>۵</sup> آویخته بود که مابقی اسباب و متعلقات دلاکی در آن محفوظ بودند و در بغل او یک آئینه کوچکی بود که آن را پس از تراشیدن سر و اصلاح صورت مشتریان به دست ایشان می داد که صورت خود را ملاحظه نمایند، و بر سر مشارالیه یک کلاهی از چیت بود که آن را ایرانیان در وقت شب بر سر می گذارند. ساکنین اصفهان بیش از سایر سکنه ایران عرقچین و شب کلاه استعمال می نمایند ولی در تهران به جز یهودان هیچ یک از مسلمانان عرقچین و شب کلاه را در روز بر سر نمی گذارند، می گویند در وقتی که موبک همایونی اعلیحضرت شاه عزیمت دارالسلطنه اصفهان نمود همین که به آن شهر رسید جمیع ساکنین آنجا در حالتی که بر سر شب کلاه داشتند به استقبال آن شهriار شتافتند، و در این حال اعلیحضرت همایونی چنان گمان نمود که فقط به استقبال او یهودان متوقفه در اصفهان بیرون آمده اند ولی چون به تدریج رعایای اصفهان به عزم استقبال آن شهriار خارج می شدند و همگی بر سر همان شب کلاه مزبور را داشتند، لهذا آن سلطان معظم تعجب نموده و به یکی از وزراء خود که به شرف ملازمت رکاب آن اعلیحضرت مشرف بود خطاب فرمودند: آیا مادر اصفهان از مسلمانان رعیت نداریم که یهودان ما را استقبال کرده اند؟ وزیر مشارالیه به حضور مبارک معروض داشت که عادت اهالی اصفهان بر این جاری شده است که تماماً شب کلاه بر سر بگذارند. آن شهriار ملتفت شدند که مسلمانان اصفهان هم از این قبیل شب کلاه ها بر سر دارند لهذا

۵. در منابع فارسی (دهخدا، معین، برهان قاطع، فرهنگ نفیسی) لغت (جانظه) یافت نمی شود احتمالاً تلفظی از (چانقه = چننه) بمعنی کیسه، و توبره است، بخصوص که در متن انگلیسی لفظ (کیسه چرمی) بکار برده شده است.

قدغن اکید و منع بلیغ فرمودند که من بعد هیچ یک از مسلمانان اصفهان مأذون نیستند که روزها شب کلاه بر سر گذارند، و بر حسب امر آن شهریار دیگر رعایای اصفهان روزها شب کلاه بر سر نمی گذاشتند ولی پس از خروج موکب همایونی از اصفهان باز به تدریج آن شب کلاه‌ها معمول شدند.

خلاصه آنکه در این دکان به غیر از مشهدی حسن و پسر مشارالیه که بتراشیدن سرهای دهاقین اشتغال داشت و دوفرشاگرد دیگر هم بود [ند] که آنها از جهت مشتریان متمول و محترم قلیان تهیه و ترتیب می دادند، در وقتی که من در آن دکان نشسته بودم ناگاه دیدم که یک شخص تاجری که یک دست او فلج داشت وارد شده و به تکلیف مشهدی حسن بر روی قالی قرار گرفت ناگاه پسر او با یک مهارت و سرعت فوق العاده ای دست او را روغن مالیده و چند شعر از ابیات یوسف و زلیخا به آواز حزین تغنی نمود. در این حال مجدداً یک تاجر دیگر که ملتبس به قبای صوف بود داخل در دکان شده و بر روی همان قالیچه قرار گرفت به محض نشستن اوفی الفور مشهدی حسن با دست خود آب بر می داشت و تا مدت چند دقیقه سراورا که مانند گلوله [ای] بود از جهت تراشیدن نرم و حاضر می نمود، و در آن بین که مشغول تراشیدن سر مشارالیه گردید شروع به تکلمات نمود و تمام مشتریان و حضاری که در آن دکان حضور داشتند شروع بصرف قلیان و گفتن جفنگیات و مهملات نمودند. در این ضمن که ایشان بگفتگو مشغول بودند من با خود می گفتم که ساکنین ایران در چنین روزی که روز پنجشنبه باشد بچه کاری به غیر از گفتن جفنگیات و هزلیات مشغول می شوند، چه در این مملکت چون زمان و وقت در انظار ساکنین آن عظمی ندارد لهذا سبب این شده است که آنها به هر کاری که مایل باشند و به هر گفتگویی که خواسته باشند اقدام می نمایند. پس از قدری گفتگو من دیدم که صحبت آنها به مسائل پلتیک و اخبار بلدیّه و سایر اطلاعات رسید مثلاً یکی از آنها می گفت که فلان کس دیروز متأهل شد و دیگری می گفت در چند روز قبل فلان شخص می خواست زوجه خود را مطلقه نماید و سیمی از آنها می گفت فلان شخص نزدیک است که مفلس شود، و آن مرد این اوقات به زیارت عتبات عالیات مشرف خواهد شد و نیز عاقبه الامر صحبت های آنها منتهی به نرخ اجناس و حبوبات و تریاک گردید، و هریک از آن اشخاص یکی از اخبار مذکور در فوق را اظهار

می داشت و به مناسبت مقال چند شعر از اشعار شعرای ایرانی را می خواند و بعد من  
فرزنگی را خطاب نموده تصدیق خواسته و می گفت صاحب این اخبار که من  
معروض داشتم آیا صحیح است یا خیر؟

در جلوی دگان مشهدی حسن فقط دهاقین و عوام الناس هم سر خود را  
می تراشند و هم فصد می کنند در این حال یکی از دهاقین حول و حوش شیراز به دکان  
مشارالیه آمده و از درد دندان شکایت نمود. مشهدی حسن فی الفور کلبتین را از طاقچه  
دگان برداشته و به سه حرکت کلبتین آن را از دهان دهاتی بیرون آورده و بعد ریشه آن  
دندان را به من نشان داده گفت صاحب ببینید که درد در کجا پنهان شده است.  
غرض آنکه دهاتی مزبور پس از آنکه از دست کلبتین مستخلص شد فی الفور دست خود  
را به جیب برده یک چیزی به رسم حق الزحمه مشهدی حسن داده و در صورتی که  
دستش را بر روی گونه اش گذارده بود از دگان خارج شد. پس از رفتن او دیدم یک  
شخصی که مبتلا به مرض وجع<sup>۶</sup> مفاصل بود وارد دکان گردیده و به مشهدی حسن  
مشارالیه شکایت از درد نمود، مشارالیه فی الفور به شاگردان خود حکم نمود تا یک قطعه  
اسباب آهنی او را تا به حدی که نزدیک بود سفید شود بر روی آتش سرخ نمودند و پس  
از حمد و ثنای الهی و صلوات بر جمال پاک محمد (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام آن  
قطعه آهن را بر روی چهار بند آن شخص رنجور چسبانیده، ولی آن مریض مانند پهلوانان  
مشهور طاقت آتش را نموده و در وقت رفتن مبلغ معینی به رسم حق الزحمه به مشهدی حسن  
داد در این حال من از روی صندلی برخاسته و از دگان خارج شده به عزم منزل روان  
گشتم ولی مشهدی حسن چون مرا به عزم رفتن دید فی الفور دست از کار کشیده و تا به  
درب منزل در حالتی که تشکرات بی پایان از من [می] نمود مرا مشایعت کرد.

وقتی که به منزل داخل شدم نوکر من ملک محمد به نزد من آمده گفت ای  
صاحب من شما را قبل از وقت مستحضر نمودم که اگر شما به دکان آن هفت پدر سوخته  
بروید او به مشتریان خود خواهد گفت که صاحب آمده بود که در نزد من یک چیزی  
تحصیل نماید. من گفتم مگر چه اتفاقی افتاده است؟ ملک محمد در جواب اظهار  
داشت صاحب این مشهدی حسن متقلب به آن دو نفر تاجری که شما آنها را معالجه

۶. وجع بمعنی درد است و در اینجا مقصود همان رماتیسم *Rheumatism* می باشد.



می‌نمائید گفته است که دکتر مشارالیه به دکان من محض آن آمده بود که ببیند، چگونه باید دندان را از دهان بیرون کشید. من از استماع این کلمه تبسم نموده و با خود گفتم که در هر صورت مشهدی حسن دلاک در صنعت خود جوان بسیار ماهر و قابل است.

## فصل شانزدهم

دربیان بست و میدان توپخانه و  
قیمت خون انسان است

در دارالخلافه تهران که پایتخت اعلیحضرت شاهنشاه ایران است یک میدان وسیعی واقع است که آن را ایرانیان به میدان توپخانه یا ارک<sup>۱</sup> موسوم نموده‌اند توپ بزرگی که در این میدان گذارده شده است کمال شباهت را به یکی از آن توپهایی دارد که در پشت قراولخانه گارد سواره نظام لندن گذارده‌اند.<sup>۲</sup> در

---

۱. میدان وسیع و بزرگی که امروزه بنام میدان امام خمینی (سپه سابق) است در گذشته بنام میدان توپخانه یا میدان ارک و میدان شاه نیز می‌گفتند قسمتی از ارک سلطنتی قدیم بود که به مراتب بزرگتر از حال بود. این میدان که بوسیله کریم خان زند ساخته شده بود در سال ۱۲۶۷ هـ. ق. اوائل سلطنت ناصرالدین شاه به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر زمان تعمیر حصار ارک سلطنتی محمد ابراهیم خان وزیر نظام میدان ارک را تجدید بنا نموده و رسماً میدان توپخانه نام نهاد. چون میدان مزبور تنها گذرگاه مردم و چار پایان از شهر به ارک سلطنتی و قسمتهای شمالی تر آن بود بعلت سنگ فرش نبودن، وجود توپها و توپچی‌ها محل پررفت و آمد و کثیفی را در مدخل کاخ‌های سلطنتی تشکیل می‌داد. در سال ۱۲۸۱ هـ. ق. قمری به دستور ناصرالدین شاه برای پاکیزه کردن و زیبا نمودن میدان اقداماتی بعمل آمد که نتیجه آن انتقال توپها و توپچی‌ها به میدان توپخانه جدید (میدان سپه) بود.

۲. در میدان توپخانه یا ارک که بوسیله کریم خان زند ساخته شده بود، توپ‌پی قرار داشت که آنرا بر روی سکوئی نصب کرده بودند که از مظاهر قدیم دارالخلافه تهران محسوب می‌شد. در اطراف این توپ داستانها و روایات مختلفی شنیده می‌شد. واقعیت این امر که آن توپ چگونه به اینجا منتقل شده و توسط چه کسی در این محل نصب شده اطلاع صحیحی در دست ←

اطراف این توپ چند نفر از اشخاص افسرده حال ایستاده اند و این اشخاص قاتلان و مقصرین و مرتکبین اعمال شنیعه اند که این توپ را پناه قرار داده اند و در این محل هیچ کس قادر نیست که آنها را بواسطه اعمال و جنایات صادره از آنها مجازات دهد. زیرا که این توپ بست است و شخص مقصر و یا راهزنی که خود را به این توپ برساند حتی اگر خائن هم بوده باشد نمی توان آن را زجر و تنبیه نمود؛ ولی اگر آن شخص چند ذرع از آن توپ دور شود حتماً مدعی او مشارالیه را دستگیر نموده و خود به شخصه احکام قانون ایرانی را در حق او مجرا و سیاست می نماید. در ایران شخص مقصر به قدری که از انتقام و کینه خواهی اقوام مقتول وحشت می کند از قانون ایرانی که عبارت از قتل او باشد وحشت ندارد.

در این مملکت خون انسان قیمت دارد و قیمت آن برای آنکه قاتل را قصاص بکنند باید نقداً به وراثت مقتول داده بشود و اگر قاتل قیمت خون مقتول خود را نقداً نداشته باشد بدیهی است که او را به هر نحوی که باشد قصاص خواهند نمود، قیمت خون اعم از جوان و مرد و زن مساوی و برابر است و حتی موافق احکام مذهبی در ممالک اسلام موهائی که از ریش کنده شده باشد قیمت معینی دارد و در ضمن قیمت ودیت آن را به مأخذ قیمت شتر حساب می نمایند.

در ایام توقف خود در ایران من به رأی العین مشاهده نمودم که به عوض



نیست. اورس فرانسوی در سفرنامه خود می نویسد که در وسط این میدان چهار فروند توپ که شاه عباس از پرتغالی ها در هرمز به غنیمت گرفته بود گذاشته اند و عده زیادی عقیده دارند که توپ مروارید بدستور عباس میرزا نایب السلطنه در اوائل کار کارخانه توپ ریزی در این میدان کار گذاشته شده و جماعتی دیگر عقیده دارند که این توپ توسط نادرشاه از هند به غنیمت گرفته شده، به هر حال این توپ مدتها موضوع خرافات و اوهام و اعتقادات مردم بود و بعضی از مردم عوام و ساده دل بخصوص زنان عقیده داشتند که توپ مروارید می تواند گره از کار آنان بگشاید. و هم چنین محل بست نشستن گناهکاران و مقصرین برای فرار از کیفر و مجازات در زیر چرخهای توپ مروارید بود. اگرچه بست نشستن در زیر چرخهای این توپ بوسیله میرزا تقی خان امیر کبیر شکسته و موقوف گردید، ولی بعدها مجدداً از سر گرفته شد.

پانزده موئی که از ریش رجب نامی کنده شده هر موئی را یک شتر دبه نوشته بودند و در این حکم قیمت شتر را هفتاد قران که معادل هفت تومان ایران است محسوب کرده بودند، و از این قرار از طرف مقابل که قالع و قانع موهای ریش رجب نام بود می بایستی هزار و پنجاه قران به عوض آن پانزده مواد انماید و امام جمعه شهر شیراز به مهر خود مختوم نموده بودند.

و نیز هریک از دندانها و چشمها و هر قطره خون در این مملکت دیت مخصوصی دارد. و به همین طریق هر کس ضرری به دیگری وارد آورد دیت معینی دارد و چنانچه در فوق مذکور داشتیم اگر شخص مقصر قادر بشود که دیه مقتول را بدهد فیها المراد والّا در حضور اقوام و وراث مقتول خود به اجرای قصاص در حق خود راضی می شود؛ ولی در ایران قتل و قصاص نمودن شخص قاتل را بر اخذ دیت ترجیح می دهند و حتی در ممالک جنوبیه ایران عادت بر این جاری شده است که هنگام قتل، قاتل هر یک از اقوام و وراث مقتول یک سلاحی با خود برداشته و قاتل را بواسطه ضربات غیر معدود قصاص نمایند و غالباً دیده شده است که نوکرهای ایرانی در وقت عبور از دهات و قراء به آقای خود [می] گویند که من به فلان دهکده داخل نمی شوم زیرا که در آنجا شخصی را مقتول نموده ام و همین که با شما در آن قریه وارد شوم وراث و اقوام مقتول مرا دستگیر نموده و مقتول می سازند. گاهی اتفاق می افتد که شخص قاتل از دست وراث مقتول فرار نموده و به یکی از قراء و دهات ایران فرار می نماید و مدت یک سال در آنجا توقف می کند و محتمل است که در این ضمن نظر به بعضی ملاحظات وراث مشارالیه از خون مقتول صرف نظر نموده و متعرض قاتل نشوند. وراث مقتول پس از فرار نمودن قاتل او را مانند جانور وحشی تعاقب می نمایند و آخر الامر راه مفر را بر او مسدود می دارند و چون مدتی کار او بدین نهج گذشت و از زندگانی نومید گشت به هر نوعی که ممکن باشد با وراث و اقوام مقتول از در مصالحت در آمده و مدعیات آنان را به مبلغ معینی قطع و اصلاح می نمایند، و غالباً اشیائی که به رسم دیت داده می شود عبارت از اسب و پول و یا دختر خود قاتل است که دختر را برای رفع نزاع به یکی از اقوام مقتول می دهند هرگاه شخصی بخواهد که یکی از احفاد مقتول را تحریک به قتل قاتل بَدَد او نماید

بسیار زود صورت پذیر می شود. مثلاً فرض کنیم که جوان بیست ساله ای قاتل جد خود را که الحال شخص پیر مردی است و تاکنون او را رؤیت و مشاهده ننموده است مقتول سازد و پس از اجرای این عمل قصاص به نزد مادر خود آمده گوید من قاتل جدم را مقتول ساختم و پس از وقوع این امر باید قاتل جدید از هر جهت احتیاط خود را نگاه دارد، چه محتمل است که وراثت این مقتول جدید انتهاز فرصت نموده و بطرق سهلی مشارالیه را مقتول سازند و در این مواقع هیچ یک از هموطنان مشارالیه او را از جهت این عمل شنیع توبیخ و مذمت نمی نمایند بلکه تمامی او را تحسین و تمجید نموده گویند تو تکلیف خود را به عمل آوردی. در طرف شمال شیراز از این قبیل اعمال شنیعه به ندرت واقع می شود، و ساکنین اصفهان دیت و قیمت خون را بر این تدبیر (یعنی کشتن قاتل) ترجیح می دهند. این اوقات هر شخص قاتلی را به موجب احکام معینه قانون ایران دستگیر نموده و در همان ساعت مقتول می سازند.

این که در فوق ذکر شد که توپ میدان ارک دادرس درماندگان و ملجاء بیچارگان است جهت عمده آن است که اعلیحضرت شهریار ایران آن توپ را بوجود مسعود اقدس همایونی نیابت داده اند، و نیز یکی از بست ها و مأمّن های ایران اصطبل خاصه مبارکه و اسب های سواری اعلیحضرت شهریاری است که هر شخص قاتل و جارحی که به آن مکان ملتجی گردد حتماً و حکماً از دست منغصبین خود وارسته است، و نیز عمارات شاهزادگان و عموهای آن سلطان معظم و حکام بلاد معظمه ایران در جرگه بست منظور و قرار داده شده است و هر فراری و قاتلی که به آن اماکن ملتجی شود حتی خود اعلیحضرت پادشاه هم به ملاحظه انقلاب و به هم خوردن قانون از مجازات جانی عفو و اغماض می فرمایند. در اغلب مواقع محتمل است که این اماکن محترمه در نزد ایرانیان رفع مخاطرات واقعه شخص مقصر را ننمایند و به مرور ایام اسبابی فراهم آورند که قاتل و مقصر به دست وراثت و اقارب مقتول گرفتار و او را به انواع سیاسات مجازات نمایند، مثلاً ممکن است از جانب حکومت به اقوام قاتل قدغن اکید شود که غذا و خورش از برای او نبرند و یا به عکس به اهالی اصطبل قدغن شود که هرگاه اقارب قاتل از برای او غذائی بیاورند ممانعت نمائید که بواسطه آن قاتل و مقصر بدبخت معذب گردد، و

محتمل است آن مقصّر از شدت گرسنگی یا از اصطبل خارج شده دستگیر و راث مقتول شود و یا در همان جا از شدت جوع هلاک گردد، و نیز اگر قاتل مزبور به یکی از اسب‌های خاصه همایونی پناه برد و آن اسب از حضور او متغیر شود و او را بواسطه لگد از نزد خود دور کرده براند، پس از آنکه چند قدم از اسب دور شد حتماً ورثه مقتول مشارالیه او را دستگیر کرده و به نهج مذکور سیاست می نمایند.

از بست‌های عمده ایران که اگر مقصّر خود را به آنجا برساند از بلیات عظیمه و کشته شدن خود را می رهند قبور امام زادگان و مساجد و جوامع عظیمه و خانه‌های علمای ایران است و دیگر سفارتخانه انگلیس و دفتر خانه و اداره تلگرافخانه انگلیس است که حکم بست را خواهد داشت. تلگرافخانه دولت بهیته انگلیس از این رو به مخصمه و زحمت بزرگی گرفتار است غالباً نسوان و اطفال ایرانی به آنجا پناه برده و خود را از قید بلیات می رهند ولی غافل از اینکه شوهران و پدران آنها در دست مأمورین حکومت به کیفر خود خواهند رسید.

در شش سال قبل دو نفر سید که از طایفه بابیه بودند حسب الامر محاکم مملکت مقتول شدند خانواده و عیال آن دو سید چون خود را مورد مخاطرات دیدند پناه به اداره تلگرافخانه انگلیس واقع در اصفهان برده و بدان واسطه از قید بلیات مستخلص گشتند و برادر کوچک آن دو سید چون واقعه راهایل و خطرناک دید محض استخلاص خود، باب را که معتقد آن طایفه است نفرین نموده و از کشته شدن خود را آزاد و مستخلص گردانید.

در اطراف مساجد معظمه ایران که غالباً فراریان و مقصّرین خود را در آنجا رسانده و بست می نشینند چند بازار ساخته شده است که در دکان‌های آن بازار از هر قبیل اغذیه و اطعمه موجود است، اشخاص فراری و مقصّرین هر چیزی را که بخواهند از آنجا خریده و رفع احتیاجات می نمایند و مادام العمر از حریم آن مساجد بیرون نمی آیند. علمای اعلام و فقهای فهام محض حفظ مراتب خود حتی المقدور مساعی جمیله خود را مصروف می دارند که حکام عرف اشخاص فراری و مقصّرین را از بست بیرون نبرند، و هرگاه یکی از حکام بلاد معظمه ایران جسارت نموده و بخواهد مقصّر مشارالیه را در حدود بست دستگیر نماید بدون شه این امر مهم

بی زحمت و خسارت کامله به انجام نخواهد رسید و علت عدم اقتدار حکام در این امر آن است که تاکنون نفس نفیس اعلیحضرت شهریار ایران به این عمل اقدام نفرموده و احترام این مواقع را حراست نموده‌اند. اغلب محض دستگیر نمودن مقصرین تدبیراتی را متوسل می‌شوند. حسب الامر حکام ممالک یک دسته سر باز اطراف مسجد را احاطه می‌نمایند و حتی المقدور از رساندن آب و نان به مقصرین ممانعت می‌کنند و در این حالت مقصر مزبور از شدت گرسنگی از بست خارج شده و در دست مأمورین حکومت اسیر و دستگیر می‌شود در این صورت عروق حمیت و تعصب حمایت‌آمیز و دیندارانه علماء به حرکت درآمده اسباب مخاطرات عظیمه و مفسد بسیار می‌شود، علی اکثر دیده شده است وقتی که حکام عرف بخواهند مقصری را از بست خارج نموده و او را مجازات دهند یک نفر از خدام خود را بنزد مقصر فرستاده و بواسطه وعده و نوید از بست او را بیرون می‌آورند و یا آنکه در همان مکان قدری زهر به او خورانیده و به دیار آخرت می‌فرستند ولی این حیلت به ندرت دیده شده و بسیار قلیل الوقوع است.



## فصل هفدهم

در این فصل از آشپزخانه‌های ایران و  
فواکه و اغذیهٔ ادانی آن مملکت  
و کباب و غذای متمولین و ناهار  
و شام میهمانان و شربت معمولی  
و شراب ایرانی و اقسام آن و طریقهٔ  
عمل آوردن و حفظ شراب و مستی و  
عربده گفتگومی شود

در ایران انواع اقسام اغذیه تهیه می شود و هر یک از اهالی به یکی از آن اکتفاء نموده و امر گذران خود را می گذارند مثلاً فقرا و مسکینان در هر هفته یک مرتبه چند سیر گوشت ابتیاع نموده و آن را با نان می خورند، اهالی دهات و سایر طوایف صحرا گرد به جز در اوقات عروسی ندرتاً در سر شام و یا ناهار آنها قطعه گوشتی حاضر می شود و غذاهای معمول عملجات عموماً در فصل تابستان عبارت از نان و میوه جات و در زمستان منحصر به نان و پنیر است و گاهی می توانند نان و پنیر را مبدل به آش و یا فواکه خشک و تخم مرغ نمایند. هر یک از عملجات و کارگران ایران بالانفرد تقریباً در هر روزی سه چارک و پنج سیر نان بدون خورش صرف می نمایند، در بلاد جنوبی ایران بهتر و مناسب ترین اغذیه خرما است. در فصل تابستان اهالی دهات اغذیه یومیّه خود را منحصر بخوردن کاهو و خیار و انگور و زردآلو و نان و پنیر و کشک [و پیاز] می نمایند. در هر یک از بازارهای بلاد معظمه ایران چندین دکان آشپزی موجود است که در آنجا از هر قبیل اغذیه ترتیب داده می شود و در دو سه دکان استادان در هر روزی چند گوسفند خریده و آن را بریان کرده به مشتریان قطعه قطعه به فروش می رسانند. ولی سر و پاچه گوسفند در این دکان طبخ و استعمال نمی شود بلکه دکان مخصوص جداگانه ای معروف به دکان کله پزی در همان بازارها ساخته شده است که در آنجا آنها را به فروش می رسانند. بهترین و مطبوع ترین اغذیه ایرانی به عقیده ایرانیان کباب است که آن را بر حسب معمول از گوشت گوسفند ترتیب می دهند و طریق ساختن آن بدین اسلوب است که گوشت

گوسفند را به قطعات بسیار کوچک بریده و آن را با پیاز و دنبه بر روی قطعه چوبی با ساطور مانند خمیر می سازند و پس از آن آنرا بر سیخ کشیده و در آتش آن را خوب قرمز می کنند. مقصود آنکه ساکنین ایران هیچ یک از غذاها و خوراک های خود را بهتر از کباب نمی دانند و در وقت شام و نهار جمعیت کثیری از سکنه ایران اطراف دکان کباب فروش را احاطه نموده و از او کباب می خرنند، و بهترین ظرفی که از جهت برداشتن آن اختراع نموده اند نان های آنجا است که طولشان تقریباً دوزراع می شود و وقتی که کباب را خریدند یا در میان نان گذارده و در همان دکان صرف می نمایند و یا آنکه آن را به منزل برده با عیال و خانواده خود می خورند. در هر صورت یک خوراک از کباب ایران که انسان را به خوبی سیر کند به سیصد دینار فروخته می شود و کباب فروش هر سیخ کباب را از سه الی چهارپول سیاه بیشتر نمی فروشد. غذای معمول سربازهای ایرانی آش است و هر کاسه ای از آنرا به مشتریان به قیمت سه چهارپول می فروشند، بهترین اغذیه ایرانیان نان و برنج و خرما و گوشت است و اهالی میل مفروطی بخوردن حلویات دارند و همیشه هر کدام مقدار معینی از آن را خریده و صرف می نمایند. در ایران غالباً حلویات را از آب لیمو ترتیب می دهند و آب لیمو آنها را سفید رنگ نموده و در ذائقه مشتریان خوش طعم و خوشخوراک می کند.

در ایران هر یک از عوام بقدر نیم من انگور و خیار و زردآلو و انار می خورد و بقدری اهالی ایران پیاز استعمال می نمایند که در ممالک دیگر دیده نشده است و نیز خربزه که غذائیت مخصوصی دارد با کمال اشتها خورده می شود، خیار که جزء میوه جات خوانده می شود به قیمت مناسبی به فروش می رسد مثلاً سه چارک و پنج سیر آن زیادتر از سه یا چهار شاهی اکتیاع نمی شود. در ایران چند نوع انگور به فروش می رسد که بهترین آنها انگور سلطانیه است که دانه های آن کوچک و بسیار شیرین و خوش طعم است، و کشک هائی که در بازار ایران به فروش می رسد عموماً از شیر و آغوز تهیه می شود و ابتداء که آنها را درست می کنند خیلی شیرین هستند ولی پس از انقضای مدتی به کلتی ترش و حامض می شود، تخم مرغ پخته که آن را غالباً به رنگ های الوان ملون می نمایند بسیار خورده می شود.

ساکنین بلاد و متمولین ایران در خوردن غذا بسیار ساعی هستند و در وقت ظهر ناهار و سه چهار ساعت از شب رفته شام میل می نمایند و ناهار و شام ایشان عبارت از چند قاب از اغذیه مختلفه است و گاهی نظر به آنکه اهالی ایران خیلی ملت میهمان نواز هستند بقدری از برای خود ناهار و شام تهیه می نمایند که انسان متحیر می شود، و اکثر آنها ته مانده و باقی غذای خود را به نوکرهای خود قسمت می نمایند و کباب هائی که در سفره متمولین ایران صرف می شود خیلی بهتر از کبابی است که در بازارها به فروش می رسد و ارو پائیان کباب متمولین ایران را خیلی دوست دارند، چه در آن کباب ها پیه و سایر مخلفات دیده نمی شود و طریقه ساختن آن چنان است که گوشت گوسفند را به قطعات کوچک خرد نموده و با دُنبه گوسفند و قدری پیاز یا سیر به سیخ می کشند و بعد آن را بر روی آتش گرفته پس از آنکه پخته و قرمز شد صرف می نمایند.

ایرانیان پلورا از برنج و روغن و گوشت گوسفند یا از گوشت سایر حیوانات حلال گوشت ترتیب می دهند و در این مکان شایسته چنان است که ذکر مقداری که هر یک از ایرانیان از آن صرف می نمایند صرف نظر کرده و به مطالب دیگر پردازیم.

شخص ایرانی در سفره خود به هر یک از مهمانان یک جوجه کباب شده و یا کبوتر و کبک و یا بلدرچین تقدیم می کند و غالباً ایرانیان گوشت کبک را بسیار دوست دارند و در صرف آن ابدأ امساک نمی نمایند، جز در بلاد واقع در سواحل دریا در سایر بلاد ایران چندان ماهی استعمال و صرف نمی شود و نیز در سر سفره ایرانی غیر از پلو چند قاب چلو می گذارند که آن را با خورش استعمال می نمایند و خود او فی نفسه روغن ندارد، و از خورش هائی که ایرانیان بیشتر به صرف آن مایل و راغب اند یکی فسنجان است که آن را از گوشت مرغ و کبک و گوشت گوسفند و گردو و آب انار و روغن ترتیب می دهند و نیز این خورش را غالباً از آب زردآلو و آلوبخارا و گوشت و روغن فراوان تهیه می نمایند. در هر صورت خورش و چلو لازم و ملزوم یکدیگرند و در هر جائی که خورش داده شود لابد چلو هم که در انظار ایرانیان مطبوع ترین از اغذیه آنها است او را تعاقب خواهد نمود. و نیز در سر

سفره به عوض کباب یک بره بریان دیده می شود که میان شکم او مملو از خرما و بلوط و پسته و کشمش و بادام است و مشروب ایرانیان در سفره عبارت از شربت مخصوصی است که آن را در قح چینی ریخته و پس از هر چند لقمه ای یک مرتبه با قاشق آن را صرف می نمایند، قاشق های شربت خوری که در ایران ساخته می شود (یک نظافت و) کننده کاری های بسیار مرغوبی در آنها دیده می شود که اسباب این شده است که آنها را به قیمت بسیار گرانی به فروش برسانند، و غالباً ممکن است که در سفره ایرانی عدد قاشق های شربت خوری را شمرد و از روی آن تمول و بضاعت صاحبخانه را تخمین نمود.

به عقیده ما صنعت آشپزی ایرانیان چندان پست تر از صنعت آشپزی فرانسوی ها نیست ولی نقصی که در آشپزخانه های ایرانیان دیده می شود آن است که آنها برنج و روغن بسیار استعمال می نمایند ولی با وجود آن، همه خوراک های ایشان بسیار پاکیزه و خوش خوراک تهیه می شود ایرانیان هرگز مانند عثمانی ها از برای مهمان غذای [بدمزه] بدترتیب نمی دهند. من خود یکی از اغذیه عثمانی ها را که موسوم به ایمام است دیدم آنقدر بدطعم و بی مزه بود که از ملاحظه و چشیدن آن تنفر کاملی حاصل نموده، و به حالت قی افتادم و آن غذا عبارت از روغن و بادنجان سرد بود که میان آن را مملو از سیر نموده بودند.

وضع ناهار خوردن ایرانیان به این طریق است وقتی که یکی از ایرانیان جمعیت معینی از آشنایان و ارباب خود را در منزل خود دعوت نمود صبح زود مهمان ها یک به یک داخل خانه مشارالیه شده و در اطاق مهمان خانه او قرار می گیرند. در این حال چای حاضر است و به هر یک از آنها یک یا چند پاله [چای] داده می شود و بعد قلیان و قدری شیرینی آورده صرف می نمایند و پس از آنکه وقت ظهر نزدیک گشت به اشاره صاحبخانه نوکران او یک قطعه سفره چرمی بسیار بزرگی آورده بر روی کف اطاق پهن می نمایند، و بعد سایر اغذیه را که در میان سینی گذارده اند در روی سفره می چینند و در جلو هر یک از میهمانان قبل از وقت یک نان بزرگی می گذارند، در این حال تمام مدعوین به اشاره صاحبخانه برگرد سفره نشسته در کمال سکوت و آرامی دست به سفره دراز کرده و مشغول صرف ناهار

می شوند و پس از صرف ناهار و صرف قهوه و قلیان برخاسته و به طرف خانه خود روان می شوند.

در این محل سزاوار است که چند کلمه [ای] از وضع شربت سلطانی معروض داریم، شربتی که در ایران تهیه می شود کمال ترجیح و امتیاز را بر شربت‌های فرنگستان دارد چه شربت اروپائیان عبارت از یک شربت بدی است که آن را بر حسب عادت با آب مخلوط نموده و می نوشیم، شربت ایران مشروبی است بسیار خوش خوراک و آن را به وضع‌های مختلف ترتیب می دهند و حسب معمول در سر شام و یا ناهار در قدهای چینی نظیف ریخته و با قاشق استعمال می نمایند. در فصل تابستان که هوای ایران به شدت گرم می شود استعمال آن بیشتر از سایر فصول معینه سال کرده می شود و هر کدام از قدهای شربت خوری را در سر ناهار بر روی یک بشقاب گذارده و بر سر سفره می چینند، و تمام قاشق‌هائی که بواسطه آنها شربت صرف می شود از درخت گلابی قصبه آباده ساخته می شود. این قاشق‌ها بواسطه سبکی وزن و کنده کاری‌های خود کمال معروفیت را در مشرق زمین حاصل نموده و طول آنها بیشتر از یک ذراع نمی باشد و ظرفیت آنها تقریباً به قدر یک استکان آب می گیرد. سطح این قاشق‌ها را به خطوط چند مزین نموده اند و چون آن خطوط برجسته هستند، لهذا ثخن قاشق‌های مزبور از ابتداء الی انتها مساوی است دسته خود قاشق طولش به اندازه دوازده گره و در وقت ساختن آن دسته را در سوراخی که در کنار خود قاشق ساخته شده است داخل نموده و می چسبانند، در دسته قاشق نیز مانند خود قاشق چندین کنده کاری‌های ممتاز دیده می شود و وقتی که قاشق‌ها تمام می شود رنگ آنها سفید است ولی محض اینکه زود ضایع نشود آنها را روغن معینی می مالند که به رنگ زرد ملون می شود و وزن بزرگترین قاشق‌های ایران از هشت مثقال تجاوز نمی کند، این قاشق‌ها بواسطه بعضی آلات نظیف ساخته می شود و هر یک از آنها دارای شکل عجیب و نقشه غریبی<sup>۱</sup> می باشند و قیمت یکدسته از آنها از پنج الی ده شلینگ فروخته می شود، و سبب

۱. در متن انگلیسی «طرح بدیع» آمده است.

گرانی آنها این است که چون ساختن آنها از صنایع خود ایرانیان بوده و طالبین آنها زیاد است و چون ایرانیان از استعمال قاشق نقره احتراز و نفرت می جویند و جز در مقام صرف چای در محل دیگر او را استعمال نمی نمایند به این ملاحظات این قاشق ها ارزش زیاد به هم رسانیده اند، و اینکه ایرانیان قاشق نقره بی منفذ استعمال نمی کنند یک مسأله جداگانه مذهبی است که ما در اینجا از شرح آن صرف نظر می نمائیم. و قاشق های طبقه پست ایرانیان عبارت از قاشق های ضخیمی است که در وقت صرف آش و غیره استعمال می کنند.

چنانکه مذکور داشتیم در طول مدت تابستان هر مهمانی که به خانه میزبان وارد می شود حتماً در وقت شام و ناهار به آنها شربت داده می شود مخصوصاً این اوقات میزبانان برای مهمانان خود شربت های خنک کرده در شربت خوری های بسیار قشنگ ریخته و به مدعوین می دهند و شربت خوری های مزبور از بلورهای مختلفه اللون ساخته شده و غالباً بعضی از آنها از هر حیث بسیار قشنگ و خوشنما می باشند. در ایران غیر از شربت هائی که از میوه جات و فواکه ترتیب می شود یک شربت دیگری نیز هست که آنرا شربت قند می نامند.

خاصیتی که ارو پائیان برای شربت می نویسند کمال تفاوت را با شربت ایرانیان دارد، و شربت های ایران همیشه با یخ استعمال می شود و آن را بر حسب معمول از آب لیمو و نارنج و انار ترتیب می دهند ولی شربت لیمو و نارنج خیلی خوش مزه و خوش طعم است. وقتی که می خواهند آب میوه جات و مرکبات را بگیرند آن میوه را بر روی یک ظرف نقره ای که پراز سوراخ های کوچک و موسوم به سیب تراش است گذارده و آن را فشار می دهند در اندک مدتی اجزاء بزرگ و پوست آن میوه در سطح آن قطعه فلز مانده و آب آن داخل ظرفی می شود که آن را در زیر آن فلز گذارده اند، و پس از این عمل آبی را که حاصل شده است در استکان ریخته و قدری قند و برف و یخ در آن ریخته و می نوشند، و شربت های پخته را در تنگ های بلور بُوهُم<sup>۲</sup> می ریزند و آنرا برای مهمانان و خودشان آن را حفظ می نمایند.

۲. منظور تنگ های ساخت بوهم در چکسلواکی است.

چنانکه مذکور داشتیم در ایران شربت را با قاشق‌های چوبی صرف می‌نمایند و هنوز ایرانی‌ها این مشروب لذیذ را با آن شربت خوری‌های بلورین که از آن مملکت به قیمت اعلی فروخته می‌شود استعمال نمی‌نمایند، چه چند وقتی است که در خانه‌های ایرانیان شربت را با شربت خوری‌های بدترکیب قالبی که از مملکت روس به آنجا آورده می‌شود استعمال می‌نمایند ولی چه فایده که آن شربت خوری‌های منحوس به قاشق‌های بسیار قشنگ ولایت آباده شکست فاحشی داده و آنها را تقریباً قلیل الاستعمال نموده است.

در ایران به غیر از شربت‌های مذکور نوع دیگری از شربت تهیه می‌شود که آن را ایرانیان بواسطه تقطیر آب<sup>۳</sup> درخت بید مشگ ترتیب داده و به اسم شربت بیدمشگ موسوم داشته‌اند. ایرانیان این شربت را بسیار دوست می‌دارند و می‌گویند که از استعمال آن انسان به حال آمده و فرجه می‌شود. هر قدر که انگلیس‌ها در صرف شراب دقت و مراقبت دارند همان قدر هم ایرانیان در صرف آب سعی و اهتمام می‌کنند. آب‌هائی که ایرانیان می‌نوشند باید بسیار خنک باشد و از چاه‌های معروف آورده شود بعضی از ایرانیان از اماکن بعیده آب را در مشگ‌ها نموده و از آنجا به منزل خود محض استعمال یومیه نقل می‌دهند.

اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وآله قدغن اکید نموده‌اند که باید مسکرات به هیچ وجه در اراضی مسلمانان صرف نشود از روی عقل و دانش بوده است، چه در چنین مملکتی که گرمای آن به این شدت است هرگاه صرف شراب و سایر مسکرات هم شود یقین است که ضرر فاحشی از برای نوشندگان خواهد داشت، با این همه باز می‌بینیم که تمام طبقات ملت خاصه متمولین و اعیان آن مملکت در صرف شراب بسیار مبرم و مصر می‌باشند. در بلاد معظمه ایران بیشتر از قراء و دهات صرف شراب می‌شود و بدبختی ایران است که استعمال شراب در ایران اسباب بدمستی و عربده را فراهم می‌آورد و سبب مست شدن ایرانیان آن است

۳. در متن انگلیسی چنین آمده است: گل‌های تازه درخت بیدمشک را در آب ریخته جوشانیده تقطیر می‌کنند.



که آنها هر قدر می‌توانند شراب می‌نوشند و پس از آنکه بی‌حالت شدند بر زمین می‌افتند.

از شرابهای معروف ایران که من از خاصیت هر یک از آنها اطلاع کاملی حاصل نموده‌ام یکی شراب تهران است که آن از اختلاط آب انگور و برگ‌های آن ساخته می‌شود، دیگری شراب کرمان است و طعم آن بسیار سخت و زننده و در کمال بی‌احتیاطی ساخته می‌شود و در ذائقه انسان مزه شراب کاخ<sup>۴</sup> قفقازیه را دارد، سیم شراب اصفهان است و آن چندان بیمزه و بد طعم نیست و با شراب پورتکال<sup>۵</sup> که موسوم به پُرت وین<sup>۶</sup> است شباهت کاملی دارد. اگر این شراب را از انگوری که کم آب خورده باشد ترتیب بدهند بدیهی است که آن وقت در ذائقه انسان بسیار تند و سخت‌تر خواهد بود، و یک نوع شراب هم در اصفهان از کشمش انگور سلطانی ترتیب می‌دهند که او هم بسیار تند و ارمی‌ها آن را دوست می‌دارند، و تمام شراب‌های مذکور در فوق به قیمت بسیار نازلی به فروش می‌رسد.

ایران می‌باید بواسطه دو نوع شرابی که در آن مملکت ساخته می‌شود بر تمام میخانه‌ها و شراب‌های فرنگستان افتخار و سربلندی داشته باشد، یکی از آن دو نوع شراب همدان است که رنگ آن سفید و مزه آن بسیار خوش طعم است و هر قدر آن تازه‌تر باشد همان قدر شیرین‌تر و مطبوع‌تر است از بدبختی محض حفظ شراب همدان باید مقدار آن زیاد باشد تا بتوان آنرا حفظ نمود و بدین جهت است که اهالی همدان آنها را در خم‌های بزرگ ریخته و زمین را حفر نموده آن خمره‌ها را در آنجا حفظ می‌نمایند، و محض حفظ آنها از آب و هوای آن بلد همدانی‌ها طرف اعلائی آن خمره‌ها را در سرگین مستور و مخفی می‌دارند و ظرفیت هر یک از این خم‌ها از ششصد الی هشتصد بطری می‌شود، با وجود اینها محال است که در این زمین شراب گرم شود زیرا که زمستان همدان بقدری سرد و غیر مطبوع است که غالباً شراب‌ها

#### 4. Kakheite Wina

#### 5. Port

شراب قرمز شیرین پرتغالی  
 ۶. در متن انگلیسی بعوض این نکته چنین آمده است: ... یا بهتر بگوییم شبیه شراب شیرین فرانسوی بنام مسدو Masdeu.

منجمد می شود و صاحبان آن مجبور می گردند که آن خم ها را شکسته و شراب منجمد را از میان آن بیرون آورند. بطل هائی<sup>۷</sup> که در آنها شراب همدان فروخته می شود شباهت بسیاری با بطل های فیلورنس<sup>۸</sup> دارند.

با وجود تفصیل مذکوره فوق بهترین شراب ایران شراب شیراز است زیرا که آن در تمام مشرق زمین معروف است و جمیع شرای ایران در اشعار آبدار خود آن را توصیف نموده اند، رنگ این شراب روشن و طعم آن شیرین و هر قدر بماند تندتر و خوشبوتر می شود. به جهت ساختن این شراب احتیاط کامل لازم است و در وقت جوش آمدن قدری ترش مزه می شود. بهترین شراب های شیراز شرابی است که او طعماً مانند شراب تازه اسپانیول و از حیثیت رنگ سفید و روشن است، به محض اینکه شراب را از اخلاط تنظیف نموده به خم های بزرگ ریخته و سر آنها را با پارچه های تمیز مسدود می نمایند و یا سر بطل ها را به گیل محکم می کنند، و باید این را نیز ملتفت شد که هوای ایران آنقدر یابس است که اگر کارد پولادی را یک سال تمام بر روی زمین بگذارند و او را از باران محافظت نمایند زنگ نخواهد زد، و بنابراین شراب های ایران اگر بدون اخلاط و الکل باشند یقین است که هوای آن مملکت هرگز آنها را ترش نخواهد کرد، هر بطلی از شراب به قیمت دو فرانک الی دو فرانک و پنجشاهی فروخته می شود ولی قیمت شراب سه ساله شیراز تقریباً یک ریال است. به جهت ساختن شراب های بسیار خوب اهل خبره ایران خم ها را پر از شراب نموده و در هریک از آنها یک بطل سر بسته ای که از گیل نپخته ساخته شده باشد می اندازند، شراب از خلل و فرج بطل داخل آن می شود و رفته رفته آن بطل در ته خم فرو می رود پس از انقضاء چند سال ایرانیان آن ظرف را از خم مزبور بیرون آورده و دهانش را باز می کنند و عقیده آنها بر این است که شرابی که در این ظرف تقطیر

۷. بطری

8. Florence

۹. در متن انگلیسی نام شراب شری (Sherry) آمده است که شرابی است با رنگ زرد قهوه ای روشن متعلق به جنوب اسپانیا (Spain)

شده است جوهر شراب است و عقیده من بر این است که این عقیده ایرانیان به کلی فاسد است زیرا که شرابی که در ظرف مذکور است چندان تفاوتی با شراب خود خم ندارد، و اگر کسی هر دو از آن شراب را بچشد خواهد گفت که این هر دو یک شراب بوده و هیچ تفاوتی و اختلافی با هم ندارند. حال باید شمه ای هم از ساختن شراب معروض داشت، در تمام ایران فقط یهودان بساختن شراب اشتغال دارند، ولی عدد قلیلی از مسلمانان که سلیقه مخصوصی در صرف شراب دارند خودشان بطریقی که در ذیل مذکور می شود مشغول ساختن شراب می شوند، و آن این است که انگور را در تغارهای سفالی بسیار بزرگ یا در طاس ریخته و آن را فشار می دهند، آبی که از انگور گرفته می شود با اخلاط خود انگور در خم های گلی که ظرفیت آنها غالباً از یک صد و پنجاه الی دو یست بطل است می ریزند و محض جوش آمدن آن اطراف خمه راه کر باس محکم می نمایند و وقتی که این شراب تازه به جوش آمد قدری آن را به هم می زنند، در این حال به تدریج اخلاط موجوده بر سطح شراب جمع می شود و هر قدر درجه حرارت اطاق بیشتر باشد و خود شراب زیادتر جوش بخورد، آن اخلاط از سطح شراب بالا تر می آید، در روز بیست و چهارم که شراب چندین مرتبه به جوش آمده است به تدریج رنگ آن روشن تر می شود و نزدیک هر یک از آن خم ها یک سبد بزرگی می گذارند و از آن خمه ها اخلاط و دانه های انگور را بیرون آورده در آن سبدها می ریزند پس از این عمل بر سر هر خمی یک سر پوش که از نی ساخته شده است گذارده و سر آنها را با گل مسدود می نمایند ولی آن اخلاط شراب را در دیگ عرق کشی ریخته و شراب دیگر نیز از آن ترتیب می دهند. تقطیر اخلاط و عرق ساختن از آن مخارج بسیاری دارد و آن را به نوع مخصوصی می سازند که ما الحال از ذکر آن صرف نظر می نمائیم.

در فصل پائیز شراب مزبور به قدری صاف می شود که می توان استعمال نمود و در این ضمن رنگ او مانند طلای احمر و در وقت استعمال بسیار مطبوع و خوش مزه است و معلوم است که سکر هم خواهد داشت، در سال دیگر رنگ او به کلی سیاه و بوی او معطر می شود و هر قدر بیشتر از موعد انداختن آن شراب بگذرد همانقدر او تندتر و سفیدتر و معطر می شود.

در ساختن شراب خوب قابلیت و استعداد کاملی لازم است و اگر انسان هر قدر که ممکن است در ساختن شراب اهتمام نماید بدیهی است که آن شراب صفات و خواص شراب شیراز را حاصل خواهد نمود.

در ایام توقف خود در ایران من با یک آخوندی آشنا شدم که او در ساختن شراب اهل خبره و اطلاع بود و در وقتی که مشغول کار می شد دقیقه‌ای از خواندن اشعار حافظ و آیات قرآنی فروگذار نمی نمود. بهترین شراب‌های شیراز از انگور قریه خُلر ساخته می شود که پنجاه ورست از شهر شیراز دور دست واقع شده است. معروفیت شهر شیراز نه بواسطه مشروبات و شراب‌های ممتاز او است؛ بلکه در آن شهر انواع بلبل و گل زرد و نباتات معطر بسیار موجود است.

## فصل هیجدهم

در بیان حالت و وقار ایرانیان و  
ضیافت نمودن شام و دعوت شدن من به  
یکی از خانه‌های آنها و استماع  
موزیک و آواز، و نیز در این فصل از  
جراح ایرانی و موش او و مقلدان و  
بازی‌های آنجا گفتگومی شود.

وقار و سکینه و رفتار و حسن سلوک و اخلاق ایرانی‌ها خیلی بهتر و نیکوتر از اخلاق و سایر صفات حسنهٔ ما است. ندرتاً در کوچه‌ها و یا سایر معابر دیده می‌شود که یکی از ایرانی‌ها خنده نمایند و غالباً لب‌های آنها روی هم گذاشته و تبسم از صورت آنها ظاهر نمی‌شود. این وقار و سکونت‌ظاهری از نتایج آداب متخلفهٔ ایرانیان است و هرکس برخلاف یکی از صفات حسنهٔ مذکوره رفتار نماید بدیهی است که از شأن و لیاقت و عظم او کاسته و در انظار متنفّر و بی احترام خواهد گردید.

در هر فردی از افراد سکنهٔ مشرقیان دو صفت موجود است یکی از آنها این است که در مجالس و محافل با کمال سکوت و وقار می‌نشینند و اگر سکوت خود را منقطع نمایند به کلمات لا و نعم خواهد بود. دیگری آن است که به لباس‌های مختلف اللّون فاخر و عریض و طویل کثیر ملبس گشته و اگر از جزو علماء باشد بر سر خود عمامه می‌گذارند و استعارات و کنایات و لطایف آنها در ضمن مصاحبت و ملاحظات دقایق و نکات تنطق و منادمت در ایرانیان زیادتر از وزیر اول دربار انگلیس<sup>۱</sup> مشهود و مسموع می‌شود.

علمای اعلام و فقهای فهم و رجال دربار و اهالی نظام تمامی به وقار و سکینه معروف هستند. همین شیوهٔ پسندیدهٔ آنها اسباب این شده است که آنها در

نظر اروپائیان مانند فریسه‌ها<sup>۲</sup> به جلوه و ظهور درآمده‌اند (فریسه‌ها عبارت از طایفه‌ای از یهود است که ظاهراً خیلی خوش لباس و خوش منظر، ولی باطناً بسیار مزور و محیل می‌باشند). در این محل مقصود من آن است که از حالت یکی از ایرانی‌ها که در خانه خود در میان دوستان و مجالسان خود نشسته و برخلاف صفات حسنه مذکوره رفتار نموده است ذکر می‌نمایم.

الحال که من شرح آن مجلس و رفتار آن شخص را می‌نویسم تقریباً چند سال از دعوت و حضور من به آن مجلس گذشته است. صاحبخانه‌ای که در آنجا از من دعوت نموده بودند با بسیاری از مدعوین و حضار آن مجلس الحال به رحمت ایزدی پیوسته‌اند. یکی از آن مهمان‌ها نظر به خیانت بزرگی که به اموال دولت نموده بود، مستحق قتل گردیده ولی چون به آسانی دستگیر نمی‌گشت؛ لهذا عمومی اعلیحضرت شاهنشاه ایران بوعده و نوید او را احضار و به کیفر قتل مجازات گردید. دیگری از حضار آن مجلس چون خیلی متمول و با بضاعت بود به حکم دیوان از زندگانی او را نومید نمودند، و یکی دیگر از آنها که آن وقت بسیار بامکنت بود الحال به فقر و فاقه مبتلا گردیده و از مردم اخذ صدقه می‌نماید. دیگر از مدعوین که در آن مجلس مهمانی مشغول ساختن قلیان و انجام سایر خدمات بود الحال به منصب بزرگی مفتخر و از قرار معلوم به وزارت دولت منصوب شده است.

الغرض همین شخص خادم آن مجلس یکی از روزها به نزد من آمده و در کمال انسانیت و احترام گفت که فلان خان شما را سلام رسانیده و عرض کرد که از شما مستدعی و خواهشمند آنم که بواسطه حضور خود در مجلس ما پس از غروب آفتاب مرا مفتخر سازید و ضمناً شامی هم صرف نمائید. من به او گفتم بگو ببینم آیا بغیر از من از اروپائیان مهمان دیگری در آن مجلس دعوت شده است یا نه. مشارالیه گفت غیر از حکیم سوئدی که الحال مدتی است در ایران متوقف است از

۲. فریسیان *Pharisees* : نام یکی از دو فرقه بزرگ مذهبی و سیاسی یهود است. فریسیان اصرار می‌ورزیدند که آداب مذهبی یهود باید طابق النعل بالنعل آن طور که در شریعت موسی مندرج است در کلیه شئون زندگی رعایت شود.

اروپائیان دیگری دعوت نشده است، و نیز گفت فلان خان از شما مستدعی است که در وقت آمدن دو دسته کاغذ گنجفه باخود بیاورید. من به آن شخص گفتم حالا فهمیدم که مطلب چه چیز است آقای شما مرا دعوت ننموده بلکه می خواهد گنجفه های مرا ببیند. مشارالیه در جواب گفت خیر شما در این باب اشتباه کرده اید زیرا که آقای من بسیار مهمان نواز و میل مفروطی دارد که شما منزل او را مزین فرموده و نمک او را بچشید، شما حکماً تشریف بیاورید زیرا که امشب چند نفر از مقلدان از جهت تقلید و حقه بازی دعوت شده و مجلس ساز و رقص هم خواهد بود.

این کلمات مشارالیه عروق و اعصاب حریص مرا محرک شده و باخود گفتم که خیلی وقت است من می خواهم مجلس رقص ایرانیان را ببینم، پس حالا که چنین موقعی در دست است چرا خیال خود را منصرف گردانم، بنابراین به نوکر مشارالیه گفتم چشم من افتخار دارم از اینکه در ساعت معین به مجلس آقا حاضر شوم. پس از رفتن او من با خود قدری فکر نموده و گفتم خوب شد که من خاطر خود را از حضور به آن مجلس راضی ساختم، زیرا که من تا به حال مجلس رقص و حرکات مضحک لوطیان شیراز را که بر تمام لوطیان سایر ایالات ایران برتری و رجحان دارند، ندیده ام و لازم است که به آنجا رفته و از حرکات و اطوار مضحکه ایشان محظوظ گشت.

در اول این فصل من فراموش نمودم که به عرض مطالعه کنندگان این کتاب اظهار دارم که این عمل در خود شهر شیراز واقع گردید و آن شخص که مرا دعوت نموده بود یکی از امناء و متمولین آن شهر محسوب می شد.

الغرض در ساعت معین من از جای خود برخاسته و بر مرکب سوار گشته به اتفاق نوکران خود از کوچه های باریک شیراز عبور نموده و متوجه خانه میزبان شدم. در ایران عادت بر این جاری شده است که وقتی آقا به خانه یکی از دوستان و آشنایان خود دعوت می شود می باید که نوکران او هم در آن مجلس حاضر باشند. بنابر این پیشخدمت من در وقت رفتن به من اظهار نمود که شما هم اسباب اختلال این قانون نشوید و نوکران خود را باخود ببرید. خلاصه من در منزل به غیر از یک نفر سرایدار دیگری را نگذاشتم و سایر نوکران را باخود برداشته متوجه عمارت دعوت



کننده شدم. در جلومن دونفر فراش راه می رفتند که بر کمر هریک از آنها یک قمه و در دست هایشان یک چوب بلند بود، از عقب آن دونفر آشپز و پیشخدمت من بودند که به لباس بسیار خوبی ملبوس شده بودند و قلیان مرا در دست داشتند. این قلیان را از جهت آن من باخود برداشته بودم که اسباب نفرت و تکسّر مزاج مدعوین خاصه علمای اعلام و آخوندها نشود. زیرا که ایشان ما را کافر می دانند و اگر قلیان آنها را لمس بنمایم اسباب نفرت آنها می شود. در ایران چه در مجلس عیش و چه در سایر مجالس و ویزیت های رسمی بدون تکلیف قلیان امر از پیش نمی رود. فایده صرف قلیان آن است که اسباب انقطاع محاورات مدعوین می شود و بواسطه صرف آن به تدریج اوقات لیالی و ایام تمام می شود. به غیر از نوکران مذکور یکی دیگر شربتدار من بود که او هم در این راه مرا همراهی می نمود و در عقب تمام آنها جلودار بود که اوزین پوش بر روی شانه انداخته و در نزدیک مرکب من راه می رفت.

چون تمام نوکران من در آن مجلس دعوت شده بودند لهذا پیشخدمت من چنان باخود من جفت و نزدیک راه می رفت که هرکس ما را می دید می توانست بگوید که این شخص رفیق من است نه نوکر من. هرگاه من بدون این نوکرها داخل به خانه مشارالیه می شدم بدیهی است که آنها از من سؤال می نمودند که چرا شما با خود نوکر نیاورده اید. در وقت رفتن به خانه خان مشارالیه من محض اظهار احترام نسبت به شخص ایشان لباس خود را تبدیل به سرداری ماهوت مشکی نمودم، و چون درجه حرارت در آفتاب به هشتاد درجه [فارنهایت] می رسید، لهذا آن شب از گرما زحمت بسیار به من رسید. الغرض پس از نیم ساعت طی راه که ما از کوچه های متعق و کثیف واقع در قرب مساجد و بازارها عبور نمودیم آن وقت یک درب بزرگ بسیار باشکوهی را دیدیم معلوم شد که درب عمارت میزبان محترم است. در نزدیک این در یک قراول ایستاده و به محض ورود سلام نظامی به من داد، در این حال پیشخدمت صاحبخانه نزد من آمده گفت بفرمائید خان چندی است که انتظار شما را دارد، من از اسب پیاده شده و بواسطه دلالت او در حیاط بیرونی خان داخل شدیم. حیاط بیرونی او عبارت از عمارت بسیار وسیعی بود که در آنجا چندین درخت های نارنج با میوه های وافر کاشته شده بود و در وسط آن یک حوض بسیار خوبی ساخته

شده بود که در اطراف آن چندین نفر از نوکران خان صرف قلیان می نمودند. در حین عبور من در مقابل خود خان میزبان را دیدم که در یکی از زوایای اطاق حیاط بیرونی بر روی قالی نشسته بود. تمام آن حیاط از چراغ و لامپ و مشعل مانند روز روشن شده بود و در یک طرف قالی یک دسته مطرب یهودی قرار داشتند، و یکی از آنها با دنبک، دیگری سنتور، سیمی کمانچه، و چهارمی طبل بزرگی در دست داشت، که شرح آن را در فصل عروسی نمودن ایرانیان مذکور داشتم، ولی چون هوای آن شب قدری صاف و مطبوع بود لهذا صدای موزیک و ترنمات آنها چندان ناساز و ناگوار نبود.

الغرض صاحبخانه همین که از دور نظرش بر من افتاد فی الفور از جای خود برخاسته و گفت خیلی خوش آمدید، بسم الله بفرمائید. سایر حضار نیز مانند صاحبخانه رفتار نموده و در جلو من برخاسته و هریک از آنها دست مرا فشرده و به مکانی که لیاقت من شایسته آن بود مرا نشانیدند. در این هنگام صاحبخانه نوکران خود را خطاب نموده فرمودند قلیان بیاورید. پس از دو دقیقه چندین نفر از نوکران مشارالیه هریک یک قلیان بردست گرفته داخل مجلس گشته به حضار دادند، و بعد دسته مطربان شروع بناوختن نموده و حضار به استماع مشغول گشتند. هرگاه قالی ها و گل ها و زمینه سیاه درختان نارنج آنجا را مانند پرده های نقاشی فرض نمائیم خواهیم گفت فی الحقیقه از حالت طبیعی گذشته این مجلس کمال شباهت را با اشکالی دارد که بر روی پرده نقاشی منقوش باشد. پس از صرف قلیان نوکرها چای در فنجان های قشنگ چینی آورده و به حضار دادند و چون دقیقه به دقیقه درجه حرارت زیادتر می شد لهذا تمام مدعوین آنچه لباس زیادی که داشتند از خود دور نمودند. در این حال صاحبخانه به من فرمودند شما چرا سرداری خود را در نمی آورید. من در جواب گفتم چون لباس غیر از این که پوشیده ام دیگر لباس حاضر ندارم، لهذا بیرون آوردن آن اسباب بی احترامی نسبت به مدعوین می شود. مشارالیه گفت بفرمائید بروند نیم تنه شما را بیاورند حسب الامر مشارالیه پیشخدمت خود را به منزل فرستادم و به آوردن لباس دیگر سفارش اکید نمودم.

یکی از مدعوین بطور نجوا به من گفت: صاحب امشب یکی از هم

رکاب‌های شما در این مجلس دعوت شده است و بعد گفت جناب حکیم این سرتیپ سواره نظام را ملاحظه بنمائید که یک سوزنی در پشت او فرو رفته و آقا علی حکیم متعهد شده است که آن را بیرون آورد. این سرتیپ چون به اطباء و حکمای فرنگی اعتماد ندارد، لهذا در رفع این مرض ملتجی به شما نگردیده است.

در این بین ناگاه به امر صاحبخانه چند سینی که در آن‌ها حلویات و پسته و بادام شور و فندق و شراب و عرق بود به مجلس آوردند، ولی عرقی که حاضر کرده بودند از حیثیت مزه و طعم مانند عرقی بود که بادیان داشته باشد. پس از صرف تنقلات و حلویات مزبور مجدداً آن شخص سرتیپ را برای من معرفی نمود و آن سرتیپ چون از مطلب به خوبی مستحضر گشت، لهذا مرا خطاب نموده تمام صدمات و زحماتی که از طفولیت الی الآن به او وارد آمده بود از برای من نقل نمود. از گفتگو و تحقیقات مشارالیه چنین معلوم گشت که مشارالیه دردی در کتف‌های خود داشته و معالجه آن فقط بواسطه فرو نمودن سوزن حاصل می‌شود.

سرتیپ مشارالیه می‌گفت که هر روز یک طبیبی مرا عیادت نموده و یک سوزن در پشت من فرو می‌برد و از قضایای اتفاقی امروز نوعی اتفاق افتاد که در سایر روزها دیده نشده بود و آن این بود وقتی که سوزن را به پشت من فرو کردند مانند روزهای گذشته چندان دردی احساس ننمودم، ولی هر چند طبیب مزبور سعی و اهتمام نمود که آن را بیرون آورد ممکن نگردید و محض اثبات و صحت اقوال خود سرتیپ مشارالیه لباس‌های خود را از بدن دور نموده و پشت خود را به من نشان داد. وقتی که نظر من بر پشت او افتاد دیدم روزن‌های زیاد که گویا تمامی آنها از اثر ادخال سوزن حاصل شده بودند در شانه‌ها و پشت او دیده شد. سرتیپ گفت من الحال وجود این سوزن را در پشت خود احساس می‌نمایم. من از استماع اقوال مشارالیه قدری رقت نموده و باکمال دقت پشت او را ملاحظه نمودم ولی غیر از چندین سوراخ اثری از آثار سوزن بر پشت او ندیدم، و گفتم سوزن در پشت سرتیپ دیده نمی‌شود. هم صحبت چون این مطلب را استماع نمود فی الفور مرا مانند مردمان نادان و بی تجربت فرض نموده گفت شما ارو پائیان هرگز به هیچ چیز معتقد نمی‌شوید. آقا علی جراح متعهد شده است که سوزن‌ها را بواسطه موش از پشت

سرتیپ بیرون آورد. من از این گفتگو متعجب شده از مشارالیه پرسیدم که آیا با موش سوزن را بیرون می آورد؟ مشارالیه گفت بلی با موش بیرون می آورد. در این حال تمام مدعوین و حضار باهمدیگر نجوا نموده و می گفتند که این حکیم فرنگی هیچ چیز نمی داند و یکی از آن ها گفت که جراح مشارالیه موش را بر پشت سرتیپ گذارده و بواسطه قرائت اوراد و ادعیه سوزن را از پشت سرتیپ به پشت موش نقل می نماید. از استماع این مطالب من از خنده نتوانستم که خودداری نمایم ولی مدعوین بایکدیگر می گفتند که این حکیم فرنگی در این عمل سررشته ندارد. در این حال چون گفتگوی آنها به این محل رسید من از ایشان استدعا نمودم که سوزن هائی را که سرتیپ به جهت تسکین و تخفیف درد در پشت خود استعمال می نمایند به من نشان بدهید. خود سرتیپ یک دسته از آن سوزن ها را به من نشان داده دیدم که آن سوزن ها سوزن انگلیسی و از نمره هشت هستند. در این وقت جراح مشارالیه از در حیات بیرونی داخل شده و نزدیک ما آمد. صاحبخانه در وقت رسیدن او، او را سلام داد. جراح هم سلام ایشان را جواب داده و بدون اینکه هیچ یک از مدعوین و حضار او را تواضعی بنمایند در پست ترین محل اطاق قرار گرفت. در این حال سرتیپ مشارالیه جراح را گفت که نزدیک آمده پشت مرا ملاحظه نما. جراح حسب الامر ایشان نزدیک آمده و لوله ایسته تسکب<sup>۳</sup> را بر پشت او گذارد (ایسته- تسکب عبارت از لوله ای است که آن را وقتی که بر بدن مریض می گذارند حالت مرض او مشخص و معین می شود)، و بعد سر خود را نزدیک آن لوله برده اظهار نمود که این سوزن خیلی فرو رفته است و انشاء الله بواسطه شهیدان مقدس یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام امیدوار هستم که آن را بیرون آورم. در این حال چون بر من معلوم گشت که تمام مدعوین اعتماد کاملی به سخنان هم کار فقیر من حاصل نموده و به هیچ وجه من الوجوه برسرخان من وقتی نمی گذارند لهذا من برخود مخمر نمودم که وقتی که جراح مشارالیه بخواهد آن سوزن را از پشت سرتیپ بر پشت آن موش منتقل نماید حتی الامکان تقلب و چاپلوسی او را آشکار سازم.

الغرض صاحبخانه به صدای بلند فریاد نمود بچه‌ها یک موش بیاورید. چند نفر از نوکران صاحبخانه با کمال عجله از جهت انجام فرمایش صاحبخانه بیرون رفتند. در این ضمن جراح مزبور به صاحبخانه گفت قربانت شوم من به همراهی خود در این مجلس یک موش آورده‌ام، و در حالیکه این کلمات را گفت دست در جیب برده یک جعبه حلبی کوچکی بیرون آورد که در میان آن یک موش زنده در حالتی که پاهای آن بدیوار آن جعبه بسته شده بود دیده شد، و وقت بیرون آوردن موش داد و فریاد می‌کرد. از ناله‌های آن موش معتقد شدم که قدری حدس و تخمین من باید صحیح بوده باشد بعد مدعی خود یعنی جراح را خطاب نموده گفتم شما متعهدشده‌اید که سوزن را از پشت سر تیپ به پشت موش منتقل نمائید. جراح گفت بلی انشاءالله به کمک حضرت پیغمبر(ص) آن را بیرون خواهم آورد. من به جراح گفتم این عمل کار بسیار عجیبی است، و اگر چه جراحان ایران شما را که علی آقا هستند بسیار عالم و فاضل می‌دانند ولی این کار که متعهد انجام او شده‌اید از حقّه بازی‌های قدیم است، و بعد به حضار گفتم بدقت ملاحظه کنید که چگونه سوزن را از پشت سر تیپ به پشت موش منتقل می‌نماید.

جراح مشارالیه از استماع این کلمات متغیر گشته فی الفور در جعبه را بست و برخاست که از در بیرون رود و در حالتی که می‌خواست از در بیرون رود می‌گفت این صاحب از روی حماقت حرف می‌زند. اگر شما می‌خواستید صاحب معالجه سرتیپ را بکند پس چرا مرا زحمت داده و به معالجه سرتیپ احضار نمودید.

من چون قلب مشارالیه را به این شدت دیدم، گفتم ای رفیق این محل جای این حرکت نبود. پس از آن سرتیپ را خطاب نموده گفتم بفرمائید تا جعبه و موش را از این شخص گرفته و من قدری آن را ملاحظه نمایم. خان صاحبخانه چون تعجب مرا از حدّ خارج دید، حکم نمود تا آن جعبه و موش را از دست جراح گرفته و به نزد ما آوردند، وقتی که ما موش را از جعبه بیرون آوردیم دیدیم که فی الحقیقه آن جراح متقلب یک سوزنی بر پشت آن موش فرو برده بود که تقریباً اندازه آن نصف سوزن‌هایی می‌شد که در دو ساعت قبل خود سرتیپ آنها را به من نشان داده بود، و

چون تقلب جراح بر حضار و مدعوین ظاهر گشت فی الفور سرتیپ فرمودند بچه‌ها بیایید این جراح متقلب را ببرید و او را حبس کنید تا فردا صبح تنبیهی که شایسته اوست مجرا دارم. در این حال دو نفر سرباز داخل شده و آن جراح را دستگیر نموده و از اطاق بیرون بردند. در ایران سرتیپ سواره نظام عظم و تسلط بسیار دارد و نظر به این ملاحظه من یقین داشتم که فردا سرتیپ مشارالیه او را به انواع بلیات مبتلا خواهد گرداند و بنابراین بهر نوعی که ممکن بود از سرتیپ خواهش نمودم که تقصیر و تقلب آن جراح را معفو دارد.

خلاصه پس از اتمام این واقعه بغتتاً من دیدم که یک شخص تنومندی داخل مجلس گشته و شروع به انواع حقه بازی نمود و در ضمن بناوختن آلات موزیک مشغول بود. پس از اتمام این عمل پسر حقه باز مشارالیه داخل مجلس شده و به اتفاق پدر خود یک مجلس بازی مضحکی در حضور مدعوین منعقد نمودند که در آن مجلس آنها علما را تمسخر و مضحکه می نمودند. پس از آن چند خنجر را بر سطح اطاق به نوعی به فاصله کمی از یکدیگر دور گذاردند که نوک های آنها در طرف بالا واقع شده بود و بعد خود او و چند معلق در میان آن خنجرها زده و از میان آنها بنوعی می پرید که هیچ صدمه ای از خنجرها به او وارد نمی آمد، و در این حال که او مشغول بازی بود قدری آتش آورده و او آتش را می بلعید. یکی از مدعوین که در آن مجلس در پهلوی من نشسته بود اظهار داشت که این شخص حقه باز معروف و بازیگر مشهور شیراز است.

پس از اتمام بازی صاحبخانه به من گفت صاحب گنجفه ها را آوردید؟ به آدم خود گفتم که گنجفه ها را بیاور. بعد از آوردن گنجفه تمام مدعوین با یکدیگر گفتند که الحال به بازی بانک اقدام خواهیم نمود. برد و باخت آنها پول نقره بود، ولی در بین بازی بقدری تقلب زیاد می نمود [ند] که گوشه‌های من نزدیک بود کر شود. معلوم است که هر کس را تقلب زیاد بود در آن مجلس بازی بیشتر می برد. سرتیپ مشارالیه که در پهلوی من نشسته بود یک نوع تقلبی می کرد که فی الحقیقه شایسته است که شرح آن را به عرض مطالعه کنندگان برسانم. وقتی که او از حریفان خود می برد مبلغی را که از آنها می گرفت در روی پولهای سفیدی که در پهلوی خود او

بود می ریخت، ولی وقتی که به حریف مقابل می باخت مبالغ باخته شده را می شمرد می گفت این شصت قران ببینید، شصت قران است. وقتی که می خواست آن شصت قران را تسلیم حریف خود نماید قریب یک ثلث آن را بر روی پول حریف می ریخت و دو ثلث آن را در میان دست خود به طریقی که هیچ یک از حریف ها استنباط نمی کردند برگردانده و بر روی پولهای خود می ریخت.

در این یک ساعتی که مدعوین مشغول بازی بودند لاینقطع مطربان و آواز-خوانان بنواختن و خواندن اشعار مشغول بودند. پس از آن به امر صاحبخانه یک سفره چرمی در وسط اطاق انداخته و بر روی او یک سفره دیگری که پارچه آن از قلمکار بود پهن شد و بعد نوکرها و سایر عملجات چند سینی که بر روی آنها شربت و سایر اغذیه لذیذ بود آورده و با کمال نظم آنها را در میان سفره پهلوی یکدیگر قرار دادند و از اغذیه ای که در آن سفره دیده شد چند بره پخته بود که در میان شکم آنها مملواز خرما و کشمش و پسته و بادام بود، و دیگر از خورش چلو و پلو و کباب گوشت آهو و گوسفند بقدری بود که کفایت آن [همه] مهمان را می نمود.

پس از صرف شام آتش بازی شایانی در عمارت بیرونی صاحبخانه کردند. بعد از تماشای آتش بازی من از جای خود برخاسته با کمال محبت و مودت با صاحبخانه وداع نموده و از کوچه های خلوت بی صدای باریک بسیار تنگ شیراز متوجه خانه خود گردیدم؛ ولی گاهی صدای عو عو سگ ها و زوزه شغال ها آسایش و سکوت شب را مختل می نمودند.

## فصل نوزدهم

در بیان پلٹیک دولت متبوعه ما  
در ایران و شرح مقالات چیرل و  
حصول نفوذ دولت روس بواسطه  
ادای رشوه و امتیازات و نیز از وضع و  
تسلط و اقتدار انگلیس و عساکر دولت  
علیه ایران گفتگومی شود



مسیو والن تین چیرل<sup>۱</sup> در مطلبی که در روزنامه (فُرت نایت له رویو)<sup>۲</sup> طبع کرده از عقاید یکی از وزراء مختار مقیم در بار ایران گفتگو کرده می گوید، که مملکت ایران آخرین مملکت کره ارض و ملت متوقفه در آن پست ترین تمام ملل روی زمین است. چون آن چند نفر وزیر مختاری که در سنوات اخیر در بار ایران به سمت وزیر مختاری مأمور گشته اند، یکی آلیسن<sup>۳</sup> مرحوم، و دیگر وزیر امور خارجه حالیه دولت روس موسوم به مسیو گیرس<sup>۴</sup> و دیگر سر رونالد تامسن<sup>۵</sup> بود، لهذا باید استنباط نمود که مضمونی که روزنامه نگار مزبور در روزنامه خود طبع کرده بود بواسطه یکی از آن سه وزیر مختار به اداره او رسیده و مسیو چیرل آن را طبع نموده و انتشار داده است. نظر به آنکه آخرین وزیر مختار روس مقیم در بار تهران ایالات مازندران و گیلان را به چشم ایالات متعلقه به دولت متبوعه خود می داند، لهذا می باید گفت که فی الحقیقه پس از تفریق آن دو ایالات پست ترین تمام ممالک روی زمین مملکت ایران است. با اینکه ایران آخرین ممالک روی زمین خوانده شده باز انسان راضی نمی شود که این مضمون سخیف و تنفر انگیز را نسبت به ملت متوقفه در آن داده و بگوید که ملت ایران پست ترین تمام ملل کره ارض

---

1. M. Valentine Chirol

2. Fortnightly Review

3. Mr. Charles Alison

4. M. de Giers

5. Sir Ronald Thomson

است.

اگر چه می بینیم که باز اعیان و اشراف و حکمرانان ایران به هیچ وجه از آن عیوباتی که ملل مشرق زمین به آنها مبتلا هستند خودداری نمی نمایند، نظر به همین مطلب می توان گفت که آن تهمت و سخنانی که مسیو چیرل به حکمرانان و رؤسا نوشته بود چندان بی مأخذ نبوده است. زیرا که ادای رشوه و خرید و فروش مناصب در میان اشخاص مذکور جلوه و رونق مخصوصی دارد، و چون روس ها از کنه عیوبات همسایگان مستحضر گشته اند لهذا در وقت لزوم بواسطه ارسال و تقدیم رشوه مهمات خود را کفایت می نمایند. وقتی که مهمی از جهت شخص خارجی رخ می دهد و آن بواسطه ملت نیم تربیت شده ایران مکشوف می گردد و آن وقت بهترین چاره حل آن مهم تقدیم و ارسال نقدینه است. یعنی به عوض آنکه مبلغ خطیری برای مأموریت لایعنی مسیو پیترلمس دن<sup>۶</sup> صرف بنمائیم می توانیم به راه دیگری که نتیجه آن بهتر از مأموریت مشارالیه باشد خود را به مقصد نایل گردانیم و آن این است که هدیه مخصوصی تقدیم اعلیحضرت شهریار ایران بنمائیم، و اگر که بخواهیم در مشرق زمین با روس ها عداوت و مخالفت کنیم بهتر این است که ما اسلحه خود روس را (ایران) در مقابل روس تحریک نمائیم. ایران از پللیتیک آسیائی ما دور دست واقع نشده و اگر چه مملکت ایران چندان قابل ملاحظه نیست ولی به منزله دیواری است که فی مابین فواید روس و انگلیس حایل شده باشد. بدیهی است که اعلیحضرت امپراطور روس به یک حرکت دست می توانست گیلان و مازندران را تصرف نماید و رعایای متوطنه آن ایالات هم امپراطور روس را مانند سلطان خود می پذیرفتند؛ ولی مطلب در اینجا است که مابقی سایر ایالات و ممالک ایران به زودی و سهولت بواسطه روس ها بلعیده نمی شد زیرا که صحاری وسیعه لم یزرع ایران که در قرب اغلب آنها اراضی مزروعی واقع شده اسباب این می شد که سفر جنگی عساکر روس به طرف تهران اشکالات عظیمه [ای] متحمل شوند.

بهترین و لذیذترین لقمه‌ها برای ایران هرات است، اگرچه اعلیحضرت شاه از قدرت و تسلط ما در کمال خوبی مستحضرند، ولی باوجود آن خود آن شهريار همایون دولت ما را دولت جنگجو و رزم آور نمی‌داند. علاوه بر آن الحال او خود را در زیر سایه اعلیحضرت روس دانسته و طلایه دولت بهیة روس را بر مکتوبات دیپلماتی ما ترجیح می‌دهد.

این اوقات دولت روس اکتفا و قناعت به ادای رشوه نمی‌کند، بلکه از حد تجاوز نموده به عطای نشان و امتیاز هم قیام می‌نماید، اگرچه ما اعلیحضرت شاه ایران را صاحب نشان زانوبند نموده و بدون اینکه به حضرت اشرف والا ظل السلطان که قادرترین تمام ایرانیان است نشانی تقدیم داریم، وزیر اعظم آن شهريار را به عطای یکی از نشان‌های انگلیس مفتخر نمودیم؛ ولی بعد دیدیم که روس‌ها بهتر از ما حرکت نمود و مسیوپوخونتیف<sup>۷</sup> را برساندن نشان عقاب سفید از جهت حضرت اشرف والا ظل السلطان مأمور نمودند و پس از آنکه نشان مزبور تقدیم آن شاهنشاه زاده اعظم گردید فی الحقیقه اسباب خوشوقتی و خوشحالی ایشان گردید.

این فقره را بطور صحیح خاطر نشان باید کرد که آخر الامر ظل السلطان شهريار ایران می‌شود زیرا نواب اشرف والا ولیعهد مرد متدین صادقی می‌باشد. علاوه بر آن علمای ایران آن شاهزاده را آلت دست خود قرار داده به هر نحوی که می‌خواهند او را راهنمایی می‌نمایند. دیگر آنکه ایرانیان او را دوست نمی‌دارند و از قرار معلوم گویا اعلیحضرت شاه هم چندان محبتی به مشارالیه نداشته باشد ولی شاهزاده ظل السلطان شخصی است مدبر و حکمرانی است با کفایت و بسیار دانا و زیرک. حالا می‌خواهیم بدانیم که نظر به تفصیل مذکوره اگر این شاهزاده معظم در تحت حمایت و معاونت روس واقع بگردد از برای ما فایده [ای] خواهد بود یا خیر؟<sup>۸</sup>

7. M. Pokhitanoff

۸. ظل السلطان انگولفیل بود و بهمین دلیل با ولیعهدی وی موافق بودند و نشانها و مدالها بدو عطا کردند، روس‌ها بخاطر همین مسأله باوی روابط حسنه‌ای نداشتند و حتی در برکناری وی از حکومت هفده ولایت جنوبی ایران (بغیر از اصفهان) دست داشتند. عباس میرزا ملک آرا

تسلط و اقتدار ما در ایران بواسطه خودمان الحال به صفر رسیده است یعنی در ایران عده معدودی از انگلیسی ها متوقفند، در ابوشهر چند نفر از ارامنه ضعیف که در تحت حمایت دولت انگلیس هستند ساکنند و شأن و عظم آنها فقط همین قدر است که از شرتعدی حکام ایران در امان می باشند. در تبریز هم یک ژنرال قنسول و در رشت یک نایب قنسول و در ابوشهر یک نفر ژنرال قنسول داریم، ولی ژنرال قنسول ابوشهر تقریباً مثل این است که از جانب حکومت هندوستان مأمور شده باشد و چون عدد انگلیسی های متوقفه در ایران معدود و قلیل هستند و سفراء مختار در بار تهران هم بزودی تغییر و تبدیل می یابند، لهذا باید قیاس نمود که همین فقره اسباب این شده که تسلط و نفوذ ما در انظار ایرانیان تأثیر جلوه ای حاصل نمی کند. علاوه بر آن چندین نفر گماشته ایرانی در اداره تلگرافخانه خودمان مستخدم نموده ایم و آنها بواسطه مواجب آن اداره و قدری مداخل خارجی معاش یومیه خود را به خوبی می گذرانند و این اشخاص هم با کمال احترام نسبت به آن اداره حرکت می نمایند، ولی جلوه و شکوهی که اداره مزبور در اوقات مأموریت کاپیتان پیرسون<sup>۹</sup> داشت الحال که سیر آلی وژ در آنجا هست ندارد.

اسم انگلیس در نزد ایرانیان مانند یک صدای لایعنی می ماند ولی روس اسمش با قوت است و ایرانیان آن اسم را می باید با کمال تعظیم بر زبان برانند و همیشه متزلزل باشند. رعایای روس از طرف دولت متبوعه خود محافظت و معاونت می بینند؛ ولی رعایای انگلیس مجبورند که در وقت وقوع واقعه خودشان محافظ و



در شرح حال خود چنین می نویسد: ظل السلطان باسید جمال الدین افغانی وارد مذاکره و او را مأمور کرده که به سن پترزبورگ رفته با دربار روسیه راجع به ولایت عهدی و سلطنت بعدی او مذاکره کرده و موافقت روس را نسبت به او جلب نماید. سید جمال الدین در این باب هر قدر کوشش [کرد] نتوانست کاری از پیش ببرد، روس ها به هیچ وجه با ظل السلطان موافقت نکردند. به نقل از ج ۴ شرح حال رجال ایران.

9. Captain Pierson

10. Sir Oliver

سیرالیور

معاون خود باشند. وزیر مختار حالیه ما سررونالد تامسن<sup>۱۱</sup> نسبت به زمان سفارت وزیر مختار قدیم ما موسوم به (آلیسن)<sup>۱۲</sup> تجارب زیادی حاصل نموده، علاوه بر آن مدتی است که در ایران متوقف است و با کمال خوبی از زبان و ادبیات و نیک و بد ایرانیان مستحضر می باشد و قطع نظر از قابلیت و کفایت کامله او باز می بینم که مشارالیه به هیچ وجه من الوجوه قادر نیست که نفوذ و تسلط روس را که دائماً بواسطه نفوذ و سازش ترقی می یابد ضعیف کند.

هرگاه ایران را با وجود آن وسعت با قاعده ای که دارد، .... محلّ بی اعتنائی بشمریم آن وقت باید گفت که بهترین ممالک آسیا از حیثیت گرفتن سرباز منحصر به ایران خواهد بود و صاحبمنصبان انگلیس تجربه کارکراراً این فقره را تصدیق کرده و اظهار داشته اند که بهترین سربازهای ملل عالم ایرانیان اند. زیرا سرباز ایرانی رشید و تندرست و زحمت کش می شوند و هرگاه در ایام مسافرت یک نان خشک و قدری پنیر و یا یک فنجان ماست به او داده شود می تواند با کمال قدرت سی میل مسافت را طی بنماید. اگرچه سرباز ایرانی مانند سربازان ردیف مملکت ما چندان بلند قامت و خوش اندام نیستند؛ ولی جثه و استخوان بندی اینها هیچ نسبتی به سربازهای ما ندارد و من ضامن و متعهد می گردم که هرگاه سربازان ایرانی را غذای خوب و مواجب معینی بدهند به سرعت تمام از عساکر ممتاز عالم خواهند شد و به مراتب از سربازهای هندوستانی ما بهتر خواهند بود.

اما در باب سواره نظام ایران می گوئیم که سواره نظام ایران یکی از بهترین سواره نظام های عالم است مثلاً طوایف صحراگرد یا ایلات ایران از قبیل بختیاری و قشقائی و سایر طوایف از جمله سواره نظام های باتجربه ایران محسوب می شوند. هیكل سواره نظام ایرانی قدری مصیبت انگیز است، و جهتش این است که مواجب به آنها داده نمی شود و اسب های آنها علیق معینی ندارند. با وجود این باز می بینیم که قزاق های ایرانی پس از آنکه در هفته سیصد میل راه را طی نمودند آن وقت یک

11. Sir Ronald Thomson

12. Mr. Alison

هیئت باطراوت و زرنگی مخصوصی از آنها مشاهده می‌شود. در سه سال قبل اعلیحضرت شاه سه فوج قزاق مستخدم نمودند و موجب آنها به قاعده در سر موعده می‌رسد و مشاقان آنها نیز از مملکت اروپا به ایران احضار شده‌اند با وجود این در ایام توقف خود در ایران یک دسته سوار قزاق را ندیدم که اسب‌های آنها مرغوب و نجیب باشد.

ادارات ایرانی مادامی که در تحت ریاست خود ایرانیان است به همان حالتی خواهد بود که از قدیم الایام الی الآن دیده می‌شود. ایران تغییر پذیر نیست ولی اوضاع آن به تدریج رو به تخفیف و نقصان می‌گذارد. معروف است یک دیوار گلی که تعیین حدود اراضی دو زارع را می‌نماید اگر رو به انهدام و خرابی گذارد، آن وقت یکی از آن زارع دانا با کمال عجله آن را تعمیر می‌نماید. در مشرق زمین ایران هم به منزله یک دیوار گلی است که فی مابین ما و روس واقع شده است، لاعلاج وقتی که این دیوار رو به انهدام و خرابی گذارد چرا ما متحمل تعمیر او نشویم. ما بعد از اطاعت ایران به روس و تسلط و نفوذ آن دولت که عبارت از اردوهای پرعسکر و متحمل است وقتی مانند سیلاب حمله به هندوستان بیاورند اعتراف داریم؛ ولی مطلب اینجا است که اگر ما مبلغ بسیار قلیلی در ایران خرج نمایم فایده بسیاری عاید ما خواهد شد، به این معنی که ایران آن وقت در مقابل حملات روس برای ما پناهگاه بزرگی خواهد بود. با کمال جرأت و اعتماد می‌توان گفت که دولت ایران اگر مجبور نشود البته در جنگی که محتمل است فی مابین روس و ما اتفاق بیفتد او مداخله و شرکت نخواهد کرد. به هر حال دولت ایران هرگاه به منزله اسلحه در دست روس و یا قوه اجیر شده در دست انگلیس باشد قوه کافی و محکمی است، اگرچه عساکر این مملکت در وقت صلح تقریباً سی هزار نفر متجاوز نیست ولی در وقت جنگ عده آنها به سهولت مضاعف می‌شود. در میان سر بازان ایرانی مراقبت و اخوت بسیار دیده می‌شود، و همیشه در هر کار به یکدیگر تقویت و معاونت می‌نمایند، و با وجود این اوصاف و حرکات شایسته آنها باز ملت ایران سر بازهای مملکت خود را دوست نمی‌دارند و آنها را در انظار خود بسیار پست

و حقیر می شمارند و بطور تنفر به ایشان می نگرند. سرهزری راولین سن<sup>۱۳</sup> که پنج سال در جزو عساکر ایران مستخدم بود کراً عساکر ایران را توصیف نموده و می گوید هرگاه عساکر ایران به دست یکی از دول اروپا بیفتند و آن دولت در تربیت آنها مساعی جمیله به کار برد، حتماً در مدت قلیلی آن عساکر بر لشگر عثمانی ترجیح و برتری حاصل خواهد کرد. چارلز مک کیرگر<sup>۱۴</sup> از سواره نظام ایران توصیف نموده می گوید اگرچه سواران ایرانی چندان ممتاز نیستند ولی از برای دولت بسیار ارزان تمام می شوند و نیز از توپچی های دولت ایران بسیار تعریف و توصیف نموده. سرباز ایرانی اسلحه مجهول جنگ و سرباز میدان مشق محسوب نمی شود بلکه بسیار بافهم و ادراک و منظم است و اکتفاء به قدری غذا نموده حاضر است که اگر صاحب منصب معتمدی به ریاست خود ببیند تا هرجائی که آن صاحب منصب برود او را همراهی نماید، و با وجود این تفصیل خود صاحب منصبان ایرانی اسباب عیوب و نقصان عساکر آنجا هستند. اداره عسکریه ایران نیز مثل سایر ادارات است یعنی رشوه و پیشکش اسباب ترقی صاحب منصب می شود. امر معاش صاحب منصبان آنجا نه آن مواجبی است که ندرتاً به آنها داده می شود؛ بلکه بواسطه جریمه و اجحافی است که آنها از ضعفا و تابین های خود می گیرند و امور معاش یومیه خود را می گذرانند. مواجب سرباز ایرانی از برای دولت علیه ایران بسیار کم تمام می شود و لباس او عبارت از یک پارچه ای است که یک دست آن بیش از یک لیره انگلیسی تمام نمی شود. مواجب سالیانه سرباز تقریباً نه تومان آن سرزمین است ولی غالباً اتفاق می افتد که مواجب او را هم رؤسا و صاحب منصبان، می برند و دیناری به سرباز بیچاره نمی دهند. از این جهت سربازان آنجا محض معاش یومیه مانند عملجات به کارهای مختلف اقدام نموده و در وقت ناهار یک کاسه آشی از جهت قوت لایموت حاصل می نمایند. در اوقات سفر هر فوج قشون برای حمل اشیاء متعلقه به فوج دو قطار قاطر دارد علاوه بر آن هر سربازی گویا از جهت حمل بنه خود یک الاغ داشته باشد، و از این مطلب معلوم می شود که

13. Sir Henry Rawlinson

14. Sir Charles Mec Gregor

فوج پیاده نظام آنجا در وقت سفر یک هیئت مخصوصی حاصل می نماید، چه بعضی از سربازها به حالت سواره می شوند و بعضی دیگر در حالتی که جلو الاغ خود را در دست دارند راه می روند بدیهی است این حالت در وقت صلح از آنها دیده خواهد شد نه در وقت جنگ. حالت سواره نظام آنجا نیز تقریباً مانند پیاده نظام می باشد زیرا علیق اسب های سواره نظام بسیار کم داده می شود، [تهیه<sup>۱۵</sup> هر یک از اسب ها تقریباً هشت لیره بیشتر از برای دولت تمام نمی شود. سواره نظام ایران از طفولیت مشغول مشق سواری است، و به تدریج مشق تیراندازی و سایر عملیات را می نماید تا اینکه به خوبی در وقت سواری تیراندازی می نماید، و به کمال سرعت از اسب پیاده و سوار می شود و هر یک از آنها در کمال خوبی می تواند که در شبانه روزی بیست و چهار الی سی میل از روی کوهها و طرق معوجه آن سرزمین که در آنجا تقریباً هیچ علامت آبادی دیده نمی شود عبور بنماید. مواجب سواره نظام چندان تفاوتی با مواجب پیاده نظام ندارد همین قدر او مکلف است که اسلحه خود را که عبارت از یک تفنگ و یک شمشیری که از کار استادان آن سرزمین است در وقت سواری با خود بردارد و سبب اینکه اسب های سواره نظام ایران لاغر و ضعیف هستند این است که دولت ایران در هر روزی از جهت اسب های ایشان یک مقدار معینی علیق معین فرموده ولی همین که سواره نظام مشارالیه آن مقدار علیق را در دست خود دید فی الفور نصف آن را بمبلغ قلیلی فروخته و مابقی را به آن حیوان بدبخت می خوراند. اگر شماها بر یکی از اسب های سواران ایرانی سوار شده و بخواهید به طرف فلان نقطه مسافرت بنمائید اگر خوراک آن حیوان را بقدر امکان خوب بدهید بدون شبهه باز در انتهای آن سفر اسب را به همان حالت اول زرنگ و سردماغ خواهید دید و سبب اینکه اسب های آنها همواره لاغر هستند به جهت گرسنگی دائمی است که آن حیوان ها متحمل شده اند. عموماً اسب سواری سواره نظام می باید نر باشد. اگرچه اسب های مملکت ایران که مخصوص سوارهای موصوف است



قدری قوی نیستند ولی بر سایر اسبان رجحان و برتری دارند و او این است که هرگز سکندری نمی‌خورند و (تیق نمی‌زنند) و بسیار پرباقت و زرنگ می‌باشند و نیز یکی از صفات آن اسب‌ها این است که از وقتی که گره‌هستند به حمل اثقال کثیره و وزن سوار و خوراک یومیۀ خود عادت کرده‌اند.

ما انگلیسی‌ها در حالی که این مصالح خام را در زیر دست داشته باشیم چرا مال بینی ننموده و راضی می‌شویم که این مملکت همسایه در زیر تسلط و نفوذ روس‌ها باشد. ایران اگرچه مملکت غیرمعتابه می‌باشد ولی با وجود این در وقت احتیاج می‌تواند ما را بواسطه قشون تقویت بنماید. راست است سربازهای ایران به خوبی تعلیم نیافته و غیرمنظم می‌باشند لیکن وقتی که ما مشاق خوبی برای آنها بگماریم در اندک زمانی از جمیع لشگرهای با قاعده متهور روزگار خواهند شد. مگر ایرانیان حالیه نژاد همان ایرانیان قدیم نیستند که به همراهی نادرشاه بر دهلی حمله آوردند و این اخلاف حالیه آنها مگر عاجزند یا قادر نیستند که به ما نیز همان مخاطرات را وارد بیاورند، مگر صاحب منصبان روس در نزدیک دماغ وزیرمختار ما مقیم در تهران سه فوج سواره قزاق را تعلیم و مشق نداده‌اند! سابق بر این وقتی بود که ما و اطریشیها از جهت تعلیم عساکر ایران مشاق به تهران می‌فرستادیم، ولی حالا مشاقان و نفوذ روس ما را از درجه اعتبار ساقط کرده و در انظار ایرانیان بی‌مقدار نموده است.

ایام سابق احکام و خواهش‌های ما در نزد سلاطین مشرق زمین عظم و شانی داشت اکنون آنروزوزمان گذشت و گویا به منزله خواب و خیال بود که دیگر دیدار آن نصیب نخواهد شد. حالا شأن و اعتبار ما در ایران همین قدر است که ما را تاجر تریاک و ساعت‌های مکب<sup>۱۶</sup> و چاقو و مقراض‌های رادجرس<sup>۱۷</sup> (راجز) و چیت و متقال می‌خوانند، وقتی که در نزد ایرانی‌ها صحبت از پلتیک وزارت خارجه ما به میان می‌آید، می‌گویند که پلتیک انگلیس‌ها چیز پوچ لایعنی است، و

16. Mc Cabés Watches

17. Rogerss Cotlery

چون مطلب به اینجا رسید لهذا ما انگلیس ها محض تسلی خود می گوئیم که اگر ایران را نتوانیم تهدید بنمائیم لا اقل می توانیم که بواسطه تحف و هدایا این دولت را با خود متفق سازیم و تا ابد به مقاصد خود نایل گردیم.<sup>۱۸</sup>

---

---

۱۸. در متن انگلیسی آمده است: ... ایران همیشه قابل خرید است.

## فصل بیستم

دربیان ماه مبارک رمضان و  
روزه گرفتن ایرانیان و طریقه نگاهداشتن  
احترام این ماه

لغت روزه یعنی امساک کلیه از اغذیه است ولی عده ایام و تفاوت روزه‌داری برحسب اختلاف مذاهب به چندین نوع پاسداری می‌شود. مثلاً اکثر عیسوی‌های مشرق زمین حرمت پرهیز را خیلی سخت ملاحظه می‌نمایند، و در ایام پرهیز به هیچ وجه گوشت و تخم مرغ نمی‌خورند، ولی از آن طرف در خوردن شراب افراط می‌نمایند. پرهیز عیسویان فقط بواسطه ازدیاد ایام ممتاز است و بعضی از همین عیسوی‌ها که در مشرق زمین متوطن هستند یک سدس سال را در پرهیز هستند.

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم روزه را باب مذهب نامیده و در میان مسلمانان مشهور است که روزه ربيع ايمان است و به اعتقاد ایشان ماه مبارک رمضان همان ماهی است که قرآن در او نازل شده است، و نیز در قرآن مسطوراً<sup>۱</sup> است که مسلمان‌ها در تمام ماه مبارک رمضان که در آن از آسمان قرآن نازل شده است هیچ یک از مسلمانان به اجازه انحصاریه و بخشش گناه‌ها نمی‌توانند ماه مبارک رمضان را احترام نکنند، و غیر از این مسافرین و مرضی<sup>۲</sup> و اطفال صغیر و پیرمردان منحنی باید همه آنها از وقت طلوع آفتاب الی غروب آفتاب روزه‌دار باشند و معنی طلوع آفتاب در قرآن این طور تفسیر شده که انسان

---

۱. سوره بقره؛ آیه ۱۸۲ - ۱۸۷

۲. در متن ترجمه «مرضا» آمده است.

بتواند نخ سفید و سیاه را امتیاز بدهد.

در نزد مسلمانان روزه چنین معنی شده است که می باید از طلوع فجر الی غروب آفتاب هیچ چیز ننوشند، نخورند و صرف دخانیات ننمایند. وقتی که ماه مبارک رمضان در اواسط تابستان واقع شود آن وقت از برای روزه دارها نکشیدن غلیان و نوشیدن آب صدمه بزرگی دارد. نخوردن آب در فصل تابستان از برای مسلمانان خاصه از برای عملجات و ارباب صنایع صدمه زیادی دارد؛ و چون سال مسلمانان قمری است پس ماه مبارک رمضان در تمام فصول سال گردش می کند و حالا که ماه مبارک در ماه ژوئن<sup>۳</sup> واقع شده است از این قرار باید گفت که بعد از سی و چهار سال دیگر دو مرتبه ماه مبارک در ژون واقع می شود. بسیاری از متمولین ایران در وقت ورود ماه رمضان المبارک برای نگرفتن روزه به اطراف سفر می نمایند.

اکثر مردمان متدین و پرهیزکار آنجا چند روز قبل از ورود ماه رمضان شروع به روزه می نمایند. این نوع مردمان گویا شب را به روز مبدل نموده اند چه آنها از وقت طلوع آفتاب محض تخفیف صدمه روزه تا غروب آفتاب به خواب می روند، و در وقت سحر یک ساعت یا کمتر که به طلوع آفتاب مانده است در بالای منارهای ایران مؤذنها بالا رفته و به صدای بلند فریاد می کنند که وقت آب است و تریاک! مسلمانان از استماع این صدا با کمال عجله سحری صرف نموده و بعد از فراغت از غذا مشغول صرف دخانیات می شوند. بعد قدری هم آب می نوشند و بسیاری از آنها در این وقت یک حب تریاک می خورند و چون صدای توپ آنها را از نوشیدن و خوردن و صرف دخانیات اطلاع داد آن وقت همگی به خواب می روند. اما عملجات در ایام ماه رمضان فقط از صبح الی ظهر به کارهای مختلف مشغول می شوند، و چون ظهر شد دست از کار کشیده استراحت می نمایند. در ماه مبارک رمضان تمام کارها عموماً گویا به عهده تعویق است چه در مخزنها<sup>۴</sup> تقریباً تا نصف روز بسته است و ادارات دولتی هم روزها

۳. June ماه ژوئن برابر با ۱۱ خرداد ماه الی ۹ تیرماه همان سال.

۴. مغازه ها.

تعطیل است و عموم کارها از اول این ماه الی آخر گویا به کلی در عهده تعطیل است و قبل از غروب آفتاب روزه‌داران اطراف دکان کبابی و سایر مأكولات هجوم آورده آن‌ها را احاطه می‌نمایند، و غلیان‌ها را تر و تازه نموده مهیا می‌نمایند و وقتی که تمام کارها را به انجام رسانیدند آن وقت انتظار غروب آفتاب [را] می‌برند و چای فروشان قوری‌های چای را پر از چای نموده و در پهلوی آتش می‌گذارند. عموماً چای که در بازارهای ایران فروخته می‌شود بسیار رقیق است. وقتی که صدای توپ بلند گردید آن وقت روزه‌داران افطار می‌کنند و غلیان‌ها را آتش گذارده به کشیدن مشغول می‌شوند و بعد اطراف دکان کبابی و زولوبیا فروش را احاطه نموده و قدری خریده می‌خورند. زولوبیا یک نوع نان قندی است که آنرا فقط در ماه مبارک رمضان درست می‌کنند و اجزای آن فقط خمیر و نشاسته و روغن کنجد و شیرۀ شکر است؛ ولی خمیر آنرا قدری رقیق درست می‌کنند و بعد تاوای در روی آتش گذارده و روغن کنجد را در میان آن می‌ریزند آن وقت خمیر را در میان یک ظرفی صاف کرده و در میان آن تاوه می‌ریزند بعد که پخته شد تقریباً به شکل یکی از نان‌های مملکت ما می‌شود. خلاصه صدای توپ که بلند شد تمام ساکنین ایران مشغول خوردن و نوشیدن می‌شوند.

در ماه مبارک رمضان مسلمانان ضیافت و خوشگذرانی را در شب قرار داده‌اند یعنی بعد از غروب آفتاب مدعوین برحسب دعوت صاحبخانه به خانه مشارالیه آمده و تا آخر شب نشسته صحبت می‌نمایند و در وقت سحر، سحری میل نموده در خانه میزبان به خواب می‌روند و نیز روزهای ماه رمضان به نقالان بسیار خوش می‌گذرد چه آن‌ها به قدری از برای مستمعین حکایت می‌گویند و اشعار می‌خوانند و بواسطه خواندن اشعار و گفتن حکایات اوقات روزه‌داران را مختصر و کوتاه می‌نمایند و نیز در همین ماه کتب حکایات بسیار ارزان که نقاشی آن بسیار بد شده باشد زیاد بفروش می‌رسد.

چون تمام ایرانیان تقریباً صرف دخانیات می‌نمایند لهذا باید که در ایام ماه مبارک رمضان از بابت نکشیدن غلیان به آنها خیلی سخت بگذرد. تجار و کسبه ایران در سایر ماهها غلیان را از زیر لب خود خارج نمی‌نمایند ولی وقتی که داخل

ماه رمضان گردیدند، آن وقت تمامی آنها با کمال امساک و خودداری خود را از صرف غلیان و غیره محروم می‌نمایند. اگرچه اعلیحضرت شاه و سایر حکام ایالات ایران می‌توانند که از عادت عمومی اهالی ایران چشم پوشیده و روزه نگیرند ولی غالباً آن است که آنها هم مانند سایرین در کمال خوبی و امساک روزه می‌گیرند، و اشخاصی که با کمال جسارت قانون عمومی را برهم زده‌اند روزه را در خلوت می‌خورند، و از آن قبیل مردم یکی اشخاصی هستند که تلون مزاج دارند و دیگری آنهایی که پیرو دین باب هستند. علمای اعلام و طلاب و سادات و عموماً پیرمردان بقدری روزه را پاسداری می‌نمایند که همیشه سعی دارند که غفلتاً آب دهانشان از گلوئی آنها فرو نرود بخصوص وقتی که از یک مکان پر گرد و خاکی عبور می‌نمایند با یک پوشش و یک دستمالی صورت و دهان خود را به قسمی می‌پوشانند که مبادا ذرات هوا یا حشرات ذره‌بینی که در هوا منتشر و غذائیت دارد در گلویشان فرورود.

ماه رمضان وقتی شروع می‌شود که دو نفر شاهد عادل اظهار نمایند که ما هلال ماه رمضان را رؤیت نمودیم و نیز وقتی به اتمام می‌رسد که مجدداً دو نفر شاهد عادل بگویند که ما هلال ماه شوال را ملاحظه نمودیم. امتیاز شهود این است که باید مرد کامل باشد.

تعصب مذهبی ایرانیان به حدی رسیده است که حتی پیرمردان منحنی و مریض‌های بسیار سخت از اجازه [ای] که قرآن به جهت روزه خوردن آنها داده است چشم پوشیده و بدون آنکه از مخاطرات آینده مرض خود مطلع باشند روزه می‌گیرند.

در سوره دویم قرآن آیه‌ای مسطور<sup>۵</sup> است و مضمون آن این است که اشخاصی که قادر به روزه گرفتن هستند و روزه هم نمی‌گیرند، می‌باید گناه خود را به ادای کفاره رفع کنند، و آن اطعام یک فقیر است. و دیگر از احکام قرآن در این باب این است که مسلمانان باید در ایام ماه مبارک رمضان دائماً در مساجد

معتکف باشند. مردمان فقیر ایران ظاهر آیه را به عمل می آورند ولی باطن آیه را از قوه به فعل نمی آورند یعنی باطن آیه اجتماع در مساجد و عبادت است، و آنها اگرچه زیاده از نصف روز را در مساجد بسر می برند ولی به عبادت و نماز مشغول نیستند بلکه عبادت را به خواب تبدیل می نمایند، و مسلمان هائی که در خارج سرحد ایران<sup>۶</sup> هستند در تکالیف مذهبی چندان مقید نیستند و روزه نمی گیرند.

فی الحقیقه مسلمانان مردمان متدین متعصبی هستند و در اجرای اوامر شرع خود جهد بلیغ دارند پس ممکن است که از صاحب چنین مذهبی که پیروان آن با کمال تعصب و جانفشانی نصایح شارع خود را به انجام می رسانند اظهار کراهت و تنفر نمود. پیغمبر اسلام به علاوه به روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان مسلمانان را مکلف نموده است که در آن ماه صدقه زیاد بدهند و مراد از صدقه هر صدی دو نیم است. یعنی هریک از مسلمانان از صد دونیم مداخل خود را به فقرا وضعفای خود می دهند، و گاهی خمس مال و گاهی ثلث آن را در راه خدا می دهند. و نیز عادت بر این جاری شده است که پس از انتهای ماه رمضان هر شخصی از جهت خود و از برای تمام اجزاء خانواده خود به فقرا یک پیمانہ گندم یا جو یا خرما و سایر بقولات می دهد این چنین صدقات در انظار مسلمانان تکلیف شاق نیست بلکه یک نوع امتیازی است برای آنها که در عوض آن امید انعام و الطاف الهی را در همین عالم دارند.



## فصل بیست و یکم

در بیان ماه محرّم الحرام و وضع  
تکیه، تعزیه خوانی و چگونگی تعزیه  
خواندن، تعزیه خوانها و بیان  
حسن و حسین (ع) گفتن ایشان و نیز از  
علی اکبر و روز قتل گفتگومی شود

وقتی که ماه محرم الحرام یعنی ماه عزاداری وارد می شود تمام ساکنین ایران اناثاً و ذکوراً حتی فقرای آن جا به لباس سیاه ملتبس می شوند و غالباً بعضی مقدّسین و متدینین دیده می شوند که حتی پیراهن خود را سیاه کرده و پوشیده اند، و چون ملت ایران به قدر کفایت صرفه جو هستند لهذا غالباً در وقت ورود ماه محرم الحرام لباس کهنه خود را به رنگ سیاه نموده و به یادگار حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) آنرا می پوشند. در این ماه اطفال ایران وقتی که دسته دسته در کوچه و بازارها عبور می نمایند از برای پسران حضرت مرتضی علی (ع) نوحه خوانی می نمایند. در بالای درب مساجد بیرق های کوچک سیاه افراشته می شود و نیز در بالای عمارت متمولین و نجبای ایران از این قبیل بیرق ها دیده می شود و این بیرق ها به عابرین اطلاع می دهند که در این خانه روضه خوانی می نمایند و رسم این است که هرکس خواسته باشد در مجلس روضه خوانی داخل شود می تواند. در مجالس روضه خوانی مرد و زن بسیار جمع می شوند ولی زنان معلوم است که چادر بر سر دارند.

علاوه بر روضه خوانی زیاد بعضی از حکام ولایات معظمه ایران محض احترام و تقویت تعزیه داری و عزاداری شهداء مبلغ کثیری از جیب خود خرج نموده و مجلس تعزیه خوانی بسیار خوبی فراهم می آورند، و از آن قبیل حکام یکی شاهزاده ظلّ السلطان است که یک هفته قبل از ورود ماه محرم الحرام یک فوج از سربازهای آنجا را مأمور می نمایند که در جلو عمارت چادر بسیار بزرگی از برای

حفظ تعزیه خوانان از هوای مخالف و شعاع آفتاب برسر پانمایند، در زیر آن چادر سه دیرک می خورد که طول هر یک از آن ها به اندازه هفتاد ذراع می شود و در پائین دیرک ها ستون های سنگی بسیار بزرگ قرار داده اند، در وقت ساختن این تکیه هر روزی چندین واقعه مصیبت انگیز اتفاق می افتاد و سه طرف این چادر را برای دخول هوا بواسطه دیرک های کوچک بلند می نمایند، ولی [در] طرف چهارم آن دیوار عمارت حضرت والا واقع شده است، پنجره های آن دیوار تماماً به طرف سکوی مجلس تعزیه خوانی نگاه می کنند و گویا چند طاق نما در طول آن دیوار ساخته شده است و مجلس تعزیه خوانی عبارت از یک سکوی بزرگی است که از سطح زمین به اندازه شش ذراع بلندتر ساخته شده و روی آن سکورا با قالی های قیمتی فرش کرده اند در یکی از زوایای سکوی مزبور یک منبری گذارده شده که ارتفاع آن به اندازه ده ذراع می شود، حسب الامر حضرت والا نصف یسار تکیه مزبور را از جهت نشستن زن ها طناب کشیده اند، و چون این نصف تکیه یسار در مقابل طاق نمای نواب اشرف والا واقع گشته است لهذا وقتی که تعزیه خوانان شروع به عزاداری می نمایند آن شاهزاده معظم در کمال خوبی با دوربین می توانند که صورت زنهای وجیهه آن جا را تماشا کنند، چه وقتی که تعزیه به میان آمد حتی زن های بسیار عفیفه و صالحه هم روهای خود را باز می نمایند. من بی حیا نیستم و در این محل اظهار نخواهم نمود که زن های جلف آن جا هم صورت خود را متعمداً باز می نمایند.

در اطراف سکوی تعزیه خوانی یک محوطه بسیار وسیعی از جهت گردش شبیه خوانها و پیمبران و ملائکه و مردان و زنان و اجته و سربازان تجزیه کرده اند، روزها دو مرتبه مجلس تعزیه خوانی که در وقت صبح و دیگری طرف عصر منعقد می شود و هر کدام از آن ها به قدر دو ساعت طول می کشد. خلاصه وقتی که تمام تدارکات و اسباب تعزیه خوانی فراهم آمد آن وقت نواب والا حکم می کنند که درها را باز نموده و زن ها را داخل تکیه نمایند و خودشان با کمال ادب و انسانیت در نزدیک پنجره طاق نمای مخصوص به خودشان می نشینند، و چون درها باز شد یک مرتبه زن ها با کمال سرعت داخل تکیه شده و هر کدام سعی می نمایند که به

قدر امکان بهترین مکان [را] از برای خود تحصیل نمایند، و بعضی از زن های متموله و معروفه آن جا قبل از وقت خدام خود را با فرش به تکیه فرستاده و آن ها فرش ها را بر روی زمین انداخته اند انتظار خانم های خود را می کشند و در وقت دخول زنان قیل و قبال و منازعه و گفتگوهای سخت بسیار واقع می شود؛ ولی چندان طول نمی کشد که فراش های جوان شاهزاده با چوبدستی خود تکیه را ساکت و صامت می نمایند. زن ها در وقت نشستن مانند عثمانی ها بر روی زمین می نشینند و قطارهایی که از نشستن آن ها ترتیب یافته است طرز مخصوصی تشکیل می یابد زیرا تماماً سیاه رنگ دیده می شوند و فقط سفیدی هیکل آن ها همان نقاب های سفیدی است که بر روی چادر خود بر سر بسته اند، عدد زن هائی که در این تکیه محض استماع تعزیه و عزاداری حاضر می شوند تقریباً پنج شش هزار نفر هستند.

الغرض پس از چند دقیقه دیگر درب دو یم باز می شود و جمعیت مردها با کمال هیاهو داخل شده و در طرف راست تکیه که در مقابل سکوی مجلس تعزیه خوانی واقع شده است صف می کشند و به نوعی می ایستند که در میان آن ها هیچ فاصله و منفذی دیده نمی شود و با وجود این که جمعیت مردها بسیار است طوری منظم و مرتب می ایستند که صدا و هیاهو از آن ها دیده نمی شود. در نزدیک پنجره های عمارت حکومتی مدعوین و خدام نواب والا ظلّ السلطان مرتباً صف کشیده اند؛ آنوقت صدای توپ، دخول روضه خوانان و تعزیه خوانان [را] به مجلس اعلان می دهد یعنی پس از انداختن توپ چند نفر از روضه خوان ها داخل تکیه شده و [یکی از ایشان] بالای عرشه منبر می رود و با کمال وقار و ادب می نشیند و سایرین یا در اطراف منبر و یا بر روی پله های زیرین منبر می نشینند آن وقت تمام حضار سکوت نموده و استماع روضه خوانی مشارالیه را می نمایند، فقط صدائی که بعضی اوقات مسموع می شود صدای شیئه اسب ها است که آنها را از برای تعزیه خوانان در بیرون تکیه نگاهداشته اند.

روضه خوان، اول دفعه با صدای ملایم می گوید بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از حمد و ثنای الهی مختصری از مصائب و بلا یای حزن انگیز حضرت امام

حسین علیه السلام را بیان می نماید، و چون اسم حضرت حسین (ع) برده می شود فوراً از آن جمعیت تماشاگران یک صدای ناله و گریه وحشتناک حزن انگیزی بلند می شود و بعضی از آن ها می گویند «ای حسین دل ما از برای مصائب تو بسوزد.» در این حال روضه خوان با صدای بسیار بلند فریاد می کند حسن حسین - حسن حسین و ضمناً با کمال شدت مشت بر روی سینه لخت خود می زند، آن وقت جمعیت مردان چون این حرکت را از مشارالیه می بینند با کمال عجله او را تقلید نموده آن ها هم یک مرتبه می گویند حسن حسین، صدای هیاهوی مردان و گریه و زاری زن ها و به خصوص بر سینه زدن مردان در آن واحد اسباب آن می شود که تمام مستمعین به حالت جنون می رسند و به شدت گریه و زاری می نمایند.

بعد از گریه بسیار روضه خوان از منبر به زیر آمده و از پی کار خود می رود پس از او دسته موزیک نواب والا شاهزاده داخل شده و مقام موزیک جدیدالافتتاح را به یک نوع غیر متناسبی می نوازند.

بعد از اتمام موزیک چند دسته مختلف داخل تکیه می شوند که ما حالا شرح آن ها را اظهار می داریم. اول یک دسته سقا هستند که هر کدام مشگی بردوش خود گذارده اند و چون در میان مردان و زنان می رسند بعضی فریادهای مخصوص می کنند و چیزهایی می گویند که مزید سوزش قلب و ناله مستمعین می شود مثلاً یکی از آن ها می گوید: حسین از برای قطره ای آب جان داد، دیگری می گوید: آی حسین جان. و باید دانست که صدمات و مصائب حضرت امام حسین (ع) بالتمامه از برای آب اتفاق افتاده بود. الغرض بعد از ورود سقایان یک دسته درویش داخل تکیه می شوند و هر کدام دسته زنجیری در دست دارند که لاینقطع بر روی پشت و دوش برهنه خود می زنند و متصل می گویند حسن حسین. بعد از ورود درویش ها یک دسته مردمان منتخب وارد تکیه شدند آنها به افتخار عزاداری حضرت حسین (ع) نذر نموده اند که خون خود را بریزند. این دسته مانند شهدائی که در وقت جنگ بر خود کفن می پوشند به لباس سفید ملبس گشته بودند، و هر یک در دست خود قمه بزرگی دارند که در وقت حرکت پیشانی و سر را بواسطه آن زخمی می کردند و خون زیادی از پیشانی آنها جاری بود و وقتی که بر روی کفن پوشان

ریخته می شد وضع مخصوصی داشت. و بعضی از این متعصبین به قدری قمه بر سر و پیشانی خود زده بودند که از شدت جریان خون بر زمین می افتادند و محرک گریه و زاری مستمعین می شدند.

الغرض هریک از دستجات که از تکیه بیرون می رفتند دسته موزیکانچی نواب والا با کمال قوت بناوختن آلات موزیک شروع می نمودند، ولی وقتی که آن ده هزار نفر مستمع صدای خود را به یاد حسن و یاحسین (ع) بلند می نمودند صدای موزیک به کلی خاموش و غیر مسموع می شد. پس از اتمام موزیک تعزیه خوانان داخل تکیه می شوند، یعنی پیش از آنها یک دسته از اعراب که به واسطه نیزه های بلند مسلح گشته بودند وارد شده و بعد از آنها یزید سلطان کافران و بعد شمر قاتل حضرت حسین (ع) بود که او را چندین نفر از یزیدیان احاطه نموده بودند، شمر بر سر کلاه خود گذاشته و زره پوشیده بود وقتی که از میان تکیه می گذشت مثل آن که اسب سواری شاهزاده متعلق به او باشد اظهار حسن و افاده می نمود، لکن وقتی که از جلو مردان عبور می نمود او را لعنت می کنند و از جلو زن ها که می گذشت بطرف او آب دهان می انداختند. از عقب شمر شبیه حضرت جبرئیل پیک رب جلیل بود در صورتی که نقاب بر صورت داشت راه می رفت. غالباً پیمبران و ملائکهها و زنان مقدسه وقتی که داخل تکیه می شوند نقاب بر صورت دارند و به دست ها دست کش می کشند. بعد از جبرئیل یک دسته سرباز و چند نفر سوار و همان دسته موزیکانچی آن جا بود که مقام حزن انگیز را می نواختند. بعد از اینها یک قطار شتر داخل تکیه می شوند که بر روی جهاز آنها چند زن و اطفال صغیر نشسته بودند، تمام این تعزیه خوانان سه دفعه بردور تکیه عبور نموده و بعد بالای سکو رفتند. مستمعین هم از وقتی که نظرشان بر هیکل اطفال صغیر شترسوار افتاده تا یک ساعت بر صورت و سینه می زدند و پیوسته می گفتند «ای آقا جان حسین»، مقصود ما الحال بر این نیست که شرح مستمعین و غیره را نمائیم بلکه مقصود از این شرح و بسط این است که بعضی وقایع و مضامین مصیبت انگیز یا تعزیه را چنان که ملاحظه نموده ایم به نظر مطالعه کنندگان برسانیم.

مضمون تعزیه عبارت از وقایع معظمه تاریخیه مقدسی است، یعنی از زمانی

که حضرت آدم و حوا مرتکب به معصیت شدند و از بهشت آنها را راندند، و قابیل هابیل را کشت و حضرت ابراهیم مأمور به قربانی اسحق و اسمعیل گردید، گفتگو می شود تا به آخرین شهدای محترم که به قتل حضرت حسین (ع) و اصحاب او و اسیری عیال و خواهران او منتهی می شود. مضامین تعزیه ها به انواع مختلف ذکر می شود و معلوم نیست که مصنف آن واقعات کی بوده، و در این محلّ من از تمام آن واقعات صرف نظر نموده فقط از مصائب حضرت امام حسین علیه السلام و ظلم های یزید و سرکرده [سپاه] او شمرلعین گفتگومی نمائیم.

اگرچه در تکایای عزاداری به هیچ وجه اسباب تیاتر دیده نمی شود ولی ایرانی ها وقایع حزن انگیز امام خود و اهل بیت و سایر تعزیه ها را به قدری خوب و با معنی مجسم می نمایند که مستمعین بی اختیار می گردند، بلکه انسان خارجی نیز مبهوت می ماند. مثلاً تعزیه گردان حالت اسرا و قتل مقتولین را به قدری حزن انگیز به نظر مستمعین می رساند مثل آن که آن واقعه الحال وقوع می یابد. دیگر وضع عروسی قاسم برادرزاده حضرت امام حسین (ع) است که پدر او امام حسن (ع) نام داشته، طوری این تعزیه را با جلال و شکوه در می آورند که ناظر تصور می نماید که آن واقعه الحال وقوع خواهد یافت، و هم چنین وضع جنگ ها و سایر نزاع ها را وقتی که مجسم می کنند تاثیر مخصوصی به مستمعین می بخشد، و اعرابی که مسلح به نیزه هستند از لشکر یزید شمرده می شوند لیکن بعضی از مجالس تعزیه خوان به قدری مضحک است که انسان از خنده خودداری نمی تواند کرد، از آن قبیل یکی بازار شام است که در خصوص ناخوشی یزید ملعون گفتگو می شود و دیگری از آن واقعات فرستادن او شمرلعین است به کربلا برای محاربه با حضرت حسین (ع). در این مقام لازم است که یکی از وقایع مزبور را ذکر نمائیم یعنی حالت ناخوشی یزید ظالم را بیان کنیم. ناخوشی آن ظالم گو یا وجع سختی بود که در معده اش بروز کرده بود چون مرضش شدت نمود طبیب طلبید تا به معالجه او اقدام نماید، وقتی که طبیب به نزد او آمد ز از حالت مرض او مطلع گردید نسخه ای داد که بعضی ادویه در آن بود چون یزید آنها را نوشید خاصیت آنها منافی مرض گشته احوالش به کلی منقلب گردید، از این جهت متغیر گشته و حکم نمود تا طبیب را به

قتل برسانند؛ و ضمناً می گفت این ادویه ها علاج مرض مرا نخواهد کرد بلکه علاج مرض مرا غیر از سر حضرت حسین (ع) چیز دیگر نخواهد نمود. در این وقت یک مرتبه شمر لعین در حالتی که سر مطلوب او را بر سر نیزه دارد داخل بارگاه او می شود، یزید همین که آن سر را ملاحظه می نماید فی الفور اظهار خوشحالی و مسرت نموده می گوید الحال مرض من معالجه شد و من شفا یافتم، و سایر همراهان شمر هر کدام سری از سرهای شهدای کربلا را بر سر نیزه دارند و در ساختن سرها کمال صنعت را به کار برده اند و اگر انسان به دقت آنها را ملاحظه کند حتماً شمایل حقیقی صاحبانش را خواهد شناخت، و این تعزیه خوانها یک مرتبه به تعزیه خوانی شروع نموده اند، بلکه از زمان طفولیت به این عمل پرداخته اند و هر کدام متدرجاً شبیه خوانی یکی از شهدا را می آموزند و غالباً فن تعزیه خوانی را از پدران و اجداد خود ارث برده اند و همیشه اجداد و پدران آنها ایشان را بخواندن تعزیه تحریص می نمایند؛ مثلاً وقتی که آنها طفل بودند پدران ایشان آنها را مجبور نمودند که شبیه اطفال صغیر حضرت حسین (ع) بشوند.

از زنان هیچ یک به تعزیه خوانی مشغول نمی شوند. مثلاً محتمل است که او رقیه خوان بشود و بعد از دوسه سال شبیه حضرت قاسم و بعد از چندین سال اگر آواز او خوب باشد شبیه امامان و جبرئیل می شود و اگر برخلاف آواز او قدری سخت و خشن باشد آن وقت شبیه شمر و یزید و سایر مخالفین می شود. عموماً تعزیه خوانان ایران در کمال خوبی تعزیه می خوانند و بعضی ها کتابچه ای در دست دارند که تمام مطالب تعزیه متعلقه به خود او در آن نوشته شده است و هر وقت مطلبی را فراموش نمودند فی الفور به آن رجوع نموده اشعار فراموش شده را ملتفت می شوند و گویا مضامین نسخ تعزیه که مرتب نموده اند از چندین جلد کتاب بسیار بزرگ استنساخ شده و مدت تعزیه خوانی متعارفی ده روز است و گاهی به دو هفته و زیادتر هم خواهد رسید. هیچ وقت دیده نشده که تعزیه خوانها در وقت خواندن اشعار تأمل نمایند بلکه مسلسل آنها را می خوانند، و چون یکی از آنها اشعار خود را به اتمام رسانید با کمال عجله از تکیه بیرون می رود؛ و همچنین یکی از آنها که در خارج است و فلان وقت باید داخل تکیه بشود در موقع



حاضر می‌شود، بنابراین باید دانست که مهارت و جلادت تعزیه خوانها به درجه‌ای اعلی و تمام عملیات تعزیه را با کمال انتظام به نظر مستمعین مجسم می‌نمایند، و نیز اشعار متعلق به تعزیه را به قسمی در حضور مستمعین قرائت می‌نمایند که معانی آنها نیز بخوبی مفهوم می‌شود و در میان تعزیه خوانها یکی یزید و دیگری شمر و سومی سایر مخالفین هستند که اشعار را با صدای بسیار بلند و هیبت ناک‌آداء می‌نمایند.

الغرض مجلس شهادت حضرت حسین(ع) را وظلم‌های یزید و شمر و پشیمان شدن یزید از کردار خود در کمال خوبی درآورده می‌شود. اگر ماها زبان اهالی ایران و مضمون مصائب حزن‌انگیز حضرت حسین(ع) را به خوبی می‌دانستیم آن وقت یقین بود که همان نوعی که ایرانیان در وقت استماع آن مصائب نوحه‌سرائی و خودکشی می‌نمایند ما هم می‌نمودیم.

در فوق ذکر شد که تمام شبیه خوانها سه مرتبه در اطراف سکوراه می‌روند و بعد بالای سکو می‌روند و جمیع آنها گویا بر روی اسب‌های بسیار معتبر سوار می‌باشند و دودسته موزیکانچیان که در تکیه حاضر هستند به قدری موزیک را بد می‌زنند که وصف ندارد یعنی مثل اینکه یکی در جنگل باشد و دیگری در عقب هیزم رفته باشد. خلاصه پس از آن که تعزیه خوانان بالای سکو رفته آن وقت اطفال شبیه خوان به شکل نیم دایره در روی سکو ایستاده شروع به خواندن می‌کنند و مضمون اول اشعار آنها توصیف و تعریف اعلیحضرت شهریار ایران ناصرالدین شاه است؛ و بعد از توصیف آن پادشاه بعضی از اشعار خوانده می‌شود که مضمون آن همه در توصیف و تعریف نواب والا ظلّ السلطان که حاکم اصفهان است می‌باشد و این اشعار راسه مرتبه در حضور آن شاهزاده بزرگ می‌خوانند؛ و نواب والا که در کمال ادب و وقار در طاق نمای خود نشسته در وقت استماع این اشعار قدری تبسم کرده حکم می‌کند به آن اطفال انعام بدهند.

در این حال شبیه حضرت عباس که به شکل جوانی جنگجوی و هنرمندی است داخل تکیه می‌شود قد و قامت مشار الیه بسیار متناسب و زره در بردارد و کلاه خود بر سر، همچنان که سر بازان مشرق زمین به

آن مسلح می شوند؛ و چکمه بلندی پوشیده بود و در دست سپر مدوری داشت بعد به معاندین و دشمنان خود خطاب نموده قدری رجز خواند. شمر فوراً سخنان او را قطع نموده به او حمله می نماید حضرت عباس در کمال تردستی و چابکی شمر را بلند نموده و بر زمین می زند و چون می خواهد ضرب فاحشی به او وارد بیاورد ناگاه لشگر شمر به او حمله ور شده شمر را دلاورانه از چنگال او مستخلص می سازند؛ ولی حضرت عباس بدون بیم با کمال رشادت حمله نموده و تمام ایشان را فرار می دهد، دومرتبه لشگر یزید گستاخ شده حمله سختی به او آورده حضرت عباس را مجروح می نماید در این حال مشارالیه رو بطرف بارگاه امام نموده استغاثه و استمداد می نماید؛ حضرت حسین (ع) چون صدای برادر را می شنود فی الفور خود را به او رسانیده و یکدیگر را در برمی گیرند؛ و ضمناً حضرت عباس از حالت سخت و خطرناک اصحاب و اهل و عیال صحبت می نمایند و نیز در این حال اهل حرم حسین (ع) اطراف حضرت عباس را احاطه نموده گریه و نوحه سرائی می نمایند. بعد از گریه وزاری حضرت عباس ایشان را وداع نموده می گوید: «الحال می روم که جنگ کرده تا کشته شوم». زنان و اهالی بارگاه از حالت مصیبت انگیز او دومرتبه گریه و زاری نموده و اندک اندک گاه و خاکستر را از زمین برداشته بر سر می ریزند؛ بعد حضرت عباس به برادر عرض می کند که کفن برگردن من بپوشان. حضرت حسین (ع) فی الفور خواهش برادر را به اجابت مقرون داشته و برگردن او کفن می پوشاند و او حضرت را وداع نموده به طرف میدان روانه می شود؛ همین که داخل میدان می شود رجزی خوانده از طرف سپاه یزید مبارز می طلبد. لشگر یزید یک مرتبه به طرف او حمله ور شده جنگ سختی واقع می شود و موزیکانچی ها به مقام عزا مشغول زدن موزیک می شوند؛ و تمام مستمعین ذکوراً و اناثاً بر سر و سینه زده گریه و زاری می نمایند.

حضرت عباس پس از حملات بسیار و کشتن چندین نفر از آن جماعت از تکیه بیرون می رود و بعد از چند دقیقه داخل تکیه می شود؛ در صورتی که تمام بدنش تیر خورده و یک دست در بدن ندارد داخل میدان می شود و دومرتبه با صدای حزین مبارز از طرف مخالفین طلب می کند. وقتی که لشکریان

یزید به حرب آن جناب اقدام می نمایند؛ باز چند نفر از آنها را کشته و در حالی که به صدای بلند یا حسین یا حسین می گوید از تکیه بیرون می رود. بعد از چند دقیقه دومرتبه داخل تکیه می شود در حالی که هر دو دستش مقطوع و شمشیر را با دندانهایش نگاه داشته است؛ در این حال لشکریان یزید بر او حمله ور شده تمام اسلحه او را از بدن او بیرون می آورند؛ و سرش بریده به زودی برسر نیزه می کنند. پس از قتل حضرت عباس دو مرتبه موزیکانچیان نواب والا به ترنمات موزیک اشتغال نموده و لشکریان یزید جسد آن حضرت را بر روی زمین تکیه می کشند؛ مستمعین از مشاهده این حال بقدری که ممکن است ناله و زاری می نمایند و برسر و سینه می زنند و در این جا تعزیه یک روزه تمام می شود.

در روز قتل تمام تکیه مملو از مستمعین می شود و حالت بقتل رسیدن امام حسین (ع) تقریباً مانند قتل عباس است. اگر چه این تعزیه خوانی به نظر ما مثل بازیچه و لهو و لعب به نظر می رسد ولی بر اهل ایران تاثیر مخصوصی دارد؛ زیرا که در وقت خواندن تعزیه هیچ یک از مستمعین دیده نمی شود که چشمش خشک و سینه اش از ضرب دست سیاه نشده باشد. در مملکتی که غیر از تعزیه خوانی هیچ مجلس تیاتر حزن انگیز و غیره دیده نمی شود باز هم غنیمت است که مستمعین آن مجلس محزون و در بعضی وقایع مسرور می شوند. ارو پائیان در اول وهله وقتی که مجالس تعزیه خوانی را می بینند وضع و طرز آن به نظرشان مضحک و بازیچه می آید ولی بعد از مدتی که در ایران متوقف شدند و از زبان ایرانیان و وضع مصائب مذهبی ایشان مطلع گردیدند؛ آن وقت خیالات تمسخر و مضحکه آمیز از قوه حافظه آنها بکلی سلب می شود بلکه حالت سایر مستمعین ایران به ایشان دست خواهد داد و مثل اهل ایران مشغول گریه و نوحه سرائی می شوند.

## فصل بیست و دوم

در بیان

مجلس مضحک عمرگشان

وشغل شاهزاده فقیر و چگونگی

سایر وقایع

جای بسی خوشوقتی که  
این رسم بمرور ایام در  
ایران منسوخ شده است.

اکثر ساکنین ایران شیعه خالص هستند و حضرت مرتضی علی را خلیفه  
بحق و عمر و ابوبکر و عثمان را غاصب می خوانند و هر روزی گویا چندین هزار  
نوبت به ابوبکر و عمر لعنت می کنند به نحوی که شاگردان مکتبی نیز وقتی که  
می خواهند از آخوند خود اذن مرخصی بگیرند می گویند که بر عمر لعنت باد اگر من  
بعد از چند دقیقه دیگر مراجعت ننمایم. و چون در ایران سالی یک مرتبه تعزیه  
حضرت امام حسن (ع) و حسین (ع) و سایر شهدا درآورده می شود همین نوع هم  
سالی یک مرتبه مجلس عمرگشان که در آن از حالات مضحکه عمر که سستی ها او  
را بسیار احترام می نمایند گفتگو می شود و ختم آن مجلس بسوزاندن آن بدبخت  
منتهی می گردد.

در شیراز یک شبی یکی از شاهزادگان آن جا مرا دعوت نمود که به خانه او  
رفته مجلس عمرگشان را تماشا نمایم و ضمناً صرف شام هم بشود، وقت غروب  
آفتاب هنگامی که شدت حرارت آفتاب تخفیف یافت من برخاسته و به عزم خانه  
مشارالیه روانه شدم. وقتی که به خانه او داخل شدم دیدم که وضع عمارت او بسیار  
محقّر و به طریق خانه های فقیران ایران ساخته شده است؛ مشارالیه از نواده های  
اعلیحضرت فتحعلی شاه مرحوم بود که از سنه هزار و هفتصد و نود و هفت الی سنه  
هزار و هشتصد و سی و چهار سلطنت نمود، و چون در ایران تمام اولاد و نواده های  
پادشاه شاهزاده خوانده می شوند، لهذا طولی نمی کشد که عدد شاهزادگان ایران بسیار  
می شود و چون شاهزادگان مزبور نیز میل زیادی به خرج نمودن پول دارند مدتی

نمی گذرد یعنی بعد از دوسه پشت اولاد آنها فقیر و محتاج می شوند. این شاهزاده که من در خانه او به رسم دعوت مهمان بودم در هر سال مبلغ شصت لیره انگلیسی به رسم وظیفه موجب می گیرد و در وقت دادن موجب هم این پول جزئی را باز کاملاً به مشارالیه نمی رساندند بلکه مبلغی هم به اسم عسکرکسر می نمودند؛ و اسباب اعتبار مشارالیه عبارت از یک اسب و یک تفنگ و یک دست لباس بود که همان وقت پوشیده بود و عیال او منحصر به یک زن فقیری بود و از قرار معلوم گویا سابق بسیار متمول و با بضاعت بوده و از خوشبختی آن شاهزاده فقیر شده، چون ایرانیان ملت مهمان نوازی هستند لهذا پس از آن که دوستان مشارالیه سیصد و شصت و چهار مرتبه او را به خانه های خود دعوت می نمودند او هم یک مرتبه به تلافی ضیافت های ایشان آنها را به خانه خود دعوت می کرد؛ به همین جهت وقتی که من داخل خانه شاهزاده موصوف شدم خانه او را پر از مدعوین و تماشاچیان دیدم.

الغرض مجلس عمرکشان بر روی تخت بزرگی منعقد بود که آن را بر روی حوض صاحب خانه زده بودند و مطربان آن مجلس تقریباً ده نفر یهودی بود و اسباب طرب آنها عبارت از یک دستگاه قره نی و دو طبل و دو زurna و دو کمانچه و سه نقاره بود؛ و در جلو مطربان و مقلدان چند بطری الکل و شراب گذارده شده بود؛ و در پشت پنجره های اطاق چند زن وجیهه نشسته بودند طوری که تمام صورت و لباس های آنها پیدا بود. قریب ۹۰٪ از آن زنان خود را مانند شیاطین بزک نموده بودند و چون زن های ایران سفیداب و سرخاب بسیار استعمال می نمایند، لهذا باید گفت که این دسته زنان بر سایر زن های ایرانی پیشدستی نموده و بیشتر سرخاب و سفیداب مالیده بودند و بعضی از آنها که بسیار وجیهه بودند خیلی کرشمه و ناز می نمودند؛ هنوز مدتی نگذشته بود که من مشغول تماشای تغمّزات آن زنان بودم ناگاه دیدم به امر شاهزاده میزبان چند غلیان آورده و به ما تکلیف نمودند و خود ایشان بر در عمارت ایستاد تا از مهمان های خود که داخل خانه او می شوند پذیرائی نماید. وقتی که مهمان ها داخل حیاط گردیدند عدد آنها تقریباً به چهارصد نفر می رسید و صحن عمارت آن شاهزاده از فرش های علف مفروش بود. من و سایر مدعوین بر روی آنها نشسته بودیم و با

وجود آن که شب حرارت هوا تخفیف می یابد باز از شدت حرارت تاثیر مخصوصی می نمود؛ و چون حرارت حیاط این نوع برما اثر می نمود من قیاس نمودم که به زن هائی که داخل اطاقها نشسته اند چه صدمه ای وارد می شود. خلاصه بهتر آن است که حالا به مجلس عمرگشان و چگونگی واقعات آن اقدام نموده و از سایر تجسسات و ملاحظات چشم پوشیم.

در این مجلس که بر روی حوض منعقد گشته بود اول یکی از لوطیان که خود را به لباس آخوندها ملبس نموده بود داخل شده و شروع به قرائت ادعیه و سایر آیات می نماید. ضمناً تسبیحی که در دست داشت دانه های آن را می گردانید و از برای هر یک از آنها وردی می خواند، و در بین گرداندن تسبیح حرکات مضحک و قبیح می نمود و وعظ خود را آخر الامر به آن نقطه منتهی گردانید که علماء را تمسخر می نمود؛ بعد از جای خوب رها کرده خود را رئیس مطربان قرار داده در حالتی که یک سگ زوزه کش متنفّری را طناب به گردنش بسته بود و به اطراف تخت روی حوض راه می رفت و آن سگ را بر زمین می کشید؛ و مطربان یهودی از مشاهده این حال شروع به نواختن آلات قدیمی موزیک ایران نموده و صداهای وحشت آمیز از آنها شنیده می شد و بازیگرهائی که در عقب عمر در حرکت بودند عبارت از اصحاب او که تمامی بر روی خر سوار شده بودند؛ و بعد از آن شیطان و ملائکه بودند و شبیه شیطان عبارت از یک شخصی بود که قسمت اعلاى بدنش لخت و از لکه های سیاه مستور بود و صورتش زرد و چشمانش سفید و دهانش به شکل غیر معینی و در بالای سرش یک شاخ بود و انتهای این مجلس چنانچه مذکور شد منتهی به جهنم رفتن شیطان و عمر می شود. الغرض پس از چند دور حرکت در اطراف تخت عمر رو به همراهان خود نموده قدری نجوا می نماید و بعد بالای تخت آمده مشغول صرف نهار می شود و پس از نهار شیطان او را وسوسه و تحریک نموده بخوردن شراب و سایر مسکرات مشغول می دارد. در این حال مطربان بنواختن آلات موزیک و رقاصان به رقص مشغول گردیدند و یک نوع غریب و عجیب حرکات از مطربان مشاهده می شد مثل این که تمام آنها مبتلا به جنون شده اند و مانند یابوهای بسیار شرور جست و خیز می کردند. و چون در فوق مذکور داشتیم که

مجلس عمرکشان بر روی تخت حوض منعقد شده بود لهذا از حرکات و جست و خیزهای مطربان و رقاصان و سایر اصحاب عمر تخته‌های تخت حوض تاب مقاومت حرکات آنها را نیاورده یک مرتبه تمام تخته‌ها شکسته و اشخاصی که بر روی آن نشسته بودند تماماً در میان حوض افتادند؛ و چون مدتی بود که آب و کثافات حوض را پاک نموده بودند لهذا وقتی که مطربان و بازیگران و شیطان و عمر در آب افتادند و بعد از دست و پا زدن و فریاد و هیاهو و زحمات بسیار که از حوض بیرون آمدند تمام لباس‌های آنها از لجن و کثافت‌های روی آب همه کثیف و ضایع شده بود. شاهزاده میزبان و سایر مدعوین که بنوشیدن شراب مشغول بودند از مشاهده وضع و حالت آنها به قدری خندیدند که تا مدتی نمی‌توانستند خودداری نمایند.

در این اثنا داد و فریاد و فغان بسیار از اطاق‌هائی که زن‌ها در آن نشسته بودند به قدری بلند گردید که صدای خنده مهمان‌ها و فریاد آنها را به کلی خاموش و مضمحل نمود، و جهت آن صداها این بود که چون بعضی از نواده‌های فتحعلی-شاه مرحوم که آنها نیز در آن روز به ضیافت آمده و همه لباس‌های فاخر خود را پوشیده بودند بعضی لباس‌های فاخر به مقلدین و سایر اصحاب طرب داده بودند؛ وقتی که این واقعه روی داد و مقلدین از آب بیرون آمدند تمام آن لباس‌های نفیس به کلی کثیف و ضایع شده بودند. مثلاً یکی از خانم‌های بزرگ آن مجلس لباس اطلس زرد و چارقد قرمز پوشیده بود گویا چند پارچه لباس قیمتی او ضایع شده بود به مطربان و لوطیان فحش داده و می‌گفت: «ای پدرسگ‌ها، و ای پدرسوخته‌ها چرا لباس‌های مرا کثیف نمودید؟» مطربان و لوطیان در جواب مشارالیه‌ها خنده و استهزاء می‌نمودند. الغرض همین که مهمان‌ها و سایر حضار وضع مجلس را به این شکل دیدند کلیتاً مجلس برهم خورده پس از خنده بسیار تماماً از خانه شاهزاده مشارالیه بیرون آمده و به طرف خانه‌های خود روانه شدند؛ و شبیه عمر که آن را با بعضی اسباب محترقه از قبیل ترّقه و سایر آلات آتش بازی ساخته تزئین داده بودند بدون آتش زدن باقی ماند.

فی الحقیقه من در این خصوص متحیر هستم که آیا خراب شدن تخت حوض را قبل از وقت صاحبخانه از جهت خندیدن مدعوین تهیه نموده بود و یا آن که



این عمل از تدبیر عاقلانه مشارالیه بوده است که به مهمان‌ها و غیره شام ندهد؛ و محتمل است که این عمل را سستی‌ها نموده باشند یعنی به تدبیری تخته‌های حوض را بریده بودند که بی احترامی نسبت به شخص بزرگوار عمر واقع نشود. لکن عقیده من این است که چون تخته‌های حوض پوسیده بود لهذا تاب مقاومت سنگینی مطربان و مقلدان را نداشت این بود که یک مرتبه شکسته و آنها را در آب انداخته‌اند. در هر صورت این واقعه خیلی به جا واقع گردید و چون بسیار مضحک بود بی لطف نبود پس در این صورت نمی‌توان شهادت داد یا مقرر شد که صاحب‌خانه مرتکب این عمل شده بود [ه] است یا خیر. می‌گویند از آن وقت به بعد دیگر خانم‌های شیراز لباس‌های خود را به مطربان و مقلدان نمی‌دهند اگرچه مجلس عمرکشان همه ساله در ایران منعقد می‌شود بلکه در چندین هزار از خانه‌های ایرانی‌ها انعقاد می‌گردد، لکن من غیر از مجلس مذکور دیگر ممکن نشد که مجلس عمرکشان را تماشا کنم؛ و باید دانست که ایرانیان بعد از اتمام جشن عمرکشان بلکه در سایر مواقع مسرت‌انگیز بسیار مایل هستند که آتش بازی نمایند.<sup>۱</sup>

۱. خوشبختانه به مرور ایام و گذشت زمان این رسوم بکلی در ایران منسوخ شده و دیگر اعمالی از این قبیل که مایه رنجش سنی از شیعه و یا بالعکس باشد صورت نمی‌گیرد.

## فصل بیست و سوم

در بیان تماشای محبس ایران زمین  
و چگونگی اوضاع داخله آن و وضع  
فرار نمودن فراریان و حالت مقتولین

محبس ایران یک مکانی است که ندرتاً اروپائی‌ها آن‌جا را دیده‌اند صورت ظاهر عمارت محبس چندان مؤثر نیست یعنی اطراف آن به چهار دیوار محصور شده که طول آنها تقریباً به بیست ذرع می‌رسد، و در فُرب دروازهٔ مَحْبَس شش نفر سرباز محض حراست کشیک می‌کشند ولی سه نفر از آنها در کمال استراحت در همان‌جا به خواب رفته بودند سه نفر دیگر که گویا آن وقت نوبت کشیک آنها بود یک منقل کوچکی در پهلوی خود گذارده و دستهای خود را گرم می‌نمودند. قراولان ایران عموماً یک چماق هیولائی که بر سر آن یک قطعه از آهن مانند غنچه نباتات نصب شده است در دست دارند؛ و به محض این که چشم یکی از آنها از دور بر ما اروپائیان افتاد فی الفور تفنگ زنگ زدهٔ خود را از زمین برداشته و به ما سلام می‌دهد و بعد از زندانبان را که مرد کریه المنظری بود احضار نموده و او را از قصد ما که عبارت از تماشای زندان باشد مستحضر نمود. زندانبان مشارالیه چون می‌دانست که ما وقتی که از تماشای زندان خارج شویم یک چیزی به عنوان انعام به او خواهیم داد لهذا با تواضع زیاد به نزد ما آمده گفت: صاحب چه فرمایش است؟ ما به او گفتیم می‌خواهیم داخل زندان شده وضع داخلی آن را تماشا نماییم مشارالیه قدری تعجب نموده داخل زندان گردید. در وقت غیاب او ما چشم‌های خود را از بیرون بر پنجره مرتب شکل درب زندان گذارده و در حالتی که به تماشای ساختمان مقابل زندان مزبور مشغول بودیم، دیدیم که قریب بیست سی نفر ایرانی که به لباس دهقانان ملبس بودند در آن‌جا نشسته بودند در این بین زندانبان به صدای بلند فریاد

نمود: «بسم الله بفرمائید شما ارو پائیان خیلی در کارها دقت دارید و خیلی مایل هستید که در تمام کارها غوررسی کرده از گُنه آن با خبر باشید؛ بسیار خوب حالا بگوئید که کدام یک از شما می خواهید که وضع داخلی زندان را ببینید؟» من به زندانبان گفتم که ما چند نفر را به زندان ببر تا وضع داخلی آنرا تماشا نمائیم. او گفت: «بسم الله از عقب من بیائید.» پس از آن که از درب محبس داخل زندان شده و از چند پله باریک عبور نمودیم بگفتاً خود را در اطاقی که در آن جا عیال و اطفال زندانبان مزبور زندگانی می نمودند داخل نمودیم فی الفور زوجه زندانبان از اطاق خارج شده از نظر مابنهان گردید؛ و بعد زندانبان ما را نزدیک پنجره اطاق خود نشانیده غلیان چاق کرده به دست ما داد ما هم بالا جبار غلیان او را قبول نموده با کمال میل شروع بکشیدن نمودیم و ضمناً از او سؤال کردیم: «آیا شما خیلی حبسی دارید». زندانبان گفت: «بلی چون حاصل امسال خوب نبود چندان زندانی نداریم<sup>۱</sup>» آن وقت گفت: «ماهی چهار تومان به من مواجب می دهند و گاهی به بعضی ملاحظات هم قدری از آن را کسر می کنند و قطع نظر از ملاحظات جزئیته و کلیه انسان باید در هر حالت خود را دروغگو قلمداد نکنند؛ و به عبارت آخری حقیقت مطلب چنان است که الحال چندی است که به من بسیار بد می گذرد، زیرا تمام مقصرین دولتمند و معتبر را حکام بلد در خانه خود یا در خانه فراشباشی حبس می نماید؛ و در چنین محابس غیر از مردمان فقیر و بی بضاعت دیگری را محبوس نمی کنند و معلوم است بعد از این که خود اینها چیزی نداشته باشند زندانبان چگونه می تواند از آنها چیزی به عنوان رشوه مأخوذ دارد. از جانب حکومت معاش یومیّه از جهت محبوسین معین است یعنی به هریک از آنها شبانه روزی دو قرص نان بیشتر داده نمی شود؛ و اگر من از جهت منفعت خود قدری از آنها برمی داشتم یقین بود این پدر سوخته ها تا به حال مرا معدوم کرده بودند لکن چیزی که هست این است که از دیوان به اندازه شصت نفر جیره می دهند. و من بیشتر از چهل و پنج نفر در زندان حبسی ندارم و آن پانزده قرص نان فایده من است، ولی این پانزده نان کدام مهم مرا

۱. در متن انگلیسی برخلاف ترجمه چنین آمده: زندانیان بسیار داریم و سرمان شلوغ است.

کفایت می کند و اگر قدری اجحاف و تعدی به محبوسین ننمایم چگونه می توانم معاش یومیۀ خود را از پیش ببرم؛ لابد گاهی به زور لباس های ایشان را از بدنشان بیرون می آورم و اگر آنها از صمیم قلب راضی به تسلیم لباس خود نباشند آن وقت من آنها را در محلّ جداگانه ای که جای سخت و خلوتی است محبوس می نمایم.»

وقتی که اسم خلوت را برد ما از او خواهش نمودیم که می خواهیم خلوت و محبوسینی که در آن درمضيقه هستند تماشا نمائیم. زندانبان گفت: «اگر مایل به تماشای خلوت باشید هر وقت بخواهید می رویم». پس از آن پرسیدیم که آیا در محبس شما از اناثیه هم کسی محبوس هست زندانبان از سؤال من متوحش گشته گفت: «مگر شما نمی دانید زنهایی که مرتکب تقصیرات و معاصی کبیره می شوند در این جا حبس نمی شوند.» گفتم پس کجا آنها را حبس می نمایند گفت: «در خانه علمای اعلام و فقهای فهام» بعد از این سؤال پرسیدم که شما گفتید ما چهل و پنج نفر حبسی داریم اینجا که از سی و پنج نفر بیشتر دیده نمی شود زندانبان گفت: «صاحب؛ آن ده نفر در خلوت محبوس هستند و از آن ده نفر سه نفرشان را همین روزها به قتل خواهند رسانید ولی آن هفت نفر را در چند روز قبل به محبس فرستاده اند؛ و محتمل است که آنها را هم به قتل برسانند و نمی دانم آنها چه وقت لباس های خود را به من خواهند داد.»

و نیز می گفت که فرار محبوسین از زندان به ندرت اتفاق می افتد و فقط ما اشخاصی را از زندان می گریزانیم که بتوانند به ما رشوه بدهند. من به او گفتم چون عدّه محبوسین شما زیاد و عدد پاسبانان بسیار قلیل و دیوار زندان هم بسیار کوتاه است برحسب قاعده می بایست محبوسین به خوبی و به سهولت فرار نمایند. زندانبان از استماع این مطلب نهیبی به محبوسین زده و گفت برخیزید یک مرتبه تمام سی و پنج نفر با کمال عجله از جای خود برخاستند؛ آن وقت فهمیدیم جهت اینکه حبسی ها نمی توانند فرار نمایند چیست به این معنی که در گردن هریک از آنها یک قلاده بزرگی از آهن انداخته بودند که به واسطه زنجیری با قلاده گردن ثانوی ملحق شده و در دست هریک از آنها یک قطعه چوب دوشاخه مانندی بود که در وقت نشستن اگر سنگینی آهن آنها را صدمه بزند آن دوشاخه را زیر قلاده گردنشان

بگذارند تا قدری از زحمت آن راحت شوند.

زندانبان مشارالیه مجدداً به سخن آمده گفت: «عموماً در ایران رسم است که در اواخر هر سال یک مرتبه معدود معینی از محبوسین را آزاد نمایند و باید دانست که منتهای سختی برای محبوسین آن است که آنها را مدت یک سال تمام در محبس محبوس دارند. در ایران عموماً عادت بر این جاری شده که در آخر هر سال به غیر از مقصرین موقتی مابقی مقصرین را که هیچ پول و اموال نداشته باشند از محبس بیرون آورده قدری به واسطهٔ چوب تنبیهشان می‌نمایند و بعد آنها را مستخلص و آزاد می‌سازند؛ و این چنین تخلیهٔ محابس غالباً در اوقات نصب حکام جدید اتفاق می‌افتد زیرا که وقتی که حکام جدید به محل حکومت وارد می‌شوند محض عبرت سکنهٔ آن بلدگاهی شش و گاهی دوازده نفر از محبوسین را از زندان بیرون آورده به قتل می‌رسانند؛ و آن مقصرین را که به قتل می‌رسانند عبارت از قاتلین و قلابی زنان پول و غارتگران و متقلبان و بابی مذهب می‌باشند و نصف این محبوسین که الحال در حضور شما هستند از آن اشخاصی هستند که یا قادر به ادای مالیات خود نیستند و یا مطلقاً نمی‌خواهند که مالیات مرسوم را تقدیم دارند.» و بعد گفت: «صاحب؛ مگر اشخاصی که مالیات دیوان را نمی‌دهند یا نمی‌دهند نیستند.» در بین این که مشارالیه این سخنان را برای ما نقل می‌کرد دیدیم یک آقای موافق قاعده‌ای که کمال انسانیت از جبین او هویدا و به لباس فاخر ملبّس بود داخل اطاق گردید. زندانبان گفت: «این خان هم در این جا محبوس است ولی روزها باهم غذا می‌خوریم و من با او مدارا می‌کنم». در این حال من به او گفتم اگر این خان مقصر و محبوس است پس چرا در گردش زنجیر نیست و چرا به لباس نفیس ملبّس است؟ خان مشارالیه در جواب گفت که شب‌ها من پاهای خود را در این قطعه چوبی که شما الحال می‌بینید خلیلی می‌نمایم. زندانبان در حالتی که غلیان را با کمال ادب به خان مشارالیه تکلیف نمود گفت «بلی شب‌ها من این خلیلی را در پاهای خان مشارالیه می‌گذارم». خلاصه پس از قدری گفتگو ما از اطاق خارج شده داخل حیاط زندان گردیدیم که وضع محبوسین را به دقت تماشا نموده باشیم وقتی که نزدیک آنها شدیم دیدیم که هریک از آنها در زیر گردن خود یک پارچه

کهنه گذارده بودند که مالش حلقه های آهن گردنش را صدمه نزنند؛ و بعضی از آنها چون چندین مرتبه از زندان فرار نموده بودند لهذا پاهایشان در میان خلیلی بود و وزن هریک از آن زنجیرها گویا تقریباً هشت نه من می شد. در این وقت زندانبان یک اطاقی را به ما نشان داد که به دیوارهای آن قریب چهل پنجاه کنده آویخته شده بود به ما گفت: «که شب ها پای مقصرهایی که باید به زودی به قتل برسانند در این کنده ها می کنم».

بعد از فراغت از تماشای محبوسین مذکور من به زندانبان اظهار نمودم که می خواهم ما را به خلوت برده و تماشای محبوسین آن جا را نمایم. زندانبان گفت «بسم الله بفرمائید». ما از عقب او به راه افتادیم پس از دو دقیقه خود را در اطاق تاریک بسیار کثیفی دیدیم و بطوری عفونت داشت که نفس کشیدن از برای محبوسین غیر ممکن بود. زندانبان گفت: «وقتی می شود که ما سی نفر زندانی را در همین اطاق حبس می نمایم». الغرض در این اطاق ده نفر مقصر محبوس بود سه نفر آنها را که می خواستند تا دو سه روز دیگر به قتل برسانند در گردنشان زنجیر و پایشان در خلیلی بود، وقتی که آن سه نفر به ما نگاه می کردند معلوم بود که با کمال یأس ما را نگاه می نمودند و هفت نفر دیگر آنها فقط پاهایشان خلیلی بود دیگر زنجیری در گردن نداشتند و لباس آنها چندان کثیف و ناپاک نبود. زندانبان گفت: «که این سه نفر آدم کشته اند و تا سه روز دیگر کشته خواهند شد. ولی این هفت نفر دوسه روز است که به زندان فرستادن شده اند و محتمل است که آنها هم به درجه کشتن فایض گردند». خلاصه عفونت و خفگی این اطاق به قدری بود که انسان نمی توانست از هوای متعفن آنجا تنفس نماید و چون خفگی آن اطاق را به این درجه دیدیم از زندانبان سؤال نمودیم که چگونه این بدبخت ها در این مکان توقف می نمایند. زندانبان گفت: «صاحب، اغلب زندانی های ما در این محل از جهت عفونت و بدی هوا تلف می شوند.» به هر حال وقتی که تحقیقات لازمه به عمل آمد و عفونت هوا را به این درجه دیدم با کمال عجله خود را به حیاط انداختم که از صدمه و عفونت هوای آن جا متخلص شده باشم. لباس محبوسین خلوت عبارت از یک پیراهن کرباس و یک شلوار و یک قبای ریسمانی بود که هم لباس آنها بود و هم

شبها آن را رختخواب خود قرار می دادند و نیز بر سر هر یک از آنها یک کلاه نمدی و در زیر پاهایشان یک دوشک کرباسی بود که شب ها روی آن یک نوعی بخواب می رفتند.

وقتی که ما خواستیم از زندان خارج شویم زندانبان تبسم کنان گفت: «ای صاحب ایرانیان نیک نفس تر از شما هستند زیرا در ممالک ایران تنبیهات سخت هرگز در حق مقصرین داده نمی شود. و نیز در این مملکت وقتی که حکم عقوبت مقصر صادر گشت در تنبیهش هرگز مسامحه نمی نمایند». و نیز گفت: «در این جا هرگز مقصر را مادام العمر محبوس نمی مایند و محبوسین را ما مجبور به عملگی و کارکردن نمی کنیم».



## فصل بیست و چهارم

در بیان تنبیہات و محاکمات  
و عقیدہ عموی بزرگ اعلی حضرت شاه  
و طریق تنبیہ چوب و وضع اخذ  
جریمه و سایر مجازات دادن ایشان است

اگرچه وضع تنبیه و محاکمات ایرانی عموماً بسیار سخت و ناگوار است ولی عقیده تربیت یافتگان ایران این است که آن تنبیهات بجز تهدید و ترساندن مقصر تأثیر دیگر نخواهد کرد. مرحوم حسام السلطنه اعم اکرم اعلیحضرت شاه ایران یکی از سخت‌ترین حکام بلاد معظمه ایران شمرده می‌شد و او بیشتر از سایر حکام بلاد ایران که هریک به روش مخصوص در محل حکومت رفتار می‌نمودند مقصرین را کشته است؛ و در زمان حکومت آن شاهزاده بزرگ گویا تمام مقصرین دیگر به تقصیرات و اعمال شنیعه مرتکب نمی‌شدند. مرحوم حسام السلطنه بارها می‌فرمود: که من مقصر را پس از آنکه مرتکب اعمال شنیعه گردید فوراً دستگیر می‌نمایم و بعد او را به یک نوع تنبیهی مبتلا می‌گردانم که اسباب عبرت و وحشت سایر مقصرین گردد. و نیز از سخنان آن شاهزاده است که می‌گفت: من هرگز مانند او و پائیان رفتار

---

۱. حسام السلطنه فرزند پانزدهم عباس میرزا و نام اصلی او سلطان مراد میرزا است، پس از قلع و قمع سالار در خراسان به حسام السلطنه ملقب گردید. از شاهزادگان شجاع و بی باکی بود. در فتح هرات زمان ناصرالدین شاه دست داشت و می‌خواست بسوی هندوستان لشکر بکشد که با مخالفت ناصرالدین شاه و علی‌الخصوص میرزا آقاخان نوری (نوکر انگلیسی‌ها) مواجه شد و از محاصره هرات و لشکرکشی به هندوستان بدون اخذ نتیجه دست کشید. نامبرده حاکم خراسان و یزد، فارس و کردستان بود وقتی برای چندمین بار حاکم خراسان شد، در زمان عزیمت بطرف خراسان بسال ۱۳۰۰ ه. ق درگذشت.

نمی‌نمایم و چون کینه و عداوتی نسبت به مقصرین ندارم لهذا آنها را چندین سال در محبس حبس نمی‌کنم. اما وقتی که به مقرر حکومت وارد گشتم طوری بسختی با مقصرین رفتار می‌نمایم که آنها بفهمند که حاکم آنها امروز کیست؛ یعنی با کمال بیرحمی مقصرین را تنبیه و نسق می‌نمایم و به همین سبب در اوقات حکومت من تقصیرات و اعمال شنیعه بکلی معدوم و طرق و شوارع در کمال امنیت و مردم در رفاه می‌شوند. معلوم است که بعضی قتل‌های ناگهانی در ایالت و حکومت من واقع می‌شود ولی این اتفاقی است چنان که در تمام عالم اتفاق می‌افتد و من هم قاتلین را مانند شما ارو پائیان به زودی قصاص نموده به قتل می‌رسانم.

عقایدی که در فوق ذکر کردیم از عقاید عم اکرم اعلیحضرت شهریار ایران بود و فی الحقیقه آن چه مشارالیه فرموده بودند صحیح و درست بوده؛ چه ایالاتی که در تحت حکومت آن شاهزاده اکرم بود همیشه در کمال امنیت و آسایش بود و مردان محترم و متدین همیشه در انظار مردمان محترم بودند و مقصرین همیشه متزلزل و به اعمال شنیعه قیام نمی‌نمودند.

تنبیه محکمه‌های ایران یکی چوب و جریمه و دیگر حبس مقصرین است که گردن مقصر بدبخت را زنجیر نموده و مدت بسیار قلیلی او را محبوس می‌نمایند، و سوّم بریدن اعضای [بدن] مردم مثل گوش و دماغ و غیره و یا به قتل رساندن آنها است.

ما در یکی از فصول قبل در خصوص تنبیه نمودن با چوب مطالعه‌کنندگان را مستحضر نمودیم ولی مناسب این است که این فقره را هم بگوئیم که این اوقات تنبیه با چوب ندرتاً اسباب هلاکت مقصر می‌شود؛ و در این بیست سال اخیر من به هیچ وجه استماع ننمودم که مقصری را با چوب تنبیه نموده باشند و نتیجه آن تنبیه اسباب هلاکت مشارالیه شده باشد. عقیده ایرانیان چنین است که تنبیه شدن با چوب اسباب تخفیف شأن انسان نمی‌شود. در بیست سال قبل از این یکی از معتبرترین حکام ایالت فارس موسوم به مشیرالملک<sup>۲</sup> که قریب هفتاد سال از عمرش

۲. اضافه بر مشیرالملک که در پاورقی فصل پنجم صحبت شد افرادی مثل میرزا حسین سراج-

می گذشت با چوب زیادی تنبیهش نمودند. اگر مقصرینی که مرتکب تقصیرات جزئی شده باشند و جریمه لازمه را تقدیم ندارند آن وقت آنها را با چوب تنبیه می نمایند؛ و نیز مقصرین و متقلبین و غیره که اقرار به اعمال شنیعه و تقصیرات خود نمی نمایند با چوب تنبیه می شوند و چوبهایی که به واسطه آنها مقصرین تنبیه می شوند مانند آن چوبهای کلفت و ناهمواری نیست که در ممالک عثمانی استعمال می شود بلکه عبارت از ترکه های نازک باریک است که گاهی مردم در دست می گیرند و مانند چوب خیزران راست و خم می شود. در باب چوب بهترین صحبت ها جوابی بود که یکی از سربازهای ایرانی از برای من نقل نمود، و آن این بود که من از مشارالیه سؤال نمودم که تنبیه چوب در نظر تو سخت تر است یا ندادن مواجب یک ماهه تو را (که عبارت از دوازده هزار دینار باشد). سرباز گفت معلوم است که چوب را گوارتر از آن می دانم. وقتی که مقصرین را در انتخاب چوب و ادای جریمه مخیر می نمایند حتماً آنها چوب را برادای جریمه ترجیح می دهند؛ و باید در نظر داشت که دهاقین و مردمان بی بضاعت ایران همیشه پابرنه راه می روند، لهذا پوست کف پاهای آنها به تدریج سخت و کلفت می شود و در وقت چوب خوردن چندان تاثیری به آنها داده نمی شود. مسلم است که تنبیه با چوب از برای ارو پائیان تاثیر مخصوصی دارد و محتمل است اگر این تنبیه را در حق آنها مجری دارند صدمه کثی به آنها وارد شود.

مرحوم میرزا عبدالوهاب خان حکیم باشی حضرت اشرف والا ظل السلطان یک روزی از برای من نقل نمود که من یک نفر مقصر را دیدم که فراش ها چوب به کف پای او می زدند و تقریباً دو هزار ترکه را در پای او خورد نمودند؛ و هر چوبی که خرد می شد اقلأ سه مرتبه بر کف پای مقصر مزبور می خورد (یعنی شش هزار چوب خورد). وقتی که از زیر چوب برخاست صحیح و سالم و زنده بود.



الملك پسر میرزا باقر که زمانی قبل از ظل السلطان وزیر اصفهان و در زمان وی پیشکار بود به دستور ظل السلطان به طمع مال او نامبرده را مسموم کردند و هم چنین میرزا حبیب مشیرالملك وزیر خود ظل السلطان و رحیم خان نایب الحکومه اصفهان را که بانی مسجد نارون بود در زیر شکنجه و چوب و کتک جان دادند.

در ایران جریمه کردن مقصر میزان معینی ندارد چه جریمه شخص مقصر با نظر به شغل و لیاقت او از او گرفته می شود و یا موافق حرص حاکم، مقصرینی که مستوجب حبس می شوند اشخاصی هستند که مرتکب تقصرات جزئیّه شده اند و یا آنهایی که مایل به ادای مالیات دیوانی نیستند، و نیز مغلول شدن مقصر در وقتی است که هوای خودسری و طغیان داشته باشد و یا غارتگر و پول قلابی زده باشد. مقصرینی که دگان یا جیب ابناء وطن خود را بریده باشند و یا حیوان و اسب سرقت کرده باشند به نسق بریدن دست و پا و سایر جوارح مبتلا می گردند. در شرع اسلام است که اگر کسی دزدی کند اول انگشتان دستش را از مفصل قطع کنند و اگر دو مرتبه دزدی کرد دست و پای او را قطع نمایند. و این اوقات گویا به کلی نسق چشم کنند در ایران منسوخ شده باشد. گاهی مقصر بدبخت را که مرتکب عمل شیعی شده باشد گوش یا دماغش را بریده و فراشان محض عبرت دیگران در بازارها می گردانند و عادت آن فراش این است که از هر دکاندار و تاجری چند پول سیاه می گیرد. در این بیست سال اخیر من به خاطر ندارم که زبان یکی از مقصرین آن جا را بریده باشند و عجب این است که هرگاه شخصی را به این نسق سخت مبتلا گردانند باز پس از چند سال دومرتبه شروع به تکلم می نماید. به هر حال تمام نسق هائی که به واسطه محکمه های مشرق زمین خاصه محکمه های ایران صادر می شود و سبب تخفیف شأن و رتبه مقصر می گردد عموماً اسباب تنفر اهالی از حکام می شود و غالباً بنای شورش و طغیان را می گذارند.

سهلترین قاعده از جهت قتل قاتل بریدن سر او است و به غیر از غارتگران و قاتلین و پیروان دین باب، سایر مقصرینی که از محکمه آن جا حکم قتل در حقشان صادر می شود آنهایی هستند که خیانت به دولت نموده باشند؛ و گاهی اعیان و اشراف و اُمناى ایران که خیانت آنها به ارکان دولت ثابت شده باشد ایشان را یا خفه می نمایند و یا به واسطه قدری زهر مسمومش می کنند. در ایام توقّف خود در شیراز دیدم که سهراب خان از رؤسای ایل<sup>۳</sup> را که به واسطه عدم ادای مالیات دیوانی

۳. متن. «ثیل» به معنی سال آمده است.

به قتلش رسانیدند. مشارالیه به وعده و اطمینان سخت‌ترین از دشمنان خود یعنی مشیرالملک اعتماد نموده و از محلی که دوردست واقع بود به نزد او شتافت؛ زیرا مشیرالملک گفته بود که اگر به نزد من بیائی حکماً من ضامن خواهم شد که ترا نکشند. وقتی که سهراب‌خان به نزد او آمد فوراً او را گرفته و به دارالحکومه فرستاده و به محض رسیدن به آن‌جا سرش را از بدن جدا نمودند.

در سه سال قبل حسین قلی‌خان<sup>۴</sup> سردار طایفه بختیاری به خدمت حضرت اشرف والاظلم السلطان به رسم مهمانی آمده بود یکی از خدام آن شاهزاده یک فنجان قهوه زهرآلود به نزد او آورده و او را تکلیف به نوشیدن آن نمود مشارالیه از نوشیدن آن قهوه امتناع نمود در آن حال دو نفر فراش بر سر او ریخته و به زور او را خفه نمودند و تقصیر حسین قلی‌خان مشارالیه که با تربیت و نجیب‌ترین اغلب ایرانیان بود براین بوده که قدرت و تسلط پلتیک<sup>۵</sup> فوق‌العاده‌ای داشته است.

سخت‌ترین تمام تنبیهات محکمه‌های ایران اول بستن انسان است به دهنه توپ و آتش زدن او است؛ دو تیم چهارمیخ کشیدن؛ سیم به میان دیوار گذاردن و یا زنده زنده در زمین او را خاک کردن و یا سوزاندن است، و نسق زنان از این قرار است که آنها را یا خفه و یا در قالی پیچیده بقدری آن را لگدکوب می‌نمایند که در زیر پای آنها بمیرد.<sup>۶</sup> وضع تمام تنبیهات مذکور را من چندین مرتبه در اوقات توقف خود در

۴. حسینقلی‌خان پسر جعفر قلیخان رئیس ایل و سوار بختیاری که ظل السلطان به غدروخیانت در شعبان ۱۲۹۹ هـ.ق او را در اصفهان کشت. اعتماد السلطنه در ص ۲۱۰ روزنامه خاطرات چنین می‌نویسد:

عصر خانه ظل السلطان رفتم. ایلخانی و مشیرالدوله بودند شاهزاده خیلی التفات با من کرد و دستخطی بمن محرمانه نشان داد که شاه به اصرار حکم کرده بود حسین قلی‌خان بختیاری باید کشته شود.

۵. علت مرگ حسین قلی‌خان تسلط پلتیک نبوده بلکه نامبرده در منطقه شخص بانفوذی بوده و دارای قدرتی بیش از حد شده بود و در ضمن با انگلیس‌ها نیز سر و سری داشت.

۶. روش دیگر در تنبیه زنان اینکه آنان را به کنار پرتگاهی برده آنها را در پرتگاه می‌انداختند و یا بدرون چاه سرنگون می‌ساختند.

ایران استماع نموده ام و می توانم بطور متیقن اظهار دارم که فی الحقیقه این نوع تنبیهات به وقوع رسیده است. من خودم برای العین دیدم که یک مقصر بدبختی را دومرتبه به پای قتل آوردند؛ و تفصیل این بود که مقصر مشارالیه رفیقی داشت اول او را به دهنه توپ بسته و توپ را آتش دادند، و بعد او را هم دهنه توپ بسته و چون قد او اندکی کوتاه بود چند آجر در زیر پاهایش گذاردند که درست در مقابل توپ قرار بگیرد بعد توپچی به پستانک توپ آتش داد و توپ در نرفت آن وقت معلوم شد که بعد از آن که مقصر اول را به توپ بسته و آتش داده بودند توپچی از شدت عجله توپ را پر نکرده بود بعد به حکومت خبر دادند، حاکم مشارالیه ترحم به حال مقصر مزبور ننموده حکم کرد که دومرتبه او را به توپ ببندند؛ در این دفعه توپ را پر کرده و او را به توپ بستند و آتش دادند. و مقصرینی [را] که به چهارمیخ می کشند از این قرار است که آنها را به واسطه چند میخ به دیوار می کوبند و گاهی اتفاق افتاده است که آنها قریب چند ساعت زنده می مانند.<sup>۷</sup> چند نفر از دزدگانی را که به چند نوع تقصیر عظیمه مرتکب شده و من جمله یک نفر از سادات را سربریده؛ و مصنف این کتاب را هم غارت کرده بودند به حکم حکومت آنها را در میان جرز گذارده هلاک کردند. و نیز در سنه ۱۸۷۹م. در شیراز یازده نفر از دزدان را که به قطاع الطریقی معروف بودند دستگیر نموده در میان دیوار گذاردند؛ و در همان اوقاتی که من به ایران وارد شدم یک نفر از آخوندهای آنجا که مرتکب چندین تقصیر و عمل شنیع شده بود در آتش سوزانده شد.

مطالبی که در فوق ذکر شد حکایت نیست بلکه چیزهایی است که در ایران واقع شده و می شود. چنانکه در اوایل این فصل بیان نمودیم: مقصود از این تنبیهات عبرت گرفتن و ترسیدن ساکنین آنجا است؛ و با اینکه اعلیحضرت شهریار حالیه ایران اغلب تنبیهات سخت و صعب را منسوخ فرموده بلکه در وقت اجرای

۷. از جمله فردی را در شیراز به چهار میخ کشیدند که گناه نامبرده دزدیدن گردنپوش زری اسب حاکم شیراز بود و حاکم این کار را خیانت به دولت فرض نموده و مجرم را به چهار میخ کشیده بود.

نسق‌های مقصرین هم به شخصه حاضر نمی‌شوند. و باز گاهی دیده می‌شود که اعلیحضرت مشارالیه و سایر حکام بلاد معظمه ایران چندان به مقصرین ترحم نمی‌فرمایند و غالباً از آنها رشوه و جریمه زیاد دریافت می‌نمایند و گاهی مقصرینی که به دولت خیانت کرده‌اند در همان زندانی که مجبوس هستند به یک نوع بدی آنها را کشته و بعد محض عبرت دیگران در میدان وسیعی انداخته تا مردم آنها را ببینند.<sup>۸</sup> و گاهی هم می‌گویند که این افراد به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند [فی الواقع انسان باید حالت و وضع اخلاق و آداب ایرانیان را خاطر نشان نموده و بداند که ارتکاب تقصیرات شنیعه اسباب کسرشأن و تخفیف عظم ایرانیان شمرده نمی‌شود؛ و آنها را از رسیدن به مناصب و مشاغل عالیه ممانعت نمی‌نماید؛ چه یک شخصی موسوم به رحیم خان که شغل او راهزنی بود بزحمت زیاد دستگیر شد و حکم قتلش صادر گردید؛ بعد از چندی معلوم شد که مشارالیه به حکومت اصفهان و اجاره‌داری گمرک خانهٔ بلاد جنوبی ایران مأمور گردید و از قراری که ذکر می‌کردند مشارالیه بدون خجالت و شرم باز از مردم رشوه می‌گرفت.



## فصل بیست و پنجم

در بیان بازارهای ایران و  
صاحبان دکاکین و سگهای بازار و  
چگونگی بستن دکانها است

بازارهای ایران با بازارهای اروپا تباین کلی دارد [در نظر اروپائیان لفظ بازار به مکانی اطلاق می‌شود که تشکیل شده از یک دالان وسیع و بزرگ که پر از غرفه‌های کوچک باشد و در این محل اشیاء بی‌مصرف را به قیمت گزاف به بچه‌ها و زنان کم‌عقل بفروشند.] و هرگاه اسم بازارهای ایران را در نزدیکی از اروپائیان ببرند؛ و بعد همان شخص داخل بازارهای آنجا بشود نخواهد گفت که اینجا بازار است، زیرا که تفاوت بسیار در آنها خواهد دید؛ چه بازارهای مشرق زمین غالباً عبارت از یک کوچه تنگ مسقفی است که دکان‌ها در اطراف آن ساخته شده باشد و سقف آنها برای این ساخته شده است که صاحبان دکانین و عابرین را از حرارت آفتاب و هواهای متعفن و باران و برف محافظت نماید. و باعث دیگرش این است که در ایران برداشتن چتر چندان معمول و شیوع ندارد و غیر از متمولین هیچ یک از اهالی با خود چتر بر نمی‌دارد، زیرا که گرد و خاک و کثافت به هیچ وجه در بازارها دیده نمی‌شود از این جهت است که بازارها مسقف و مستور ساخته می‌شود و نادراً بعضی از دکان‌های ایران دیده می‌شود که محض حفظ از حرارت آفتاب و باران و برف در جلو آنها پرده زده‌اند، لکن بعضی از بازارها در مشرق زمین ساخته شده است که فی الحقیقه وضع معماری و ساختمان آنها شکوه و جلوه مخصوصی دارد من جمله بازارهای تهران و بازارهای شیراز است که در بعضی جاها ارتفاع آن به شصت ذراع می‌رسد، ولی این نوع بازارها مستثنی هستند چه عموماً سقف بازارهای آنجا که از آجر ساخته شده است

گویا به اطاق دکان‌ها وصل کرده‌اند و تا زمین بازار چندان ارتفاعی ندارند و در مراکز بازارها کاروانسراها ساخته شده است که در حجرات آن تجار و صرافان معتبر منزل گرفته‌اند. بعضی از کاروانسراها در ایران ساخته شده است که فی الحقیقه از جهت وضع معماری و طرز بنای آن مناسب است که تجار آنها را انبار اجناس خود قرار بدهند و در آنجا برای خود منزل اختیار نمایند.

در مشرق زمین عادت بر این جاری شده است که هر صاحب صنعت و تجارتی بازار مخصوصی داشته باشد؛ مثلاً بازار ارسوی دوزها (کفاشان) در یک راستا دکان دارند و آهنگران در بازار دیگر و خیاطان به همچنین. بازار مسگران اگرچه در محل معین واقع شده است و پیدا کردن آن از برای هر کس همان استماع صدای چکش و سندان کفایت می‌کند. و این گونه ابنیه یعنی ساختن دکانین در قرب یکدیگر اسباب سهولت مشتری می‌شود؛ زیرا که دکانداران مشرق زمین غالباً با یکدیگر رقابت دارند و علاوه بر آن شخص مشتری در وقت خرید یک مرتبه اجناس مطلوب خود را نمی‌تواند بخرد؛ یعنی ابتدا باید نزد هر یک از دکان‌های آنجا رفته و از قیمت آن جنس و اسباب به خوبی مستحضر و مطلع شود و بعد که شروع به خریدن نمود بقدری که ممکن شود باید در کم و زیاد قیمت گفتگو نماید و دکاندارهایی که اشیاء مختلفه را می‌فروشند غالباً دکان ایشان از یکدیگر بسیار دور واقع شده است؛ و به دکانداران نیز فایده می‌رساند چه مشتریان غالباً میل می‌کنند که نزدیک دکان‌های آنها ازدحام نموده اجناس و امتعه مختلفه را اکتیاف نمایند. دکانین بازارهای ایران تماماً به یک وضع ساخته نشده بلکه بعضی از آنها بالتسبه به دیگری بزرگ و بعضی به یک نسبت کوچکتر ساخته شده در جلو هر یک از آنها سکویی از آجر ساخته‌اند که عرض آن تقریباً به چهار ذراع می‌رسد، و دکان عبارت از یک اطاق مربع کوچکی است که سه دیوار آن با گچ سفید و آجر ساخته شده و سمت چهارم را اُرسی یا تخته گذارده‌اند و شب‌ها دکاندار ارسی را پائین کرده و آن را مقل می‌نماید؛ و در صفحه ارسی‌ها به هیچ وجه پنجره و غیره از جهت روشنایی دکان قرار نداده‌اند؛ و در وسط سکوی جلو دکان صاحب دکان نشسته و در اطراف خود از هر قبیل جنس می‌چیند.

تجّار و دکانداران مشرق زمین میل مفرطی دارند که اجناس و امتعه خود را در جایی قرار دهند که مشتریان به سهولت آنها را ببینند؛ و نیز باکمال مهارت می‌توانند که اجناس بی‌مصرف نافرورش را به نظر مشتریان جلوه دهند؛ و در عقب هر دگانی یک صندوقخانه ساخته شده است که در آنجا دکاندار اجناس گران بها و نفیس خود را پنهان نموده؛ و هر وقت انسان از بازارهای ایران زمین عبور می‌کند علائیه می‌بیند که دکاندارهای آنجا در حالتی که مانند عثمانیان در جلو دگان خود نشسته‌اند مشغول صرف غلیان می‌باشند. و اگر یکی از آشنایان و یا مشتریان در دکان شخص کاسب می‌رود حتماً صاحب دگان از جهت او غلیان ترتیب داده و به او تکلیف می‌نماید که بکشد.

در فصل زمستان کاسب‌های ایران ملبّس به پوستین و یا خرّقه افغانی شده و هر یک در مقابل خود [یک] منقل پر از آتش گذارده [و] دست‌های خود را بر روی آن گرم می‌نماید و در حالتی که نی غلیان را در دهان دارد پیوسته انتظار مشتریان و خریداران را می‌کشد. و در تمام اوقات در بازارها صدای قیل و قال زیاد شنیده می‌شود و اگر از برای کاسب یا تاجر مشتری پیدا نشود، لابد خود را مشغول به صحبت می‌نماید یعنی یا با کاسب همسایه خود و یا عابریں صحبت و گفتگو می‌نماید. کاسب‌های مشرق زمین و تجّار ایرانی غالباً چندین شاگرد از جهت انجام کارهای خود نگاه می‌دارند و اتفاق می‌افتد که شاگردهای ایشان از خویش و اقوام آنها باشند، چه در ایران بسیاری از صنایع بطور ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود و اکثر دیده می‌شود که تمام یک خانواده فقط به یک صنعت و یا به یک کسب اشتغال دارند.

تجّار و پيله‌وران ایران عموماً در کاروانسراها زندگانی می‌نمایند ولی دکاندارها و ارباب صنایع و سایر حرف و شاگردان آنها روزها در دکاکین خود مشغول کسب و شب‌ها را به منزل و خانه خود مراجعت می‌نمایند. در مشرق زمین قاطبة [مردم] در معاملات و داد و ستد و کم و زیاد قیمت اشیاء بدون مباحثه و تکرار اصرار غریبی دارند بلکه بدون گفتگوی زیاد بیع و شری نمی‌شود؛ زیرا تجّار و سوداگران برای هر یک از اجناس خود چندین قسم قیمت گذارده که هیچکدام در وقت فروش

برخردار معلوم نیست. ولی دکاندارهای بازار به عادت خوبی معتاد شده‌اند یعنی اگر مشتری یک چیزی را از دکان یکی از تجار بازار خرید و بعد آن را به خانه برد و اهل بیت او آن را نپسندیدند آن وقت می‌تواند در ظرف بیست و چهار ساعت آن جنس را به صاحبش مسترد سازد و پول خود را دریافت نماید. بعضی از دکانین ایران در کمال خوبی تزئین شده‌اند؛ مثلاً در بسیاری از آنها چند دسته از گل‌های مختلف تازه گذارده شده و در قرب بعضی از آنها ظرف‌های پر از آب یخ از جهت رفع عطش عابرین و مشتریان گذارده‌اند. و نیز در بالای اغلب دکانین قفس‌ها آویخته که در میان آنها بلبل و طوطی و طرقله<sup>۱</sup> و سایر طیور خوش الحان مشغول خوانندگی می‌باشند.

از اول طلوع آفتاب الی دو ساعت بعد تمام دکانین بازمی‌شود؛ و در فصل تابستان غروب آفتاب و در زمستان نیم‌ساعت به غروب مانده تمام دکانین بسته می‌شود، و چون یک ساعت از غروب آفتاب گذشت درهای بزرگ بازار و کاروانسراها نیز بسته می‌شود، و دیگر ذیرواحی در بازارها دیده نمی‌شود جز کشیکچیان و سگ‌های بسیار، و فرضاً اگر کسی مجبور شود که از وسط بازارهای آنجا عبور نماید حتماً باید احتیاط خود را از سگ‌ها داشته باشد، و الاً به سلامت به منزل نخواهد رسید یا خود او را مجروح و یا لباس او را پاره و ناقص خواهند نمود و غذای این سگ‌ها منحصر به همان لقمه نانی است که دکاندارها در روز به آنها می‌خورانند؛ یعنی شب‌ها به فکر آذوقه نیستند بلکه روزها بخواب می‌روند به هیچ وجه پارس نمی‌نمایند، ولی همینکه تاریکی شب عالم را فرو گرفت آن وقت پارس و صدای آنها به درجهٔ اعلی می‌رسد و به عابرین صدمه زیاد وارد می‌آورند. اگر شخص اجنبی در بازار زرگرهای ایران داخل شود اشیاء بسیار نفیس زیاد خواهد دید؛ و فی الحقیقه اغلب آنها از برای آن شخص مفید [جذاب] خواهد

۱. طرقله = جل = چکاوک، پرنده‌ای از راسته گنجشگان، از دسته مخروطی نوکان که جزو پرندگان نیمکره شمالی است. پرهایش خاکستری و پره‌های زیر گردنش روشنتر است. جثه‌اش کمی از گنجشک بزرگتر و از سار کوچکتر می‌باشد.

بود چه تمام اشیاء و ظروف و غیره که در آنجا موجود است تماماً از طلا و نقره خالص ساخته شده اند؛ غل و غش در آنها دیده نمی شود.

پول های قدیم و اشیاء انتیک در دکان صراف ها بسیار است، ولی غالباً از صنایع جدید و مجعول بنظر می آید و در حقیقت بقدمت و گهنگی آنها شبیه می رود زیرا که در همدان یک کارخانه دائر است که در آنجا پول های قدیمه را سکه مجعول می زنند.

پول های عهد سلاطین ساسانیان غالباً در وقت حفر زمین به دست می آید و قیمت آنها نیز بسیار ارزان است یعنی قیمت آنها به همان میزان طلا و نقره است و امتیاز جداگانه ای ندارد.

در دکان جواهر فروش ها سرغلیان های نقره یا طلا که به انواع جواهر و مینا ترصیع شده بسیار است؛ و قهوه جوش های نقره و قوری های طلا و دستبند و گردنبندها و سایر ظروفی که از طلا و نقره ساخته شده بفروش می رسد. و نیز در آنجا جواهرات ناجور و غیرمرغوب بسیار دیده می شود؛ و غالباً جواهر فروش ها جواهرات نفیسه را بزودی به مشتریان نشان نمی دهند و خیلی میل دارند که جواهرات پست کم قیمت را ابتدا جلوه دهند و به مشتریان بنمایند. بازار جبه خانه و اسلحه فروش ها و نجارها و حکاکین روی چوب و فلزات جلوه مخصوصی دارد، ولی ازدحام مشتریان عموماً در قرب دکان های نانوائی و کباب فروش ها و میوه فروش ها بیشتر است. انبوه های خرزبه و انار و سایر میوه جات و گل ها هوای بازار میوه فروشان را معطر نموده است؛ و از میان بازارهای ایران که عرض آنها غالباً از ده ذرع متجاوز نیست همیشه شتر و قاطر و یابوهائی که آنها را بارگیری از اشیاء مختلفه نموده اند عبور می نمایند. اگرچه مشتریان در نزدیک تمام دکاکین بازار جفنگ و لطیفه بسیار می گویند و در خریدن اشیاء بسیار پُر حرفی می نمایند ولی تمام حرف های آنها از روی صداقت و نیک نفسی و خوش طبعی است. عظارها و دوافروش ها تمام اشیاء خود را در جلو دکان از برای جلوه دادن به مشتریان به ترتیب چیده اند، و قالی فروش ها در جلو دکان خود با کمال ادب نشسته و اطراف خود را از انواع قالی و نمدها احاطه داده مانند دیوار مرتفعی ساخته اند. باوجود اینکه در

تمام بازارهای ایران از هر قبیل اشیاء فروخته می شود بازکسبه دوره گرد در بازارها بسیار دیده می شود بلکه درکوچه و محله های شهر نیز بسیارند؛ و هر کدام باری گران بردوش و پشت گرفته با کمال خوبی بفروش می رسانند. مثلاً قبا و ارخالق فروش به صدای بلند در بازار فریاد می کند عجب قبا و ارخالقی است. و هر قدر که لباس هائی را که برای فروش به بازار آورده است کهنه تر و بدتر است در وقت فروش به مشتری بیشتر تعریف و توصیف از آنها می کند.

در یکی از بازارها روزی عبور می کردم ناگاه یک نفر از میرغضب ها را دیدم که دماغ یک شخص بدبختی را مهار کرده و یک دست او را با کمال وحشی گری به امر حاکم شهر قطع کرده و در حالتی که ریسمان مهاری آن شخص را در دست داشت آن بیچاره را در دکانها و حجره تجار می گردانید و محض گرفتاری آن دزد پول طلب می نمود و از هر کس چند پول سیاه می گرفت. و دست آن دزد را یک ساعت قبل از آن بریده بودند و در عقب آن میرغضب دو نفر دیگر بود که آنها از کسبه و تجار و دکاندار پول می گرفتند و در ظرفی جمع می نمودند. و در عقب آنها تماشاگران هجوم آورده به تماشا مشغول بودند و چند نفر غلیان فروش و چای فروش هم دیده شد که آنها هم در حالت حرکت از تنباکو و چای خود تعریف نموده و به نظر مشتریان می رسانند. در ایش و فقرا نیز با لباس های بسیار کثیف و تنفرانگیز خود از عابریان و مشتریان استدعای تصدق می نمودند. علاوه بر آنچه ذکر نمودیم در همه جای بازار صدای قیل و قال زنهای ایران شنیده می شد که با آن جمعیت زیاد خود مشغول خریدن اشیاء بودند؛ و در حالتی که استماع صدای قیل و قال را می نمودم دیدم حاکم شهر در صورتی که اطراف و مقدم و مؤخر او را چاکران و غیره احاطه کرده بودند بر اسب بسیار خوبی سوار بود داخل بازار گردید و تمام کسبه و تجار و دکاندارها برای تشریفات او از جای برخاسته و او را تعظیم و سلام می نمودند.

وقت غروب آفتاب بگتتاً صدای شیپور اعلان زده می شود که کسبه دکان ها را ببندید. بمجرد بلند شدن صدای شیپور فوراً تجار و کسبه و غیره اجناس و اشیاء خود را با کمال عجله در دکان برده و در دکانها را تخته می نمایند، و ارسی ها را

پائین می آوردند و بواسطه قفل های روسی آنها را مقفل می نمایند و بعد بطرف خانه های خود روانه می شوند و چون نیم ساعت از شب گذشت دیگر در بازارها غیر از کشیکچیان و معدود زیادی از سگ های گرسنه درنده دیگر کسی توقف نمی نماید.



## فصل بیست و ششم

در بیان [ گبرها، و مسیحیان ]  
و یهودی های ایران و چگونگی رفتار  
ساکنین ایران نسبت به آنها  
و انواع صنایع ایشان،  
قبر استر [ و قبرستان های ایشان ]

دولت ایران نسبت به جمیع رعایای غیرمسلم خود با کمال مهربانی و نیکوئی رفتار می فرمایند مثلاً گبرها یعنی آتش پرست ها که عدد عمده ایشان در یزد توقف دارند و تقریباً تعداد آنها به هشت هزار نفر می رسند هیچ وقت مورد صدمه و ظلم واقع نمی شوند؛ و همیشه با کمال آزادی مشغول تجارت و حرفه خود می باشند. تقریباً تمام عیسوی ها و ارامنه ایران در تحت حمایت دولت روس هستند و اشخاصی که به مذهب پرتستان داخل شده اند در تحت حمایت و معاونت دول انگلیس و آمریکا می باشند.

لیکن برخلاف آنها حالت یهودی ها بسیار سخت و از تمام ملل مذکور پست تر و در انظار ایرانیان حقیرتر می باشند، چه آنها از هیچ طرف حامی و معینی ندارند و یکی از بدبختی های آنها این است که همیشه محل مالیات آنها موجب چاکران و عملجات حکام ایران است، و طریق گرفتن مالیات از یهود بسیار سهل و آسان است و باید دانست که یهودی های ایران عموماً در هر سال مبلغ معینی باید به خزانه دولت ارسال دارند. و مباشرین این کار علی الرّسم این مالیات را اجاره می کنند و اجاره دار از جانب حکومت بلدیّه مالیات مخلع می شود [شخصی مبلغی به عنوان رشوه به حکمران محلی می پردازد و یهودیان در آن سال مالی زیر نظر او قرار می گیرند] آن وقت یهودی ها آن شخص مُستاجر را به منزله محاکم خود می دانند؛ و لابد یک مبلغ گزافی باید ابتدا بطور رشوه و تعارف به آن مأمور مُنتخب شده بدهند تا از تعدی و شر آن مأمور آسوده

باشند. و هرگاه مابین آنها داد و ستد و معاملات بسیار شود آن وقت اجاره دار مداخل زیاد خواهد کرد و اگر فصل معاملات آنها بسیار بد باشد و یهودی ها نتوانند که مالیات مرسومه را تقدیم اجاره دار که قبل از وقت آن مبلغ را به خزانه فرستاده است بنمایند اجاره دار به هر حیل و تدبیر یا شکنجه و غیره باشد تمام مبلغ را دریافت می نماید. در زمان قحطی اخیر که در ایران اتفاق افتاد مادامی که از هم مذهبان آنها که در اروپا توقف داشتند وجه اعانه به آنها نرسید برایشان روزگار بسیار سخت و بد می گذشت.

در یکی از بلاد معظمه ایران اجاره داریکی از کلنی های یهود چون دید که یهودی ها مالیات مرسومه را تقدیم نمی نمایند، ابتدا تمام اموال و البسه آنها را ضبط نمود، و بعد حکم کرد که در آن زمستان سخت در و پنجره های اطاق ایشان باز باشد، چون دید به این وسیله و تدبیر نیز از ایشان پول دریافت نمی شود آن وقت تمام منازل و خانه های ایشان را سوزانید و مقصود کلی اجاره دار از این عمل شنیع این بود که شاید بواسطه سوزاندن منازل و باز نمودن اطاق های ایشان تلافی خسارات خود را نموده باشد؛ و حال آنکه نه مالیات وصول نمود و خانمان جمعی از بندگان خدا را نیز سوزانید و با اینکه سایر اهالی و مسلمانان این ظلم و تعدی را علانیه مشاهده می کردند هر قدر بیچاره های یهود فریاد و استغاثه می نمودند هیچکس به ایشان ترحم نمی نمود.

و نیز یکی از رسوم مسلمانان ایران نسبت به یهودها این است که استماع آن خالی از تحیر نیست و آن این است که اطفال کوچه گرد ایران وقتی که یک نفر یهودی را در کوچه و بازار ملاقات می نماید بقدر قوه آنها را کتک می زند. و در تمام ایران از برای طایفه یهود حامی و معینی دیده نمی شود جز همان اجاره دار معهود؛ یعنی اگر احیاناً مسلمی یک یهودی را صدمه و اذیت برساند فوراً اجاره دار آنها به حمایت ایشان برمی خیزد و این عمل نه از جهت این است که آن شخص محض رضای خدا به عدالت و دلسوزی این حرکت را می نماید خیر، بلکه برای این است که چون مشارالیه به اجاره داری مالیات ایشان مُنتخب شده لهذا حفظ عواید مخصوصه خود را منظور می دارد.

در تمام اتفاقات مسرت آمیز و اعیاد و تفرج های ملتی اسلام این طایفه بدبخت لابد دچار صدمه سختی خواهند شد: مثلاً در وقت انعقاد سلام پادشاه ایران در حضور خود اعلیحضرت شاه آنها را در حوض آب انداخته و تماشا می نمایند که چگونه بعد از تلاش و مرارت بسیار از آب بیرون می آیند. و نیز حکام بلدیّه به همین نوع یهودی های بدبخت را اذیت و ظلم می نماید. مثلاً در وقت عزل و نصب حکام وقتی که فلان حاکم به فلان محلّ به حکومت مفتخر می گردد، درحین ورود به آن شهر جمیع یهود متوقفه آنجا باید مسافت معینی از شهر بیرون آمده و او را استقبال نمایند؛ و بعد برای تشریفات او گاو بزرگی را قربانی می نمایند آن وقت رئیس ملت ایشان سر گاو را به حضور حاکم مشارالیه برده و از او استدعای کمک به کلنی های یهود می نماید.

اگر در بلاد ایالات ایران طفلی مفقود بشود آن وقت تمام یهود محض آن قربانی منحوس خود متهم می شوند یعنی مسلمانان چنان خیال می کنند که یهودها اطفال ایشان را سرقت نموده و از عوض قربانی خود قربانی نموده اند. زنها و اطفال یهود هم مانند مردان ایشان دائماً در صدمه و اذیت هستند. این طایفه بدبخت با کمال سختی در یک قسمت بسیار کثیف شهر که شبیه به لانه و سوراخ جانوران است زندگانی می نمایند؛ و وقتی که یکی از آنها متأهل می شوند اشرار و او باش محلی سرزده در جشن و عروسی آنها آمده و بدون جهت بدمستی می نمایند و بسیار بی احترامی و بی اعتدالی نسبت به ایشان می کنند و غالباً اتفاق می افتد که در این گونه مجالس ایشان صاحبخانه و مدعوین و حتی زنان آنها را اذیت و صدمه می زنند؛ و بواسطه همین ناملایمات و صدماتی که به ایشان وارد می شود همیشه صورت آنها بسیار ضعیف و مانند مریضان بنظر می رسند و فقط باید گفت که سخت جانی این طایفه بر صدمات وارده ایشان سبقت دارد و اگر غیر از این بود می بایستی تمام آنها بمیرند.

جمعیت یهود متوقفه در ایران را تا نوزده هزار نفر تخمین نموده اند؛ و در هر شهری از شهرهای ایران که جماعتی از یهود اقامت دارند یک رئیس مذهبی مخصوص دارند، که در امور شرعیّه خود رجوع به او می نمایند و آن عالم را به زبان

خود خاخام می‌نامند و اعتقاد من این است که مسلمانها فقط رؤسای یهود را صدمه نمی‌رسانند و مابقی از شر ایشان ایمن نیستند. طایفه یهود بموجب عقیده مذهبی خود نمی‌توانند اطفال خود را تربیت و تعلیم بدهند، بنابراین در هیچ یک از مدارس ایران یهود را از جهت تحصیل علوم راه نمی‌دهند؛ و همچنین به واسطه تعصب مذهبی اگرآه دارند از اینکه اطفال خود را از جهت تحصیل علم در مدرسه علمای مذهبی که در جلفا هستند روانه نمایند. و ندرتاً دیده شده است که یک نفر یهود به مذهب اسلام داخل شوند و اگر دختران و زنهای یهود گاهی به دین اسلام داخل شوند به جهت این است که مسلمانان آنها را فریب داده و ایشان را از خانه‌هاشان بیرون آورده بعد جبراً و قهراً به یکی از مسلمانان به سمت زوجت می‌دهند. پس معلوم می‌شود که اسلام این طایفه مزبور از روی حيله و تزویر است نه از روی حقیقت و خلوص عقیدت. بعد هم اگر بخواهند به مذهب قدیمی خود رجوع بنمایند از ترس اسلام و قوانین شرع آنها که کشته خواهند شد قبول نخواهند نمود. اطفالی که از بطن دختران و زنان یهود تولد می‌شوند به اصطلاح ایرانیان جدید الاسلام خوانده می‌شوند؛ و این اطفال محض همین است به تدریج صاحب دولت و بضاعت می‌شوند.

صنعت و حرفه این طایفه از همه صنایع خفیف تر و پست تر می‌باشد. من- جمله صنایع و کسب ایشان از قرار تفصیل ذیل است: تنزیل دادن پول و زرگری و صیقلی نمودن جواهرات و تجارت جزئی زلوا فروشی است زیرا که ایرانیان استعمال زلو را بسیار دوست می‌دارند؛ و دیگر شراب و عرق فروشی و مطربی و آوازه‌خوانی و رقاصی است؛ و بعضی هم زرگری و چند نفری هم به تجارت مشغولند؛ و تمام این کارها در نزد ایرانیان هیچ عظم و اهمیتی ندارد؛ و نیز ساختن

---

۱. زلو *Zalû* (زر، زالو، زلوک، جلو، شلوک): جانوری از شاخه کرمها، زالودر قسمت سر و هم‌چنین انتهای بدن دارای بادکش‌هایی است که بوسیله آن خود را به اشیاء و یا حیوانات می‌چسباند، زالودر قسمت بادکش‌ها دهانی دارای سه ردیف آرواره بشکل Y می‌باشد که بوسیله آن پوست بدن میزبان خود را سوراخ کرده و خون وی را می‌مکد.

پول‌های قدیم و پول‌های قلع از صنایع یهود است و شغل زن‌های یهود عبارت از قابلگی است و دائماً به این کار مشغول می‌باشند و نیز مردهای ایشان به تنظیف حوض و پاک کردن مواضع پرکثافت و سایر کارهای بسیار کثیف اجیر می‌شوند.

با وجود تمام صدمات و ظلم و اجحاف‌هایی که به پسران بدبخت اسرائیل وارد می‌شود باز هم می‌بینیم که تدین و انصاف ایشان در تمام ایران شهرت مخصوصی دارد مثلاً هرگز ایشان دروغ قسم نمی‌خورند. محدودی از آنها می‌توانند قدری بنویسند و بخوانند ولی این تقصیر آنها نیست زیرا که در فوق مذکور داشتیم که در هیچ یک از مدارس ایران آنها را از جهت تحصیل علوم اذن دخول نمی‌دهند، و یهودی‌ها مانند مابقی رؤسای ملت خود که در تمام کره ارض پراکنده شده‌اند بسیار چیزفهم و قابل هستند.

مسأله: می‌خواهیم بدانیم که طایفه یهود از چنین مملکتی که به این درجه محلّ صدمه و بدبختی واقع می‌شوند چرا جلای وطن نکرده و به مملکت دیگری نمی‌روند؟ جواب: به جهت آنکه به آنها قدغن اکید رفته است که بدون حکم مخصوص از اقامتگاه و موطن خود جلای وطن ننمایند و عوض تمام بدبختی‌ها و صدماتی که به آنها وارد می‌شود به ایشان اجازه مخصوصی داده شده است که در جزء عساکر ایران هرگز مستخدم نشوند.

عادت یهود براین جاری شده است که به زیارت استرومردخای<sup>۲</sup> که قبور آنها در معبد بسیار کوچک محقری واقع در همدان برقرار است بروند. بر روی هر یک از قبور مذکور طاقی از چوب ساخته شده که بر روی آن کاغذهای کوچکی بشکل (یارلیک) چسبانیده‌اند؛ و در آن کاغذها چند خط از خطوط یهودی نوشته شده است؛ و معلوم است که آن کاغذها را زوّار به قبور مزبور چسبانیده‌اند. در آن محلّ چیزی دیده نمی‌شود که اسباب حرص و طمع ایرانیان را فراهم بیاورد چه بدون قبور و سقف چوبی که جمیع آنها در میان عمارت بزرگ آجری واقع شده‌اند چیز دیگر دیده نمی‌شود. از آثار قبرستان یهود که در شیراز است چنین معلوم می‌شود

۲. در متن استروماردوشه *Esther & Mardecai* آمده به پاورقی فصل اول مراجعه کنید.

که حالا چندین سال است که آن قبرستان بر پا شده و با وجود قدمت آن به هیچ وجه مجسمه و یادگاری در آنها دیده نمی‌شود؛ و فقط در آنجا تخته سنگ‌های بزرگی مشاهده می‌شود که بر روی قبور انداخته‌اند و چند سطر از خطوط یهودی بر آنها نوشته شده است، و روی قبرها چون به واسطه چمن و سایر سبزیها اندود شده است، لهذا چندان بدنما نیست.

عیسویان متوطنه در شیراز چندی قبل دیواری در اطراف قبرستان خود احداث نمودند که آن دیوار با دیوار قبرستان یهود تماس نموده است، و با وجود آن مسلمانان بنا بر عادات قدیمی ناشایسته خود آمده و قبرها را به نجاست ملوث نموده و تخته سنگ‌ها و صلیب‌ها را شکسته و از پی کار خود می‌روند.<sup>۳</sup>

---

۳. در اینجا یک پاراگراف حذف شده است:

اکنون به اندازه کافی در باره یهود صحبت کردیم و روشن شد که چه مردم بدبخت و غمگینی هستند، و من شرایط آنها را برای همدینان اروپائی ایشان یعنی همان انسان‌هایی که در دوران قحطی به کمک آنها آمدند تعریف می‌کنم.

## فصل بیست و هفتم

در بیان خشخاش و عمل آوردن  
آن و چگونگی ساختن تریاک و  
وضع استعمال آن و انواع مداخل است  
[ و تأثیرات فرهنگ تریاک ]



در اطراف یزد الحال مدّت زمانی است که زارعین بکشتن خشخاش و عمل آوردن تریاک اشتغال دارند و مخصوصاً در خود ایران تریاک زیادی استعمال می شود، زیرا که قریب نه عشر از سکنه ایران هر روزی چند حبّ تریاک می خورند و نیز حکمای ایران تریاک را مانند سایر ادویه از جهت مرض تجویز می نمایند. علاوه برآنکه ساکنین ایران بسیار تریاک استعمال می نمایند، باز دیده می شود که این حاصل وقتی که از راه مشهد به آسیای مرکزی نقل می شود بسیار فروش دارد خاصه وقتی که در ایران زیاد تریاک عمل آورده شود در آسیای مرکزی خوب خریده می شود. در زمان جنگ امریکای شمالی چون نقصان کاملی به پنبه وارد آمد و این محصول بسیار کم شد، لهذا زارعین و ملاکین ایران مشغول به عمل آوردن پنبه گردیدند؛ و چون بعدها دیدند که کشتن پنبه از برای ایشان فایده مخصوص و معینی ندارد، لهذا مشغول کشتن خشخاش و حاصل آن گردیدند و سال به سال کشتن این محصول در ایران بقدری زیاد شد طوری که تمام ملاکین و زارعین از کشتن سایر حبوب و بقولات صرف نظر نموده مشغول کشتن خشخاش گردیدند؛ و به واسطه نکشتن بقولات و حبوب مختلفه رفته رفته چنان اسبابی فراهم آمد که قیمت حبوب و بقول بسیار گران شد. در حول و حوش اصفهان صحراهای بسیار وسیع دیده می شود که در تمام آنها خشخاش کاشته شده است و در وسط آنها نیز قطعه زمینی از برای خوراک خانواده خود زارعین قدری جو و گندم کشته شده است.

دراول وهله وقتی که خشخاش رشد می کند بسیار انبوه و از دور شباهت

بسیاری به گل آفتاب گردان بهم می نماید و پس از انقضاء قدری زمان زارعین در قطعات زمینی که در آنجا خشخاش روئیده شده بسیاری از آنها را زمین می کنند، لکن در بعضی جاها دیده می شود که به تدریج خود خشخاش تُنگ و کم می شود و مادامی که خشخاش به ارتفاع سه گره از زمین رشد [نکرده] باشد زارعین باز مشغول کار خود می شوند، یعنی در جاهائی که بسیار خشخاش روئیده شده است، بسیاری از آنها را از زمین ریشه کن می نمایند و مادامی که خشخاش گل ننموده است هفته ای یک روز آن را آب می دهند و بقاعده علمی می توان گفت که چون به خشخاش آب زیاد داده می شود جوهر تریاک آن بسیار کم خواهد بود و وقتی که برگ های خشخاش مانند فصل خزان به زمین می ریزند، آن وقت ملاکین اراضی مشغول گرفتن تریاک می شوند. نه آنکه خودشان اقدام به این کار کنند بلکه بعضی از ساکنین یزد هستند که شغل آنها فقط تیغ زدن خشخاش و گرفتن تریاک است؛ و اینها در همان فصل هرجائی که باشند خود را به مزرعه خشخاش می رسانند و پس از آنکه ملاکین ایشان را اجیر نمودند آن وقت آنها مشغول گرفتن تریاک می شوند.

وضع گرفتن تریاک این است که چند تیغ به پوست خشخاش بخورد و وقت شروع به این عمل حتماً باید وقت پس از ظهر بوده باشد. پس از آنکه چند تیغ به دانه دان خشخاش خورد آن وقت از میان سوراخ هائی که از اثر تیغ در خشخاش پدیدار شده به تدریج تریاک خارج می شود و بعد از چند روز وقت سحر آن تریاکهای منجمد شده را جمع می نمایند. اگر در وقت جمع نمودن تریاک باران بیارد معلوم است که آن وقت تمام یا نصف بیشتر آن تریاک مفقود و ناپدید خواهد شد. و از قرار معلوم گویا تیغ زدن خشخاش و جمع کردن تریاک دو سه مرتبه تکرار می شود. پس از استخراج تریاک ساقه خشخاش را از زمین کنده و از برای خوراک حیوانات به خانه ها و منازل خود نقل می دهند. چون حاصل خشخاش نظر به بعضی ملاحظات یک چیزی است که هرگز اعتماد به آن نمی توان نمود لهذا گاهی سوداگران مبالغ کثیری به رسم قرض به زارعین و ملاکین می دهند از برای آنکه شاید ایشان بتوانند در سال آینده قروض خود را بواسطه خوبی حاصل خشخاش ادا نمایند.

سابق براین ندرتاً تریاک خالص در بازار بفروش می رسید زیرا که در وقت حمل تریاک و انتقال آن از یک نفر به نفر دیگر در تریاک اشیاء دیگری مخلوط می نمودند و تقلب زیاد در آن می شد به ملاحظه همین تقلبات تریاک ایران در بازارهای انگلستان بدنام شده و معروف به تریاک غیر خالص بود، ولی یکی از کارخانه های معروف انگلیس گماشته ای در اصفهان فرستاده و مشارالیه پس از زحمات بسیار ایرانیان را معتقد نمود که تدین و صداقت بهترین کارهاست و آخر الامر مساعی آن شخص به جایی منتهی گردید که از آن به بعد تریاک خالص به عمل می آورند. بنابر تدابیر و مساعی صاحب آن کارخانه شهرت مخصوصی حاصل کرد و تریاک آنجا به سهولت و با قاعده بفروش می رسید. این اوقات تریاک ایران در بازارهای چین اسباب شکست و تنزل تریاک های بلاد غیر شده بخصوص تریاک هائی که از عثمانی به آنجا حمل و نقل می شود، ولی مطلب اینجا است که سهم جوهر تریاک<sup>۱</sup> ایرانی از تریاک که از هندوستان به آنجا نقل می شود بسیار کمتر است. در لندن یک گیر و انکه<sup>۲</sup> تریاک ایران به سه تومان بفروش می رسد. اگرچه گماشتگان امریکائی مشغول بکشتن و استخراج تریاک هستند ولی از این محصول ایشان را به هیچ وجه فایده نخواهد بود زیرا که تریاک که ایشان به عمل می آورند تماماً در مملکت امریکا به مصرف می رسد؛ دیگر چیزی باقی نمی ماند که ایشان به خارج نقل دهند.

تریاک را تجار ایرانی وقتی به اطراف حمل می نمایند که هنوز ما بین خشک و تر است و در آن وقت بوی آن مانند بوی سیب گندیده در حالت جوش می باشد. در وقت استخراج تریاک آن را در میان ظروف گلی یا مسی می ریزند و بعد از آن ظروف آنها را در جام های برنجی می ریزند، و عملجاتی که مشغول عمل

۱. منظور از جوهر تریاک همان مرفین موجود در تریاک است.

۲. گیروانکه *Girvanka* گروانکه از روسی *girka* به معنی پاندول ساعت و وزنه ترازو، مقدار وزن معادل یک فونت روسی برابر ۱۰/۴ کیلوگرم. گیروانکه در روسی مصطلح نیست و بجای آن فونت بکار می رود.

آوردن تریاک هستند یوماً فیوماً اجرت خود را دریافت می نمایند و یا از صندوق های تریاک به مقدار معینی به آنها تریاک داده می شود و اجرت یومیّه هریک از آنها از دو الی پنج قران تجاوز نمی کند. قسمت ما بعد تریاک را اول می جوشانند و بعد بقدری آن را هم می زنند که به کلی غلیظ شود و حالت جمودیت را حاصل نماید و بعد از آن شروع به تریاک مالی می شود؛ و طرز مالش تریاک از این قرار است که تخته باریکی که طول آن یک ذرع و نیم و عرض آن یک ذراع است برمی دارند و بعد قدری تریاک بر روی آن ریخته و با یک آلت آهنی در وسط آفتاب آن را می مالند و این عمل را چند مرتبه تکرار می کنند؛ و پس از آنکه تریاک بکلی خشک گردید آن وقت آن را از تخته تراشیده و به شکل خمیر مبدل می نمایند و بعد از آن بقدری که ممکن شود از آن تریاک [قطعاتی] بشکل مربع (لوحه) می سازند پس از آن بر روی آن مربعات قدری روغن مالیده و صاحب آن کارخانه مهر خود را به آنها می زند و بعد از اتمام این کار آن وقت آنها را در قطعه کاغذی پیچیده و در صندوق سبک وزنی جای می دهند و بردور آن صندوق ها قدری کرباس می بندند.

مسأله: می خواهم بدانم که چه تأثیری از استعمال تریاک به سلامتی مزاج

مستعملین ظاهر می شود؟

جواب: هرگاه مستعملین با امساک آن را استعمال نمایند هرگز صدمه و

ضرری از تریاک نخواهند دید. در ایران از اشخاصی که عادت بخوردن تریاک داشته باشند بسیار کم دیده می شود؛ و کشیدن تریاک بجز در مواقعی که حکما تجویز نمایند گویا تقریباً به هیچ وجه اتفاق نمی افتد.

ایرانیان در جعبه های کوچک نقره که آنرا قوطی تریاک می نامند و

شباهت کلی با انفیه دانهای مملکت ما دارد تریاک را می گذارند. تقریباً هریک<sup>۳</sup> از ایرانیان از دولت مند تا فقیر گویا یک جعبه از جهت حفظ تریاک [باید] داشته باشد. مقدار تریاکی که هریک از ایرانیان استعمال می نمایند عبارت از یک یا دو حبّ تریاک است که آنرا بر حسب عادت یکی در صبح و یکی در شام می خورند.

۳. داشتن قوطی تریاک در ایران عصر قاجاریه معمول بوده است.

مسافری نیز همیشه استعمال تریاک می نمایند.

در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک<sup>۴</sup> از ایران مبلغ ششصد و نود و شش هزار روپیه تریاک به خارج نقل شد و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و یک<sup>۵</sup> حمل تریاک ایران به خارج تا شصت میلیون و چهارصد و هفتاد هزار روپیه رسید؛ و از آن سال به بعد روز به روز ترقی کرده و مبلغها از سنوات قبل بیشتر به خارج حمل می شود. بطور یقین باید گفت که حمل تریاک ایران به خارج به این درجه زیادی که ملاحظه می شود باید عمماً قریب به منتهی درجه ترقی برسد؛ و آخر الامر کار به جایی خواهد رسید که تریاک ایران کلیتاً تریاک هندوستان را بشکند و اسباب خسارت کلی برای ملاکین و زراعت کاران هند فراهم آید و برمنافع ما نیز ضرری وارد شود. به تریاک هایی که در بازار چین بفروش می رسد بسیار روغن مخلوط می نمایند.

از وقتی که تاجر می خواهد حاصل تریاک را بردارد و تا وقتی که می خواهد بفروش برساند چندین نامالایمت و بدبختی متحمل خواهد شد، زیرا که اولاً مشارالیه می باید در وقت گرفتن تریاک در کمال سخاوت به عملجات تریاک گیر اجرت بدهند و نیز باید مساعی جمیله خود را مبذول دارند که ضرر فاحش به آنها وارد نیاید؛ و ثانیاً آنکه مشارالیه باید مواظبت داشته باشد که عملجاتی که مشغول

۴. برابر ۱۲۸۸ ه. ق.

۵. برابر ۱۲۹۸ ه. ق : تولید تریاک در ایران از قدیم الایام برای معالجات پزشکی وجود داشت و کمی از آن نیز صادر می شد و از سال ۱۸۶۷ م تقاضا برای تریاک خوب افزایش یافت. تولید تریاک در سال ۱۸۵۹ م بالغ بر ۳۰۰ جعبه (هر جعبه ۱۹۵ پوند) بود و صادرات آن در ۱۸۶۱ بالغ بر ۱۰۰۰ جعبه گردید. در سال ۱۸۷۰ م صادرات از طریق خلیج فارس هفت برابر شد و از ۸۷۰ جعبه به ارزش ۶۹۶۰۰۰ روپیه در سال ۷۲ - ۱۸۷۱ یک باره به ۷۷۰۰ جعبه به ارزش ۸۴۷۰۰۰ روپیه در سال ۸۱ - ۱۸۸۰ م رسید. و در مجموع به مناطق اروپائی، چین، بغداد، و اندکی به اروپا اضافه برمازاد مصرف داخلی صادر می شد. در اواخر جنگ دوم جهانی صادرات تریاک به حدود ۱۳۲۰۰۰ کیلوگرم و به ارزش ۱۵۰۰۰۰۰ ریال رسید و دولت کشت آنرا در ۱۹۴۷ م محدود و در سال ۱۹۵۵ م. بکلی ممنوع ساخت.

تریاک مالی هستند در وقت تحویل دادن چیزی سرقت نموده باشند، و با وجود این همه مواظبت باز بسیار دیده می شود که عملجات مزبور تا از تریاک سرقت ننماید معاش خود را نمی توانند بگذرانند. در انظار عملجات تریاک مال سرقت تریاک مداخل خوانده می شود و در چنین مملکتی که موجب و اجرت بسیار کمتر است از مداخل دزدی لهذا در نزد آنها عظم مخصوصی دارد. ایرانیان وقتی که می خواهند اطلاع حاصل نمایند که دخل سالیانه شما بچه مقدار است می گویند آقا شما سالی چند تومان موجب و چند تومان مداخل دارید. مداخل نوکر عبارت از آن پولی است که از عملجات و تجار و غیره اخذ می نماید و مداخل حکام عبارت از آن مبلغی است که از رعایا به تعدی دریافت می نمایند؛ و مداخل اعلیحضرت شاه عبارت از آن مبلغی است که بفروختن مقر حکومتها به آن شهریار قوی شوکت تقدیم می شود.

پس از مطالب مذکوره استنباط خواهد شد که چرا تهیۀ تریاک آنقدر اسباب صدمه و زحمت تجار می شود و چرا از عملجات مزبور آنقدر خیانت و تقلب بعرضۀ ظهور می رسد. فرض کرده اند که ساختن تریاک هم مانند شکلات حاصل می شود و همان نوعی که شکلات تهیۀ می شود آنرا هم ممکن است تهیۀ نمود، ولی مطلب اینجا است که تا بحال هیچ کس بخیال نیفتاده است که تریاک را بطریق ساختن شکلات ترتیب بدهد. عقیده من براین است که اگر ملاکین و زارعین ایران بکشتن و حاصل برداشتن از خشخاش اشتغال نوزند یقین است که مالیات دولت را نخواهند داد، ولی از طرف دیگر این تبعه فلاحت یک خواص بسیار بدی دارد؛ و آن این است که تقریباً تمام زارعین و ملاکین ایران را از کشتن سایر حبوبات و بقولات منصرف نموده است؛ از این جهت قیمت اجناس مزبور الحال بسیار ترقی نموده و اگر کارها به همین نوع بطول انجامد یقین است که پس از انقضاء چند سال، ایران مبدل به یک مملکتی خواهد شد که در آنجا نتوان اجناس و ماکولات را به قیمت نازل خرید و فروش نمود.

## فصل بیست و هشتم

در بیان اسبان ایران  
و چگونگی دلّالی ایرانی‌ها  
واقسام اسب‌ها و  
کارخانه‌های اسب‌فروشی است

اسب‌های ایرانی الحال از اجناسی محسوب می‌شوند که به اطراف حمل و نقل می‌شوند. دلّالان اسب‌ها در تمام بلاد معظمه ایران مسافرت نموده و در خصوص اسب‌های خوب از گماشتگان خود تجسس لازمه به عمل می‌آورند و بعد از آنکه چند اسب ابتیاع نمودند آن وقت آنها را به هندوستان می‌فرستند قدّ اسب‌هایی که از برای فروش به هندوستان فرستاده می‌شود می‌باید کوتاه‌تر از چهارده کف دست نباشند. همسایه من هم یکی از دلّالان اسب محسوب بود و دائماً در بلاد معظمه ایران از برای خریدن اسب مسافرت می‌نمود؛ علاوه بر آن شخص بسیار محترم و زرنگی بود. شخص دلّال از برای ابتیاع اسب باید از خود سرمایه بزرگی داشته باشد؛ و صاحبان سرمایه در مشرق زمین همان عظمی را دارند که ما در مغرب آن را می‌فهمیم؛ و چون دلّالان ایرانی پول زیاد دارند بدین سبب همیشه ایشان در همه جا محترم و معزز هستند.

در ایران تجارت اسب فقط به واسطه دلّالان مسلمان به انجام می‌رسد و عیسویان و یهود و آتش پرستان هرگز تا بحال بفروختن اسب اشتغال نورزیده‌اند. من خودم در ایران حکایت مضحک ذیل را در نظر دارم: در پنج سال قبل از این یکی از صاحب منصبان انگلیسی به لباس دلّال ارمنی ملبّس شده و خیال نمود که چون به این لباس ملبّس شده است هیچ کس از حال او اطلاع حاصل نخواهد کرد، بنابراین از اصفهان بیرون آمده و به خیال ابتیاع اسب روانه مشهد مقدّس گردید، و در ملازمت او یکی از ارامنه اصفهان بود که او با مشارالیه به زبان انگلیسی تکلم



می نمود، بدیهی است که ابتدا اعتقاد مشارالیه براین بود که سفارش مخفیانه خود را بوجه اکمال انجام خواهد رسانید و هیچکس نخواهد گفت که این شخص انگلیسی است، ولی وقتی که وارد مشهد مقدس گردید جمیع مردم از احوال او مطلع گردیده و همیشه او را صاحب انگلیسی که ملبس به لباس ارمنی شده خطاب می نمودند و این تغییر لباس صاحب منصب انگلیسی بیچاره اسباب این شد که اجزای سفارت دولت روس مقیم در ایران هم ما را مسخره و استهزاء نمودند.

اسب های ایران که برای فروش به هندوستان حمل و نقل می شود آنچه بکار سواره نظام هندوستان می آید کمتر از ششصد روپیه بفروش نمی رسد و آنچه برای توپخانه تقریباً تا چهارصد روپیه می خرند و مابقی آنچه بماند یعنی بکار سواره نظام و توپخانه نیاید کالسکه چپی های هندوستان با کمال امتنان و اشتیاق آنها را از جهت بستن به کالسکه می خرند. دلایل ایرانی که شخص بسیار محترم و هوشیاری است برای فروش اسب های خود حیل متعدده بکار می برد، مثلاً وقتی که بخواهد اسب های پیر در انظار مشتریان کم سال بنمایند دندانهای ثنایای آنها را قدری با سوهان گزرد و مدور نموده و روی آنها را سیاه می نماید؛ و بدین لطایف الحیل اسب پیر در انظار مشتریان کم سال می نماید. من خودم در خفا معلوم نمودم که این عمل بواسطه مته در دندان های اسب ها حاصل می شود، و وقت گرد کردن دندان اسب ها وقتی است که آنها را از خلیج فارس می خواهند به هندوستان نقل دهند؛ و دلایلی که شمه ای از احوال او را ذکر نمودم هر وقت که به هندوستان اسب می فرستاد از هزار رأس کمتر دیده نمی شد و در این معامله فایده بسیاری عاید مشارالیه می شد.

در ایران چند نوع اسب نجیب از قبیل ترکمانی و قراباغی و عربی و شیرازی دیده می شود. اسب ترکمانی بسیار قوی هیکل می شود و استخوان بندی آن بسیار محکم می باشد؛ و قد آنها گاهی تا به هفده کف دست می رسد. سر آنها بزرگ و گوشهای بلند دارند، ولی تنور بدنش قدری فشرده است و یال آنها را طبیعت قدری کوتاه خلق نموده، با وجود آن غالباً دیده می شود که یال آن زبان بسته ها را می برند و یا می سوزانند. قطع نظر از اینکه اسب های ترکمانی چندان خوش ترکیب نیست

از خواص آنها این است که هرگز نمی دانند خستگی چیست؛ مثلاً وقتی که اسب ترکمانی مدّت ده روز راه را طی نماید هر روزی زیاده از صد میل مسافت را بتاخت برود باز خستگی را احساس نخواهد نمود. از برای تراکمه در وقت فرار و جنگ این اسب ها قیمت دارند، چه آنها به مقدار جزئی علوفه اکتفا می نمایند و در راه های بسیار سخت که شاید اسب های دیگر نمی توانند بر روی آنها عبور نمایند آنها مانند برق عبور می کنند. اسب ترکمنی در بلاد جنوبی ایران ندرتاً دیده می شود و هیچ وقت اتفاق نیفتاده است که آنها را از جهت فروش به هندوستان فرستاده باشند و اگر این اسب ها را به هندوستان بیاورند یقیناً بهتر از اسب های نجیب اطریش خواهند بود که در هندوستان به اسب قراباغی معروفند.

اسب قراباغی از ایران به هندوستان بسیار نقل می شود و چون به قیمت نازل بفروش می رسد، لهذا تمام ملت هندوستان با کمال امتنان آنها را خریداری می نمایند. این نوع اسب ها کمال شباهت با اسب های شکاری انگلیس دارند و ندرتاً دیده شده است که آنها بتوانند در هوای هندوستان نشو و نما نمایند. رنگ این اسب عموماً کهر می باشد و لکه های سیاه هم بر روی پوست بدنشان دیده می شود؛ و علاوه بر آن گویا در تمام انواع اسب های قراباغی یک خط سیاهی از طرف دم الی یال آنها ممتد شده است و صاحب منصبان انگلیسی این اسب ها را از برای سواری ابتیاع می نمایند. اسب عربی به قدری معروف و مشهور است که در این محل باید چشم از توصیف و تذکار آن پوشید چه تمام صفات و خواص اسب از آنها دیده می شود و نقصی که می توان بر آنها وارد نمود کوتاهی قد و لطافت آنها است. اسب هائی که موسوم به اسب خلیجی هستند از ترکیب اسب عربی و اسب ایرانی حاصل می شوند چون اسب ها را از خلیج فارس به هندوستان نقل می نمایند، لهذا این قسم اسب ها را اسب خلیجی می نامند؛ و از ترکیب آن دو قسم اسب یعنی عربی و اسب ایرانی یک نوع اسبی ایجاد می شود که تمام صفات اسب نجیب بطور خوبی و از شکل آنها هویدا است و از جمله صفات این نوع اسب ها این است که هرگز سکندری نمی خورند و هیچ وقت مریض نمی شوند؛ و هرگز خستگی را احساس نمی نمایند. و قیمت آنها در ایران از هیجده الی بیست لیره بیشتر نخواهد

بود.

همیشه از ایران کره اسب به هندوستان و سایر ممالک نقل می‌شود؛ و اسب‌های اخته را از جهت بستن به کالسکه بکار می‌برند و هرگز ایرانیان مادیان از جهت فروش به خارج نقل نمی‌دهند، یعنی مادیانهایی که قابل تناسل هستند. در ایران مرکز اسب‌فروشی خوب غالباً در ایلات و طوایف بیابان گرد می‌باشد و ثروت و مکتب طوایف مزبوره عبارت از حیوانات شاخ‌دار و رمه گوسفند و میش و اسب می‌باشد؛ و در فصل زمستان کلیتاً در صحراها زندگانی می‌نمایند، ولی در فصل تابستان به کوهها و جبال بزرگ از برای ییلاق مسافرت می‌نمایند و هریک از آنها مرتع و چراگاه جداگانه مخصوصی در آن امکان از برای حیوانات خود دارا می‌باشند.

علاوه بر انواع اسب‌های مذکوره یکی هم جنس یابو است که بسیار قوی و هیکل می‌شوند. و ارتفاع قد آنها تا به چهارده کف دست دیده می‌شود و پاهای آنها کوتاه و عظیم‌الجثه می‌باشند و استخوان آنها بسیار محکم می‌شود. اسب‌های اصفهان نیز بسیار خوب هستند و آنها از جفت کردن اسب با ماده خر تولید می‌شوند و گاهی از آنها قاطرهای خوب حاصل می‌شود. قاطرهای اصفهان بسیار قوی هیکل و سرشان بزرگ و یال آنها بسیار براق است. (دولت ایران در اوقات جنگ افریقا و حبشه چندین رأس قاطر از برای توپخانه انگلیس ارسال داشت.)

بهتر این است که من بعد ما بدون آنکه ملتجی به دلالتان ایرانی بشویم بلاواسطه روابطی با کارخانجات اسب‌فروشی ایران حاصل نموده و از آنجا اسب‌های خوب از برای سواره نظام خودمان اکتیاب نمایند، برای اینکه دلالت ایرانی اگر در وقت فروش اسب از هر صد تومانی یک صد تومان مداخل نماید خود را بدبخت می‌خواند. و چنانکه آن دلالتی که با من آشنائی داشت در قلیل زمانی پس از این تجارت بقدری متمول شد که با یکی از شاهزاده خانم‌های آنجا (شیراز) وصلت نمود. راست است که ما می‌توانیم از مملکت روسیه به جهت خود اسب بخوایم ولی فرقی که دارد این است که اسب‌های روسیه سبک سیر نیستند و تاب مقاومت گرمای هندوستان را ندارند.

## فصل بیست و نهم

در بیان فوت و کفن و دفن ایرانیان

و وضع گریه نمودن

اقوام و اقارب و نزدیکان میت

و چگونگی فاتحه خوانی ایشان است

مریض در حالت نزع بر روی توشک نرمی دراز می کشد که غالباً بر روی آن لحاف ابریشمی نازک انداخته اند. در اطاقی که مشارالیه در حالت مردن است قریب سی الی چهل نفر از اقوام مشارالیه اجتماع می نمایند دود غلیان تمام هوای اطاق را پر می کند و اشخاص مزبوره در مدت حضور خود در اطاق دائماً نجوا و گفتگو می نمایند. در این حال طبیبی که به عیادت مریض آمده است اظهار می کند که حالت مریض بشدت مهلک است و امید به زندگی او دیگر نمی رود؛ در آن وقت اقوام و اقارب مشارالیه درویشان را احضار نموده و به آنها صدقه می دهند که شاید به واسطه ادعیه آنها مریض ایشان از مرض مستخلص و بکلی آسوده حال شود. درویش ها یک دعائی نوشته به مریض می دهند که آب آن را به او بخوراند ولی چه فایده که مشارالیه نمی تواند آن را بنوشد؛ و چون علاج نمی شود درویش می گوید شما بسیار دیر به ادعیه ما ملتجی شدید لهذا احتمال می رود که مریض شما صحت پذیر نشود. زن آن مریض در حالتی که خود را بواسطه چادر مستور نموده در بالین شوهر خود نشسته است گاه گاهی قدری تربت به دهان شوهر خود ریخته و چنین اعتقاد دارد که یحتمل آن تربت مرض شوهر او را تخفیف می دهد و بکلی او صحیح و سالم می شود.

ایرانیان کافه می گویند که خوراندن تربت بر مریض منتزع اسباب آسایش و گاهی اسباب بهبودی مشارالیه می شود؛ خلاصه چند دقیقه بعد چند استکان چای از برای عیادت کنندگان می آورند و ایشان در کمال سکوت آنها را می نوشند، و

بطرزی که در صحنهٔ ماقبل گفته شد به تدریج عدد عیادت کنندگان زیاد می شود و معلوم است که از ازدیاد اعداد آنها هوای اطاق خفه می شود؛ و اگر در این حال پنجره های اطاق مسدود و درجهٔ حرارت تابستان تا به هشتاد درجه [فازنهایت] و هوای اطاق از دود غلیان و بخار سماور مستور باشد معلوم است که آن وقت حرارت اطاق چه قدر بر وجود مریض بحث مؤثر خواهد بود. ایرانیان می گویند که در این وقت که مریض در حالت نزع است بهتر آن است که ما بر دور او مجتمع گشته و در چنین حالتی او را تنها و بی مُعین مگذاریم<sup>۱</sup>.

در وقت فوت مریض اقوام و اقارب مشارالیه مرغی را سر بُریده و بدن آن مرغ را بر روی پاهای آن مرحوم می گذارند و بدیهی است که دوی مذکور به هیچ وجه اثر سلامت بخشی در وجود مریض نخواهد بخشید و پس از چند دقیقه روحش بشاخسار جنان پرواز می کند. در این حال فی الفور یکی از آشنایان و یا اقوام او یک پارچه به شکل دستمال برداشته و به وساطت او چشمان و چانهٔ آن مرحوم را می بندد و بعد از آن یکی از آخوندهایی که در آن مجلس حضور دارد به صدای بلند یکی از آیات قرآن را قرائت می کند که مضمون شریف آن این است: «ای مرحوم، خدا ترا فرستاده است که به راه راست روی». از شنیدن این مسأله حضار و سایر اقارب آن مرحوم می گویند این مرحوم شخصی متدین و بسیار خلیق و نیک نفسی بود و هرگز از او نسبت به هیچ کس صدمه و آزاری نرسید. در این حال یکی از اقوام آن مرحوم کاسهٔ آبی در بالای سر میت گذارده و آخوند مشارالیه را می گوید که بر پشت بام برآی و مردم را از فوت مریض ما مخبر و مطلع بساز. آخوند فی الفور بر بام عمارت میت مزبور رفته و با صدای بلند چندین آیه از آیات قرآن را قرائت می کند و از قرائت آن آیات همسایگان و سایر عابریان می دانند که در این خانه شخصی مرحوم شده است. خلاصه اقوام و آشنایان آن مرحوم فی الفور اسباب

۱. در این قسمت مطلبی در ترجمه حذف شده که چنین است: بخار سماور و دود غلیان اطاق را پر کرده است و اکنون همانند دو یست سال پیش انگلستان مرغی را سر می برند و بدن گرم و خون آلود آن را روی پاهای بیمار می گذارند.

فاتحه خوانی را فراهم آورده و خود ایشان با عیال و اطفال آن مرحوم بگریه و زاری مشغول می شوند. و همین که صدای قاری از آن خانه به گوش همسایگان و عابریان می رسد آنها هم محض تعزیت بازماندگان میت در خانه او گُرد آمده و در عزاداری و گریه و زاری با عیال و اطفال او شرکت می نمایند.

زنهایی که سمت قرابت به خانواده آن مرحوم دارند پس از فوت میت مشارالیه تماماً به لباسی سیاه ملبس گشته و با صدای حزین به نوحه سرائی مشغول می شوند، و مردان ایشان نیز پیروی زنهای خود را نموده لباس سیاه می پوشند و تا مجلس فاتحه خوانی منقضی نشود هیچ کدام سر خود را شانه نمی کنند و به هیچ کاری از امورات شخصی اشتغال نمی ورزند. غالباً اتفاق می افتد تا یک سال از فوت آن مرحوم منقضی نشود تقریباً هیچ کدام از اقوام و اقارب آن مرحوم بر سر خود حنا نمی بندند؛ و پس از گذشتن این مدّت معلوم است که آن وقت جمعی از دوستان اجتماع نموده بازماندگان آن مرحوم را به حَمّام بُرده و از عزاداری آنها را بیرون می آورند.<sup>۲</sup> غرض آنکه مردها در موقع فاتحه خوانی اولاً به لباس سیاه ملبس گشته و بعد با قلمتراش و سایر آلات لباس و پیراهن خود را پاره پاره می کنند و گاهی اتفاق می افتد که سر و روی خود را گل مالیده و به این حالت مصیبت انگیز به عزاداری مشغول می شوند. در این حال یکی از آشنایان آن مرحوم شخصی را به احضار عمله موت فرستاده و یک دو نفر غسل می آورند که آنها پس از ورود بُسْتَشْوِی میت مشارالیه اقدام می کنند. در هر محله ای از محلات بلاد معظمه و غیر معظمه ایران چندین مُرده شور و غسل توقّف دارند و ایشان به واسطه اشتغال به این

۲. عبد الله مستوفی در شرح زندگانی من ج ۱ ص ۶۳ چنین می نویسد: صاحب عزاهاترک عزانمی کردند، باهر اصراری ممکن نبود باقی از حال عزاخارج شوند. سران خانواده مصمم شدند باصطلاح سیاه را بکنند. در این گونه موارد رسم بود یکی از دوستان محترم خانواده تکلیف کند، بزرگان خانواده بپذیرند، او برای خاطر خانواده خلعتی بفرستد، روزی برای حنابستن تعیین شود، همگی حمام بروند، از حمام که بیرون آمدند لباس عادی بپوشند، تا از عزا بیرون آمده باشند.

شغل هر کدام لقمه نانی به کف آورده و به آسودگی زندگانی می‌کنند. پس از شستن میت آن وقت شخص غسل دست‌های او را بر روی سینه‌اش گذارده و قدری کافور بر بدنش می‌مالد؛ و بعد از تکفین جسد او را در تابوتی که از چوب‌های بسیار نازک ایران تراشیده شده است می‌گذارند؛ و گاهی دیده شده است که تابوت [را] از چوب‌های غیر مستحکم می‌سازند و تقریباً می‌توان گفت که تاب استقامت جسد مرحومین [را] نخواهد داشت. تدفین میت گویا همیشه تا بیست و چهار ساعت بعد از فوت اورخ [می] دهد و هنگام دفن غالباً یا صبح و یا پس از ظهر انتخاب می‌شود.

هرگاه میت فقیر و تهی دست باشد بدیهی است که پس از فوت جسد او را در تابوتی گذارده و به قبرستانی که در حول و حوش وطن او است او را نقل می‌دهند و اگر بالعکس دولت‌مند و از مال دنیا بی‌نیاز باشد آن وقت اقوام و اقارب او جسد او را در عماری<sup>۳</sup> گذارده و با عزت و احترام تشییع جنازه‌اش را می‌نمایند. در هنگام ظهور امراض تقریباً غیر از متمولین گویا هیچ یک از فقرای آنجا نتوانند جسد اموات خود را با تابوت و عماری نقل دهند، چه در آن وقت هرکس میت خود را در پارچه‌ای به اسم کفن پیچیده و به همان شکل آن را به قبرستان نقل می‌دهند. چنانکه مذکور گشت استنباط می‌شود که گویا عماری غالباً از برای نقل اموات متمولین استعمال می‌شود. و در هر صورت وقتی که عماری یا تابوتی را بطرف قبرستان نقل می‌دهند یقین است که بر روی آن یک طاقه شال کشمیری کشیده شده است. در ایران خرید و فروش شال کشمیری روز به روز رو به ازدیاد است و شالهایی که از جهت پوشش عماری و تابوت اموات استعمال می‌شود به واسطه آنکه دائماً از آنها بوی کافور استشمام می‌شود، بدیهی است که خریدار [ان] بزودی آنها را خواهند شناخت. در مشرق زمین هرکسی که یک طاقه شال کشمیری داشته باشد بدیهی است که در فصل تابستان از صدمه زدن بید آن را در صندوقی که از چوب سرو ساخته شده باشد حفظ می‌کنند.

۳. عماری *Amari*، کجاوه، محل: هودمانندی که بر پشت اسب، استر، اشتر و فیل می‌بندند و بر آن می‌نشینند و به مسافرت می‌روند.



الفرض در وقت حمل تابوت به قبرستان جمیع اقوام<sup>۴</sup> و عشیره آن مرحوم اجتماع نموده و به مشایعت جنازه اقدام می کنند؛ و در بین راه بتوالی هر کدام از مشایعین در زیر تابوت رفته و تا چند قدمی پایه تابوت را بر روی شانه می گذارند؛ و ضمناً با خود می گویند: «بدیهی است ما دیگر این مرحوم را نخواهیم دید و الحال مشایعت جسد او بر ما فرض و واجب است و بنابراین ما که آشنایان و اقوام او هستیم چرا در این حالت او را تنها و بی مُعین بگذاریم.» غرض به همین حالت ایشان جسد میت خود را مشایعت نموده و در قبرستان که محلّی است خلوت و در آنجا شغالها و کفتارها شب ها زمین را کاوش می نمایند تابوت را بر زمین می گذارند.

در قبرستان های ایران چنانکه در ممالک عثمانی درخت های سرو و کاج دیده می شود به هیچ وجه کشته نشده و فقط چیزی که ملاحظه می شود همان تخته سنگ هائی است که بر روی آنها تاریخ و زمان فوت مرحومین رقم شده و هیاکل آنها اثر مصیبت انگیزی بر قبرستان های آنجا داده است. مثلاً در روی بعضی از آن تخته سنگ ها تصویر شیر و ببر منقوش شده است که از دیدن آنها انسان استنباط می کند که در این قبور جنگجویان و دلاوران و اهالی نظام مدفون هستند؛ و در بعضی از آنها چندین سطر برجسته دیده می شود که به واسطه نوک تیشه حکاکان ایرانی منقوش شده اند و آن خطوط می نماید که در این قبور جوانان و مقتولین از جنگ و شهدا مدفون هستند. عموماً یادگار قبور ایرانیان عبارت از یک تخته سنگی است که بر روی آن اسم و لقب مرحوم با چند آیه از آیات قرآنی حکاکی شده است؛ و غالباً ایشان آن تخته سنگ را مبدل به سنگ مرمر نموده و یا از سوفار آنرا ترتیب می دهند و معلوم است که اگر یادگار قبور عبارت از سنگ سوفار باشد بدیهی است که آن را در بالای سر اموات نصب می نمایند.

ایرانیان از تدفین اموات خود چندان اعتنائی نمی کنند و همیشه به اختصار

۴. دوستان و اقوام و آشنایان و حتی مردم رهگذر به توالی حمل تابوت را به عهده می گیرند، زیرا مردم را عقیده بر این است که حمل میت یک مسلمان به خانه آخرت از صدقات بزرگ به حساب می آید.

۵. سوفار *Sufar* هر ظرفی که از گل پخته باشند مانند سبزو، تگار و....

کوشیده و از زواید آن چشم می‌پوشند. مثلاً همین قدر وقتی که میت خود را بر سر قبرستان نقل دادند آن وقت قبرکنی را احضار نموده و به او می‌گویند: «دریکی از نقاط این قبرستان یک قبر از برای این مرحوم حفر نما». مشارالیه فی الفور قبری محفور نموده و جسد میت را به قبر می‌سپارد، ولی پس از سپردن او به خاک قدری روی صورت او را باز نموده و می‌گویند که تا روز رستخیز باید صورت میت باز باشد. در این حال آخوندی که با اقوام و عشیره آن مرحوم در سر قبر حاضر است فاتحه غرائی خوانده و حکم می‌کند تا بر روی میت خاک بریزند؛ و بعد ایشان هم فاتحه مختصری خوانده و بسقا می‌گویند که چند مشگ آب بر روی قبر آن مرحوم بپاشد و سپس میت را یادخیره نموده و به منزلشان مراجعت می‌نمایند. اگر شخص میت دولتمند و از متمولین و اعیان ایران بوده باشد آن وقت اقوام او یکی از آخوندهای آنجا را به مبلغ معینی اجیر می‌کنند که بر سر قبر او در زیر سایه چادر نشسته تا چند روز بقرائت قرآن مشغول شود و ثواب آن را بروح آن مرحوم قربت کند.

خلاصه تا مدت سه روز بازماندگان و اقوام مزبور به عزاداری مشغول و در هر روز تقریباً چندین صد نفر از آشنایان و دوستان آن مرحوم در مجلس فاتحه‌خوانی آمده و در عزاداری شرکت می‌کنند و بازماندگان او را تسلیت و تسکین قلب می‌دهند، و پس از انقضای سه روز مجلس فاتحه‌خوانی برچیده می‌شود و مردم پراکنده گشته هریک از پی کار خود می‌روند، ولی همین که شب هفته نزدیک می‌شود مجدداً ایشان در همان شب برحسب دعوت اقوام آن مرحوم به خانه او آمده و پس از صرف قهوه و شام دو مرتبه اقوام میت مزبور را تسلی خاطر داده و به منازل خویش مراجعت می‌نمایند. چنانچه در فوق ذکر شد اقوام مرحومین تا چند ماه از فوت آن مرحوم منقضی نشود به هیچ وجه از لباس سیاه خارج نمی‌شوند، ولی همین که مدت معینه منقضی شد آن وقت ایشان به حمام رفته زلف و گیسو و دست و پای خود را با حناخضاب می‌نمایند. و نیز زن‌های ایشان پس از اتمام عزاداری چند خوانچه از شیرینیجات و مرگبات و میوه‌های لذیذ ترتیب داده و آنها را بر سر قبر مرحوم خود به فقرا و ایتام قسمت می‌نمایند.

عادت متمولین و نجبای ایران بر این جاری شده است که پس از فوت اموات خود را در مساجد نقل دهند؛ و در آنجا آنها را تا یک هفته و گاهی تا یک سال امانت بگذارند؛ و پس از انقضای این مدت ایشان اموات خود را در میان نمدی پیچیده و به اتفاق کاروانی که عبارت از چندین صد جسد اموات باشد آنها را به مشهد مقدس نقل می دهند که بلکه در قرب مقبره حضرت امام رضا علیه السلام از عذاب قبر و عقبه روز رستخیز مستخلص باشند. و کلیتاً ایرانیان بسیار مایلند که اموات خود را به کربلای معلی بفرستند که در قرب مقبره حضرت امام حسین علیه السلام از عقبات روز جزا آسوده و فارغ بال باشند. هر مسافری که از این دو ولایت به طرف تهران مسافرت می نماید مجبوراً در بین راه چندین دسته از این کاروان ها را ملاقات خواهد نمود که به همراهی آنها هر قاطری محمول دوالی سه تابوت شده است که آنها را با تسمه بسختی بر پالان آن حیوانات بسته اند. در این محل بهتر آن است که کم گفتن را شعار خود نموده و از پُرگوئی احتراز نمائیم و مختصراً بگوئیم که این کاروان ها طرق کاروانسراها را مسدود و علاوه بر آن گاهی اسباب انتشار امراض مُسریه می شوند.

## فصل سی ام

دربیان جُلُفا که یکی از  
دهات رعایای عیسوی است و بیان تاریخ  
و ساکنین آنجا است.

جلفا<sup>۱</sup> که الحال یکی از دهات ارامنه رعایای ایران محسوب می شود سابق  
براین شهری بود عظیم و تاریخ بنای آن هنوز در تواریخ معتبره مسطور است و  
چگونگی تغییرات اوضاع آن از قرار ذیل است:

مرحوم شاه عباس بزرگ وقتی که خواست رعایای خود را با تجارت آشنائی  
و مؤانست دهد حکم نمود تا ساکنین جلفای قدیم که در ساحل رود آرس توطن  
داشتند مهاجرت نموده و در نزدیکی اصفهان که در آن وقت پایتخت آن شهریار بود  
توقف و توطن نمایند. (جلفای قدیم الحال قریه کوچکی است که در سرحد ایران و  
عثمانی واقع شده است)؛ به این معنی که در قرب اصفهان قطعه زمینی را انتخاب  
نموده و آن را به مهاجرین ارامنه تفویض داشت تا در آنجا توطن نمایند، و ارامنه در

---

۱. پاراگراف اول این فصل را مترجم حذف کرده که چنین است:

بسیاری از ما هنوز یک ارمنی ندیده ایم. ارامنه یعنی همان افراد قد کوتاه و کوچک  
فعال با پوست تیره و موهای سیاه براق که مردانشان در جرف مختلف فوق العاده فعال هستند و  
در کار تجارت بسیار زیرک، زنانشان به هنگام جوانی با چشمان درشت و رویاء برانگیز مشرق  
زمینیان که متأسفانه مانند اغلب زنان مشرق زمین به زودی زیبائیشان را از دست می دهند.  
منظور ما ارمنیان ساکن انگلیس که مردمان باهوش و تحصیلکرده در زمینه حقوق و تجارت که  
نام نیاکان خود را حفظ کرده اند و اغلب آنها را با یونانیان و یا دورگه های ارو پائی آسیائی  
عوضی می گیرند نیست، بلکه ارامنه واقعی است که نه تحصیل کرده اند و نه در اثر ازدواج با  
سایر اقوام دورگه شده اند.

آن قطعه زمین که از یک طرف محدود به رود زاینده رود بود به زودی طرح عمارت و سایر ساختمان‌ها ریخته و چند وقتی نگشت که آن محلّ شهری گشت آباد و صاحب چندین کلیسا و معابد و حتی مساجد جامع گردید. و چون شاه عباس مرحوم در ترقی و ترفیه حال ارامنه مزبور کوشش نمودی لهذا چند سالی منقضی نشد که ارامنه آنجا انواع اجازات را حاصل نموده و به تجارت و سایر صنایع مشغول شدند. در آن وقت احوال ارامنه جُلُفا کمال شباهت را با حالت یهودان مصری داشت، ولی تفاوتی که در این دیده شد این بود که چندی قبل ارامنه جُلُفا زنجیر عبودیت را که در آن از چندین سال قبل مخلد و محبوس بودند به یک مرتبه پاره نموده و الحال به هرجائی که می خواهند بدون اذن و اجازه مسافرت می نمایند.

باید دانست که پس از پنجاه سال دیگر کلیّه صفات و حالات جُلُفا برطرف و کافه رعایای آن متفرق خواهند شد، چه الحال اگرچه جُلُفا محلّ توقّف خلیفه اعظم و چند نفر از کشیش‌های بزرگ ارامنه است، ولی مطلب این است که به محض اینکه یکی از جوانان ارامنه جُلُفا خود را صاحب مبلغ معینی از وجه نقد دید فی الفور ترک وطن نموده و خود را به هندوستان بریتانیای کبیر می‌رساند و همواره تا ممکن است دیگر از هندوستان به وطن خود یعنی جُلُفا مراجعت نخواهد نمود. و نتیجه این مهاجرت معلوم است که اسباب تحفیف ساکنین و سایر آبادی‌های جُلُفا خواهد شد. مثلاً در چنین شهری که سابق الایام اعداد ساکنینش تا به چندین هزار نفر می‌رسد الحال بجز باغات و انگورستان‌های خلوت و کلیساهائی. که در وسط بیابان ساخته شده است چیز دیگری دیده نمی‌شود؛ و باستثنای کاتولیک‌ها که در باغ ژزوئیتهای<sup>۲</sup> کلیسای معتبری برپا نموده‌اند که ایشان تقریباً به هیچ وجه مایل نیستند که از جُلُفا به خاک خارجه مسافرت و مهاجرت نمایند، ولی سایرین روز به روز

۲. ژزوئیته‌ها [ Jesuites ] یا یسوعین Yasuiyyin [یسوعیان] فرقه‌ای از مسیحیان پیرو مسلک ایگناس دولوا یولای قدیس Saint Ignace de Loyala [۱۵۵۶-۱۶۱۱] می‌باشند. ژزوئیته‌ها معتقد به سه اصل تقوی، فقر و اطاعت نسبت به پاپ می‌باشند.

بر تعداد مهاجریشان افزوده می شود و محلّ توقّف خود را هندوستان بریتانیای کبیر می دانند. باغی که در وسط آن کاتولیک [ها] کلیسای معتبری بر پا نموده اند حقیقتاً از بابت میوه های لذیذ از قبیل به و زردآلو کمال معروفیت را در جُلُفا و تقریباً در تمام اصفهان حاصل نموده است.

ارامنه جُلُفا بطریقت کُنُسروا تراها حرکت می کنند و همیشه خود را هواخواه آثار و رسوم و آداب قدیمی می شمارند چنانچه زن های ایشان هرگز بجز به زبان ارمنی به لسان دیگری تکلم نکنند و مردهای ایشان تقریباً به دو سه لغت از زبان پارسی که می دانند گفتگو می کنند. ارامنه همدان به لباس ایرانی ملبس هستند ولی ارامنه متوقّفه در جُلُفا هنوز ترک لباس قدیمی خود را ننموده و تغییر در فرم<sup>۳</sup> خود نداده اند. یکی از صفات زنهای جُلُفا سکوت است و هر وقت شخص مسافرنزهای جُلُفا را ملاقات می کند می بیند که پارچه ای بشکل رو بند بر روی صورت ایشان افتاده و منتهی الیه آن پارچه دهان آنها را مستور داشته است. در قرب مدخل خانه هر یک از ارامنه جُلُفا چندین زن دیده می شود که در کمال آهستگی بیافتن جوراب مشغول، و با آن زبان غیر مفهومشان به آهستگی تکلم می کنند؛ و اگر مسافر خارجی بخواهد که در نزدیکی از آنها رفته و سؤال و سراغی بگیرد بدیهی است که تمام آن زنها مانند یک دسته غاز که در روی هوا یک مرتبه از شر حیوانات شکاری متفرق می شوند ایشان هم با کمال عجله به خانه های خود داخل شده و درو پنجره های خانه خود را مسدود می نمایند.

عمده ساکنین جُلُفا زن های بیوه و عده معدودی از نسوان ارامنه است که شوهران ایشان در خارج مملکت ایران مشغول تحصیل معاش یومیّه خود می باشند؛ و چون تقریباً تمام جوانان ارامنه بخت خود را در خاک بریتانیای کبیر و مملکت هندوستان می دانند، پس این مسأله اسباب آن شده است که ساکنین انائیه جُلُفا بر ساکنین ذکورش تفوق و برتری حاصل نموده است. این زن ها غالباً به واسطه فروش بعضی از پارچه هائی که از منسوجات خودشان به شمار می رود و

معاش یومیۀ خود را تحصیل می نمایند؛ و آن منسوجات عبارت است از: جوراب های ابریشمی و نخی و سایر پارچه های قلابی؛ و نیز باید در نظر داشت که گاهی شوهر و برادران این زن ها که در خاک هندوستان توقّف دارند به واسطۀ ارسال نقود کمک و معاونتی به آنها می نمایند؛ بنابراین باید گفت که آن اشخاصی که هنوز از جُلُفا به خاک هندوستان مسافرت ننموده و به مهاجرت راضی نشده اند، باید آن ارامنه وطن دوستی بوده باشند که تقریباً در خاک جُلُفا خانه و انگورستانی نیز داشته باشند؛ و علاوه برآن باید گفت که از این عدّه معدود که ایشان به خاک هندوستان مهاجرت نمی کنند باید آنهایی را محسوب داشت که مستمری و وظیفه خوار هستند؛ و معلوم است که این ارامنه بواسطۀ دریافت وظیفه و مستمریشان است که هرگز قطع علاقه نکرده و به هندوستان مهاجرت نمی کنند. و نیز در جزء اعداد آنها بعضی از کشیشهای جُلُفا محسوب می شود که ایشان هم هر وقت ممکن و مقدور گردد به خاک هندوستان مهاجرت خواهند کرد.

وظیفۀ ارامنه ای که در فوق ذکر شد از جانب اقوام و اقارب ایشان ارسال می شود؛ و وظیفه داران چون قدری خود را فارغ البال و آسوده حال مشاهده می کنند، لهذا هرگز به هیچ کاری از امورات شخصی اقدام نمی کنند و همیشه در روزهای گرم در مقابل آفتاب نشسته و بدن خود را گرم می کنند. علاوه برآن، این ارامنه وظیفه خوار هرگز در امور مذهبی دخالت نمی کنند و غالباً یا مذهب کاتولیک را قبول می کنند و یا در جزء اجزاء کلیسای انگلیس داخل و به کیش آنها حرکت می کنند. انجمن گماشتگان کلیسا از میان ارامنه جُلُفا دسته بسیار معتبری ترتیب داده و به تدریج ارامنه آنجا در جزء اعداد پیرمردان داخل شده و به عقاید آن انجمن حرکت می نمایند.

کلیسای کاتولیکی رُم اگرچه تا بحال نتوانسته است دسته معتبری از ارامنه جُلُفا ترتیب بدهد؛ ولی در عوض هرکس که به مذهب آن کلیسا داخل شد دیگر به هیچ وجه دست از مذهب کاتولیک برنخواهد داشت. یکی از اصول مذهب عیسویان پاس حرمت حضرت مریم و احترام آن مشارالیه است ولی در عوض ارامنه جُلُفا همین که در جزء اعداد کلیسای انگلیس داخل شدند فی الفور به ایرانیان لعنت



فرستاده و حتک احترام از حضرت مریم می نمایند؛ و ارامنه حقیقی جُلُفا بر ایرانیان و کشیشان کاتولیک و گماشتگان مذهبی انگلیس لعنت می فرستند؛ و بنابراین باید که در هر مذهبی که ارامنه جُلُفا داخل شوند حتماً ایرانیان را لعنت نموده و ایشان را به بدی نام می برند.

قبل از انعقاد انجمن گماشتگان مذهبی در جُلُفا گویا تمامت امور ملت ارامنه به معاونت کشیشان به انجام می رسید. سابق براین کشیشان ارامنه به هیچ کاری از امور مذهبی مشغول نمی شدند و فقط کاری که از ایشان به عرصه ظهور می رسید همان بود که قدری پول جمع نموده و به بمبئی و بطاویه<sup>۴</sup> مسافرت نمایند و بعد به جُلُفا مراجعت نموده ارامنه آنجا آنها را آقا و ولینعمت خود محسوب نمایند؛ و در آن وقت گویا تمام کشیشان دائم الخمر و در صرف پول و نقود بسیار مُسرف بودند؛ و همیشه در اوقات مستی بر هموطنان خود دشنام و فُحش می دادند، ولی آن ایام که در حقیقت ایام طلا [ئی] از برای کشیشان مزبور به شمار می رفت الحال چندی است که بکلی منقضی شده است؛ و به این معنی که این اوقات ارامنه جُلُفا به هیچ وجه به کشیشان خود احترام نمی نمایند؛ و همین است چه جهت چیست که آن قدر ارامنه جُلُفا به کشیشان خود پول داده و از همه جهت اسباب رفاه حال آنها بشوند، و حال آنکه وقتی که ایشان داخل مذهب پروتستان می شوند اولاً هم از قید ظلم آن کشیشان ظالم مستخلص و هم در کیش و آئین قدیمی خود باقی می باشند. بدبختی در آن است که اگرچه تقریباً تمام مردهای جُلُفا از قید ظلم کشیش های خود مستخلص شدند باز می بینم که هنوز پول های نسوان جُلُفا در جیب آن کشیش ها داخل می شود، و توضیح این مطلب آن است که چون تمام کتب مقدسه به زبان ارمنی قدیم نوشته شده و معانی آنها مفهوم عوام التاس نمی شود، لهذا کشیشان مزبور مساعی جمیله بکار می برند که یک نوعی آن آیات را تفسیر کنند که تقریباً فایده شخصی نیز از آنها منظور شود.

۴. باتاویا Batavia و یا جاکارتای فعلی پایتخت اندونزی، این شهر در ۱۶۱۹ م توسط هلندی ها ساخته شده و بعداً مرکز عملیات شرکت هند شرقی هلند شد.

از بعضی آثار و علائم چنین مستفاد می‌شود که در اوضاع جلفای قدیم تغییرات متعدده رخ نموده چه ز بان قدیمی ایشان مانند لباس قدیمشان کمال مابینت حاصل نموده، مثلاً در سنوآت قدیم رسم و قانون ارامنه مزبور بود که عروس مانند کنیز مادر شوهر خود را خدمت کند و هرگز جرأت نکند که در حضور او آغاز تکلم نماید، ولی این اوقات این رسم بکلی تغییر یافته و عروس تقریباً به هیچ وجه احترام به مادر شوهر خود نمی‌کند؛ و از رسوم قدیمه چیزی که هنوز باقی و تقریباً تغییری در آن عارض نشده است همان لباس قدیم زن‌های جُلُفا است، و آن کمربندهای نقره‌ای است که زن‌ها بر روی کمرشان می‌بندند و نیز شلوار و روبند ارامنه مزبور به همان حالت اول باقی است و در پوشیدن آن لباس‌ها مداومت دارند. یکی از صفات زن‌های جُلُفا این است که حتی پیرزن‌ها و آنهایی که ستشان از پنجاه سال کمتر است هرگز صورت خود را در حضور اشخاص خارجی مکشوف نمی‌دارند.

می‌توان گفت که ارامنه جلفا که از ظلم و تعدی مسلمان‌ها منکوب و مخدول شده و اکنون با کمال اطاعت و فروتنی در تحت ادارهٔ علما و کشیشان خود باقی می‌باشند سرمایهٔ تمدن و تربیت طایفه‌ای از مُتمدنین و تربیت شده‌هایی هستند که در مشرق زمین در امور دیپلماتی و تجارت خود را به درجهٔ کمال رسانیده‌اند.

## فصل سی و یکم

در بیان کاروانسراهای  
ایران و وضع مسافرت چاباران و  
تأثیرات مسافرت و  
چگونگی پذیرائی اهالی خارجه است

پس از آنکه ما بیست و چهار میل مسافت را طی نموده بفتتأدر کاروانسرای ایران داخل گردیدیم به عقیده ما اروپائیان طریقه ساختمان کاروانسرا شباهت کاملی با قلعه دارد و به هیچ وجه استشمام بوی مهمانخانه نمی آید، و دلیل این مطلب این است که در چهار زاویه هریک از کاروانسراهای ایران چهار بُرج ساخته شده است که قطعه فوقانی دیوارهای آنها دندانان دارد؛ و در هریک از آن بُرج ها محلّ معینی از برای تیراندازی تعیین شده است و در بالای هریک از آن کاروانسراها به قلم جلی نوشته شده است؛ «به نام خداوند تبارک و تعالی و به نام پیغمبر او محمد مصطفی (ص) این کاروانسرا را شاه عباس بزرگ از برای ورود مسافرین ساخته اند». فی الحقیقه کاروانسراهائی که در راه دیده می شود بقدری بزرگ هستند که در وقت احتیاج ممکن است تا دو هزار نفر مسافر در آنها مسکن نمایند. در نزدیک هریک از آن کاروانسراها آب انباری ساخته شده است که آب آنها را از اماکن بسیار بعیده به آنجا آورده اند. این آب انبارها همیشه مملوّ از آب هستند و غالباً زیادی آب آنها در اراضی واقع در اطراف کاروانسرا همیشه در جریان است.

در اطراف کاروانسراهای ایران غیر از صحاری لم یزرع چیز دیگری مرئی نیست و علاوه برآن در خود آن کاروانسرا غیر از جو و هیزم و زغال گو یا چیز دیگری وجود نداشته باشد.

وقتی که از دور چشم ما بر کاروانسرا افتاد و آن محلّ را مکان استراحت

شناختیم بسیار مسرور و خوشحال شدیم و اسبان ما در نزدیک کاروانسرا گوش‌های خود را تیز نموده و چاروادار ما شروع به خواندن اشعار نمود و به واسطه اشعار خود دماغ ما را معطر نموده و با چنین حالتی ما با او داخل کاروانسرا شدیم.

لدی‌الورود یکی از درویشان آنجا که ملتبس به لباس پوست پلنگ و گیسوهای بسیار بلندی داشت در حالتی که گیسوهای خود را شانه‌نکرده بود ما را استقبال نموده و یک گُل با چند دانه آلوی نرسیده به ما تکلیف نمود؛ و در ضمن با صدای بلند فریاد نمود: «یا حق یا حق». من گُل و آلوی نرسیده او را گرفته و در عوض چند پول سیاه به او دادم و چون داخل صحن کاروانسرا گردیدیم وضع معماری و ساختمان آنجا را به طرزی دیدیم که الحال از برای اطلاع مطالعه کنندگان به توضیح آن خواهیم پرداخت.

در اطراف صحن کاروانسرا چهل و هشت طاق نما ساخته شده است که در جلو آنها اموال و ائقال و سایر متعلقات کاروانان جا بر جا چیده شده بود. نوکران ما نیز با کمال عجله سه طاق‌نمای آن کاروانسرا را از برای اموال و ائقال ما انتخاب نموده و شروع به جاروب نمودن آنها شدند و چون میل ایشان بر این بود که بطور شایسته آن طاق‌نماها را پاک و جاروب نمایند، لهذا بقدری گرد نمودند که از صدمه آنها من متوحش شدم و خود را به تماشای سایر ساختمان کاروانسرا مشغول نمودم؛ و در این ضمن می‌دیدیم که در دیوار مقابل هریک از این طاق‌نماها دری ساخته شده است که بطرف اطاق باز می‌شود و در میان آن اطاق اجاقی از جهت طبخ اغذیه و اطعمه ساخته‌اند. دیوارهای این اطاق‌ها بسیار سخت و ثخن آنها گاهی به چندخشت می‌رسد و با وجود آنکه پنجره و روزنه در هیچ یک از دیوارهایش نساخته‌اند، باز می‌بینیم که آن اطاق‌ها در فصل زمستان بسیار گرم و در فصل تابستان بسیار سرد هستند؛ و در عقب تمام این اطاق‌ها یک قطار طویله از جهت حیوانات ساخته‌اند.

خلاصه لدی‌الورود چاروادار ما با سرعت تمام بارها را از گرده قاطرها پائین آورده و پس از چند دقیقه نوکران من قالی‌های گرانبها را بر روی زمین منبسط نموده

و تختخواب سفری را با دو صندلی و یک میز جابرجا برقرار نمودند؛ و پس از آن ما بر روی سکوی سنگی بزرگی که در وسط صحن کاروانسرا ساخته شده بود نشسته مشغول استراحت و صرف غلیان شدیم. در بسیاری از طاق‌نماها مسافرین مسکن نموده و در بعضی از آنها خانوادهٔ تجار و متمولین توقف داشتند و در بعضی از آنها ضِعفا و مسافرین فقیر بودند که به یک نوعی در آن زوایا استراحت نموده بودند. در هر صورت کاروانسرا مکانی است که در آنها راحت و آسودگی بالسویه فیما بین فقرا و متمولین قسمت می‌شود و فی الحقیقه همین است، چه تمامت مسافرین در طاق‌نماها بیتوته می‌نمایند و فقط جزئی اختلافی که منظور است این است که هر مسافری که زودتر وارد شده است یقین است طاق‌نمای بهتر و پاکیزه‌تر را اواز برای خود و خانواده‌اش انتخاب نموده است.

الغرض هر دسته مسافری که در کاروانسرا داخل می‌شوند معلوم است که مکان بسیار خوبی از برای خانوادهٔ خود انتخاب خواهند نمود و اگر هرآینه مسافری دیروقت وارد کاروانسرا شده و از جهت استراحت خود هیچ مکانی را خالی نبیند بدیهی است که او مجبور می‌گردد یا بر روی سکوی کاروانسرا یا در طویله متعلقهٔ به آن بیتوته نماید. اطاقی را که نوکران من از جهت استراحت آقای خودشان انتخاب نموده بودند کف آن را از قالی مفروش و خود آن را در کمال پاکیزگی جاروب کرده بودند متصل به یکی از اطاق‌های طاق‌نما تختخواب سفری مرا گذارده و آفتابهٔ دست‌شوئی را در طاقچه آن گذارده بودند، من اول دست دراز کرده و آفتابهٔ سفری برداشتم و صورت و روی خود را از گرد و خاک سفر تطهیر نموده و بعد یکی از قالیها را از زمین برداشته و آن را به منزلهٔ پرده بردرب اطاق آویختم و بعد به صرف چای مشغول شدم و پس از صرف چای دراز کشیده قدری استراحت نمودم.

همین که سفیدهٔ صبح طلوع نمود و صدای زنگ قاطران بلند گردید، من از خواب هراسانه برجسته و نظر خود را به صحن کاروانسرا انداختم و آنجا را مملو از قاطران و اشتران دیدم که ساربانان و چاروادارها آنها را قبل از طلوع فجر از مراتع آورده و الحال می‌خواهند بر پشت آنها اموال و ائقال و بارهای مسافرین را بار کنند. خلاصه اشتران همینکه مشغول نشخوار آن علف‌هائی بودند که آنها را در صحرا

خورده بودند که یک مرتبه ساربان اموال و ائقال سایرین را بر پشت آنها بارنموده و نوکران من چون این مطلب را مشاهده کردند آنها هم اسب‌های ما را در یکی از زوایای کاروانسرا بسته بودند، علوفه داده و به آشپزمن اطلاع دادند که ناهار و غلیان صاحب را زود بیاور، آشپز مشارالیه فی الفور قدری ناهار و غلیان در ظرف‌های سفری کشیده و در حضور من آن را بر زمین گذارد. من نیز با اشتها و رغبت تمام نزدیک رفته و بصرف ناهار، غلیان مشغول شدم و آن روز را تا غروب آفتاب در آن کاروانسرا آرمیدم.

در وقت غروب آفتاب تمام درهای کاروانسرا بسته شد و مسافرین دسته دسته برگرد هم نشسته بصرف چای و کشیدن غلیان مشغول شدند. یکی از مسلمین که شخص متدین و فی الحقیقه شخص محترمی بودند فی الفور در وسط صحن کاروانسرا ایستاده و به اذان گفتن مشغول شد؛ و همینکه شروع به اذان نمود می‌گفت: «اللّٰه اکبر ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». از استماع این مسأله فی الفور مسافرین از جای خود برخاسته و به نماز ایستادند. از مشاهده حال و تماشای اوضاع مسافرین من قدری تحیر نموده و عاقبت در همان حالت بخواب رفتم، ولی گاه‌گاهی از حرکت و صدای قاطرها از خواب بیدار شده و دو مرتبه بخواب می‌رفتم.

در وقت سحر از خواب بیدار شده براسب نشستم و اثر کاروان‌ها را گرفته و به ایشان متصل گردیدم.

## فصل سی و دوم

دربارهٔ حمل مرسولات پستی در ایران.

نرخ سفر با اسبهای چاپاری،

تدارک سفر، اسبها وارد می شوند،

راهنما، مستخدم، شروع سفر، طول

سفر، زمین خوردن از اسب،

پستخانه



چون ما از احوال کاروانسرا و اوضاع ساختمان بخوبی مطالعه کنندگان را مستحضر داشتیم پس در این فصل شایسته چنان است که چند کلمه از اوضاع چاپاری ایرانیان سخن رانده و به عبارت اُخری شفاهاً اظهار داریم که در ایران مسافرت به امداد چاپاری بسیار سهلتر و مختصرتر از مسافرت با کاروانان است. بدیهی است که انسان باید قوه‌ی زیادی داشته باشد تا بتواند در هر ساعتی شش الی هفت میل مسافت را طی نماید؛ خاصه در وقتی که طریق مسافرت او زیاده از دو پست الی سیصد میل امتداد داشته باشد. از طرف دیگر شایسته بدبختی است که اگر طریق عبور مشارالیه از میان درّه‌ها و جبال و باتلاق‌ها امتداد داشته باشد، چه مسافر بدبخت در این راه می‌باید در هر بیست الی سی میل مسافت اسب چاپاری عوض کند، و گاهی به واسطه‌ی هوای نامطبوع آنجا مجبوراً یا باید دچار کولاک و بارانهای سخت و برف متوالی آن سرزمین بشود.

اسبان چاپاری گویا هر کدام به عیبی معیوب باشند، و علاوه بر آن وقتی که مسافر بر روی یکی از آنها سوار است مجبوراً باید لوازم سفر را با خود بردارد و بنابراین معلوم است که اطراف آن بدبخت از بنه و علوفه و رختخواب سفر و تفنگ محصور می‌باشد و گاهی اتفاق می‌افتد که مسافر مشارالیه همین که به منزلگاه ثانوی می‌رسد می‌بیند که در این چاپارخانه دیگر اسب چاپاری وجود ندارد، و بنابراین او مجبور می‌گردد که بر روی همان اسب فقیری که از منزلگان اول بر روی آن طی طریق نموده است مسافرت نموده و خود را به منزلگاه سیم برساند.

با وجود تمام ناملایمات و بدبختی های مذکور که در بین هر راهی که از برای مسافر بدبخت اتفاق می افتد باز باید گفت که مسافرت با چاپاری محسنات بسیار دارد. مصنف این کتاب از اصفهان الی تهران که مسافت فیما بین آنها قریب هفتاد فرسخ است در مدت سی و نه ساعت و پنجاه و دو دقیقه بازمان توقف چاپاری مسافرت نموده است، ولی اگر شخص مسافری بیشتر از آن مبلغی که به شاگردان چاپار پول دادم بدهد یقین است که او را زودتر از اصفهان به تهران خواهند رسانید.

مسافر وقتی به مسافرت چاپاری ملتجی می شود که در منتهی الیه سفر خود کار عاجلی داشته باشد، مثلاً فرض می کنیم که در فلان شهر شخص مریضی انتظار قدم شما را می برد و شما مجبوراً باید با عجله تمام خود را به او برسانید در آن وقت یقین است که شما مسافرت چاپاری را بر سایر مسافرت ها ترجیح خواهید داد، و یا آنکه شما می خواهید در فلان وقت خود را در کنار دریا به کشتی بخار برسانید؛ و آنقدر مدت نداشته باشید که در ساحل خلیج فارس یا بحر خزر چند روزی انتظار کشتی بخار را ببرید؛ در این موقع هم شما مسافرت خود را به چاپاری مبدل می نمائید. در هر صورت حدّ وسط مسافرت چاپاران در هر روزی از سه الی چهار منزلگاه که معادل شصت الی هشتاد میل مسافت باشد بیشتر نخواهد بود.

هر مسافری باید در وقت مسافرت با چاپاران جمیع اسباب و لوازم سفر خود را تهیه کند و حتی المقدور سعی نماید که هر چیزی را که در راه به او محتاج می شود فراموش ننماید؛ چه غالباً اتفاق می افتد که شما پس از آنکه چند فرسخ مسافتی را طی نموده و خود را در وسط بیابانی دیدید، آن وقت یک مرتبه احساس می کنید که فلان چیز که الحال خیلی به او محتاج هستید در منزلگاه مانده و او را با خود برنداشته اید؛ معلوم است که در این وقت افسوس و دریغ مژمر ثمر نخواهد بود؛ و به همین ملاحظه من هم وقتی که خواستم از منزل بیرون آمده و مصمم سفر شوم دیدم نوکرهایم با کمال عجله جمیع اسباب سفر مرا تهیه دیدند. مثلاً جمیع اسباب و مایحتاج مسافرت را در میان خورجین بزرگی که ما همراه برداشته بودیم جا داده و سر آن را سخت بستند؛ و یک زین یدکی از برای من برداشته و لباده سفری مرا در ردیف آن زین بر پشت اسب استوار نمودند. در این حال من از جای خود برخاسته و

چکمه‌های بلند سواره نظامی را پوشیده و یک جفت مهمیز در عقب پاشنهٔ آن نصب نمودم؛ و در ضمن با عدم تحمّل در میان اطاق راه می‌رفتم و می‌گفتم آیا از اسباب سفر چیزی فراموش نشده است؛ و با خود می‌گفتم: «من که بر سر کلاه هندی دارم، دستمال و پول و ساعت بغلی را یک ساعت قبل در جیب خود گذارده‌ام، پس باید چیزی فراموش نشده باشد.» در این حال که من به حالت تفکر غوطه‌ور و از همه جهت خود را مصمّم سفر نموده بودم یک مرتبه دیدم آشنایان و رفقا داخل منزل شده و آنچه نصایح که در خصوص سفر در لوح سینهٔ ایشان منقوش بود به من القاء نمودند، و بعد همگی آنها برخاسته و گفتند: «صاحب سفر شما بخیر باد.» در این حال یک مرتبه صدای سم حیوانات بارکش مسموع گشت. چون چشم را گشوده و از عقب پنجره نگریدم دیدم نوکران من سه یابوی بسیار ضعیف از برای سفر چاپاری من در میان حیاط حاضر نموده‌اند. بر روی یکی از آن یابوها شاگرد چاپاری سوار بود که مشارالیه به نیم تنهٔ نمدی و شلوار آبی فراخ ملبّس و شلاق بسیار بزرگی در دست داشت. تکلیف این شاگرد چاپار بر این بود که مرا از منزلگاه اول به منزلگاه دویم رسانده و از آنجا اسبان چاپاری را مراجعت دهد؛ و چون مشارالیه امیدوار بود که حتماً یک چیزی به رسم انعام به او خواهم داد، لهذا صورتاً خیلی بشاش بنظر می‌آمد و اگر هرآینه مشارالیه احساس می‌نمود که من یک چیز ناقابلی به او خواهم داد، یقین است که آن وقت ابروهای خود را پرچین نموده و با کمال نفرت بر من ملاحظه می‌نمود. در هر صورت من چون از گُنهٔ مطلب مطلع گشتم فی الفور دو قران پول سفید به رسم انعام به او مرحمت نمودم. چون یکی از نوکران من در فن اسب شناسی ید طولائی داشت، لهذا من انتخاب اسب چاپاری را به عهدهٔ او محوّل و موکول نمودم. نوکر مشارالیه هم پس از آنکه این سه اسب را انتخاب نموده و به منزل آورد فی الفور در اطاق داخل شده و مانند شاگرد چاپار مزبور لباس سفری پوشیده و شلاق بزرگی در دست گرفت؛ و بعد او و شاگرد چاپار هردو کمک نموده بنه و اثقال سفری را در ردیف زین بسته و ما را بر روی اسب چاپاری سوار نمودند؛ و خود ایشان نیز سوار شده و بطرف منزلگاه ثانی تاختیم. وضع مسافرت ما از قرار تفصیل ذیل سمت اختتام یافت: شاگرد چاپار از جلو و نوکر من از

عقب و نوکر مطیع مطالعه کنندگان یعنی صاحب از عقب آنها بترتیب مذکور اسب می‌تاختیم و مادامی که در شهر بودیم اسب‌های چاپاری را بطور یورتمه حرکت می‌دادیم، ولی همین که از شهر خارج شدیم عنان را به گردن اسب انداخته و به چهار نعل می‌تاختیم. در وسط راه یک مرتبه دیدم شاگرد چاپار فریاد نمود: «نفوس»؛ یعنی صاحب نفس بکشید و قدری استراحت نمائید. من برحسب میل او یورتمه راندم، ولی ضمناً می‌دیدم که اسب‌های چاپاری بقدری خوب تربیت شده‌اند که به هیچ وجه ما مجبور نشدیم که وضع حرکت را به آنها بنمائیم؛ زیرا که اسب‌ها خودشان از وضع طریق ما بخوبی مطلع بودند، ولی بدبختی در آن بود که پس از آنکه چند ورُست مسافت را طی نمودم دیدم یک مرتبه آن اسب‌ها خسته شده، و دیگر به هیچ وجه فریاد شاگرد چاپار و اثر صدمه شلاق بر آنها تأثیری نمود، ولی بعد از خوشبختی ما بتدریج ساختمان چاپارخانه نمودار گردید و اسب‌ها چون چشمشان برچاپارخانه افتاد گوش‌های خود را تیز نموده و در کمال سرعت به طرف آن روانه گشتند و پس از چند دقیقه ما را به آنجا رسانیدند؛ و تمام مسافت مابین این منزلگاه و آن خانه که من در آن متوقف بودم عبارت از بیست و چهار میل بیشتر نبود و آن اسبان در مدت سه ساعت تمام این طریق را طی کرده بودند.

الغرض ما در آن منزلگاه از اسبان مزبور پیاده گشته و مادامی که اسبان تازه را از جهت مسافرت ما زین می‌نمودند قدری در جلوی آن منزلگاه تفرّج نموده غلیان می‌کشیدیم. پس از چند دقیقه اسبان را زین کرده و به ما اطلاع دادند که بفرمائید سوار شوید. ما دومرتبه بر روی اسب‌های جدید چاپاری سوار شده و در طی طریق جدید مداومت نمودیم، ولی در این منزلگاه شاگرد چاپار مبدل به شاگرد چاپار دیگر شد؛ پس از قدری طی مسافت بغتاً تنگ اسب شاگرد چاپار جدید که فی الحقیقه در آن راه برای ما دلیل راه محسوب می‌شد پاره شد و او با اسب سواریش مانند یک قرقره بر زمین افتادند، ولی مشارالیه فی الفور از جای خود برخاسته و سه دقیقه بیشتر طول نکشید که تنگ اسب خود را بسته و دو مرتبه براه افتادیم. مسافر باید در نظر داشته باشد که در هر شبانه روزی حتماً باید دو سه مرتبه از اسب بر زمین بیفتد؛ ندرتاً دیده شده است که شخص مسافر در طی طریق از اسب چاپاری

برزمین نیافتاده باشد. در فصل تابستان فقط بدبختی که برای مسافر تصویر می شود همان از اسب برزمین افتادن است، ولی در فصل زمستان چند بدبختی دیگر هم از قبیل سرما و کولاک و باران های درشت و برف هم بر آن بدبختی اول ضمیمه می شود.

باوجود اینها افتادن از اسب چندان صدمه ای بر شخص مسافر وارد نمی آورد و من خودم از رفقای خود که در ادارهٔ تلگراف مستخدم بودند به هیچ وجه استماع نکردم که شخص مسافری از اسب برزمین افتاده و یکی از استخوان های بدنش شکسته و در رفته باشد. علی ای حال در عوض آن نامطبوعاتی که در راه از برای مسافر متصور می شود چندین محسنات دیگر هم از برای او رخ می دهد: اولاً آنکه مسافر با آن حرکت سریع سواره تغییر دائمی دورنماها را تماشا می نماید و در وقت توقیف در چاپارخانه ها اشتهای ممتازی در خود احساس می نماید. و ثانیاً در آنکه در جلو اطاق های پرآتش و در میان رختخواب های سفری خواب بسیار شیرینی خواهد نمود؛ و هر روزی امتحانات و واقعات و تأثیرات جدیده را بنظر عبرت نگریسته از حقایق آنها مطلع می شود.

خلاصه بعقیدهٔ من مسافرت چاپاری آن چنان مسافرتی است که بواسطهٔ آن انسان در کمال مسرت و خوش گذرانی اوقات خود را صرف می نماید.

## فصل سی و سوم

در بیان وضع انگلیسی ها و  
طریقه زندگی ایشان در ایران و  
چگونگی احوال تلگرافچیان انگلیسی و  
صحبت کردن با مفتول است

عدد انگلیسی‌هائی که در ایران توقّف دارند بسیار معدود و عداوت طبیعی ایرانیان نسبت به طایفهٔ مابجهت آن است که اعلیحضرت شاه عدد تلگرافچیان ادارهٔ تلگراف انگلیسی را بسیار محدود و حتّی می‌توان گفت که آنها را بجزء غیر قابل منظور برقرار فرموده است؛ چه تشکیل سفارتخانه انگلیس مقیم در بار تهران از ده الی دوازده نفر اجزاء بیشتر ترتیب نیافته است؛ و قونسولخانهٔ مادر تبریز از دو نفر انگلیسی تجاوز نمی‌کند و شش نفر از انگلیسی‌ها که گماشته هستند در ساحل خلیج فارس توقّف دارند؛ و دیگر قریب پنجاه نفر صاحب منصب ادارهٔ تلگراف می‌باشند که در امتداد خط تلگرافی که از تهران به طرف بوشهر امتداد یافته است، هریک از آنها تا به مسافت معینی دورتر از دیگری زندگانی می‌نمایند و دیگر دو نفر گماشتگان مذهبی است که در اصفهان توطن نموده‌اند. علاوه بر اشخاص معتبری که در فوق ذکر نمودیم می‌توان گفت که گاه گاهی چند نفر سیاح از صاحب منصبان عساکر هندوستان و دوالی سه نفر گماشتگان تجارتنی در ایران توقّف دارند و فی الحقیقه باید گفت که قدرت و تسلّط بریتانیا در ایران به واسطهٔ همان وزارت مقیم در ساحل خلیج فارس و تلگرافچیان انگلیسی برقرار است.

گماشتگان مذهبی در وسط ارامنهٔ جُلُفا مساعی جمیله خویش را مبذول می‌دارند؛ و یکی از آنها در آنجا یک مریض‌خانه و یک دواخانه احداث نموده است. طریقهٔ زندگانی تلگرافچیان انگلیسی در ایران تقریباً با وضع زندگانی همقطاران ایشان که در اسلامبول توقّف دارند کمال شباهت را دارد؛ و مثلاً ایشان

در عرض سال دائماً با یکدیگر و یزیت یعنی دید و بازدید و ملاقات می نمایند و در اوقات اعیاد مولود ایشان تقریباً چند روزه خوشگذرانی اشتغال می ورزند. در ایران خانم های انگلیسی بسیار محترم و معزز هستند، زیرا که ایشان همان طوری که در سنوات سلف عددشان در هندوستان بسیار کم بود همان طور هم در ایران بسیار کم هستند. خلاصه سنگ کوچکی که در دریاچه انجمن ارو پائیان متوقفه در تهران افتاده شود یک تلاطم بسیار سختی از او ظاهر خواهد شد؛ یعنی اگر یک اتفاقی از جهت یک نفر از ارو پائیان در تهران واقع شود تماماً جمعیت نموده و از احوالات آن مستحضر می شوند.

انگلیسی ها پایتخت ایران هیچ عظم و تسلطی ندارند و بتدریج تسلط و اقتدار روس عظم و تسلط آنها را مضمحل و نابود خواهد کرد. در این محل شایسته چنان است که چند کلمه از تلگرافچیان انگلیسی که در ایران متوقف هستند صحبت نمائیم، و مطلب را برآنجا تکیه دهیم که پس از آنکه تلگرافچی جوان انگلیسی وارد ایران گردید تا یک سال در دست های نوکران و آشپز خود و سایر ایرانیان مانند قربانی بنظر می آید؛ مثلاً نوکران او با سایر ایرانیان اشیاء قدیمه دروغی و سایر آلاتی که از کارهای روس است به قیمت بسیار گران به او می فروشند؛ و نیز مشارالیه را فریب داده و او را مجبور می نمایند که اسب های پیر و ارزان را به جای اسب عربی گران قیمت ابتیاع نماید. در سال دویم وقتی که آن انگلیسی مشارالیه قدری از حقایق اشیاء مستحضر گردید؛ آن وقت آشپز ایرانی خود را که قدری به زبان انگلیسی تکلم می کند و به هیچ وجه غذاهای خوب نمی توانند ترتیب بدهند بیرون نموده و به جای او یک نفر از ایرانیان دیگری را مستخدم می نماید که او قدری متدین و پرهیزکار بوده باشد. از طرف دیگر پس از آنکه آن شخص انگلیسی خود را از اغلب تجارب مکمل نمود آن وقت از جانب اداره تلگرافی انگلیسی او را یا در آخرین نقاط ایران و یا در یکی از بلاد معظمه آنجا که تعصب اهالی آن به درجه اعلی رسیده است مأمورش می نمایند؛ و معلوم است که در آنجا غیر از او دیگر از انگلیسیان و یا یک نفر از ارو پائیان دیده نخواهد شد.



مشارالیه پس از آنکه به آن نقطه وارد گردید با اهالی آنجا ساخت و سازش نموده و مانند درختی که ریشه خود را به اطراف می‌دواند با سکنه آن ناحیه رسوخ نامی پیدا می‌نماید و به عبارت آخری باید گفت که آن انگلیسی نه فقط با ساکنین آنجا سازگاری می‌نماید، بلکه از میان سکنه آن محل چند رفیق از برای خود انتخاب نموده و دائماً ایشان معاشرت می‌نماید؛ و گاهی دیده شده است که یکی از دوستان او یک نفر از علمای ایران بوده باشد که تعصب مذهبی ایشان بسیار زیاد است؛ و سبب آشنائی و دوستی علما با انگلیسی‌ها از آن جهت است که ایشان (یعنی انگلیسی‌ها) هرگز دروغ نمی‌گویند؛ و در چنین مملکتی که مرکز دروغ و فساد است اگر شخص درستکار و راستگویی پیدا شود یقین است که به انظار اهالی ایران یک چیز نوظهوری خواهد بود. الغرض پس از چندی که انگلیسی مشارالیه در آن نقطه توقف نمود فی الفور ساکنین آنجا او را در ضیافت و عروسی و اعیاد دعوت می‌نمایند؛ و بنابراین اعتبار و تسلط شخص راستگو یعنی آن انگلیسی در آن ولایت و ناحیه منتشر می‌شود؛ و هر وقتی که فیما بین دو نفر نزاع و نقاری حادث می‌شود فی الفور به نزد او آمده و حلّ مسأله متنازع فیه خود را می‌نمایند، زیرا که ایشان می‌دانند که انگلیسی مشارالیه شخصی است بی غرض و راستگو و هرگز در احکام مسأله آنها اغماض نمی‌کند. خلاصه اگر فرض کنیم که آن انگلیسی تلگرافچی شخص دهقانی هم بوده باشد باز وقتی که در یکی از نواحی ایران مدتی توقف نمود شخص معتبری می‌شود؛ و دائماً با حاکم آن ناحیه ملاقات می‌نماید و همیشه خوانین و حتی شاهزادگان به منزل او رفته و او را بازدید می‌نمایند؛ و معلوم است که این ویزیت‌ها به صرف چند غلیان و دو سه پیاله چای مختوم و منتهی می‌شود.

علاوه برآن همین که آن انگلیسی چند سالی در ایران توقف نمود معلوم است سوار ممتاز و تیرانداز قابلی می‌شود؛ زیرا که او می‌تواند به هشت لیره انگلیسی یک اسب بسیار خوبی را ابتیاع نماید؛ و اگر آن انگلیسی رئیس یکی از خطوط تلگراف بوده باشد، آن وقت خود آن اداره دو رأس اسب به او مجاناً تقدیم

می نماید.

خلاصه رفته رفته وضع آن شخص انگلیسی به تدریج خوب می شود؛ مثلاً در اطاق اوقالیهای خوب و صندلی از چوب گردو و نیمکت های معتبر دیده می شود. من در فصول ماقبل معروض داشتم که از جهت فقرا ایران بهشت است زیرا که در آنجا جمیع ماکولات و کبک و لحمیات به قیمت ارزان بفروش می رسد. الغرض انگلیسی مشارالیه پس از چندی بسیار متشخص می شود و چندین نوکر از جهت سفارشات خود مستخدم می نماید و نوکران او در تکلمات آن انگلیسی را حامی و قوم و خویش خود می خوانند.

عموماً در ایران نوکران خوب هرگز آقای خود را ترک نمی نمایند؛ و اگر آن انگلیسی را که شرح احوال او را مذکور داشتیم از ناحیه ای به ناحیه دیگر مأموردارند یقین است که از برای مشارالیه بدخواهد گذشت؛ و صاحب منصبان انگلیسی هرگز این چنین مأموریت ها را که از نقطه ای به نقطه دیگر مأمور شوند دوست نمی دارند، زیرا که مشارالیه در مدت توقف خود آن در ولایت با ساکنین آن مکان آشنا شده و عادت به اخلاق آنها نموده است و به عبارت اخری از برای خود شخص امین معتبری شده است؛ و وقتی که او اجباراً به ناحیه دیگر مأمور می شود یقین است که باید مدتها طول بکشد تا به اخلاق ساکنین آنجا عادت و استحضر کامل حاصل نماید.

از طرف دیگر چون صاحب منصبان اداره تلگراف انگلیس متأهل نیستند، لهذا به آن انگلیسی مزبور بسیار بد می گذرد و از طرف دیگر او به هیچ وجه زنهای ایرانی را غیر از آن اوقاتی که بسمت دکتری به منزل آنها می رود ندیده است. و اینکه مذکور داشتیم که صاحب منصب اداره تلگراف به عمارات ایرانیان مانند اطباء داخل می شود سببش آن است که ایرانیان می گویند که تمام اروپائیان طیب هستند؛ و نیز انگلیسی ها هرگز دوست نمی دارند که با زنان ایرانی صحبت بنمایند، زیرا که ایشان هنوز واقعه [ای] را که از جهت زن ایرانی بر سر وزیر مختار روس مقیم در بار تهران وارد آمده است و اسباب قتل تمام اجزاء سفارت و خود وزیر مختار

موسوم به گریبویڈف<sup>۱</sup> اتفاق افتاده است در نظر دارند؛ و می دانند که از میان آن جمعیت غیر از یک نفر که آن هم در میان بخاری پنهان شده بود دیگر کسی نجات نیافت و تمامی مقتول شدند.

از خوشبختی ما تمام انگلیسی هائی که در ایران توقف دارند از این واقعه اخیر بسیار اجتناب دارند و به خوبی می دانند که ایرانیان ملت متعصبی هستند و دائماً با دست برخنجر و یا با زهر هر کاری را که خواسته باشند به انجام خواهند رسانید.

خلاصه صاحب منصب تلگراف انگلیس پس از آن که از محلی به محل دیگر مأمور گشت فقط غیر از یک خوشحالی مسرت دیگری ندارد؛ و آن این است که در وقت دلتنگی با همقطاران ایرانی خود به واسطه سیم تلگراف صحبت می نماید و گاهی از روی امکان با لندن سؤال و جواب می نماید؛ و بنابراین همین سؤال و جواب ها مردمانی که همدیگر را به هیچ وجه ندیده اند به کلی با هم آشنا می شوند؛ و نیز مشارالیه از اخبارات جدیده بخوبی مستحضر می گردد، زیرا که غالباً تمام آن اخبار به واسطه خود مشارالیه گرفته می شود.

در روز اسب دوانی دژی<sup>۲</sup> او بزودی از اسماء اسبهای که از سایرین بیشتر آمده اند بخوبی مطلع می گردد. مطالبی که مذکور گشت شرح احوال و طریقه زندگی و تفریح دماغ شخص صاحب منصب انگلیسی بود که مذکور داشتیم. طریقه زندگی ناظم خطوط تلگراف ما امتیازی که با سایر تلگرافچیان دارد این است که او دائماً مجبور است که در زیر آسمان و هواهای ناملایم زندگی نماید؛ به این معنی که او شب و روز چه در هوای بد و چه در هوای مطبوع باید سوار اسب بوده از صحت و درستی آن خطوط فرعی تلگرافی که انگلستان را با قلب هندوستان ملحق نموده است مواظبت تامی داشته باشد. در هر نقطه ای که خطوط تلگراف پاره

۱. *M. Grebaidieff* گریبایدوف شاهزاده روسی که در زمان فتحعلی شاه قاجار وزیر

مختار روسیه در ایران بود.

۲. *Derby-Day* مسابقه اسب های سه ساله

یا ضایع شده باشد اگرچه آن نقطه بسیار دوردست هم بوده باشد باید او خود را به آنجا رسانده و به سرعت آن را تصحیح نماید. چنانچه شما می بینید مواظبت سیم های اداره تلگراف کاری است مشکل و جهت همین است وقتی که ایشان از سفر طولانی خود مراجعت می نمایند اظهار تکبر و افتخار نموده و به نایب رئیس اداره تلگراف اطلاع می دهند که خطوط تلگراف منظم است و فلان نقطه که سیم تلگرافش مقطوع بود کاملاً تصحیح شد.

## فصل سی و چهارم

در بیان ترقیاتی که در سنه

۱۸۸۰ م. در ایران حاصل شد و احوال دستۀ

کشتی دولت علیۀ ایران و چگونگی

احداث تیتر و احوالات دیولافوا

و همراهان او است.

ایرانیان روز بروز ترقی نموده و در اندک مدتی از آن تعصب و مهمان-نوازی خود دست کشیده و در تربیت و سایر اخلاق مبدل به مشرقی‌های اسلامبول خواهند گردید. مشرقی‌های اسلامبول عبارت از طایفه اروپائی است که در مشرق-زمین متولد شده و در آنجا متوطن هستند؛ و الحال بسیاری از آن اروپائیان در محلهٔ پرا<sup>۱</sup> واقع در اسلامبول سکنی دارند.

در اولین مسافرت اعلیحضرت شاه به اروپا ایران صاحب یک دریابگی بود که در تحت ریاست آن یک کشتی کوچکی بود که مظروفیت آن به صد تن می‌رسید؛ و همیشه آن کشتی در کنار بادکوبه لنگر انداخته و غیر متحرک بود. حالت این کشتی بقدری مصیبت‌انگیز بود که در وقتی که می‌خواستند آلات آن را محرک نموده و اعلیحضرت شاه را که بر کشتی بخار روس سوار بود مشایعت نمایند ممکن نگردید؛ و کاپیتان آن وحشت و خوف بسیار نموده که می‌گفت الحال اعلیحضرت شاه مرا چوب خواهند زد، ولی این دفعه آن شهریار معظم او را بخشیدند. خلاصه آن وقت گذشت و حال اوضاع به کلی تغییر کرده است و ایران یک دسته کشتی بسیار خوبی ابتیاع نموده است، که آن را دسته کشتی ایران می‌نامند، و یکی از آن کشتیان سفینهٔ بخار است که آن را کشتی پرسه‌پولیس<sup>۲</sup> می‌نامند؛ و آن

---

1. Pera

2. The Persepolis

دائماً در اطراف ابوشهر واقع در خلیج فارس به حالت توقّف باقی و به هیچ وجه حرکت نمی‌نماید؛ و دیگری کشتی کوچک رودی است که در لنگرگاه مُحَمَّره است. اعلیحضرت شاه این دو کشتی را به قیمت بسیار گران ابتیاع فرمودند؛ و با وصف این تقریباً هیچ فایده‌ای از آنها حاصل نمی‌شود؛ و دائماً بدون حرکت در یک نقطه‌ای لنگر انداخته‌اند. مخارج هر ساله این دو کشتی از برای دولت ایران به مبلغ سه هزار و پانصد لیره انگلیسی تمام می‌شود. اعلیحضرت شاه در ۱۸۸۳ م. پسر وزیر تلگراف را به اروپا فرستاد از برای آنکه مشارالیه تحقیق نماید که کشتی جنگی را در کجا و به چه قیمت می‌توان ابتیاع کرد؛ و چون این رسول در خاک آلمان تربیت یافته و از وضع اخلاق آنها بهتر مطلع بود، لهذا به آن مملکت شتافته و به کارخانه کشتی سازی نمسه سفارش ساختن کشتی نمود و چون ایرانیان به پرحرفی و چانه زدن بسیار مایلند بنابراین گفت و شنید او در سر ساختن کشتی تا مدت یک سال به طول انجامید؛ و اگر در مدّت جزئی سؤال و جواب ایشان مختوم می‌گشت یقین می‌بود که اعلیحضرت شاه از ابتیاع و ساختن کشتی عدم رضایت می‌فرمودند. خلاصه کارخانه نمسه در سنه ۱۸۸۴ م. شروع به ساختن کشتی‌های بخار نموده و در ابتدای سنه ۱۸۸۵ م. کشتی‌ها را تمام نمودند. پس از آن قدری اشکالات و مخارج در جلو آمده و آخر الامر بعد از انقضاء پنج ماه کشتی پرسه‌پولیس را وارد ایران نموده و آن را داخل خلیج فارس کردند. مظروفیت این کشتی مساوی با ششصد تن می‌شود و در مدّت یک ساعت از هشت الی نه مرتبه در دریا سیر می‌نماید. [بعبارت واضحتر سرعت آن هشت الی نه گره دریائی در ساعت است].

در جزء اثقال و امتعه متعدّده که عبارت از اشیاء متعلّقه به اعلیحضرت شاه حرم‌خانه جلالت اثر بود و بر روی پرسه‌پولیس حمل کرده بودند. یک شیئی بسیار معتبری دیده می‌شد که آن را کشتی بخار کوچک سوزا<sup>۳</sup> می‌خواندند. این کشتی کوچک را پس از آن که اوّل تجزیه نموده و بعد آن را در آن کشتی بزرگ قرار داده بودند و اجزاء مجزای آن را در قریه محمّره که در قرب دهنه رود کارون واقع شده

است به یکدیگر وصل کردند؛ و در این اواخر معلوم گشت که کشتی سوزا در مقابل جریان رود کارون قوه حرکت ندارد و در این باب باید افسوس خورد، زیرا که این کشتی از جهت حرکت در این رود که بهترین راه های تجارت است که در ممالک شمال غربی ایران ساخته شده است ابتیاع شده بود؛ و دیگر آن که چون حمل اجناس از راه خشکی بسیار گران تمام می گشت و از طرف دیگر روسی ها پایتخت و ممالک شمالی ایران را از امتعه و اجناس خود پر نموده اند؛ این راه که مقصود از رود کارون است فایده زیادی داشت. در ماه سپتامبر ۱۸۸۵ م. کشتی پرسه-پولیس در نزدیک ابوشهر لنگر انداخت و از آن زمان به بعد دیگر حرکت ننموده است؛ و نیز کشتی سوزا مانند کشتی پرسه-پولیس در حالت توقف است و عملجات نمسوی که به همراهی کشتی پرسه-پولیس تا ابوشهر آمده بودند در ابتدای سنه ۱۸۸۵ م. به وطن مألوف خود مراجعت نمودند و نیز بیشتری از صاحب منصبان ترک آن کشتی را نموده و به اوطان خود مراجعت کردند؛ و بالاخره غیر از یک نفر کاپیتان نمسوی دیگری در آن کشتی نماند؛ و آن هم چندی قبل از این به دارفانی رجعت نمود. بطور متقین باید دانست که کشتی پرسه-پولیس که همیشه غیر متحرک است یا از بی قیدی و لاابالی گری یکی از ملاحان آتش خواهد گرفت و یا آنکه باد بسیار سختی که در آن محل می وزد؛ و اهالی آنجا که آن را مؤسن<sup>۴</sup> می نامند آن را غرق و نابود خواهد کرد؛ و این دو کشتی که به مبلغ سی هزار لیره انگلیسی از جهت دولت تمام شده است بدون اینکه هیچ فایده ای از آنها عاید گردد نابود خواهند گشت و حال آنکه اگر کشتی پرسه-پولیس در خلیج فارس سیر می نمود، می توانست که به واسطه حمل اثقال و زوار فایده بزرگی بدهد.

در این چند سال اخیر بسیاری از اروپائیان به پایتخت ایران مسافرت نموده و به اعتقاد من ایشان از جهت امور مهمه به این مملکت آمده باشند. از آن جمله یک کمپانی ماشین خیاطی است که در تهران انبار بزرگی کرایه نموده و قبل از وقت یک نسخه از آن ماشین های خیاطی را تقدیم اعلیحضرت شاه نموده است. بنظر من

4. Monsoon (در جنوب آسیا و اقیانوس هند) بمعنی باد موسمی



چنین به نظر می‌رسد که این صنعت در ایران که آن‌چنان مملکتی است که در آنجا دوخت و دوز به قیمت نازلی تمام می‌شود چندان پیشرفتی نخواهد داشت. و نیز چندین نفر از تجار با اقدام به تهران آمده و بسیار سعی دارند که به معامله قرض دادن پول اشتغال ورزند، ولی باز باید گفت که سعی و تقلای این اشخاص نیز بیفایده خواهد بود، زیرا که در ایران طلبکار بزودی قادر نتواند شد که از مقروض طلب خود را بگیرد. غیر از تجار روس و نمسه گویا سایر تجار حامی و معینی نداشته باشند. عموماً آلمان این اوقات تسلط و اقتدارش را در ایران بسیار زیاد نموده است چه در همه جا تصویر امپراطور آلمان و خانواده او و پرنس بیسمارک<sup>۵</sup> و مُلْتِکَة<sup>۶</sup> و غیره دیده می‌شود. و دیگر آنکه در تمام ممالک ایران قریب به تمام جعبه‌های کبریت را می‌بینم که به واسطه صُور و طرح آلمانی نقاشی شده‌اند، و آخر الامر بنظر چنین می‌رسد که نمسوی‌ها در تجارت از روس‌ها جلو افتاده و تمام تجارت ایران را در دست خواهند گرفت.

چندی قبل در تهران شخص جوانی از فرانسه وارد شده است که الحال به آموختن علم موسیقی اشتغال دارد. پسر اعلیحضرت شاه یعنی نواب اشرف والا نایب السلطنه نیز یک نفر پیانوزن بسیار خوبی دارند. با این شخص پیانوزن یک نفر دندان ساز و یک نفر شیمیدان و یک طبیب به تهران آمده‌اند. در جزء مستخدمین شاه یک نفر معلم جدیدی که موسم به دکتر آلبوا<sup>۷</sup> است و به آموختن درس طب اشتغال دارد چندی قبل داخل شده است.

یکی از نوظهورترین تماشاهائی که این اوقات در تهران دیده می‌شود تیاتر است؛ چه این اوقات یک زن بازیگری در ایران وارد شده است که زوجه یک نفر نمسوی ساعت ساز است و به زبان فارسی به هیچ وجه نمی‌تواند تکلم نماید و تمام مضمون بازی‌ها را از حفظ نموده و به یک‌نوعی آنها را بیان می‌نماید؛ و یکی از

5. Bismark

6. Moltke

7. Dr. Albu

پرده‌های بازی او مسأله ذیل است: پردهٔ اول «لُورس و پاشا»<sup>۸</sup> یعنی خِرُس و پاشا بود که آن را به زبان فارسی ترجمه نموده و بعد مشارالیها آن را از حفظ نموده بود. بازیگران این مجلس تیاتر به هیچ وجه نمی‌توانستند آن مجلس را در نظر ایرانیان جلوه دهند و چون سابقاً اطفال به جای زرها بازی در می‌آوردند و یک مرتبه این زن ساعت ساز میان دسته بازیگران پیدا شده بود، لهذا آن مجلس چندان بد به انجام نرسید. هر صندلی از برای نشستن پنج الی شش شیلینگ به فروش می‌رسید و هر لُور یعنی هر طاق‌نمائی به مبلغ دو لیره کرایه می‌رفت و قرار بر این بود که مبلغ پولی که از این مجالس حاصل شود فی‌مابین فقرا قسمت نمایند، اما پس از چند مجلس که در آن تیاتر بازی نمودند قریب صد لیره بیشتر جمع نشد و مخارج خود مجلس تیاتر به دو یست و هشتاد لیره رسید؛ و بنابراین ناظم آن تیاتر که از اهل فرانسه بود از جیب خود مابقی آن خسارت را اداء نموده و به فقرای تهران چیزی نرسید که بدهد. اعلیحضرت شاه در مجلس دویم این تیاتر تشریف آورده و در عقب پنجره نشستند و محض اینکه آواز بازیگران را بخوبی استماع نمایند و منظر آن مجلس را به وجه اکمل ملاحظه نمایند یکی از شیشه‌های پنجره را با عصای مبارک شکستند.

## در باب مسیو دیولافوا

مسیو دیولافوا و همراهان او پس از آنکه استخراجات با اقبال خود را در سوز باتمام رسانیدند به طرف مملکت خود مراجعت نمودند. ایشان چند نسخه از حجاری‌های<sup>۱</sup> قدیم و چندین استوانه که بر روی آنها بعضی خطوط به دو زبان نوشته شده پیدا کردند. حکمرانان ایران نسبت به ایشان چنانچه شایسته بود رفتار نمودند و بسیار سعی داشتند که طوایف اعراب را برضد ایشان تحریک نمایند.

8. *Lours et le Pacha*

9. *M. Dieulafoy*

۱۰. در متن انگلیسی آمده است: آنها مجسمه‌های قدیمی بسیار و...

مسیودیولافوا شخص باغیرت و قابل بود و نیز همراهان مشارالیه که یکی مسیوبابن<sup>۱۱</sup> و دیگری مسیوهوس ژین<sup>۱۲</sup> بود بسیار قابل و باهنر بودند. ولی بهترین این دسته مادام دیولافوا بود که مشارالیها در استخراج و نقشه برداری اراضی و سایر امورات مساعی جمیله بکار برده بود و در وقت مسافرت به سوز مشارالیها خیال نمود «که اگر من به لباس زنانه ملبَس باشم حتماً اسباب محبت مردان ایران خواهم شد»، لهذا به لباس مردانه ملبَس شده و وقتی که به سوز وارد شدند ایرانیان او را جوان فرانسوی یعنی مسیودیولافوا می نامیدند. خلاصه ایشان پس از تجسّسات لازمه برکشتی بخار فرانسه که موسوم به سانه<sup>۱۳</sup> بود و قریب چهل روز انتظار ایشان را در ابوشهر می برد سوار شده با اشیائی که از آنجا استخراج کرده بودند و به طرف فرانسه روان گشتند. فرانسه<sup>۱۴</sup> در کمال خوبی سوز را استخراج نموده و آلمان تجسّسات خود را در اصطخر فارس معمول داشت و ما انگلیسی ها تجسّسات خود را در سوز در چندین سال قبل بعمل آوردیم، ولی در ایران بعضی جاها مانده است که اگر آنها هم استخراج شوند حتماً بر تجسّسات اشیاء قدیمه و علم لسان ما بسیار افزوده خواهد شد. انگلیسی ها از زمان سیر هئری راوُلین سن<sup>۱۵</sup> که در بیستون بعضی از اشکال حکاکی شده را استخراج نمود، الی زماننا هذا هیچ یک از اماکن را استخراج ننموده اند. همدان را اهالی آنجا استخراج می نمایند و گاه گاهی از زمین پولهای قدیم و سایر اشیاء مختلفه بیرون می آورند.

دولت ایران مجدداً و به بهانه آنکه جبوبات فارس بسیار کم است خیال

11. M. Babin

12. M. Heussaye

13. Sane

۱۴. در متن انگلیسی آمده است: فرانسویان در حال حاضر شوش را تماماً کشف و غارت کرده اند؛ آلمانی ها نیز کار مشابهی در نخت جمشید انجام داده اند؛ انگلیسی ها هم سالها پیش در شوش اقداماتی بعمل آورده اند. اعضاء گروه اکتشاف انگلیسی عبارت بودند از: سیرو ویلامز (Sir. W. F. Williams)، لوفتوس (Loftus)، چرچیل (Cherchille) و دیگران.

15. Sir. Henry Rawlinson

دارند که حمل حبوبات را از خلیج فارس به خارج قدغن نمایند. تمام این مطالب اصلی ندارد زیرا که اگرچه حبوبات در فارس چندان فراوان و زیاد نبود، ولی در عوض مکفی بود و از طرف دیگر آنکه چون ملاکین معتبر فارس از خانواده خواجه قوام می باشند؛ و حاکم مملکت فارس با ایشان سمت قرابت دارد، لهذا این شهرت را ایشان منتشر نموده چه مقصودشان این است که قیمت حبوبات را به درجه اعلاء برسانند؛ و حال آنکه در انبارهای فارس گندم بسیار بود و گندم بعضی جاها پوسیده و یا موش آنها را خورده بود. چارواداران از این قدغن بسیار دلتنگ هستند عموماً تجارت در ایران رونقی ندارد. <sup>۱۶</sup> با وجود اینکه ایشان قیمت گندم را بالا بردند باز مخاطرات و شهرت گرانی بکلی مرتفع گردید به هیچ وجه گرانی به ظهور نپیوست.

### در باب حاکم ابوشهر

حاکم جدید ابوشهر پس از آنکه وارد آن شهر گردید فوراً حکم نمود که جمیع یهودانی که در آنجا توطن دارند عمامه های خنک خود را تغییر به کلاه فیس عثمانی داده و از آنها برسر گذارند. یهودان آنجا چون دیدند که آفتاب گرم خلیج فارس و کلاه فیس قرمز عثمانی تمام آنها را تلف خواهند نمود، لهذا به فرمان

۱۶. باز قسمتی در ترجمه حذف شده که چنین است:

این ایران بیچاره است که صدمه می بیند. البته یک نوع شبه قحطی یا احتکار این قبیل اشیاء بوجود می آید و چند نفری هم می میرند، سپس چاره اساسی بصورت فرمان سلطنتی از راه می رسد. غله داران بزرگ که خصوصی از قبل خبردار شده اند غله ها را به دیگران می فروشند و تعداد بسیاری از تجار ورشکست می شوند. قیمت نان و سایر اشیاء تا حد قیمت معمول تنزل می کند. خوشبختانه ترس از یک قحطی واقعی در ایران وجود ندارد و قحطی چند سال پیش به این سبب بود که سه سال تمام باران در ایران نباریده بود. این یک قحطی حقیقی بود و ترس و وحشت حاکم بر ایران غیر قابل توصیف. کساد تجارت در ایران کاملاً محسوس است و امنیت یک خواسته عمومی است. اعتبار افراد از بین رفته و برخی از کارخانجات ارو پائیان با تحمل ضرر و فقط برای حفظ ظاهر به کار ادامه می دهند.

مشارالیه اطاعت نمودند، ولی حاکم مشارالیه به حرف آنها گوش نداد و حکم نمود که من یک ماه به شما مهلت می‌دهم تا خود را با کلاه فیس عادت بدهید؛ و اگر بعد از یک ماه یک نفر از یهودان عمامه بر سر دیده شوند باید به موجب قرارداد صدتومان جریمه ارسال دارند، ولی از خوشبختی نوعی شد که هنوز مدت یک ماه منقضی نگشته بود که آن حاکم مورد غضب اعلیحضرت شاه شده و از حکومت ابوشهر معزول گردید<sup>۱۷</sup> و بعد به حکومت ولایت دیگر مفتخر گشت. در هر صورت یهودان مزبور الحال با آن عمامه‌های خنک خود عیش می‌نمایند و کلاه فیس بر سر نمی‌گذارند.

فی الحقیقه سلطنت اعلیحضرت شاه مانند سلطنت سلاطین قدیم می‌باشد مثلاً چندی قبل از این یک دسته از زن‌های تهران ازدحام نموده و به آه و ناله به

۱۷. یهودیان هنوز هم همان عمامه‌های خود را بر سر می‌گذارند و چون سابق خوشحالند. حاکم بوشهر (فضعلیخان) برادر زاده قوام حاکم شیراز است که مجبور به ازدواج با یکی از بانوان طرد شده حرم سلطنتی شده است. این قبیل بانوان دیگر مورد توجه پادشاه نیستند. این بخت برگشته‌ها را مثل رفتاری که در کشور عثمانی با این قبیل زنان می‌شود با طناب خفه نمی‌کنند و یا در گونی نمی‌اندازند، بلکه خیلی ساده آنها را وادار به ازدواج با حکام مجلس می‌نمایند و بلافاصله آنها را به محل اقامت جدیدشان می‌فرستند.

حکومت ناصرالدین شاه در واقع نوعی حکومت پدرگونه است. مثلاً چند هفته پیش زنان تهران دسته جمعی به قصر شاه رفتند و از قهوه‌خانه (اخیراً قهوه‌خانه‌ها بشماری باز شده‌اند) شکایت کردند که باعث منفک شدن شوهران آنان از انجام وظایف خود در خانه و محل کار شده‌اند و تمام پول آنها در قهوه‌خانه صرف نوشیدن چای و قهوه و دود کردن می‌شود. احساس همدردی با همسران تهرانی به شاه دست داد؛ و بنا به گفته دیگران که در شرایطی مشابه نیز اقدام عاجل نموده است؛ این فرمانده مورد اعتماد مردم سریعاً اقدام کرد و دستور داد که تمام قهوه‌خانه‌های پایتخت را ببندند. روز بعد فرمانی صادر شد که تمام قهوه‌خانه‌ها در ولایات ایران نیز بسته شوند؛ و به این ترتیب تمام قهوه‌خانه‌ها تعطیل شدند. این چنین فرمانی در یک کشور متمدن بعنوان فرمانی خام و بوالهوسانه تلقی می‌شود و حال آنکه در ایران حتی کسی متعرض آن نیز نشد. البته زنان ایران پس از صدور این فرمان بسیار مشعوفند، و مشتریان قهوه‌خانه‌ها که قسمت اعظمشان را مردان شهرهای بزرگ ایران تشکیل می‌دادند اکنون دیگر امیدی به باز شدن قهوه‌خانه‌ها ندارند. ترجمه از متن انگلیسی

حضور اعلیحضرت شاه از قهوه‌خانه‌ها شکایت نموده و معروض داشتند که قهوه‌خانه‌ها شوهران ما را از کار و شغل منحرف نموده و به بیکاری و کشیدن غلیان آنها را عادت داده است. اعلیحضرت شاه به عرایض ایشان التفات فرموده و قدغن اکید نمودند تا جمیع قهوه‌خانه‌های تهران و سایر ممالک ایران بسته شود و پس از اجرای حکم فوراً تمام قهوه‌خانه‌ها بسته شد.

ای مطالعه کنندگان تصور کنید که در چنین مملکتی نظم و انتظام به قسمی حاصل می‌شود که پس از انجام آن هیچ کس حرفی نداشته باشد در هر صورت البته ما می‌دانیم که الحال زن‌های ایران خیلی خوشحال هستند؛ و مردهائی که دائماً در قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند و می‌توان تعداد آنها را قریب به تمام مردهای ایرانی محسوب داشت الحال با حالت یأس در خانه‌های خود نشسته و به صرف چای مشغول هستند.

"پایان"

اعلام و تصاویر

## فهرست اعلام

اردشیر: ۳۰  
 ارس (رود): ۳۴۵  
 ارک (میدان): ۲۱۴، ۹۱۱  
 ارامنه (ارمنی): ۳۴۵، ۳۲۹، ۳۱۳، ۲۲۶  
 ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶  
 اروپا: ۲۵، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۹،  
 ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۰۳، ۳۱۴  
 ۳۱۵، ۳۷۵، ۳۷۶  
 اروپائی: ۱۷، ۳۲، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۷۵  
 اروپائیان: ۳۱، ۴۱، ۴۹، ۲۲۱، ۲۲۳،  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۸۵،  
 ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۷۰،  
 ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱  
 ارومیه: ۷۷  
 از صبا تا نیما (کتاب): ۱۹۲  
 اسپانیا (اسپنیول): ۱۶۸، ۲۲۷  
 استانبول (اسلامبول): ۲۹، ۱۶۷، ۱۸۱،  
 ۳۶۷، ۳۷۵  
 ایتر: ۳۰، ۳۱، ۳۱۷  
 استراچی (دیپلمات انگلیسی در ایران): ۱۸۹  
 اسحق (فرزند ابراهیم «ع»): ۲۷۰  
 اسدآباد: ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱  
 اسرائیل [پسران اسرائیل]: ۳۱۷

آتش پرستان: ۳۲۹  
 آذربایجان: ۱۹۲  
 آرتمیس: ر. ک، دی آن  
 آرل کر بازی شارسین: ۲۶  
 آسیا (آسیائی): ۲۴۶، ۲۴۹، ۳۴۵  
 آسیای مرکزی: ۳۲۱  
 آفریقا: ۳۳۲  
 آفریقای وسطی: ر. ک، کنیا  
 آقاخان نوری (میرزا): ۲۹۳  
 آلبوا (دکتر): ۳۷۸  
 آلمان: ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰  
 آمریکا: ۴۸، ۳۱۳، ۳۲۳  
 آمریکای شمالی: ۳۲۱  
 ابراهیم (ع): ۲۷۰  
 ابن بطوطه: ۲۷  
 ابوبکر: ۲۷۷  
 ابوشهر: ر. ک، بوشهر  
 ابوعلی سینا: ۱۶۰، ۲۰۰  
 اتراک: ۵۲  
 اتریش (اتریشی): ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸  
 احمد سقط فروش: ۱۰۷، ۱۰۸  
 احمر (بحر دریا): ۱۳۹  
 اردبیل: ۱۸۱



اسطخر (اصطخر): ۳۸۰، ۳۰  
 اسکاتلند: ۷۶  
 اسکندر مقدونی: ۳۱  
 اسلامبول: ر. ک، استانبول  
 اسمعیل (فرزند ابراهیم «ع»): ۲۷۰  
 اصفهان: ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۱۴۵، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۰  
 اعتماد السلطنه [محمد حسن خان]: ۵۶، ۲۹۷  
 اعراب: ۱۳۹، ۲۷۰، ۳۷۹  
 افسوس: ۳۱  
 افغانستان: ۷۸  
 الحمراء [قصر]: ۱۵۲  
 الف لیل و لیلہ (کتاب): ۱۵۷، ۱۹۲  
 الیزابت [ملکه انگلستان]: ۱۸۹  
 الیوت، (ماژور): ۷۴، ۲۴۵، ۲۴۹  
 الیور (سر): ۲۴۸  
 امیرآخور (منصب): ۴۴، ۵۲  
 امیر تومان: ر. ک، عبدالکریم  
 امیر تیمور: ۲۷  
 امیر غضب: ۱۳۶  
 امیر کبیر، میرزاتقی خان: ۲۱۱، ۲۱۲  
 امیر نظام گروس، میرزا حسن علی خان: ۵۷  
 امامت: ۴۵  
 امام جمعه (منصب): ۵۹، ۶۱  
 امام خمینی (میدان): ۲۱۱  
 امیرالمؤمنین: ر. ک، علی (ع)  
 امین السلطان، میرزا علی اصغر خان: ۴۲، ۶۴  
 امینه اقدس: ۵۱  
 اندونزی: ۳۴۹  
 انزلی: ۲۶، ۲۸، ۳۳  
 انگلیس (انگلستان، بریتانیای کبیر): ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۳۳، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۸، ۲۹۳، ۲۹۷، ۱۳۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۹  
 ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۷  
 انوار، سید عبدالله: ۱۵  
 انیس الدوله: ۴۵، ۵۱، ۵۲  
 اوایلس: ر. ک، ویلس، چارلز جیمز  
 اورس فرانسوی: ۲۱۲  
 ایاصوفیه: ۳۱  
 ایتالیائی: ۵۰، ۱۶۸  
 ایران [ایرانی، ایرانیان] در کلیه صفحات  
 ایران آن طور که هست: ۱۶  
 ایران سرزمین شیر و خورشید (کتاب): ۱۶  
 ایگناس (دلویولای قدیس): ۳۴۶  
 ایلیخانی (منصب): ۲۹۷  
 ایلیخانی، امام وردی میرزا: ۱۸۱  
 بابل (برج): ۳۱  
 بابن (مسبو): ۳۸۰  
 بابیه (فرقه): ۳۷، ۳۸، ۲۹۶  
 باتاوا یا (جا کارتا): ۳۴۹  
 بادکوبا: ۲۷، ۲۸، ۱۸۱  
 باکو: ۲۷  
 بانک شاهنشاهی: ۴۶  
 بحر احمر: ر. ک، احمر  
 بحر خزر: ر. ک، خزر

اسطخر (اصطخر): ۳۸۰، ۳۰  
 اسکاتلند: ۷۶  
 اسکندر مقدونی: ۳۱  
 اسلامبول: ر. ک، استانبول  
 اسمعیل (فرزند ابراهیم «ع»): ۲۷۰  
 اصفهان: ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۱۴۵، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۰  
 اعتماد السلطنه [محمد حسن خان]: ۵۶، ۲۹۷  
 اعراب: ۱۳۹، ۲۷۰، ۳۷۹  
 افسوس: ۳۱  
 افغانستان: ۷۸  
 الحمراء [قصر]: ۱۵۲  
 الف لیل و لیلہ (کتاب): ۱۵۷، ۱۹۲  
 الیزابت [ملکه انگلستان]: ۱۸۹  
 الیوت، (ماژور): ۷۴، ۲۴۵، ۲۴۹  
 الیور (سر): ۲۴۸  
 امیرآخور (منصب): ۴۴، ۵۲  
 امیر تومان: ر. ک، عبدالکریم  
 امیر تیمور: ۲۷  
 امیر غضب: ۱۳۶  
 امیر کبیر، میرزاتقی خان: ۲۱۱، ۲۱۲  
 امیر نظام گروس، میرزا حسن علی خان: ۵۷  
 امامت: ۴۵  
 امام جمعه (منصب): ۵۹، ۶۱  
 امام خمینی (میدان): ۲۱۱  
 امیرالمؤمنین: ر. ک، علی (ع)  
 امین السلطان، میرزا علی اصغر خان: ۴۲، ۶۴  
 امینه اقدس: ۵۱

- بختیاری: ۱۵، ۲۹۷  
 برلن: ۲۶  
 بریتانیای کبیر: ر. ک، انگلیس  
 بطاویه: ر. ک، باتاویا  
 بغداد: ۲۹، ۳۰، ۴۶، ۳۲۵  
 بقراط: ۱۶۰، ۲۰۰، ۲۲۴  
 بکن: ۴۵  
 بلور (عمارت): ۱۵۲  
 بمباسی: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲  
 بمبئی: ۱۹۲، ۳۴۹  
 بنجامین: ۴۸  
 بوشهر: ۱۵، ۳۳، ۴۶، ۲۲۸، ۳۶۷، ۳۷۶  
 بوگالو (کشتی): ۱۳۹  
 بهمن میرزا: ۵۵، ۱۵۷، ۱۹۲  
 بیزانس: ۱۹۳  
 بیزمارک (پرنس): ۳۷۸  
 بیستون: ۳۱، ۳۸۰  
 پاپ: ۳۴۶  
 پارس: ۳۴۷  
 پرا (محلّه): ۳۷۵  
 پرت: ۲۲۶  
 پرستان: ۳۱۳  
 پرتغال: ۲۱۲، ۲۲۶  
 پرسپولیس (کشتی): ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۶  
 پوخونتیف: ۲۴۷  
 پورتکال: ر. ک، پرتغال  
 بیرسون [پیرسون]، ماژور: ۷۱، ۲۴۸  
 پیشکار - وزارت: ۹۸  
 تاتار: ۲۷  
 تارخ، احمد: ۲۹  
 تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب): ۴۶  
 تامسن، سررونالد: ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷  
 ۷۸، ۷۷، ۲۴۵، ۲۴۹  
 تامسن، سر.و: ۷۴  
 تایمز (روزنامه): ۵۶  
 تبریز: ۳۴، ۵۷  
 تخت جمشید: ۳۸۰  
 ترکمن (تراکمه): ۲۹، ۱۴۰، ۳۳۰، ۳۳۱  
 ترکیه: ۲۹  
 تقی خان: ر. ک، امیرکبیر  
 تلگرافچی باشی: ۴۴  
 تَنر (دکتر): ۱۹۱  
 تنگ چوکان: ۳۰  
 توپخانه (میدان): ۲۱۱  
 توپ مروارید: ۲۱۲  
 تهران: ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۷۴، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۳۴۱، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳  
 جاجرود: ۶۴  
 جبرئیل: ۲۷۱  
 جعفرقلی خان: ۲۹۷  
 جلال الدوله [فرزند ظلّ السلطان]: ۶۲، ۶۵، ۱۴۲  
 جلفا: ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۷  
 جمال الدین افغانی (سید): ۲۴۸  
 جمال ستام (بانو): ۳۱  
 چرچیل: ۳۸۰

و سایرین را نیز تحت عنوان اسم شهر بیابید.  
 حکیم باشی: ۵۹، ۴۴،  
 حوا: ۲۷۰  
 خاخام: ۳۱۶  
 خاصه تراش: ۵۹، ۴۴،  
 خاصه تراش باشی: ۴۱  
 خاقان مغفور: ر. ک، فتح علی شاه  
 خان دائی [دائی ظل السلطان]: ۵۶  
 خراسان: ۲۹۳  
 خرمشهر: ۴۶، ۳۷۶  
 خزر (بحر، دریا): ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۴۸  
 خسرومیرزا: ۸۷  
 خُلر (قریه): ۲۲۹  
 خلیج فارس: ۳۳، ۴۶، ۱۳۹، ۳۲۵، ۳۳۰،  
 ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱  
 خواجه باشی: ۴۵  
 خواجه سرایان: ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵  
 خیابان سفرا: ۶۹  
 دارالفنون (مدرسه): ۱۶۰  
 داروغه: ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۳۵  
 داریوش هخامنشی (داریوس مدی): ۳۱  
 دالغورکی (وزیرمختار): ۶۴  
 دربند: ۲۷  
 درپس پرده (کتاب): ۱۶  
 دریا بیگی (شغل): ۳۷۵  
 دریای نور: ۳۲  
 دستان، میرزا حبیب اصفهانی: ۲۹  
 دلگشا [کنیز]: ۱۵۰، ۱۵۱  
 دلگشا (باغ): ۱۳۴  
 دماوند (کوه): ۵۲، ۷۰  
 دون ژوان: ۱۶۸

چشمه حوری شهر بانو: ۱۸۱  
 چکسلواکی: ۲۲۴  
 چمبرلین، لرد: ۲۳۳  
 چهل تن: (محل): ۱۶۷  
 چیچستر: ۱۶  
 چیرل، مسیو والن تین: ۲۴۵، ۲۴۶  
 چین: ۳۲۵  
 حاجب (شغل): ۱۵۰  
 حاجی بابا: ۲۹  
 حاجی بابا افشار: ۲۹  
 حاجی بابا (بصورت مصور): ۱۶  
 حاجی ترخان (حاجی طرخان): ۲۷  
 حاجی عباس، مادام: ۵۰  
 حافظ: ۲۲۹  
 حبشه (حبشی): ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰،  
 ۱۵۱، ۳۳۲  
 حبیب الله خان [برادر انیس الدوله]: ۵۲  
 حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا: ۸۷، ۲۹۳  
 حسام لشکر: ر. ک، عبدالکریم  
 حسن (ع) [حضرت امام حسن]: ۱۶۷، ۱۹۴،  
 ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷  
 حسن: ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸  
 حسن سلمانی (مشهدی): ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱،  
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸  
 حسین (ع) [حضرت امام حسین]: ۱۶، ۱۹۴،  
 ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲،  
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۴۱  
 حسین: ۱۰۷، ۱۰۸  
 حسین قلی خان بختیاری: ۲۹۷  
 حضرت آدم: ۲۷۰  
 حضرت امام حسن: ر. ک، حسن (ع) بقیه ائمه

زلیخا: ۱۰۵  
 زنیف (زنیو و یف): ۷۸  
 ژوئیت: ۳۴۶  
 ساسانیان: ۳۰۷  
 سالار: ۲۹۳  
 سانه (کشتی فرانسوی): ۳۸۰  
 سپه (میدان): ر. ک، امام خمینی (میدان)  
 سپهسالار، میرزا حسین خان: ۴۶، ۴۷، ۸۲  
 سپهسالاری (شغل): ۴۷  
 سخن (مجله): ۱۹۲  
 سراج الملک، میرزا حسین: ۲۹۴، ۲۹۵  
 سروش اصفهانی: ۱۹۲  
 سفرنامه دیولافوآ: ۳۷  
 سلیمان (حضرت): ۱۹۱  
 سلیمان خواجه باشی [خواجه باشی  
 ظل السلطان]: ۱۴۵  
 سهیل (سهیلی): ۱۴۰، ۱۴۱  
 سهراب خان: ۲۹۶، ۲۹۷  
 سن پترزبورگ: ۲۴۸  
 سندباد بحری: ۱۳۱  
 سستی: ۲۷۷، ۲۸۱  
 سوانح عمری حاجی بابا: ۲۹  
 سوت کنزین ین (موزه): ۱۹۰  
 سوزا: ر. ک، شوش  
 سوئدی: ۱۸، ۲۳۴  
 سویل: ۱۶۸  
 شاپور اول: ۳۰  
 شاپور (رود): ۳۰  
 شاپور (شهر): ۳۰  
 شاپور (غار): ۳۰  
 شاپور (مجسمه): ۳۰

دون خوان تنوریو: ۱۶۸  
 دهلی: ۲۵۳  
 دی آن [دیان، دیانا] (معبد): ۳۱  
 دیوسفید: ۱۹۱  
 دیکسن، [دکتر] سر پویف: ۷۰  
 دیولافوآ، مادام: ۳۷، ۳۸۰  
 دیولافو (مسیو): ۳۷۹، ۳۸۰  
 رجب: ۳۱۳  
 رحیم خان: ۲۹۵، ۹۹۲  
 رستم (پهلوان افسانه‌ای): ۱۹۱  
 رشت: ۴۷  
 رضا (ع) [حضرت امام]: ۱۹۹، ۳۴۱  
 رضا (میرزا) [نوکر ظل السلطان]: ۵۹  
 رضاقلی بیک [پدر بزرگ مادری  
 ظل السلطان]: ۵۵  
 رقیه (ع) [حضرت]: ۲۷۱  
 رکن الدوله، علی نقی میرزا: ۱۸۱  
 مُم: ۳۴۸  
 روالین سن، سر هنری: ۷۳، ۲۵۱، ۳۸۰  
 روحی، شیخ احمد: ۲۹  
 روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه: ۲۹۷  
 روسیه (روس، روسی): ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱،  
 ۲۶، ۲۷، ۴۶، ۵۱، ۶۴، ۷۸، ۱۰۳، ۱۸۱،  
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،  
 ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۶۸،  
 ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸  
 رومیان (روم): ۳۱، ۱۹۳  
 رویترا، بارون ژولیوس دو: ۴۶  
 ری: ۳۰  
 زانوبند (نشان): ۲۴۷  
 زاینده رود: ۳۴۶

طولوزان: ۴۱  
 طهران: ر. ک تهران  
 ظل السلطان، [مسعود میرزا]: ۵۵، ۵۶، ۵۷،  
 ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷،  
 ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۵،  
 ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۹۵، ۲۹۷  
 ظل السلطان، علی شاه: ۱۸۱  
 عباس (ع) [حضرت]: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴  
 عباس میرزا نایب السلطنه: ۲۹، ۲۵۵، ۱۵۷،  
 ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۹۳  
 عبدالطیف الطسوجی: ر. ک، الطسوجی  
 عبدالکریم (حسام لشکر، امیر تومان) [برادر  
 انیس الدوله]: ۵۲  
 عبدالله (آقا): ۱۹۴، ۱۹۵  
 عبدالله (سید): ۱۵، ۲۱  
 عبدالوهاب خان حکیم باشی (میرزا): ۲۹۵  
 عثمانی (عثمانیان): ۲۷، ۴۳، ۱۰۳، ۲۲۲،  
 ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۲۳، ۳۳۹، ۳۸۱، ۳۸۲  
 عربی: ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۶۸  
 عشق آباد: ۴۶  
 عفت الدوله: ر. ک، عفت السلطنه  
 عفت السلطنه [مادر ظل السلطان]: ۵۵، ۶۳  
 عقاب سفید [نشان]: ۲۴۷  
 علاء السلطنه، میرزا محمد علی خان: ۴۲  
 علی (ع) [حضرت امام]: ۱۹۴، ۲۶۵، ۲۷۷  
 علی، (حاج ملا): ۴۷  
 علی بندر (چاه): ۱۳۴  
 علی جراح (آقا): ۲۳۸، ۲۴۰  
 علی خان فراش باشی (حاج): ۳۷  
 عماد الدوله (لقب): ۵۵  
 عمر: ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱

شاعر باشی (ملک العراء): ۴۴  
 شاه (میدان): ۲۱۱  
 شاه عباس: ۲۱۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۳  
 شهر حال رجال ایران: ۲۴۸  
 شرح حال عباس میرزا ملک آراء: ۶۴  
 شرح زندگانی من: ۳۳۷  
 شکوه السلطنه: ۵۱  
 شمر لعین: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳  
 شوش [شهر] سوز: ۳۷۶، ۳۸۰  
 شوش (کشتی): ۳۷۷  
 شوشان (عمارت): ۳۰  
 شوکت الوزراه، میرزا اسدالله: ۲۹  
 شهریانو: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰،  
 ۱۸۱  
 شیخ الملوک، شیخ علی میرزا: ۱۶۸، ۱۶۹،  
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶،  
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱  
 شیراز: ۳۴، ۶۱، ۶۵، ۸۱، ۸۶، ۱۳۴، ۱۳۵،  
 ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳،  
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۳۲۵، ۲۴۲،  
 ۲۷۷، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۸۲  
 شیعه: ۲۷۷، ۲۸۱  
 شیل (دکتر): ۷۳  
 صارم الدوله: ۶۵  
 صالح عرب (آقا سید): ۴۷  
 صنیع الملک، میرزا ابوالحسن غفای  
 کاشانی: ۱۹۲  
 طسوج: ۱۹۲  
 الطسوجی تبریزی، میرزا عبدالطیف: ۱۷۵،  
 ۱۹۲  
 طمس: ر. ک، تایمز

- عملجات خلوت: ۴۴  
 عیسوی (عیسویان): ۲۵۷، ۳۱۳، ۳۱۷  
 ۳۴۸، ۳۲۹  
 عین الملک [لقب]: ۵۵  
 غلام سیاه... ۱۴۳  
 فارس: ۱۹، ۳۰، ۸۱، ۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴،  
 ۳۸۰، ۳۸۱  
 فارسی (زبان): ۴۰، ۷۴، ۱۵۷، ۳۷۸، ۳۸۰  
 فتح علی شاه: ۲۹، ۵۱، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۸۰،  
 ۱۹۰، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۷۱  
 فراش باشی: ۴۴، ۶۱  
 فرانسه (فرانسوی): ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۵۰، ۶۴،  
 ۲۲۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰  
 فرت نایت له رویو (روزنامه): ۲۴۵  
 فرمانده گارد: ۴۴  
 فرنگستان: ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۱۲۲، ۱۵۹، ۲۲۶  
 فرنگی: ۲۳۹  
 فریسه: ۲۳۴  
 فضل علی خان [فرزند قوام الملک]: ۳۸۲  
 فلورانس: ۲۲۷  
 فیگارو (روزنامه): ۱۹۹  
 فیلورنس: ر. ک، فلورانس  
 قاجار: ۳۷  
 قاجاریه: ۱۸، ۲۰، ۱۹۲، ۳۲۴  
 قابیل: ۲۷۰  
 قاپوچی (شغل): ۵۸  
 قاسم [فرزند امام حسن (ع)]: ۲۷۰، ۲۷۱  
 قرآن: ۱۶۳، ۱۷۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۳۳۳، ۳۳۹،  
 ۳۴۰  
 قراباغی: ۳۳۰، ۳۳۱  
 قره العین: ۳۸  
 قزوین: ۴۷  
 قسطنطنیه: ۳۱  
 قفقازیه: ۲۲۶  
 قلہک: ۷۲، ۷۷  
 قم: ۲۹، ۴۲  
 قوام الملک، میرزا علی محمد خان: ۸۶،  
 ۳۸۱، ۳۸۲  
 کاتولیک: ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹  
 کارون (رود): ۳۷۶، ۳۷۷  
 کازرون: ۳۰  
 کاستیل کرخان: ر. ک، گرسیگرخان  
 کامران میرزا نایب السلطنه: ۵۲، ۶۳، ۳۷۸  
 کتابخانه ملی ایران: ۱۵، ۲۰  
 کربلا: ۱۲۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۴۱  
 کردستان: ۲۹۳  
 کرسٹوسف، مسیو: ۱۵، ۲۱  
 کرمان: ۲۲۶  
 کرمانشاهان: ۳۱  
 کرمل (دیر): ۲۷  
 کروگر، چارلز مک: ۲۵۱  
 کریم خان زند: ۲۱۱  
 کریمه: ۲۷  
 کشمیری: ۳۳۸  
 کلکتہ: ۷۶  
 کنیا: ۱۴۰  
 کیخسرو (مقبره): ۳۰  
 گبز: ۳۱۳  
 گرسیگرخان (ژنرال): ۴۹  
 گریبایدوف: ۳۷۱  
 گوت: ۳۱  
 گیرس: ۲۴۵

گیلان: ۲۴۵، ۲۴۶

لمره، (مسیو): ۴۱

لمسدن، مسیوپتر: ۲۴۶

لندن: ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۵۶،

۷۳، ۷۶، ۱۵۲، ۲۱۱، ۳۲۳، ۳۷۱

لنکران: ۲۸

لوطیان: ۱۳۵

لوفتوس: ۳۸۰

لیلی (معشوقه مجنون): ۱۹۱

ماردوشه: ر. ک، مردخای

مازندران: ۲۴۵، ۲۴۶

مجنون [عاشق لیلی]: ۱۹۱

محبوب، محمد جعفر: ۱۹۲

محمد (ص) [حضرت]: ۱۳۶، ۱۹۴، ۲۰۷،

۲۲۵، ۲۵۷، ۳۵۳

محمد حسین خان [برادر انیس الدوله]: ۵۲

محمد شاه: ۱۸۱، ۱۹۲

محمود میرزا [برادر صلیبی شیخ الملوک]:

۱۸۱

محمزه: ر. ک، خرمشهر

مردخای: ۳۰، ۳۱۷

مریم (ع) [حضرت]: ۱۸۹، ۳۴۸، ۳۴۹

مستوفی، عبدالله: ۳۳۷

مستوفی الممالک: ۵۰

مسجد نارون: ۲۹۴

مسدو: ۲۲۶

مسکو: ۵۱

مسلمانان: ۳۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۰،

۱۶۵، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۸،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،

۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۵۰

مشرقیان: ۲۲۳

مشهد: ۲۹، ۴۶، ۱۲۷، ۱۹۹، ۳۲۱، ۳۲۹،

۳۳۰، ۳۴۱

مشیرالدوله: ر. ک، سپهسالار، میرزا حسین جان

مشیرالدوله: ۲۹۷

مشیرالملک، میرزا حبیب: ۸۶، ۸۷، ۲۹۴،

۲۹۵، ۲۹۷

مصری: ۳۴۶

مطربان: ۱۳۵

مظفرالدین شاه: ۵۱، ۵۶

معمدالدوله، فرهاد میرزا: ۸۶

معمار باشی [منصب]: ۵۲

مقلدان: ۱۳۵

مکه: ۱۳۹

ملایر: ۱۸۱

ملتکه: ۳۷۸

ملک آراء، عباس میرزا: ۳۷، ۴۶، ۲۴۷

ملک محمد [خادم نویسنده کتاب]: ۲۰۱،

۲۰۷

موری، (سر): ۷۳

موریه، جیمز: ۲۹

موسی: ۲۳۴

مومباسی: ر. ک، عباس

مهد علیا: ۴۹، ۴۲، ۸۵

میرغضب: ۳۰۸

مینوی، [مجتبی]: ۲۹

نادرشاه: ۲۱۲، ۲۵۳

ناصرالدین شاه: ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۳۷،

۳۸، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۸۶،

۱۹۲، ۲۱۱، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۸۲

ناظم الاسلام کرمانی: ۴۶، ۴۷

- نایب السلطنه: ر. ک، عباس میرزا  
 نایب السلطنه: ر. ک، کامران میرزا  
 نسا: ۱۰۸، ۱۰۷  
 نسق خانه [نسقچی، نسقچی باشی]: ۸۸  
 نصرالله میرزا [پسر رکن الدوله]: ۱۸۱  
 نقاش باشی: ۱۸۷، ۴۴  
 نصرانیان: ۷۷  
 نمسه: ر. ک، اتریش  
 نورالدین (درویش): ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱  
 ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹  
 نیاوران (کاخ): ۳۸  
 واگنرخان: ۶۴  
 وزارت جنگ: ۶۳  
 وزیر امور خارجه: ۴۴  
 وزیر اول: ۴۴، ۴۵، ۴۶  
 وزیر خزانه: ۴۴  
 وزیر دربار: ۴۴  
 وزیر عدلیه: ۴۴  
 وزیر مختار آمریکا [بنجامین]: ۴۸، ۴۹  
 وزیر مختار: ۷۱  
 وزیر نظام، محمد ابراهیم خان: ۲۱۱  
 ولکان (کوه): ۵۲، ۷۰  
 ولگا (رود): ۲۷  
 ویزابیت: ر. ک، بیزانس  
 ویلس، چارلز جیمز: ۱۵، ۱۶، ۲۱  
 ویلتو: ۲۶  
 ویلیامز (سر): ۳۸
- هابیل: ۲۷۰  
 هرات: ۷۵، ۲۴۷، ۲۹۳  
 هرمز (جزیره): ۲۱۲  
 هروستراتوس: ۳۱  
 هزار و یک شب: ۵۷  
 هشرخان: ر. ک، حاجی ترخان  
 هفت تن (عمل): ۱۶۶  
 هلند: ۳۴۹  
 همدان: ۳۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱  
 ۲۲۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۸۰  
 هندوستان (هند، هندی): ۲۹، ۳۳، ۳۹  
 ۴۶، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۴۹، ۱۶۴، ۲۱۲  
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۲۹  
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸  
 ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۸۰  
 یالمارسن (سوئدی): ۱۸  
 یزد: ۲۹۳، ۳۲۱، ۵۹  
 یزید: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴  
 یسوعین: ۳۴۶  
 یمین الدوله: ر. ک، ظل السلطان  
 ین: ۲۲۶  
 یوسف: ۱۰۵  
 یونانیان: ۳۴۵  
 یهود (یهودی، یهودیان): ۱۵، ۳۰، ۳۲، ۵۷  
 ۱۱۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۳  
 ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۹  
 ۳۴۶، ۳۸۱، ۳۸۲



نمونه‌هایی از ترجمهٔ اصلی کتاب



کیمیای حقیقه

دکتر اوایل کلینی در حجب ارسال قبل مسافرتی لایران نموده پوشش مشاهده  
 سفر خود را که عبارت از ساختن مادی و مطنه ایران و گذارنش ایام وقت او در این  
 مملکت بوده باشد کلماتی منحصراً من کاشته و آرزو صفات نظر که در جو تحقیقات سفر است  
 سری هر دو مکتوبه که در لندن سفرنامه خود را بطبع رسانیده است و در صورتیکه  
 اینها از زمان کلینی بزبان روسی ترجمه نموده و بحلیت طبع منجلی داشته است  
 و در کتاب سفر خود در جهان مطلع شدگان اچسبیت قوی شوکت ادریس همایون شاه  
 روح و حیا و روح اعلیٰ مدین فدا که کتب من علامت زاده سید خداوند که در دارالترجمه خانه  
 همایونی رسول حضرت است اینها را سری ترجمه نموده اند همایون شاه همایون همایون  
 و این کتاب دو جلد است و جلد اول منسل بر جلد وصل و فهرست آن از قرار ذیل است



### مضامین اول

در ذکر مقصود مصنف طرفه اول از طرف کشف کتب از طرف  
طهران از طرف ایشان خود را کوفت انواع منافع از طرف

ما چهاره محض تفسیر و اطلاع مقصود خود را مسرودت کما کشف تا کنون جدیده جاری  
طیما نسیم هوی به یکدیگر یک لفظ بسیار خوبی مکشف گردید و کاشف خوشخت آن  
لفظ اشکافات خود را اطلاع داده شرح احوال آن لفظ را مندرج است  
آبوت سیاحان دیگر در حال سرعت خود را آن خط مبرس است و در این هنگام

لازم است که شخص کاشف و سیاح اول از حرکات و همان نوازلهای ساده  
و مسروری آن مملکت بزرگ سخن گوید یعنی که در آن وقت بود تشریح و در سیاحت  
سعد و در رفع احتیاجات آنها مباحثها مانند فارجهای بسیار بزرگ بطور قطع  
و نوازل معصوم و حاصل عیش و لذت و طراوت و لطافت بموقع آن ولایت بود  
از دوام جماعت سیاحان و مردمان و لگن و بکلی معدوم میگردد.

تشریح و تفسیر و بیان تأویف شرک رمضان در دوره کرشن ایرانی

طیبه کمالی

تشریح و تفسیر و بیان تأویف شرک رمضان در دوره کرشن ایرانی  
در دوره داری بر حسب اختلاف مذاهب پنج دین نوع پاسن را می شود  
مثلاً اکثراً عیسویان در شرق زمین حرمت پرستیز را خلیفت  
ملاحظه می نمایند و در ایام پرستیز به چه گوشت و تخم مرغ نخورند  
ولی از آن طرف در خوردن شراب افراط می نمایند  
پرستیز عیسویان فقط بواسطه از یاد ایام ممتاز است و بعضی از  
همین عیسویان که در شرق زمین متوطن هستند یک مدتی سال را

در پرهیز می شد . حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

روزه را باب مذمت نامیده و در میان مسلمانان مشهور است

که روزه ریح ایمان است و بلا عفا و ایشان ماه مبارک رمضان

همان ماهی است که قرآن در او نازل شده است و نیز در

قرآن مطبوع است که مسلمانها تمام ماه مبارک رمضان که در آن

از آسمان قرآن نازل شده است هیچ یک از مسلمانان بجا ن

انحصاریه و بخش گناهانی توانند ماه مبارک رمضان را احقر

نهند و غیر از این مسافران و <sup>مرضا (را)</sup> و اطفال صغیر و مسروران

منحنی باید همه آنها از وقت طلوع آفتاب الی غروب آفتاب روزه

دار باشند و معنی طلوع آفتاب در قرآن این طور تفسیر شد

که انسان بتواند نخ سفید و سیاه را امتیاز بدید .



تصاویری از ولیمهدی و پادشاهی ناصرالدین شاه



پنج نفر از دزدان و مأمورین دولتی



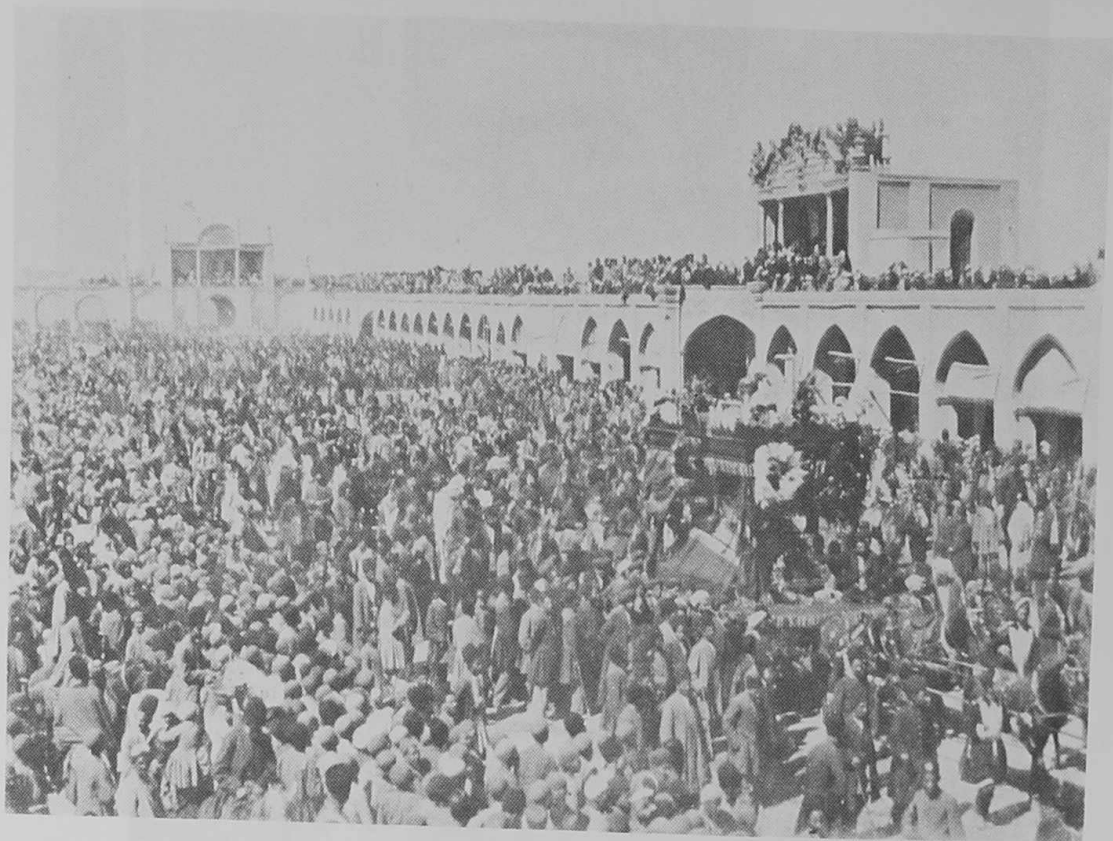
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت  
مجلس محاکمات تجارت

مجلس محاکمات تجارت





شبهه مجلس حضرت سلیمان (ع)



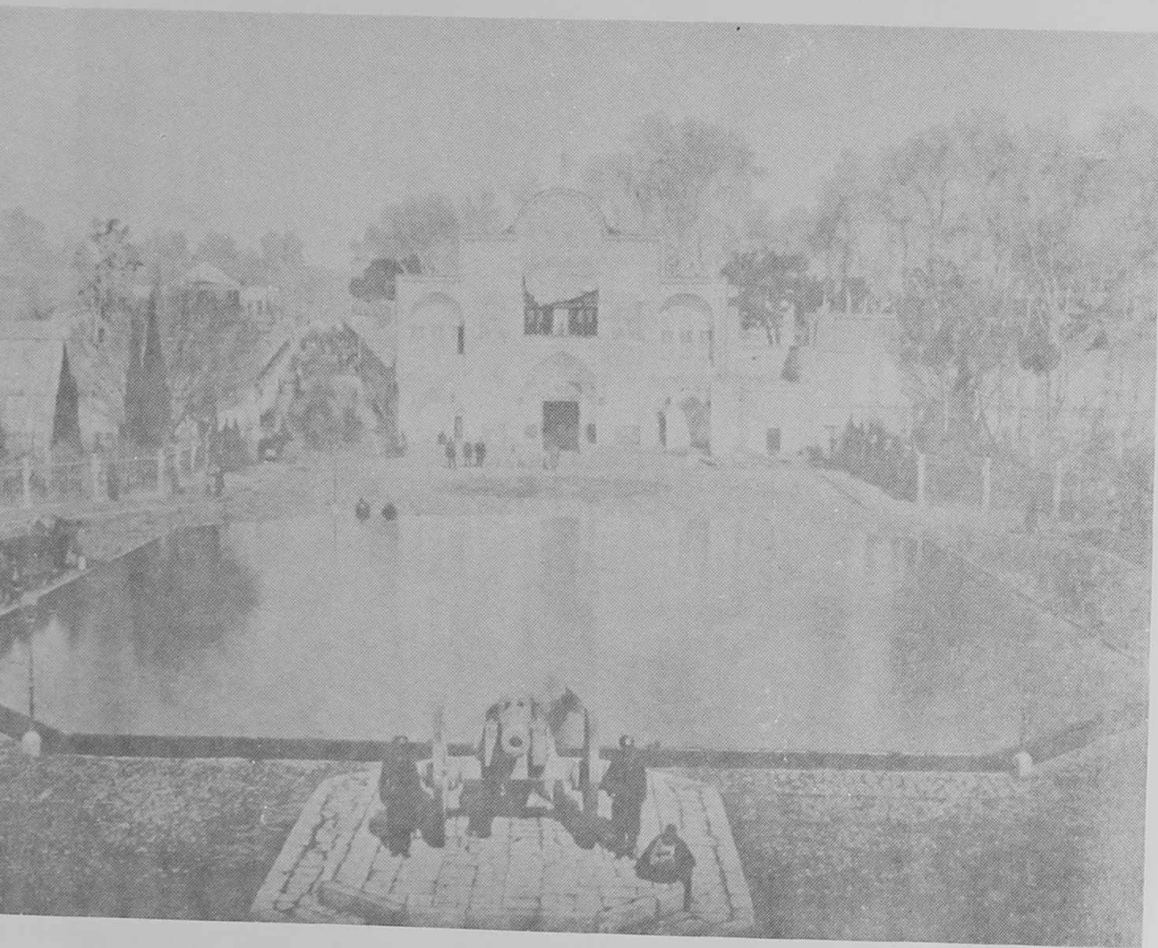
تشییع جنازه ناصرالدین شاه و ازدحام مردم.



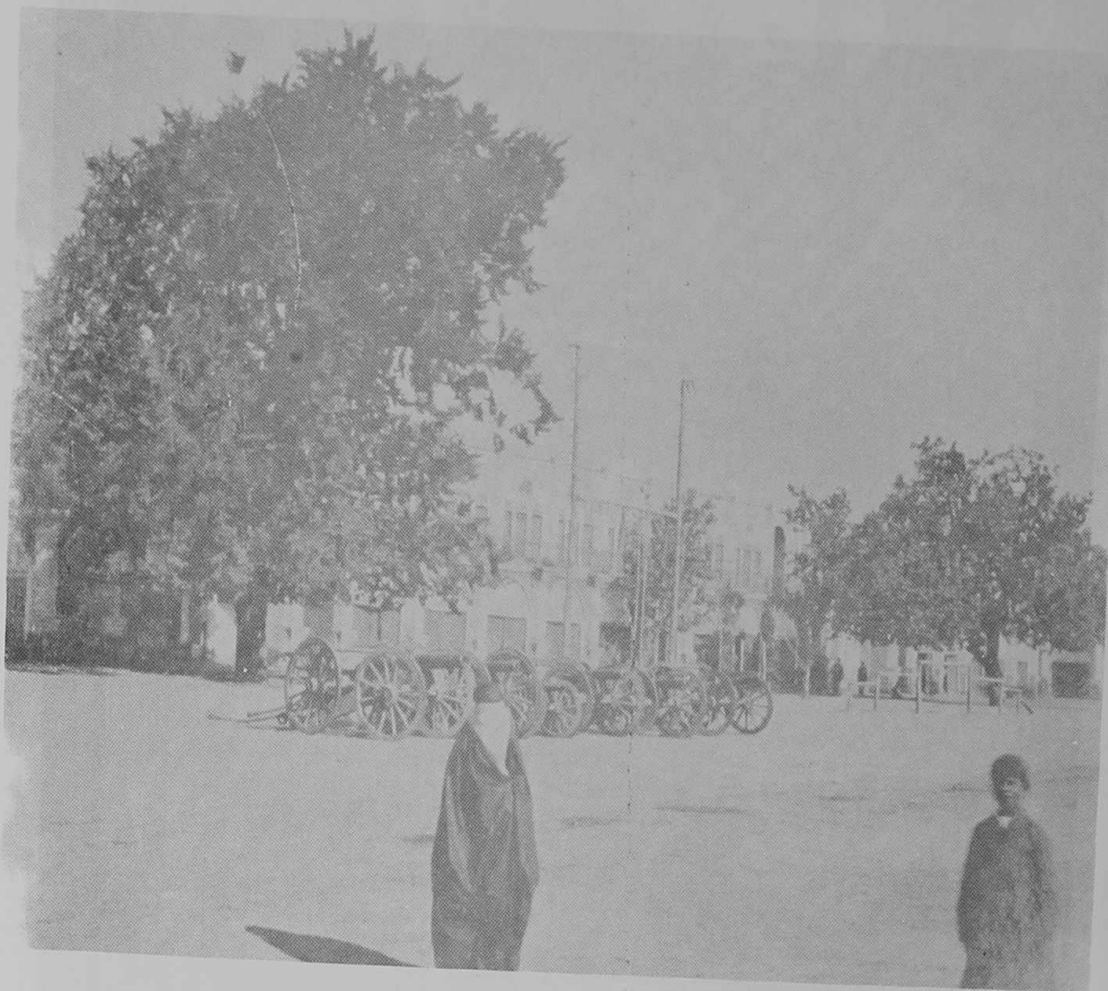
ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه



جواهر پوشاهانی که بجهت شبیه بازار شام در تکیه دولتی بانواع جواهرات آراسته اند.

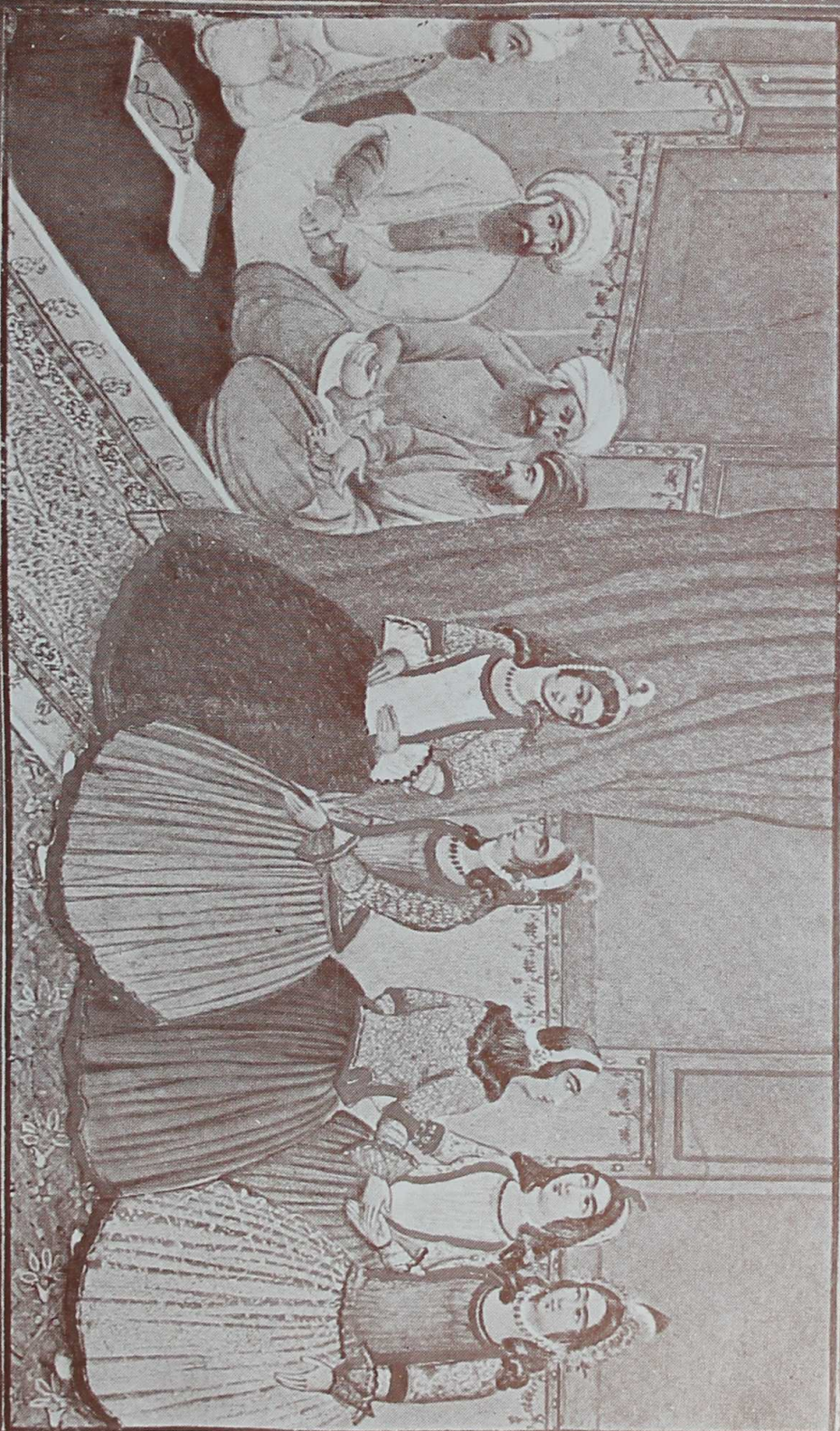


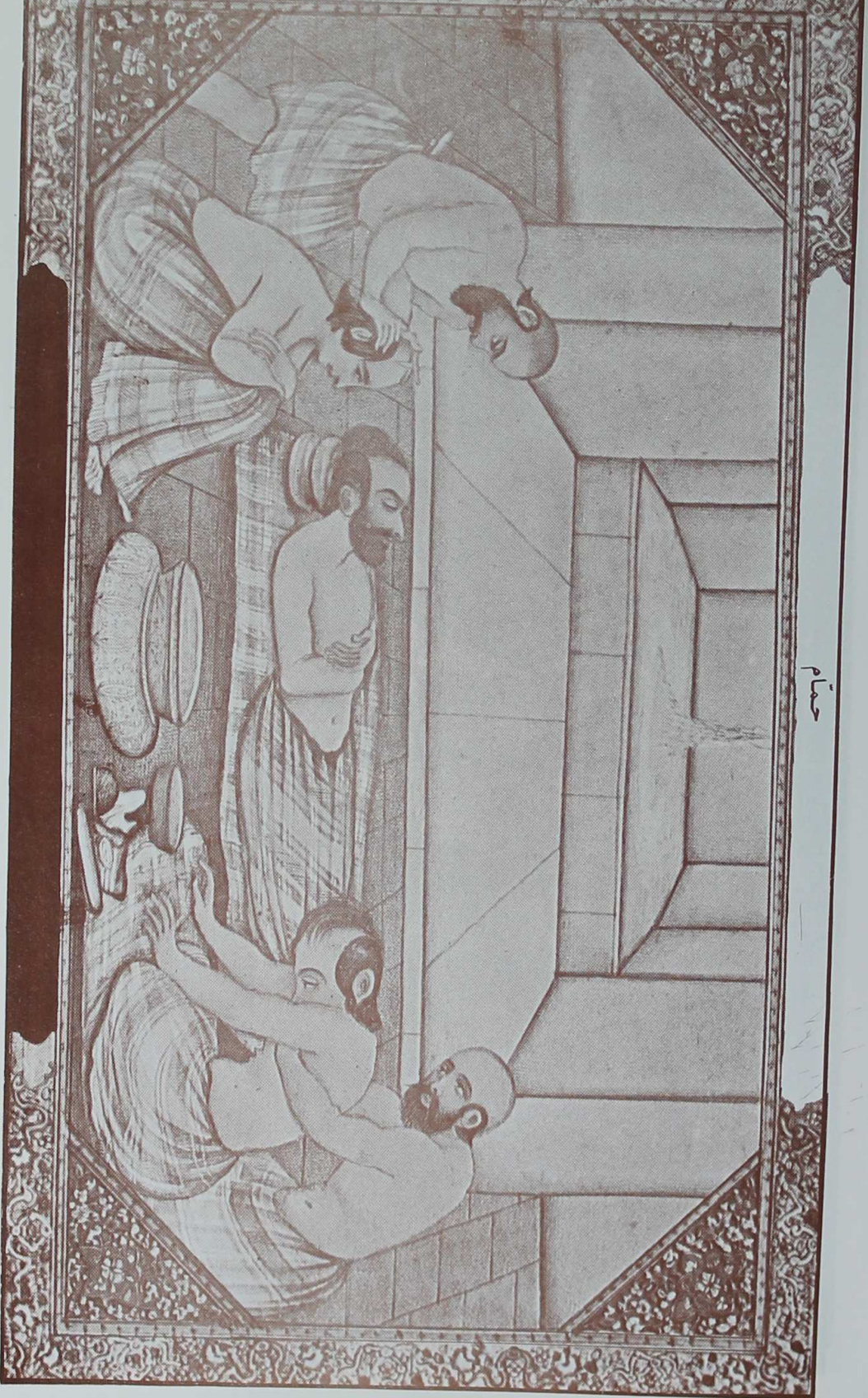
میدان ارک



میدان توپخانه

مجلس خواستگاری



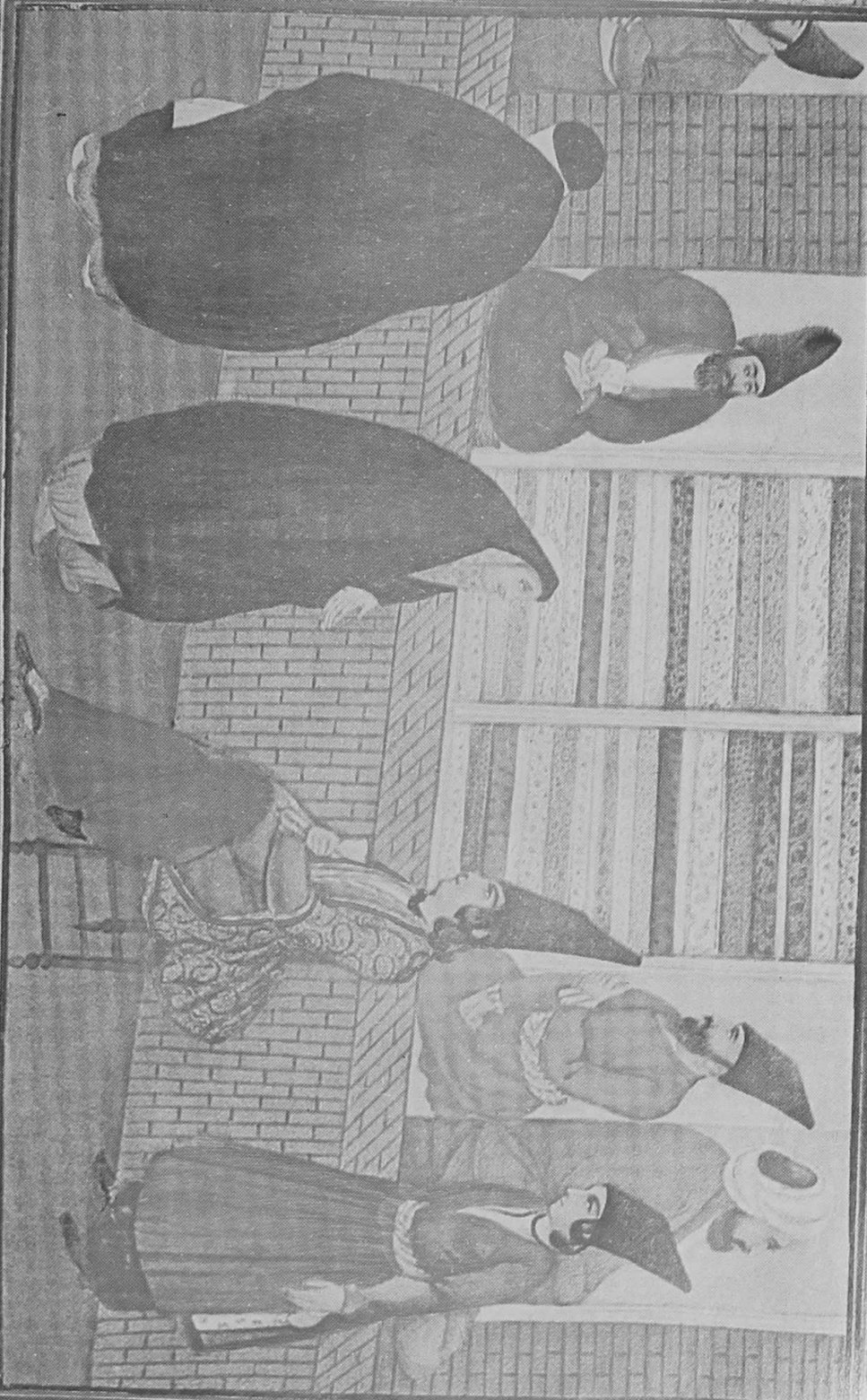




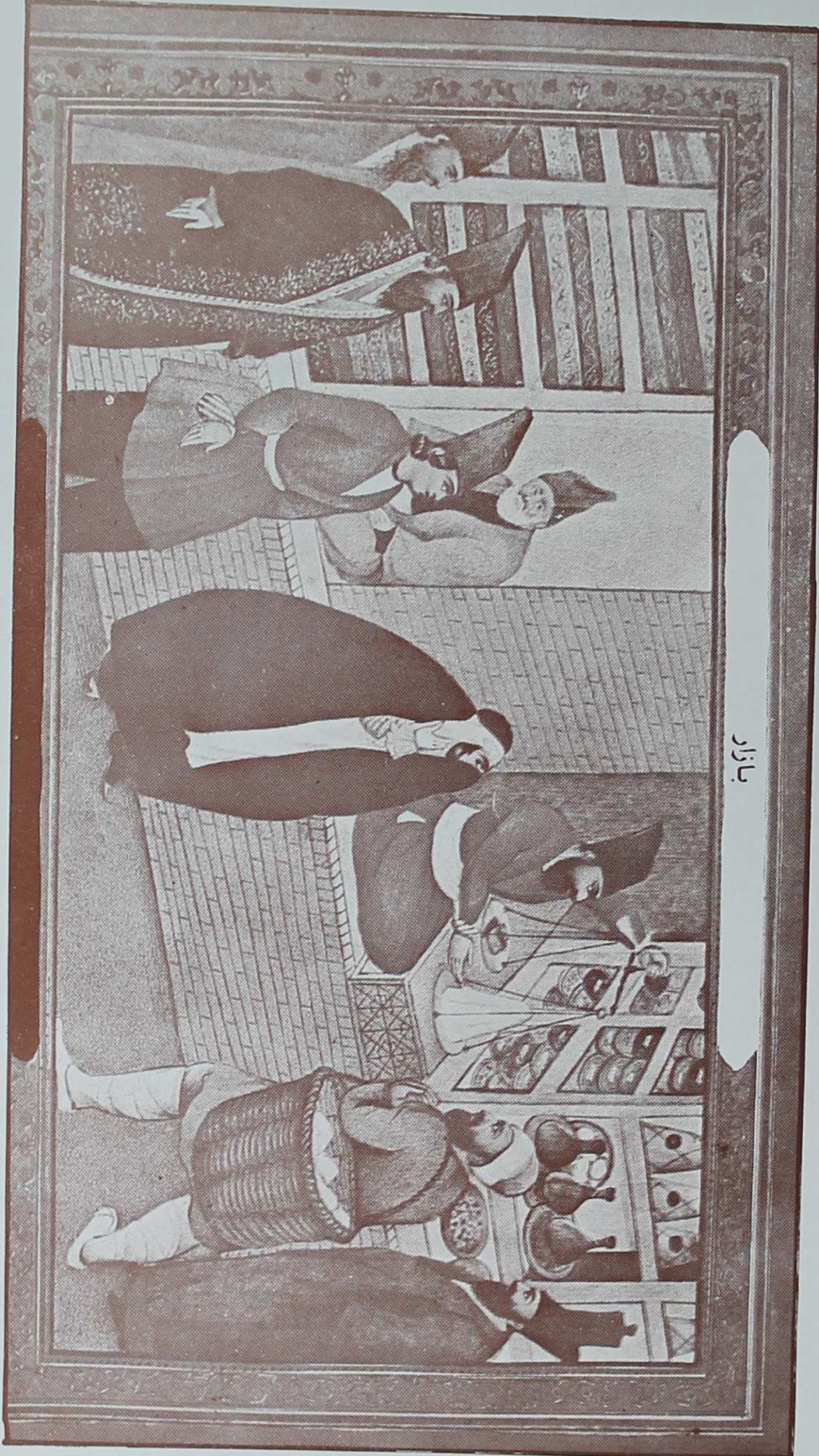


مجلس خواستگاری





بازار



مجلس مقلدان، مهربان و قاصدان





برون عروس و داماد به حجله



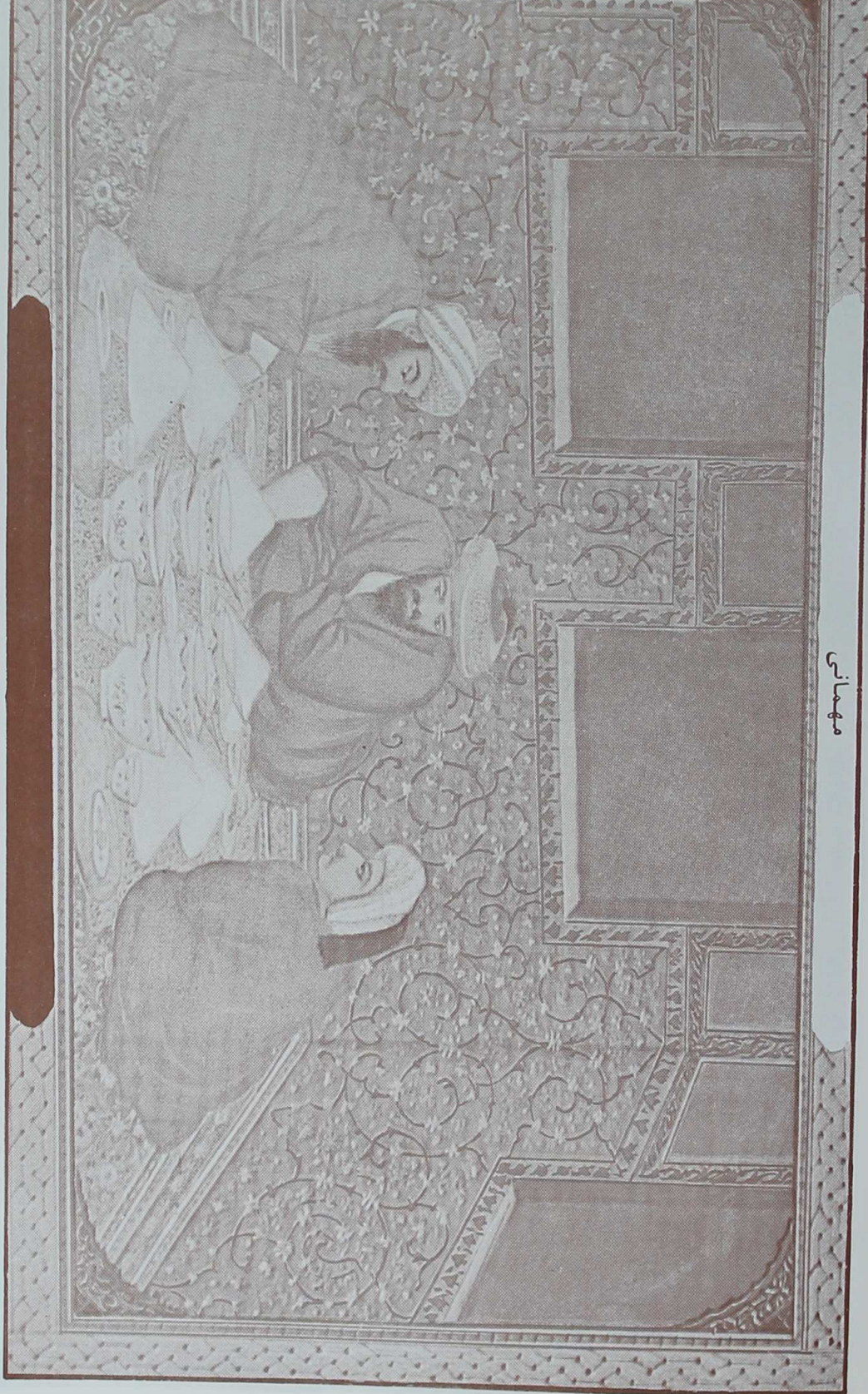
مطبخ و تهیه غذا برای عروسی

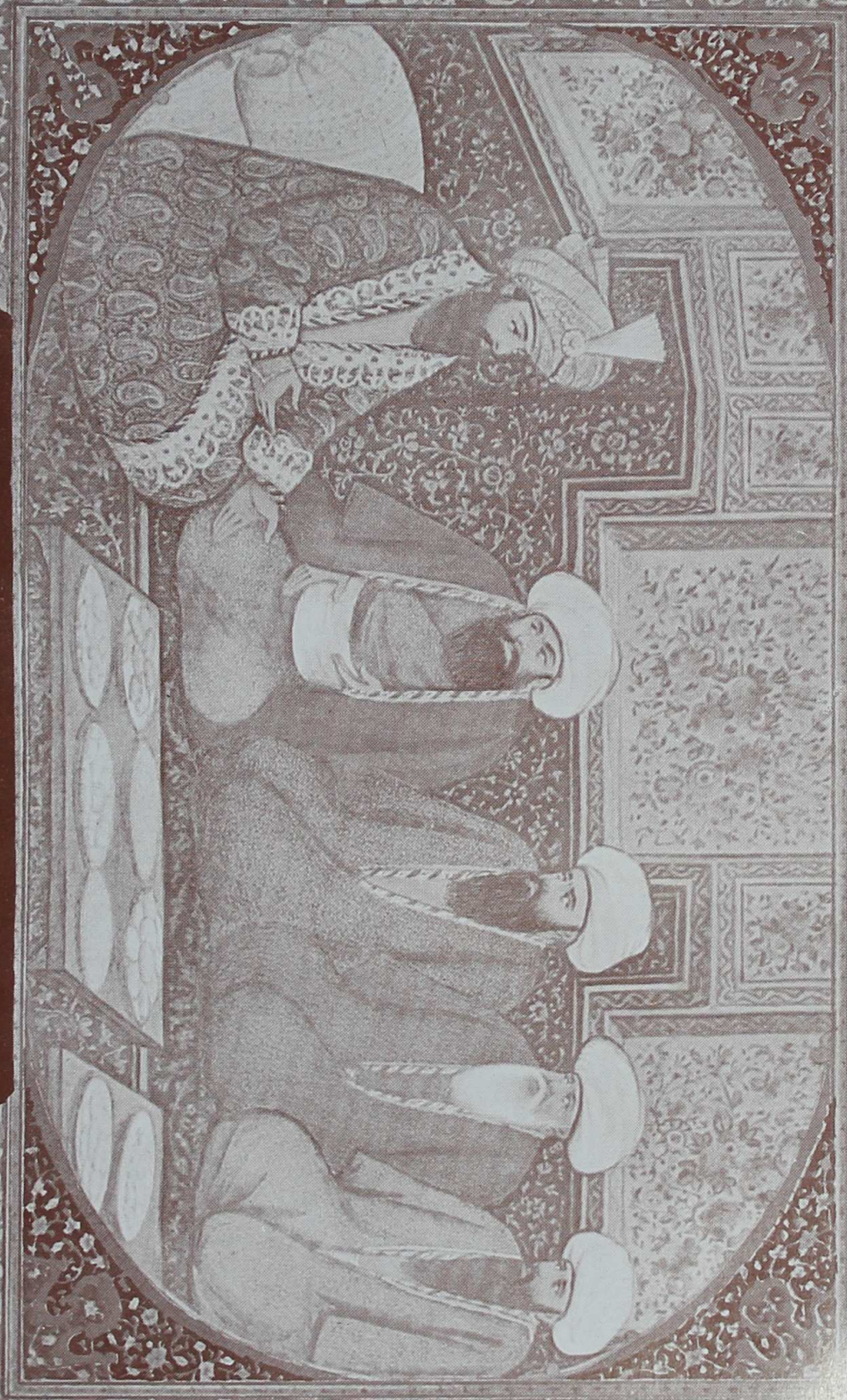


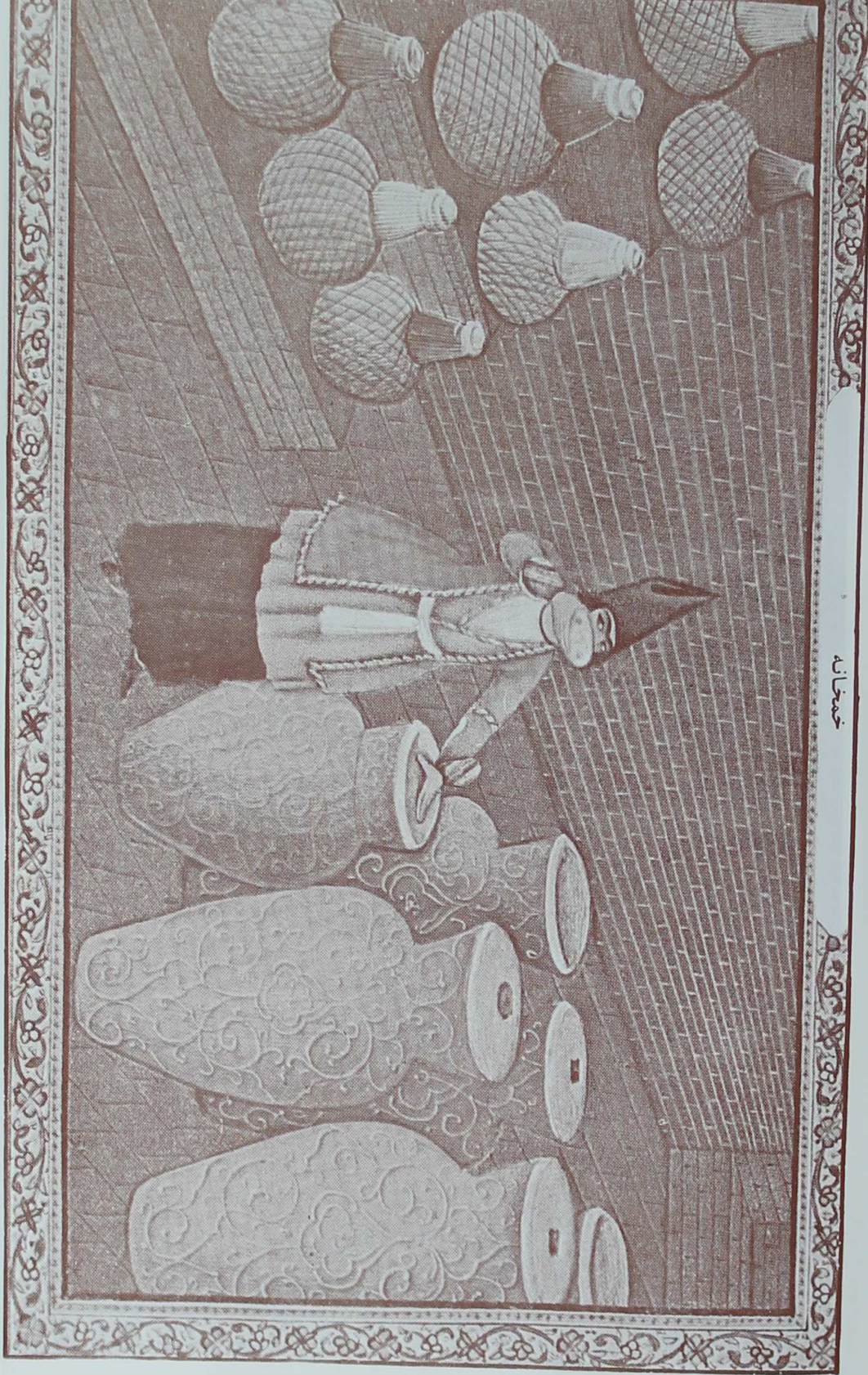


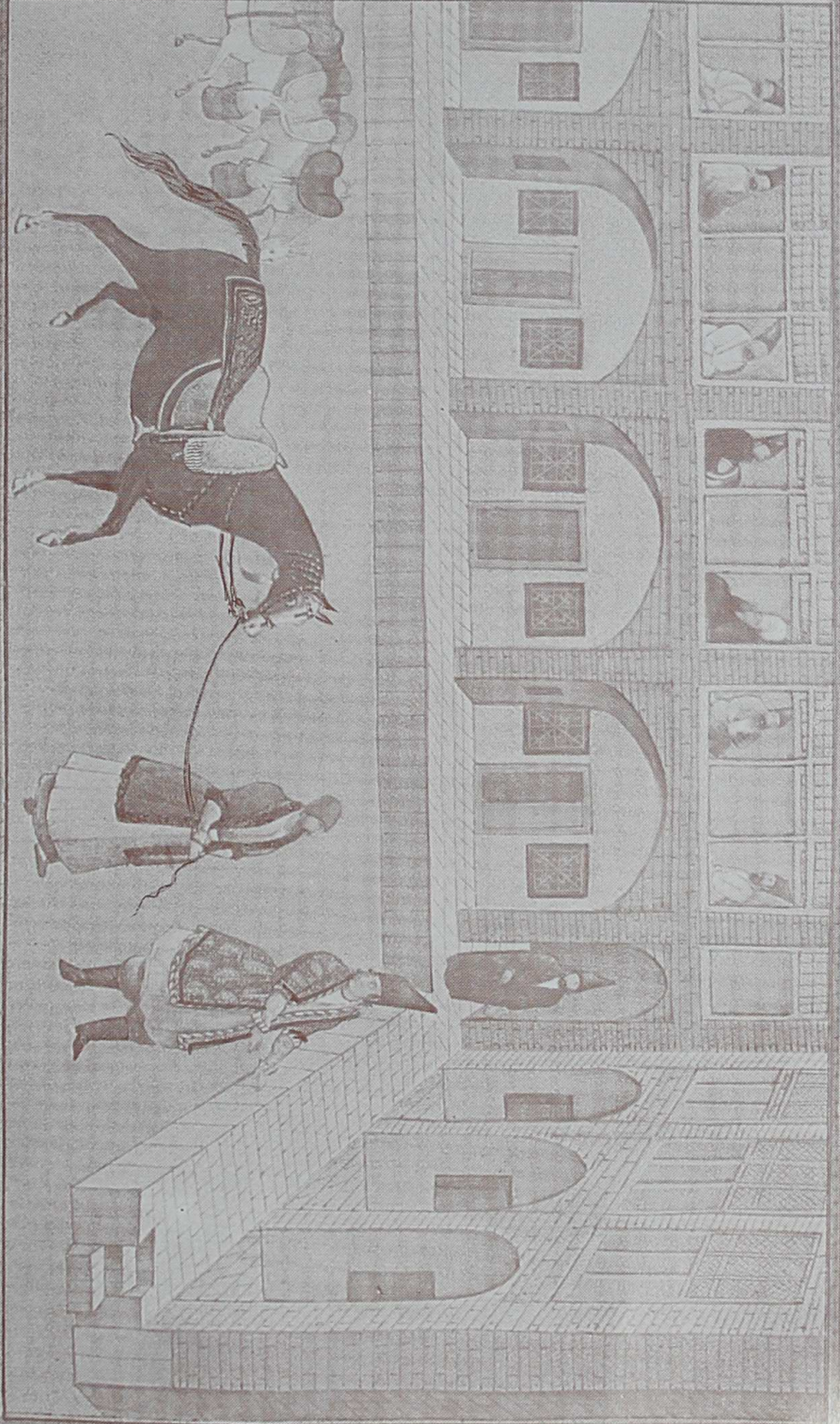
سفره مهمانی و غذا های ایرانی



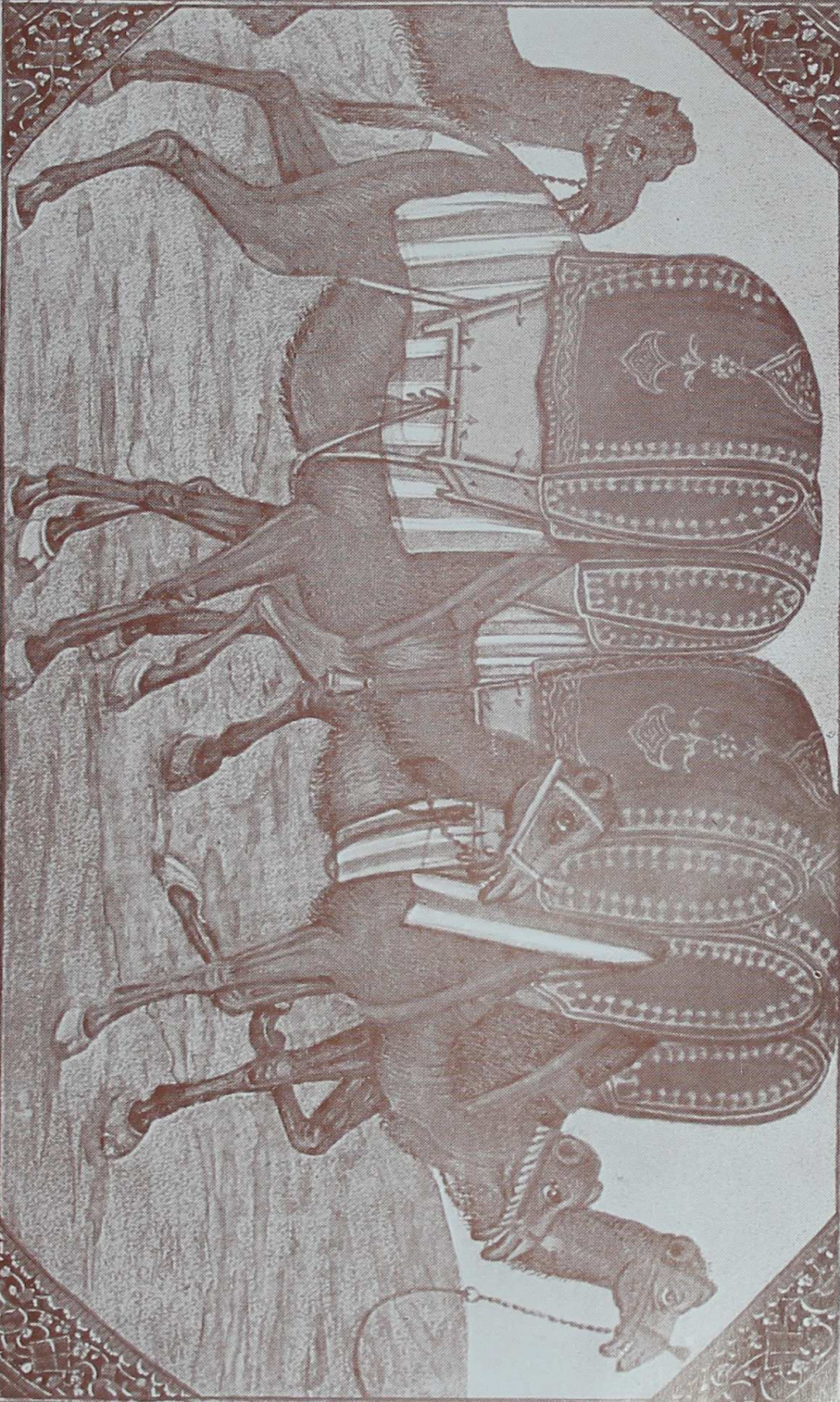












زنان در مسافرت

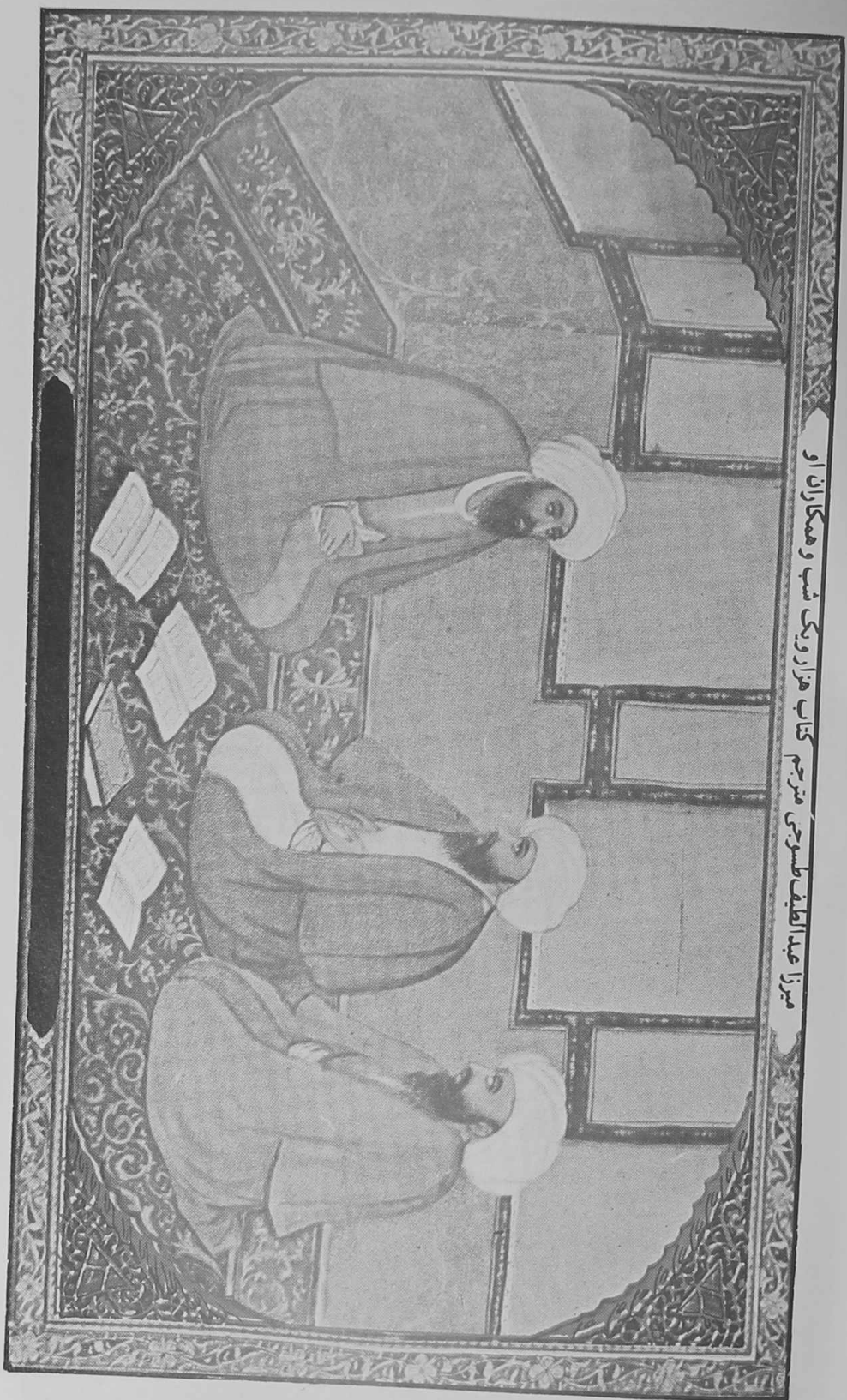




نمونه زن و مرد ایرانی



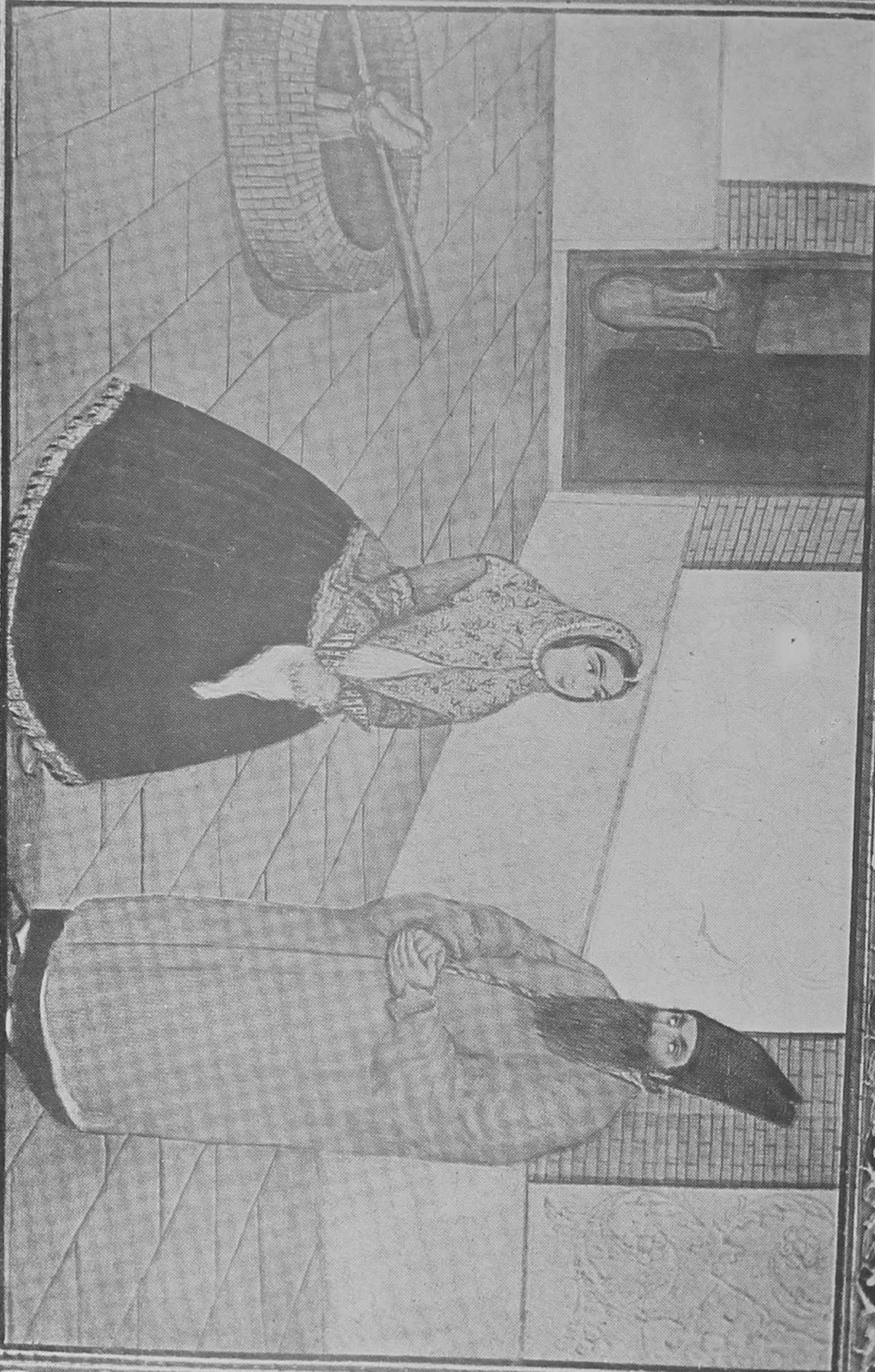
میرزا عبد الطیف طسوجی مترجم کتاب ہزار و یک شب و همکاران او



سنگسار کردن



آو بزبان کردن در جاهه بطریقہ و ازگون



زنان مرد همسرش را و آمدن همسایه‌ها



آمدن حکیم به بالین بیمار



استراحت پس از زایمان

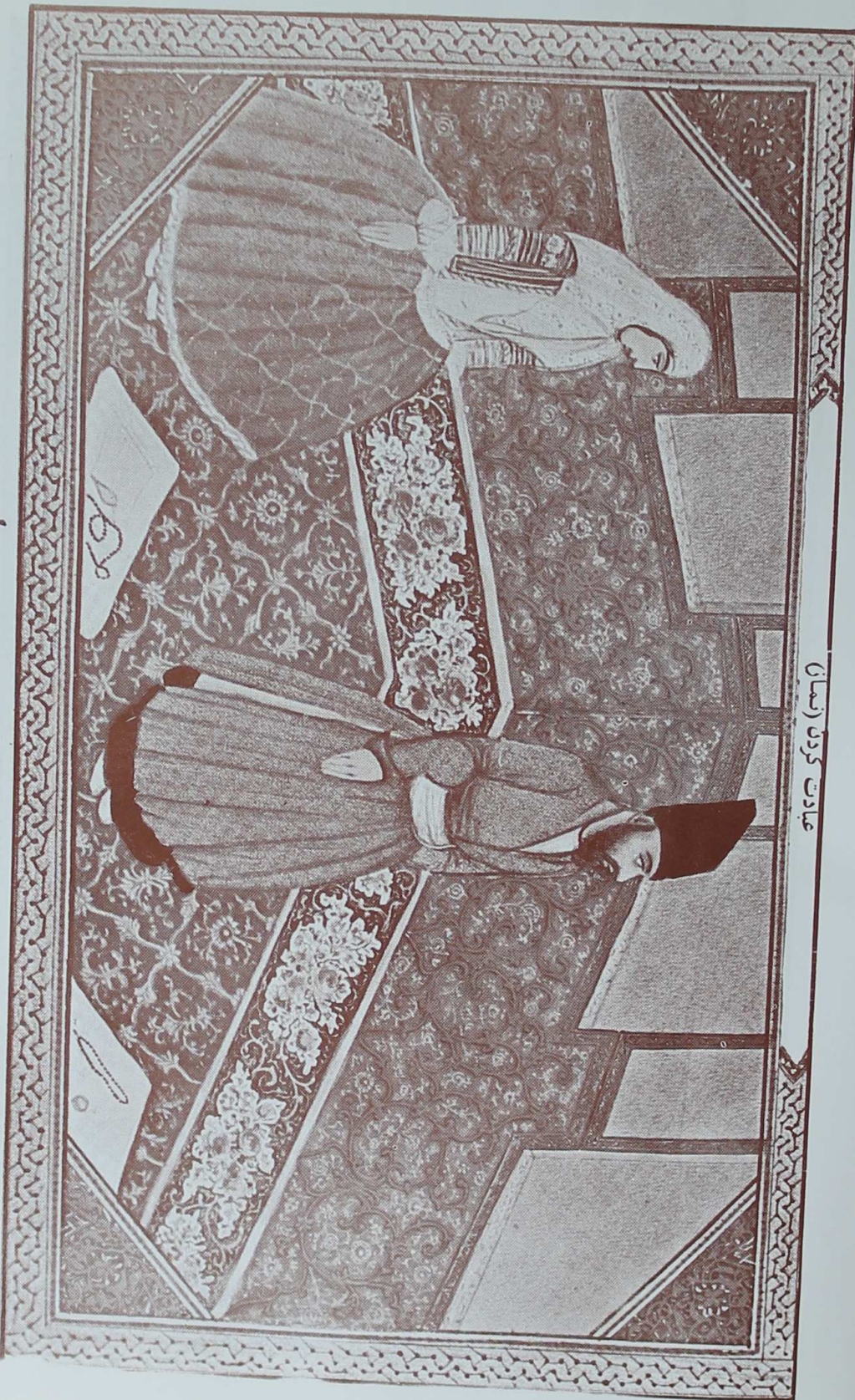






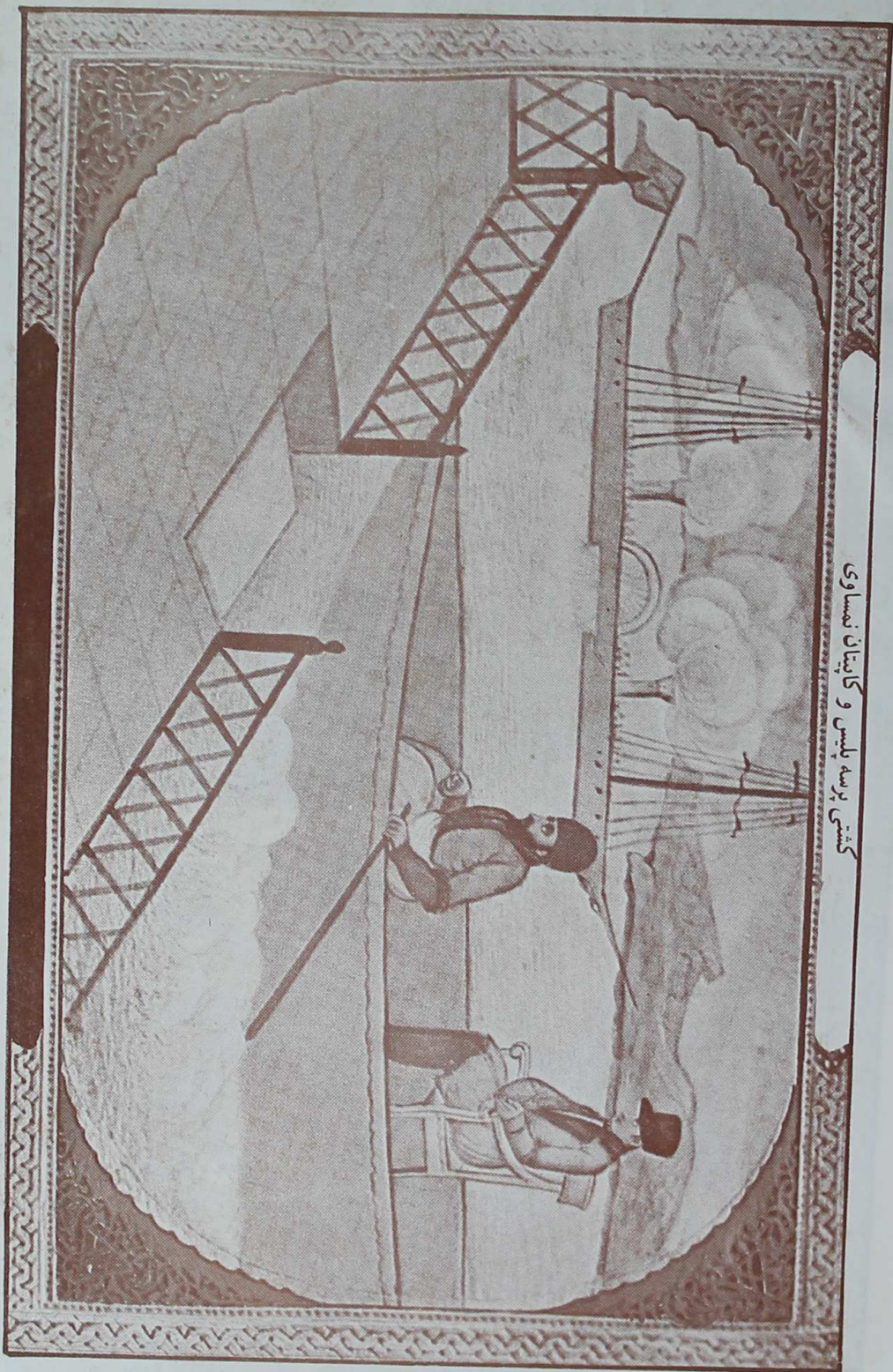


عبادت کردن (نصای)

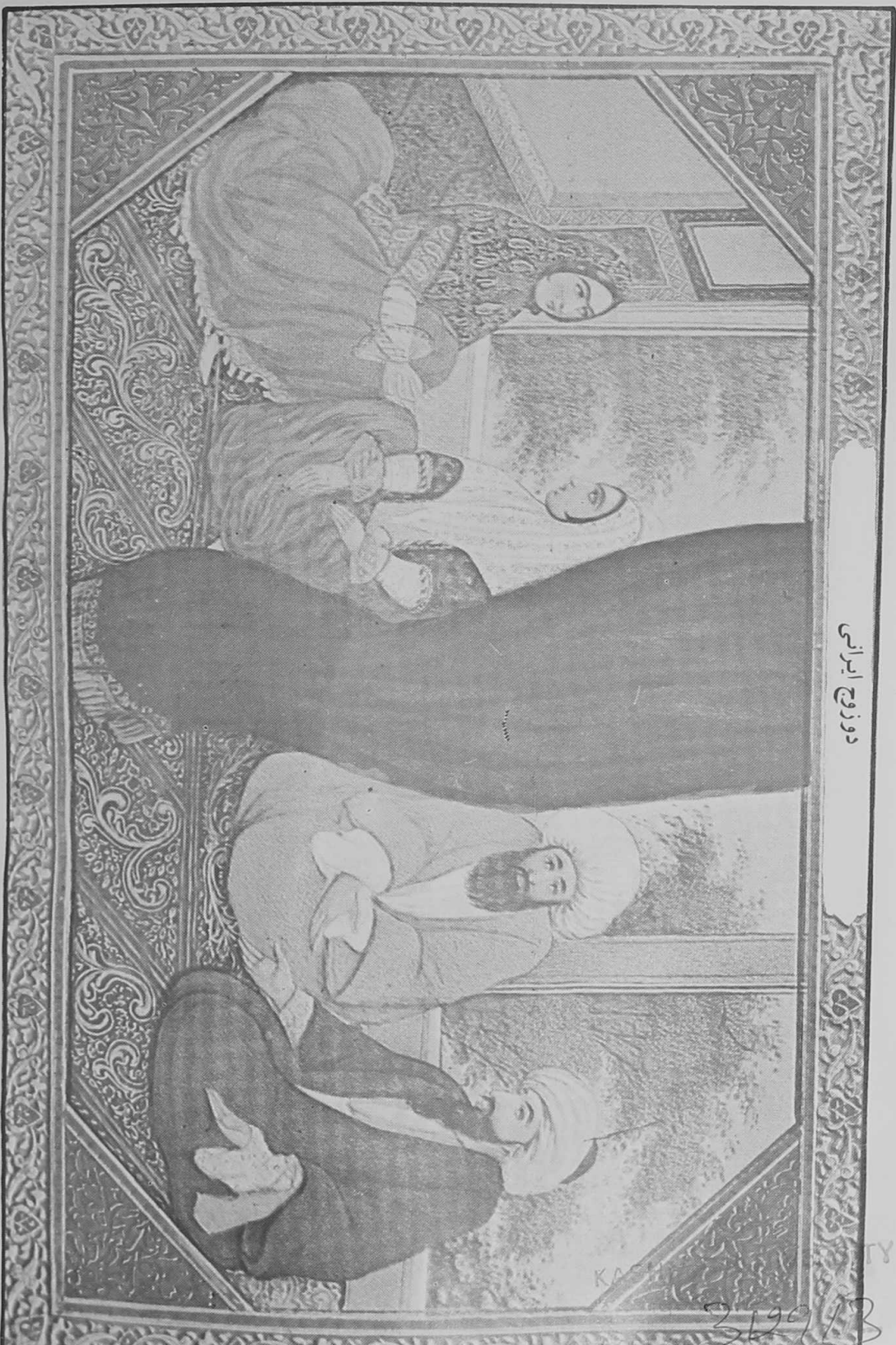




کشتی پر سه پلوس و کابینان نساوی



دوزخ ایرانی



2190/13  
25/1/94

از این مجموعه منتشر شد :

۱- تاریخ روابط ایران و ناپلئون

